کشف الحقیقة فی اعتبار الحدیقة

به ضمیمه بخش مذمت صوفیه

حدیقة الشیعه مقدّس اردبیلی قدس سره

علی رضا دوستی

اللهم كن لوليك الحجة بن الحسن صلواتك

عليه وعلى آبائه في هذه الساعة وفي كل

ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا

وعينا حتى تسكنه أرضك طوعا وتمتعه فيها طويلا

محل تایپ فیپا، شابک
و شماره کتاب نویسی

فهرست مطالب

بخش دوم:

مذمت صوفیه در حدیقة الشیعه

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین و الصلاة و السلام علی محمد و آله الطاهرین المعصومین و لعنة الله الدائمة علی أعدائهم أجمعین.

مقدس أردبیلی

عالم ربّانی، محقق و فقیه صمدانی، احمد بن محمد اردبیلی نجفی (م۹۹۳ق) حال او در وثاقت، جلالت، فضل، نبالت، زهد، دیانت، پارسائی و امانت، مشهورتر از این است که قلم آن را نگاشته و بیان کند،[۱] عالمی متکلّم و فقیهی عظیم الشأن و جلیل‌القدر و رفیع‌المنزله که به شهادت تمام مترجمین، اَورع اهل زمان و اَعبد و اَتقای آنان بوده است.[۲]

علامه مجلسی می گوید:

«محقق اردبیلی در ورع و تقوا و زهد و فضل به نهایت مقام رسیده و در میان متقدّمین و متأخرین، مانند آن شنیده نشده است - خداوند میان او ائمه طاهرین جمع نماید - و

---

۱. تفرشی در نقد الرجال می‌نویسد: «أمره فی الجلالة و الثقة و الأمانة أشهر من أن یذکر و فوق ما تحوم حوله العبارة کان متکلما فقیها عظیم الشأن رفیع القدر جلیل المنزلة أورع أهل زمانه و أعبدهم و أتقاهم». نقد الرجال، ج۱، ص۱۵۱.

۲. تنقیح المقال، ج۷ ص۲۰۶.

کتاب های او در نهایت دقت و تحقیق است.»[۱]

علامه سید مهدی بحرالعلوم ﷺ که خود در تقوی و قداست کم نظیر است، در توصیف مقدس اردبیلی می‌نویسد:

«کان هذا الفاضل علی غایة من الورع و الزهد و له کرامات نقله العلماء»[۲]

و در جای دیگر او را چنین می ستاید:

«الشیخ الأعظم الأعلم الأورع الأتقی الحائز قصب سبق العلم و التقوی فی مضمار السعادة و الهدی، المحقق الثقة النقة العدل البدل المرضیّ المولی أحمد الأردبیلی المتوطن بالغریّ قدّس الله روحه الشریف.»[۳]

اهمیت و ویژگی‌های کتاب حدیقة الشیعه

کتاب «حدیقة الشیعه» یکی از تألیفات مشهور مقدس اردبیلی است که از جهاتی دارای اهمیت خاص و ممتازی است. حدیقة الشیعه یکی از مهمترین کتبی است که در اثبات امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام و مبارزه با بدعت ها و انحرافات موجود در جامعه اسلامی نگاشته شده است. ارزش و جایگاه ویژه این کتاب، تنها به خاطر قوت و استحکام استدلال های آن نیست؛ بلکه اضافه بر آن، از چند جهت دیگر نیز دارای امتیاز است:

نخست از جهت نویسنده، که عالمی است عامل و عابدی است زاهد و جامع دو جهت تحقیق و تقدّس، تا آن جا که توصیف به دو صفت محقّق و مقدّس در طول تاریخ علمای بزرگ شیعه منحصر به این شخصیت ممتاز گردیده است.

جهت دوم، اشتمال این کتاب بر مطالبی است از کتب پیشینیان که آن کتب - به علت

---

۱. در بحار الانوار می گوید: «المحقق الأردبیلی فی الورع و التقوی و الزهد و الفضل بلغ الغایة القصوی و لم أسمع بمثله فی المتقدمین و المتأخرین جمع الله بینه وبین الأئمة الطاهرین وکتبه فی غایة التدقیق والتحقیق.» بحارالأنوار، ج۱؛ ص۴۲.

۲. اجازات الحدیث، ص۱۵٦.

۳. اجازات الحدیث، ص۲۲۰.

های گوناگون - به دست ما نرسیده است. مقدس اردبیلی در این کتاب روایات معتبری را از کتاب‌هایی همچون «قُرب الاسناد» ابن بابویه ﷺ، «الردّ علی أصحاب الحلاج» شیخ مفید ﷺ «الفصول التامة» سید مرتضی رازی ﷺ و «الهادی إلی النجاة» ابن حمزه طوسی ﷺ نقل می‌کند و حال آنکه اصل این کتاب‌ها به دست ما نرسیده ولی در این کتاب شریف بخش مهمی از این کتاب‌ها نقل شده است، البته برخی از هم عصران مقدس اردبیلی نیز به این کتب دسترسی داشته اند، مانند مرحوم علی بن محمد بن الحسن بن زین الدین ﷺ (۱۰۱٤ - ۱۱۰٤) که او نیز بخشی از کتاب شیخ مفید را در رد اصحاب حلاج در انتهای کتاب «السهام المارقة»[۱] نقل کرده است،[۲] مرحوم علامه میرلوحی حسینی سبزواری ﷺ (۹۹۰-۱۰۸۱) نیز کتاب‌های مزبور را در اختیار داشته و برخی از مطالب آنها را در کتاب‌هایش نقل کرده است.[۳]

سومین جهتی که در این کتاب مورد توجه محققین و علمای پس از مؤلف قرار گرفته است، بخش مذمت صوفیه این کتاب است که در حقیقت باید آن را مبسوطترین و جامعترین کتاب تالیف شده در این موضوع تا آن تاریخ دانست، زیرا که مؤلف مهمترین مطالبی که علمای شیعه از شیخ صدوق (م ۳۸۰ق) تا محقق کرکی(م ۹٤۰ق) در مذمت صوفیه در کتاب هایشان آورده بودند در این بخش گرد آورده است.

محقق اردبیلی آن‌چنان در زهد و تقوی زبانزد همگان بوده که کسی را یارای خرده‌گیری بر وی نبوده است، از همین روی صوفیان که نتوانسته بودند ایرادی از وی بگیرند، در انتساب کتاب «حدیقة الشیعة» تشکیك کردند تا شاید از این راه بتوانند از افشاگري های او در این

---

۱. نسخه مخطوط این کتاب موجود است و متأسفانه تا به حال به زیور طبع آراسته نشده است.

۲. وی دو نسخه قدیمی دیگر از رسائل شیخ مفید را نیز در کتاب دیگرش «الدر المنثور» نقل کرده است.

۳. مرحوم میر لوحی کتاب های مهم و نایابی در اختیار داشته است که برخی از آن ها حتی به دست علامه مجلسی نرسیده است. از جمله این کتاب ها می توان به کتاب های «الاعتقادات» شیخ جعفر دوریستی، «مطاعن المجرمیه» محقق کرکی، «فضایح المبتدعه»،« قرب الإسناد» علی بن ابراهیم ؛ اشاره کرد. برای اطلاع بیشتر به کتاب «کفایة المهتدی [اربعین میر لوحی]» ، «سلوة الشیعه» و «رساله غنا» (غنا و موسیقی، ج ٤ ص ۲۸۰۷) مراجعه کنید.

کتاب آسوده خاطر گردند، و به همین سبب شبهات متعددی را در این زمینه مطرح کردند تا اعتبار مطالب کتاب را زیر سؤال برند.

با توجه به انتشار این شبهات در شکل های گوناگون، نگارنده وظیفه خود دید که برای دفاع از مکتب حقه شیعه اثنی عشریه، پاسخی مختصر و مفید به این شبهات نوشته و در اختیار اهل تحقیق قرار دهد و این بضاعت مزجاة را به صاحب مکتب حضرت صاحب العصر و الزمان – أرواح العالمین لتراب مقدمه الفداء – تقدیم کند. امید آن که مورد قبول آن حضرت قرار گیرد.

در بخش اول نوشتار حاضر، انتساب «حدیقة الشیعه» به مقدس اردبیلی با استناد به قرائن و شواهد داخلی و خارجی متعدد اثبات شده و به تمام شبهات مهمی که در این زمینه مطرح گردیده، پاسخ داده شده است.

متاسفانه در نسخه های انتشار یافته از کتاب حدیقه، کاستی های فراوانی همچون اشتباهات چاپی و افتادگی کلمه یا جمله و گاه چندین سطر مشاهده می شود؛[1] به همین جهت در بخش دوم این کتاب، متن کتاب «حدیقة الشیعه» تحقیق و تصحیح، و افتادگی ها از نسخه های متعدد خطی،[2] تکمیل گردید.

---

۱. به جهت وجود اشتباهات فراوان در نسخه چاپی انصاریان، تنها به مواردی که یک یا چند سطر در این چاپ ذکر نشده، اشاره خواهیم کرد و دیگر موارد را در متن تصحیح کرده ایم.

۲. در تصحیح متن به چند نسخه خطی مراجعه کرده ایم:

الف - نسخه ای در کتابخانه مجلس که گفته می شود مربوط به قرن ده است. با شماره ثبت(٨٤٠٦) ٦٢٠٦٧.

ب - نسخه شماره ٧٤٦٧٩ در کتابخانه مجلس که کاتب آن، محمدحسین بن علی التبریزی ساکن شیراز است. مالک این نسخه در حاشیه کتاب مطلبی را در سال ۱۲۲۱ق نوشته است.

ج - نسخه شماره ٦٤٤٥٣ در کتابخانه مجلس که کاتب این نسخه گرچه مقدمه کتاب «کاشف الحق» اردستانی را آورده ولی متن کتاب را از «حدیقة الشیعه» کتابت کرده است.

مخفی نماند که به اختلافات جزئی میان نسخه ها اشاره نخواهیم کرد و در صورت اختلاف میان این سه نسخه کاملترین نسخه را نقل می کنیم.

همچنین برای تایید اعتبار انتساب و تقویت محتوای کتاب، شواهد و مستنداتی را که محقق اردبیلی در متن کتاب آورده، در پاورقی ذکر کردیم.

علی رضا دوستی

مشهد مقدس رضوی

جمادی الثانیة ١٤٣٧

بخش اول
کشف الحقیقة

در اثبات صحت انتساب کتاب حدیقة الشیعه به
مقدس اردبیلی ﷺ

فصل اول: دیدگاه‌ها

دیدگاه ها

کتاب «حدیقة الشیعه» از زمان تألیف تاکنون شهرت زیادی داشته و دارد، لکن صوفیه و متمایلان به تصوف، از همان ابتدا در برابر این کتاب، موضع گرفته‌اند؛ بیشتر

آنان، انتساب این کتاب به محقق اردبیلی را انکار کرده و کتاب موجود را تحریف شده از کتاب دیگری - که از آن به نام های مختلفی[1] یاد می شود - دانسته‌اند و برخی نیز ادعاهای دیگری در مورد این کتاب کرده‌اند که در ادامه خواهد آمد.

دیدگاه‌های مختلف در مورد مؤلف حدیقة الشیعه

به طور کلی، در مورد مؤلف این کتاب پنج دیدگاه وجود دارد:

---

۱. نام‌های متعددی برای این کتاب ذکر کرده‌اند، گاه کاشف الحق و گاه کشف الحق و همچنین: الإمامة، هدایة العالمین، کاشف الأسرار، فوز النجاح، مناقب قطبشاهی، روضة الأخیار.

دیدگاه اول: نظریه مشهور که «حدیقة الشیعه» را تألیف مقدس اردبیلی می‌دانند.

دیدگاه دوم: شاه محمد دارابی و پیروان او این کتاب را تحریف شده از کتاب «کاشف الحق» می‌دانند. منشأ این قول وجود کتاب دیگری است، که تقریباً همان کتاب «حدیقة الشیعه» است، با این تفاوت که بخش مذمت صوفیه در «کاشف الحق» نیامده، و در موارد اندکی نیز مطالبی برآن افزوده است.

دیدگاه سوم: برخی از معاصرین، حدیقه را تألیف یکی از شاگردان علامه مجلسی دانسته اند[1].

منشأ این نظریه نیز وجود کلمه «بحار» در نسخه‌های چاپی قدیمی «حدیقة الشیعه» است که موجب شده برخی گمان کنند یکی از متأخران از علامه مجلسی این کتاب را تألیف کرده و از بحارالأنوار نیز روایت نقل کرده است.

دیدگاه چهارم: برخی دیگر «حدیقة الشیعه» را تألیف فرد مجهولی در اوائل حکومت صفویه یا قبل از آن دانسته‌اند.

در این باره چنین گفته شده است:

«کتاب حدیقه الشیعه به صورت فعلی از مقدّس اردبیلی نیست و از گفته های اهل فن چنان نتیجه باید گرفت که این کتاب را یکی از مؤلّفان آغاز دولت صفوی یا اواخر دولت گورکانیان در شرح حال پیغمبر صلی الله علیه و آله و دوازده امام علیهم السلام نوشته است شبیه روضة الشهداءِ ملاّ حسین کاشفی و زینة المجالس و چند کتاب فارسی دیگر در مناقب ائمه اثنا عشر علیهم السلام که عبارت آن فصیح و شیرین است؛ امّا روایات ضعیف بسیار دارد. و نام ملا احمد اردبیلی و زبده البیان در این کتاب از آن جا آمد که نسخه ای از این حدیقه در تصرف ملاّ احمد اردبیلی بوده در حاشیه آن توضیحاتی نوشته است و ناسخان پس از آن، جزءِ متن کردند و باز محمد بن غیاث بن

---

۱. کیهان اندیشه، شماره ۷ (سال ۱۳٦٥) مقاله جلال الدین آشتیانی ص ۳۱ و ۳۲.

محمد آن را تلخیص کرده است وگرنه آن اخبار ضِعاف و بی اصل را با عبارت فارسی فصیح نمی توان به عالمی مدقّق نسبت داد که اصلاً آذربایجانی بود و در نجف اشرف پرورش یافت و ما هرگز احتمال نمی دهیم محقق اردبیلی تألیف دیگری را انتحال کند و چون با آن علم و تقوا و شهرت و قبول عامّه و جاه و عزّت که داشت، حاجت نبود کتابی ضعیف را به خویش نسبت دهد.»[۱]

دیدگاه پنجم: برخی دیگر از صوفیه، اگر چه «حدیقة الشیعه» را تالیف مقدس اردبیلی دانسته اند، ولی بخش مطاعن صوفیه این کتاب را تألیف یکی از فضلای قم می دانند، و برخی مشخصاً یکی از شاگردان مقدس اردبیلی به نام «روحی معرکه‌گیر» را مؤلف این بخش معرفی کرده‌اند.

جعفر کبودر آهنگی در «مرآة الحق» این مطلب را نسبت به بخش مطاعن صوفیه از سید ابراهیم همدانی نقل می‌کند و می‌گوید:

«سید ابراهیم الهمداني المسکن القمي الوطن، شخصي از ثقات تلامذة ایشان، از ایشان نقل نمود که مي فرموده‌اند:

آن مطاعن از جناب محقق اردبیلي نیست، بلکه یکي از فضلاي قم که اسم او را مذکور ساخت وضعیف را فراموش شده است، از اوست.»[۲]

شاگرد او، شیروانی در «حدائق السیاحه» این داستان را پرورش می‌دهد و نسبت به تمام کتاب این ادعا را کرده و نام عجیبی نیز برای جاعل کتاب ذکر می‌کند و می‌گوید:

«گویند که مولانا شاگردی قمی الاصل داشته مشهور به روحی معرکه گیر که نسبت به

---

۱. تفسیر ابوالفتوح رازی، مقدمه ابوالحسن شعرانی ج۱ص۱۳ و ۱٤؛ تفسیر نور علی نور(تعلیقات ابوالحسن شعرانی بر روض الجنان و روح الجنان) ج۱ص۹. سید محمدحسین طهرانی نیز این مطلب را در جنگ‌های خطی خود ص۷۲ نقل کرده است.

۲. مرآة الحق، ص۷٤.

مردان خدا[1] لوای معاندت می‌افراشته و آن کتاب را جهت عامه به نام مولانا تألیف نموده است».[2]

بررسی دیدگاه‌ها

اینک به بررسی دلایل دیدگاه های مزبور می پردازیم .

بررسی دیدگاه سوم، چهارم و پنجم:

اشکال عامی که در هر سه دیدگاه وجود دارد این است که این احتمالات مستندی نداشته و تنها براساس احتمالات ذهنی گویندگان آن ها ساخته و پرداخته شده است. علاوه بر این، نکات و قرائن متعددی نیز دلالت بر بطلان قطعی هر یک از این سه دیدگاه دارد:

بررسی دیدگاه سوم

قرائن متعددی دلالت بر بطلان این دیدگاه دارد:

اول: اینکه در نسخ خطی کتاب، کلمه «بحار» نیامده و این کلمه تصحیف کلمه «بجای» است.

دوم: وجود نسخه خطی «حدیقة الشیعه» که در زمان حیات مؤلف (م ۹۹۳ق) یا نزدیک به آن، کتابت شده است.

سوم: نقل علامه مجلسی در کتاب «عین الحیاة» از کتاب «حدیقة الشیعه» در سال ۱۰۷۳.

چهارم: شهادت علمای بزرگ و مورد وثوق و اطمینان، مبنی بر وجود کتاب «حدیقة الشیعه» در نزد آنها در سال‌های ۱۰٦۰ و ۱۰۷۱ و ۱۰۷۳ و... .[3]

---

۱. مراد او از مردان خدا فرقه صوفیه است.

۲. حدائق السیاحة، ص٤۱۸.

۳. توضیح بیشتر در مباحث آینده خواهد آمد.

بنـابراین احتمـال اینکـه «حدیقـة الشـیعه» پـس از علامـه مجلسـی (م ۱۱۱۰ق) و توسـط شاگردان ایشان تألیف شده باشد از اساس منتفی است.

بررسی دیدگاه چهارم

به نظر می رسد منشأ این نظریه بی دقتی در عبارت مرحوم افندی در «ریاض العلماء» و «تعلیقه أمل الآمل» است. افندی در این دو کتاب یکی از آثار مقدس اردبیلی را «حواشی کتاب کاشف الحق» می شمرد.[۱] قائلین به این نظریه گمان کرده اند که «حدیقة الشیعه» همان کتاب «کاشف الحق» است که در اختیار مقدس اردبیلی بوده و وی بر این کتاب حاشیه هایی را نگاشته که این حواشی توسط ناسخان به متن منتقل گردیده و به همین جهت نام اردبیلی و کتاب های او به متن این کتاب، وارد شده است.

بی شک مراد افندی از کتاب «کاشف الحق» کتاب دیگری است که هیچ ارتباطی به «حدیقة الشیعه» و موضوع آن ندارد. زیرا:

اولاً تنها کتابی که به این نام قبل از مقدس اردبیلی تالیف شده، شرحی است که مولی محمد بهرام بر «تلخیص المرام» علامه حلی نگاشته[۲] و این کتاب در موضوع احکام و قواعد فقهی است.

ثانیاً افندی در ریاض غیر از این حاشیه، از کتاب «حدیقة الشیعه» نیز نام برده است و به همین جهت وجهی برای این توهم باقی نمی ماند.

ثالثاً با توجه به قرائنی که در «حدیقة الشیعه» آمده است، تالیف آن در اواخر قرن نهم یا در اوایل حکومت صفویه ممکن نیست؛ از آن جمله:

---

۱. ریاض العلماء، ج۱ ص ۵۷، تعلیقة أمل الآمل، ص ۹۷.

۲. در الذریعه می گوید: « تلخیص المرام: فی معرفة الأحکام و قواعد الفقه و مسائله الدقیقة علی سبیل الاختصار، لآیة الله العلامة الحلی المتوفی (۷۲٦) ... و علیه شروح أولها شرح المصنف المسمی بـغایة الأحکام فی تصحیح تلخیص المرام، و منها الموسوم بـخزائن الأحکام و منها الموسوم بـکاشف الحق أو کاشف الحقائق.» الذریعه، ج ۱۷ ص ۲۳۵.

تجلیل از حکومت صفویه و پاسخ به کسانی که گفته‌اند شیعه ساخته و پرداخته صفویه است.[۱]

نقل مکرر مطالب از «الصواعق المحرقه» ابن حجر هیثمی (م۹۷٤ق)[۲] که بعد از سال ۹۵۰ق تألیف شده است.

نقل مطلب از کتاب «نواقض الروافض»[۳] که در سال ۹۸۸ق تألیف شده.

نقل ماجرای مرگ میرزا مخدوم[٤] که در سال ۹۸۸ق یا بعد از آن، از دنیا رفته است و قرائن بسیار دیگری که نشان می‌دهد «حدیقة الشیعه» بعد از تثبیت حکومت صفویه و گسترش شیعه در ایران نگارش یافته است.

لازم به ذکر است کتاب دومی نیز به این نام وجود دارد که همان «کاشف الحق» اردستانی است و موضوع آن نیز مناسب با «حدیقة الشیعه» و در باب فضائل اهل بیت ﷺ است؛ محتمل است مراد از«کاشف الحق» در این دیدگاه، این کتاب باشد.

البته این احتمال نیز موجب تصحیح دیدگاه فوق نخواهد بود زیرا:

اولاً تاریخ تالیف کاشف الحق اردستانی سال ها پس از وفات مقدس اردبیلی و شاگردان اوست؛ زیرا اردبیلی متوفای ۹۹۳ق است و اردستانی کتابش را در سال ۱۰۵۸ق به پایان رسانده، بنابراین متعلق دانستن این کتاب به اوائل حکومت صفویه یا قبل از آن، ناشی از بی اطلاعی از تاریخ تالیف «کاشف الحق» است.

و ثانیاً سراسر کتاب حدیقه مشحون از قرائن متعددی است که انتساب آن را به مقدس اردبیلی تایید می کند و حال آن که داخل کردن حواشی به متن توسط ناسخان، موجب تغییر

---

۱. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۱۰۲۷.

۲. حدیقة الشیعه، صفحات ۷۲ – ۱۱۰ – ۱۵۲ – ۱۵٤و ۱۰۲۸ و غیره.

۳. در کشف الظنون می‌گوید: کتاب نواقض الروافض در سال ۹۸۸ نوشته شده است که ماده تاریخ آن، برابر حروف ابجد (النواقض) می‌شود.

٤. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۱۰۲۷.

سیاق متن و حاشیه خواهد بود.

اما ضعف برخی از مطالب کتاب که به عنوان دلیل یا شاهد بر عدم صحت انتساب در این دیدگاه بیان گردیده نیز موجب انکار استناد آن به مؤلف نخواهد بود، توضیح بیشتر در فصل سوم (پاسخ به شبهات) خواهد آمد.

بررسی دیدگاه پنجم

این ادعا نیز هیچ دلیل و شاهدی ندارد؛ نام «روحی معرکه گیر» را در هیچ تذکره و شرح حالی نمی‌توان یافت مگر در امثال کلمات صوفیان و هیچکس در زمره شاگردان مقدس اردبیلی چنین اسمی را ذکر نکرده است؛ گویا مراد این صوفی از این نام، «علامه میر لوحی حسینی سبزواری» باشد که کتاب‌های متعددی در ردّ صوفیه نگاشته است و صوفیه با این مرد بزرگ عناد و عداوت شدید دارند و شاید به همین جهت لقب معرکه‌گیر را به وی داده باشند.[۱] گرچه میرلوحی نه از شاگردان علامه اردبیلی است و نه قمی‌الأصل است، بلکه وی از شاگردان میرداماد و شیخ بهایی بوده و سبزواری‌الأصل و متولد و ساکن در اصفهان بوده است.

علاوه اینکه، چگونه می توان تصدیق کرد فردی مجهول الحال که احدی او را نمی شناسد کتابی به این اهمیت بنویسد و به عالم بزرگ و مشهوری مثل مقدس اردبیلی نسبت دهد و علمای بزرگ و نزدیک به زمان او نیز آن کتاب را بی هیچ خدشه و اشکالی بپذیرند و در این میان تنها صوفیه پس از گذشت بیش از یک قرن از تألیف این کتاب، از آن آگاه شوند؟!!

بررسی دیدگاه اول و دوم

پس از اثبات بطلان سه دیدگاه اخیر تنها احتمال قابل توجهی که در مقابل صحت انتساب کتاب «حدیقة الشیعه» به مقدس اردبیلی باقی می‌ماند، احتمال دوم است که در فصل چهارم به بررسی آن خواهیم پرداخت.

---

۱. برای اطلاع از مقام علمی و معنوی علامه میر لوحی و عداوت صوفیه با او به مقدمه کتاب کفایة المهتدی فی معرفة المهدی ﷺ مراجعه کنید.

فصل دوم: ادله اعتبار کتاب حدیقة الشیعه

ادله اعتبار کتاب حدیقة الشیعه

یکی از مهمترین راه های کشف صحت انتساب یک کتاب، شهرت انتساب آن به مؤلف است. همچنین وجود نسخه‌هایی از کتاب که در زمان حیات مؤلف یا نزدیک به آن، کتابت شده و قرائن داخلی و خارجی که بیانگر زمان تألیف و مؤلف کتاب باشد نیز از دیگر راه های اثبات اعتبار و شناخت مؤلف کتاب است. و از تمامی این شواهد می توان برای اثبات اعتبار کتاب «حدیقة الشیعه» استفاده کرد.

الف - شهرت حدیقة الشیعه

این کتاب در زمان نزدیک به عصر مؤلف بسیار مشهور بوده و نسخه های بسیار متعددی داشته است. چنانچه بعد از این در ضمن کلمات موافقان، تصریح به شهرت «حدیقة الشیعه» در شهرهای مختلف - نجف، قم، مشهد، اصفهان و تبریز - نقل خواهد شد؛ بزرگانی همچون فخر الدین طریحی نجفی (۹۷۹-۱۰۸۵ق) که حیات مقدس اردبیلی را درک کرده و در زمان فوت محقق اردبیلی نزدیک به ۱٤ سال داشته، شیخ حر عاملی (۱۰۳۳-۱۱۰٤ق) که در مشهد مقدس زندگی می کرده، میرلوحی سبزواری اصفهانی (۹۹۰-۱۰۸۱ق)، علامه

مجلسی(۱۰۳۷-۱۱۱۰ق) و ملاطاهر قمی(م ۱۰۹۸ق) و بسیاری دیگر از علما از «حدیقة الشیعه» استفاده کرده و برخی از آنها به شهرت و کثرت نسخه‌های خطی کتاب نیز تصریح کرده اند[۱]؛ معلوم است که شهرت و کثرت نسخه‌های خطی یک کتاب در شهرهای مختلف، امری نیست که بتواند در زمان کوتاهی - به خصوص در آن سال‌ها - محقق شود.

یکی از محققین در این باره می گوید:

«تاکنون قریب به شصت نسخه خطی شناسایی شده که قدیمی ترین نسخه آن سال ۱۰۷٤ه- ق است و در کتابخانه لوس آنجلس آمریکا نگهداری می‌شود. البته نسخه‌ای ناقص هم در کتابخانه مجلس شورای اسلامی وجود دارد که احتمال می‌دهند کتابت آن در قرن دهم باشد»[۲]

ب - نسخه‌های قدیمی حدیقة الشیعه

نسخه‌ای از کتاب در کتابخانه مجلس وجود دارد که گفته می‌شود متعلق به قرن دهم است.[۳]

همچنین نسخه ای از تلخیص «حدیقة الشیعه» در کتابخانه مجلس نگهداری می شود که در حیات مقدس اردبیلی نگاشته شده و لذا نویسنده آن در ابتدای رساله، دعای «أدام الله إفادته» را قرین نام مقدس اردبیلی کرده است. این نسخه در ضمن «مجموعه محمدمقیم سبزواری» قرار دارد، و در پایان رساله، مؤلف این منتخب صاحب سفینه معرفی شده است، تاریخ کتابت این مجموعه سال۱۰۹۷ است.

ابتدای رساله «منتخب حدیقة» چنین است:

---

۱. عبارات این أعلام در بخش موافقان انتساب حدیقه نقل خواهد شد.

۲. حدیقة الشیعه، مقدمه کتاب، صفحه سی و چهار.

۳. این نسخه با نام « رساله در معجزات» بسیار قدیمی است و مشتمل بر فصل یازدهم تا آخر کتاب است و قسمت رد صوفیه و تصریح به نام مقدس اردبیلی در این نسخه موجود است. کتابخانه مجلس، شماره ثبت ٦٢٠٦٧.

« بسم الله الرحمن الرحیم وبه نستعین. حمد و سپاس خداوندی راکه ازجمله الطاف اوست اعانت محقین و اهانت مبطلین...اما بعد، چون این کمترین موفق گردید به نوشتن پنج مجلد ازکتاب «حدیقه الشیعه» که از جمله مصنفات علامه اردبیلی است بعضی ازدوستان التماس نمودند که بابی راکه دربیان عقاید و مذاهب صوفیه است از آن کتاب منتخب ساخته، آن را رساله مفرده سازد، ایجاباً لملتمسهم این رساله ازآن کتاب مستخرج گشت.

پس باید دانست که علامه زمانه و متبحر یگانه یعنی مولانا احمد اردبیلی - أدام الله إفادته - درآن کتاب درضمن ذکر حالات حضرت امام جعفرؑ به تقریبی می‌فرماید که بنا به وعده که دراوایل جزء اول این مختصر نموده چند کلمه دربیان مذاهب وعقاید صوفیه در بابی جداگانه درین مقام مسطورمی‌گرداند»[۱]

در پایان رساله می‌گوید:

«به تاریخ جمعه بیستم شهرربیع الثانی سنه ۱۰۹۷ صورت تحریرپذیرفت. ذره بی‌مقدار صاحب سفینه»

برخی همچون محدث نوری؛ و صاحب مرآة الحق - از اقطاب صوفیه - نیز نسخه‌ای دیگر از همین تلخیص را دیده‌اند .

محدث نوری؛ در خاتمه مستدرک می‌فرماید:

«وعندي رسالة بالفارسية أُلّفت في حياة المولى المزبور وأولها - بعد الحمد والصلاة - : أما بعد: بدان اي ولی مؤمن که چون این فقیر ازمطالعه کتاب حدیقة الشیعة که از مصنفات علامه اردبیلي است فارغ گردید، جمعی از دوستان التماس نمودند که بابي را که در بیان مذاهب وعقاید صوفیه است ازآن کتاب انتخاب نماید ایجاباً لملتمسهم بترقیم آن پرداخت وآنرا رساله منفرده ساخت، پس باید دانست که علامه زمانه ومتبحر

---

۱. نسخه خطی مجموعه محمدمقیم سبزواری؛ کتابخانه مجلس ،شماره ثبت ۷٦٤۹۰ ،ص ۹۵.

یگانه مولانا احمد اردبیلي - خلّد الله تعالی أیام إفاداته وأبّد أوقات إفاضاته - در آن کتاب در ضمن حالات حضرت امام جعفر صادق ﷺ به تقریبي مي فرماید ... إلی آخره.

وذکر الکاتب في آخر الرسالة:

از فضل ایزد متعال بتاریخ بیست وهشتم شهر شوال این رساله متبرکه باتمام رسید سنة ١١٦٩ یکهزار ویکصد و شصت و نهم از هجرت نقل ازکتاب خط تقوی شعاری میرزا احمد شیرازی سلمه الله الغنی مطابق سنه سیم از جلوس عالم گیر شاهی انتهی»[١]

کبودر آهنگی (م ١٢٣٨ق) از مشایخ صوفیه نیز - قبل از محدث نوری (م١٣٢٠ق) - این نسخه را در اختیار داشته و در کتاب «مرآة الحق» مطاعن صوفیه را از همین نسخه‌ای که در حیات مقدس اردبیلی نوشته شده بوده نقل می‌کند و می‌گوید:

«بدان که یکی از علما فرموده است: «ای ولی مؤمن که چون فقیر از کتابت و تحریر کتاب حدیقة الشیعه که از مصنفات علامه اردبیلی است فارغ گردید، جمعی از دوستان التماس نمودند که بابی را که در بیان مذاهب و عقائد صوفیه است از آن کتاب به جهت ایشان انتخاب نماید... پس باید دانست که علامه زمانه و متبحر یگانه مولانا احمد اردبیلی - خلّد الله أیام إفاداته و أبّد أوقات إفاضاته - در آن کتاب در ضمن حالات حضرت امام جعفر صادق ﷺ...»[٢]

ناگفته نماند اگر چه نام این عالم که منتخب بخش صوفیه را نوشته است معلوم نیست ولی به نظر می‌رسد که او فردی از شاگردان محقق اردبیلی بوده است.

ج - قرائن داخلیه

قرائن و آمارات متعددی شاهد بر صدق و صحت انتساب کتاب شریف «حدیقة الشیعه» به محقّق اردبیلی است.[٣]

---

١. خاتمة المستدرک، ج٢ ص١٠٠.

٢. مرآة الحق، ص٤١.

٣. قرائن داخلی، قرائنی است در متن کتاب که صحت انتساب را تأیید می‌کند. و قرائن خارجی، اموری است که با

۱- تصریح به نام مقدس اردبیلی:

الف: در بخش فضائل امیرالمؤمنین می‌نویسد:

«اما فقیر کثیر التقصیر احمد اردبیلی در بعضی از کتب قدمای امامیه این روایت را با زیادتیها و اندک اختلافی دیده...»[۱]

ب: در بخش رد بر تصوف که جزئی از تاریخ امام صادق است می‌گوید:[۲]

«و مؤلف این کتاب محتاج به رحمت و مغفرت حضرت رب الأرباب احمد اردبیلی می‌گوید: مرا گذر به اصفهان افتاد...»[۳]

۲- ارجاعات متعدد به سایر کتاب‌های مقدس اردبیلی.

مقدس اردبیلی در «حدیقة الشیعه» به مناسبت‌های مختلف (در چهارده مورد)، به اکثر کتاب‌های خود ارجاع می‌دهد[٤]، و از آنها مطالبی را نقل می‌کند، تا جایی که کتاب «حدیقة الشیعه» را باید بهترین منبع در شناخت آثار مقدس اردبیلی دانست.

ایشان هشت مرتبه به کتاب «رساله اعتقادات» خود - که گاه از آن به «اثبات واجب» و گاه رساله فارسیه یاد می‌کند - ارجاع داده است.[٥] مثلاً می‌فرماید:

«در رساله فارسیه این فقیر نوشته...»[٦]

قطع نظر از متن کتاب، دلالت بر صحت انتساب کتاب دارد، گرچه ممکن است برخی از این قرائن به تنهایی دلالت بر دیدگاه مشهور نداشته باشد، ولی بی‌تردید جمع این قرائن - از باب تراکم ظنون - مفید اطمینان خواهد بود. هرچند برخی از این قرائن نیز خود به تنهایی دلیل مستقلی بر صحت انتساب می‌باشد.

۱. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۵۱۰.

۲. حدیقة الشیعه، ص۵۱۰ و ۸۰۲.

۳. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۸۰۲.

٤. مراجعه کنید به مقدمه اقای صادق حسن زاده در کتاب حدیقه الشیعه، ص٤٤.

٥. حدیقة الشیعه، صفحات ۷ - ۱۲ - ٤۰ - ٥۲ - ٦۳۹ - ٦٤۱ - ۱۰۰٦ - ۱۰۲۸.

٦. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۱۰۰٦.

همچنین گاه به «زبدة البیان»[۱] و «مجمع الفائدة» (شرح ارشاد فقه)[۲] ارجاع داده است. و چندین مرتبه از کتاب «نص جلیّ فی إمامة مولانا علی ﷺ»[۳] نام برده است.

۳- ارجاع و تصریح به وجود جزء اول.

مؤلف بارها به جزء اول کتاب که مفقود است ارجاع داده و یا تصریح می کند که بخش موجود، جلد دوم از کتاب «حدیقة الشیعه» است[٤]، این در حالی است که اردستانی این ارجاعات را از کتاب خود (کاشف الحق) حذف کرده است.

محقق اردبیلی در مقدمه کتاب می‌فرماید:

«چون جزو اول از کتاب حدیقة الشیعه که ذکر مجملی از احوال آباء و اجداد و مختصری از حالات سید کائنات بود سمت اتمام یافت شروع می‌رود در تحریر جزو دوم که...[٥]»

٤- اتحاد بسیاری از مطالب کتاب با دیگر کتاب‌های مقدس اردبیلی.

بسیاری از مطالب و استدلال‌های «حدیقة الشیعه» با دیگر کتاب های محقق اردبیلی مطابقت و اتحاد دارد؛ با مراجعه به بخش امامت از کتاب «اصول دین» و «حاشیه شرح تجرید» و مقارنه آن ها با «حدیقة الشیعه» اتحاد مطالب، استدلال ها و منابع آن ها با یکدیگر، به خوبی مشاهده می‌شود.[٦]

نکته قابل توجه این است که اتحاد و تطابق این کتاب ها تا حدی است که روش و

---

۱. حدیقة الشیعه، ص۷٤۹.

۲. حدیقة الشیعه، ص۸۱.

۳. حدیقة الشیعه، صفحات ۷۸۹ - ۷۹۲ - ۷۹۷ - ۹۹۰.

٤. برای اطلاع از این موارد مراجعه کنید به حدیقة الشیعه، صفحات ٤۲٥ - ٥۹۸ - ٦۳۱ - ۷٤۰ - ۸۰۱ .

٥. حدیقة الشیعه، ج۱ ص۳.

٦. برخی از این موارد در مقدمه کتاب اصول دین مقدس اردبیلی ذکر شده است، مراجعه کنید به کتاب اصول دین، ص۱۱.

اشتباهاتی که در کتاب «مجمع الفائده» دیده می‌شود، عیناً در «حدیقه الشیعه» تکرار شده است، به عنوان نمونه در هر دو کتاب، «بشارة المصطفی» را تألیف سید بن طاووس ﷺ معرفی می‌کند، و بسیاری از علما را نام نمی‌برد بلکه با نسبت به کتاب هایشان از آنها یاد می‌کند، مثلاً می‌گوید: صاحب کافی و یا صاحب کشاف، نمونه‌های متعددی از این امور در بخش دوم رساله در ضمن پاسخ به شبهات ذکر می‌شود.

۵ - مقایسه دو کتاب حدیقة الشیعه و کاشف الحق.

با مقایسه دو کتاب «حدیقه الشیعه» و «کاشف الحق» می توان به این حقیقت پی برد که نویسنده «کاشف الحق» همان مطالب «حدیقة الشیعه» را همراه با اضافاتی اندک و حذفیاتی مربوط به مطاعن و مذمت صوفیه، در کتابی گرد آورده و به خود نسبت داده است. اردستانی هرجا مقدس اردبیلی به کتب خود ارجاع داده را حذف کرده و گاه که حذف ارجاع، خلل به معنا وارد می کرده است، بالاجبار عبارت را تغییر داده و با افزودن نام مقدس اردبیلی به عبارت، می گوید: علامه اردبیلی در فلان کتاب خود گفته است... .[۱]

محدث ارموی ﷺ نیز در رساله «فیض الإله» پس از مقایسه چندین مطلب از این دو کتاب معتقد است اگر کسی کتاب حدیقه را با «کشف الحق» مقایسه کند به روشنی خواهد فهمید که «کشف الحق» از حدیقه سرقت شده است.

وی در این رابطه می نویسد:

«انتهی ما أردنا نقله من هذا الکتاب المسروق الذی من تأمّله لایرتاب فی کون الحدیقة للمولی المذکور»[۲]

اردستانی که - اگر صوفی تمام عیار نباشد - بی‌شک تمایلات صوفیانه داشته است نه تنها بخش مطاعن صوفیه حدیقه را حذف کرده است، بلکه در دیگر موارد نیز کوچکترین و

---

۱. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۱۰۰٦.

۲. الصوارم المهرقه، مقدمه (فیض الاله) ص ۸۳.

جزئی‌ترین انتقاد به فرقه های صوفیه - حتی صوفیه اهل سنت و قائلان به حلول و اتحاد - را از عبارات «کاشف الحق» حذف نموده، و در عوض، اشعار صوفیانی همچون ملای رومی را در بسیاری از صفحات کتاب گنجانده است و گاه بعد از نام مشایخ صوفیه الفاظ مدحی را نیز افزوده است، به همین جهت می‌توان دریافت که اساساً نوشتن کتاب «کاشف الحق» یک سرقت علمی ساده نیست بلکه به مقصود تحریف کتاب و حذف مطاعن صوفیه صورت گرفته است.

موارد حذف مطاعن صوفیه از حدیقة الشیعه

در اینجا مناسب است مواردی[۱] که اردستانی از «حدیقة الشیعه» حذف کرده را ذکر نماییم تا ضمن اثبات گرایش صوفیانه اردستانی، بطلان این احتمال که مؤلف اصل کتاب مقدس اردبیلی بوده و بخش ردّ صوفیه آن ساختگی است، معلوم گردد.

- در صفحه ۳٤ می‌گوید:

«و جماعتی حلول و اتحاد و وحدت وجود را قائل و به این دو اعتقاد یعنی جبر و تجسیم جمع کرده‌اند»

- در صفحات ٦١ و ١٢٨و٣٦٤، محقق اردبیلی درباره غزالی می نویسد: **«غزالی ناصبی»** ولی در کاشف الحق کلمه ناصبی را حذف کرده است.

- در صفحه ۸۳ می‌گوید:

«و عجب است از آنانکه در ایثار امیرالمؤمنین﵇ استبعاد نموده‌اند، از صوفیه نقل می‌کنند و تحسین می‌نمایند در ریاضت نفس چیزی چند که عقل باور نمی‌کند، چنانکه می‌گویند: بایزید بسطامی یک سال آب نخورد و نفس را ادب می‌کرد، و فلان صوفی چند چله برآورد و هر چهل روز به یک بادام می‌گذرانید و عبد الله بن سهل تستری هفتاد روز چیز نخورد و ملای رومی و شمس تبریزی سه ماه در خلوت شب و روز به روزه

---

۱. در ذکر این موارد از تحقیق آقای حسن زاده بر حدیقة الشیعه، (انتشارات انصاریان) استفاده کرده ایم.

وصال به سر بردند و سهل تستری می‌گفت: در بدایت حال هر سه شبانه روز یک بار افطار می‌کردم، بعد از آن هر پنج روز که روزه بودم، یکبار افطار می‌کردم تا به هفتاد روز رسید، و حال آنکه در آن ریاضت‌ها با آنکه ضرر به نفس می‌رسد و به دیگری نفع نمی‌رسد و اینجا اگر چه مشقتی بوده اما مسکین و یتیم و اسیری را از محنت جوع خلاصی داده‌اند و باعث آن شده که چنین سوره‌ای از آسمان نازل گردد و لکن آنجا چون از صوفیان واقع شده نیکوست و به ایشان اقتدا باید کرد چون مخالفان اهل بیت‌اند و اینجا چون از مرتضی علی و فرزندان او صادر شده مستبعد است و عیب می‌دانند»

●در صفحه ۲۰۹ اشاره می‌کند به مذمت لفظ عشق که صوفیه آن را به کار می‌برند و استعمال این لفظ را مخالفت با اهل بیت می‌داند و می نویسد:

«و محبت مرتبه‌ای است بلند و درجه‌ای است ارجمند که متکلمان آن را اراده خوانند و حکماء عنایتش می‌گویند و صوفیه میل و عشقش نام کرده‌اند و شیعه بغیر از محبت و شوقش نامی نمی‌گذارند و درین تسمیه نیز متابعت خدا و رسول و ائمه می‌نمایند»

●در صفحه ۲۵۰ بعد از نقل عبارات ابن ابی الحدید در رجوع جمیع علوم عامه و خاصه به امیرالمؤمنین، آمده است:

«اما باید دانست که بعضی از سنیان بنا بر آنکه خواسته‌اند که صوفیه را صاحب مرتبه وانمایند ایشان را از روی شاگردی و خدمتکاری به امامان ما منسوب ساخته‌اند و بعد از این در محلش بیان خواهد شد که سلسله صوفیه به ابوهاشم کوفی منتهی می‌شود و او تابع معاویه و به ظاهر جبری و در باطن مانند معاویه ملحد و دهری بود و جمعی از متأخرین شیعه گول سنیان خورده‌اند و صوفیه را از اهل حق پنداشتند و ندانستند که بر فرض که ایشان شاگردان و خادمان ائمه باشند خوبی ایشان از این بیرون نمی‌آید که اگر از این خوبی ایشان بیرون آید لازم می‌آید که اصناف معتزله و اشاعره و ابو حنیفه و مالک و شافعی و احمد حنبل و تابعان ایشان همه نیکان و رستگاران باشند؛ زیرا که

نسبت شاگردی ایشان به امامان ما ثابت است»

- در صفحه ۲۶۹ می گوید:

«و نسبت اطلاع بر علوم غیبیه به صوفیه که مخالفان اهل بیت پیغمبرند دادن آیا چه سبب داشته باشد این معنی را؟ سبب دیگر نخواهد بود به جز عداوت اهل بیت. طرفه آن است که معاندان از برای عمر که نمی‌دانست که کدام دست دزد را باید برید و مجنون و حامله را رجم نمی‌توان کرد، اثبات دانستن غیب کرده‌اند و گفته‌اند بر حال ساریه مطلع بود و اخبار خبر دادن امیرالمؤمنین از غیب می نمایند با آنکه قائلند که «لوکشف الغطاء» کلام آن حضرت است و او را صادق می‌دانند و قبول دارند که «سلونی عن طرق السماء و سلونی عما دون العرش» فرمود و در آن صادق بود اما هرگاه عناد و عداوت بر ایشان غلبه کرد و تعصب مخالفان در دل جمعی از ایشان جوش زد این معانی را فراموش می‌کنند»

- در صفحه ۲۷۷ درباره احمد و محمد غزالی می گوید:

«و احمد غزالی مانند برادرش محمد غزالی که از بزرگان صوفیه و از مریدان خاص با اخلاص شیطان است، مکرر شیطان را بر سر منبر، سید الموحدین می‌گفته! و مشهور است که بر سر منبر می‌گفته که هر که توحید را از شیطان یاد نگیرد زندیق است»

- در صفحه۴۸۲ نیز می نویسد :

«و اکثر ملحدان مانند ابوهاشم کوفی و غیر او در زمان ایشان(بنی امیه) وضع مذاهب باطله نمودند و مسلمانی را گریزگاه خود می‌ساختند و این طریقه در زمان خلفای بنی عباس نیز مستمر گردید و بعد از آن تا به این زمان استمرار یافته چنانچه که در بیشتر اهل عصر بغیر از نام مسلمانی چیزی نمی‌توان یافت»

- در صفحه ۶۷۲ در موضوع قصه خوانی و جعل اکاذیب بر مختار می‌فرماید:

«باید دانست که قصه خوانان، افسانه بسیار بر مسیب و مختار بسته‌اند و ظاهر است که قول ایشان محل اعتماد نیست بلکه اگر کسی خواهد که بر احوال مختار چنانکه باید

اطلاع بهم رساند، باید به کتب مبسوط که ثقات و عدول علمای امامیه درین باب تألیف نموده‌اند، رجوع نماید»

- از صفحه ٧٣٤ تا ٧٤٠ مقدس اردبیلی مطالب مفصلی را در مذمت ابومسلم خراسانی بیان فرموده که تمام این مطالب در «کاشف الحق» حذف شده است؛ زیراکه میان قصه خوانی و به خصوص قصه های ابومسلم خراسانی و صوفیه آن زمان، ارتباط بسیار محکمی بوده است؛ چراکه ابومسلم از مدعیان حلول و اتحاد بوده و به همین جهت صوفیه وی را می ستایند، به همین خاطر است که مرحوم محقق کرکی رحمه الله (م٩٤٠ق) بخشی ازکتاب «مطاعن المجرمیة» - که در رد صوفیه نوشته است - را به رد بر ابومسلم خراسانی اختصاص داده است؛ در ص٧٤٠ حدیقة الشیعه می‌فرماید:

«و اینطور کافری را ملحدان و سنیان و صوفیان دوست می‌دارند و ملحدان اگر او را از خود شمارند و دوست دارند استبعادی ندارد، از این جهت که ایشان نیز مانند او مظهر کفر و مظاهر کفارند و از ایمان بیزار و از اسلام بر کنار. اما دوست داشتن آن دو طائفه او را به اظهار مسلمانی محل تعجب است و اگر چه ظاهر است که سنیان و صوفیان نیز چه حال دارند و سنیان با او محبت دارند بجهت تقویت نمودن او بر آل عباس و صوفیان با او محبت دارند بجهت آنکه او دعوای حلول کرده، زیرا که بنای مذهب صوفیان بر حلول و اتحاد است و هر کس را که این دعوی کرده است دوست می‌دارند و از خود می‌دانند»

- از ص٧٤٠ تا ٨٠٤ «حدیقة الشیعه» بخش مطاعن صوفیه است و تمام آن بخش در «کاشف الحق» حذف شده است.

- در صفحه ٨١٤ حدیقه آمده است:

«و سنیان بسته‌اند که بایزید بسطامی سقای خانه امام جعفر صادق علیه السلام بود و عوام برآن افزوده‌اند که امام این فرزند خود محمد را با او به بسطام فرستاد و اهل بسطام او را کشتند و بدان که این محض افتراء است، و بایزید در زمان امام جعفر علیه السلام نبوده و پیشتر

مذکور گشت که هر کس را از صوفیه که دیده‌اند کارش به رسوائی کشیده مانند حلاج و بایزید، متعصبان ایشان گفته‌اند که دو تا بوده‌اند، یکی کافر بوده و دیگری مؤمن!

و علی بن جعفر و عباس بن جعفر هر دو فاضل و متقی و عظیم القدر بودند و به امامت امام موسی علیه السلام قائل بودند»[1]

- در صفحه ٨١٦ آمده است:

«وسفیان از طریق و مذهب شیعه بغایت دور است و از پیران بزرگ صوفیه است چنانچه قبلاً مسطور گشت»

- در تاریخ امام رضا علیه السلام در ص٨٤٠ آمده است:

«شاعر و مداحش دعبل خزاعی، دربانش محمد بن الفرات و صوفیه می‌گویند معروف کرخی و آن اصلی ندارد»

- در صفحه ٩٧٢ می‌فرماید:

«از آن جمله، یکی توقیعی است که به لعن حسین بن منصور حلاج بیرون آمده و نسخه آن در کتاب قرب الاسناد علی بن الحسین بن موسی بن بابویه مسطور است»

- در صفحه ١٠١٩ بعد از بیان اعتقادات معتزله و مشبّهه[2] می‌فرماید:

«و مخلصان را یعنی صوفیه را جائز است که با او معانقه کنند.»

بنابرین، رد بر صوفیه در کتاب «حدیقة الشیعه» منحصر به بخش خاصی از آن نیست، بلکه در تمام ابواب کتاب نیز در موارد متعددی مقدس اردبیلی، به مناسبت، در رد آن طائفه مطالبی فرموده که تمام این موارد در «کاشف الحق» حذف شده است و در مقابل، اشعار صوفیه - همچون ملای رومی و جامی - در بسیاری از صفحات کتاب گنجانده شده است؛ همچنین بزرگان صوفیه را مدح می‌کند، مثلاً بعد از بردن نام روزبهان می‌افزاید:

---

١. سطر اخیر مربوط به مطالب قبل از این عبارت است که در کاشف الحق حذف شده است.

٢. و خلاصه مذهب مشبهه این است که حق تعالی به خلق مشتبه است و حق را جسم طویل عریض عمیق می‌دانند و با او مصافحه را تجویز می‌نمایند.

«که از بزرگان اهل کشف است»[1]

و در مورد قطب الدین انصاری شیرازی شافعی می‌گوید:

«فاضل عارف»[2]

و در جای دیگر، چندین سطر در تأیید قیام ابومسلم خراسانی اضافه کرده است.[3]

د - ادله و قرائن خارجیه:

۱- شهادت اهل خبره

یکی از قرائن صحت انتساب «حدیقة الشیعه» به مقدس اردبیلی رحمه الله، شهادت اهل فنّ و خبرگان مورد وثوق از علمای رجال و نسخه شناسان از قدیم تا زمان حاضر بر این مطلب است، عالمانی همچون شیخ حر عاملی رحمه الله، شیخ سلیمان بحرانی رحمه الله، شیخ عبدالله سماهیجی رحمه الله، علامه افندی رحمه الله، شیخ یوسف بحرانی رحمه الله، محدث نوری رحمه الله، شیخ آقا بزرگ تهرانی رحمه الله و... که نام آنها در بخش قائلین به اعتبار «حدیقة الشیعه» خواهد آمد.

۲- کلام میرلوحی سبزواری رحمه الله

یکی از مهمترین قرائن خارجی، وجود «حدیقة الشیعه» سال ها قبل از «کاشف الحق» - که در سال ۱۰۵۸ق تالیف شده - در نزد میرلوحی سبزواری رحمه الله (زنده در سال ۱۰۸۱ق) و مؤلف کتاب «فضائح المبتدعة» است.

مرحوم میرلوحی در «سلوة الشیعه» که منتخبی از فصل چهارم کتاب «توضیح المشربین» است دو بار از حدیقة الشیعه مقدس اردبیلی نام می برد. مرتبه اول در ضمن عبارتی از کتاب «فضائح المبتدعة» که می گوید تألیف یکی از علمای معاصر است و مرتبه دوم در هنگامی که

---

۱. حدیقة الشیعه، ج۱ ص۱۹۹ پاورقی ۲.

۲. حدیقة الشیعه، ج۱ ص۳٦٦.

۳. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۵۵۹ پاورقی ۳.

صاحبان تألیف بر ضد صوفیه را می شمارد.

تاریخ تألیف کتاب «سلوة الشیعه» اواسط سال ۱۰۶۰ است [۱] که بنا بر گفته مؤلف، منتخبی از کتاب دیگر او به نام «توضیح المشربین» است. [۲] «توضیح المشربین» مختصر دیگری نیز دارد که «أصول فصول التوضیح» نام دارد، «توضیح المشربین» دارای چهار باب بوده است، که مؤلف سه باب اول آن را در «اصول فصول التوضیح» آورده و باب چهارم را به نام «سلوة الشیعة» یا «تسلیة الشیعة» [۳] تنظیم نموده است. [٤]

قابل توجه این که نسخه ای از «اصول فصول التوضیح» در کتابخانه مجلس موجود است که تاریخ کتابت آن شعبان سال ۱۰۵۲ هجری قمری است. بنابراین معلوم می شود تالیف اصل

---

۱. میرلوحی می گوید: «**از اواخر سال ۱۰۵۱ از هجرت تا این زمان, که اواسط سال هزار وشصتم است, مومی الیه [میرلوحی] از برای فارغ بودن از درد سر و بسته شدن زبان آن مفتریان از خدا بی‌خبر...** .» نسخه خطی «سلوة الشیعة» کتابخانه مجلس. شماره ثبت: ۱۰ – ۲۲۰۲۷.

۲. میرلوحی در «سلوة الشیعة» می گوید: « **مجلدی از دست یکی از احباب به نظر رسید، و بعد از تحقیق معلوم گردید که یکی از علماء شیعه رساله ای در مذمت این طایفه تالیف نموده، و حضرت مولانا محمدتقی مجلسی حاشیه بر آن نوشته و به نزد مؤلف رساله مذکوره ارسال داشته، و مشارالیه سطری چند در جواب او قلمی گردانیده؛ و یکی از فقرا مجموع را به ترتیب در متن کتاب مذکور جای داده و آن را موسوم به «توضیح المشربین و تنقیح المذهبین» ساخته؛ و الحق آن کتاب، ارباب انصاف و بصیرت را در شناختن این فرقه کافیست. و اصحاب علت و غفلت را در معالجه نفس، نسخه شافی است. پس به خاطر فاتر رسید که دو سه فقره از آن کتاب انتخاب نماید و آن را «سلوة الشیعة وقوة الشریعة» نام کند.**»

۳. بر حسب گزارش ملا عصام مؤلف کتاب «نصیحة الکرام» ، میرلوحی سبزواری کتاب تسلیة را پس از تالیف سلوة با افزودن روایات و اضافاتی دیگر تالیف نموده است. نصیحة الکرام، ص ۱۲٤.

٤. میرلوحی در مقدمه «اصول فصول التوضیح» می گوید: «**یکی از علمای امامیه رساله‌ای در ذم طایفه متصوّفه تألیف نموده و حضرت مولانا محمد تقی بن مجلسی ردّی بر مؤلف رساله مزبوره، قلمی گردانیده و به نزد مشار الیه ارسال فرموده و مومی الیه ردّی بر ردّ او تحریر نموده و به خدمتش فرستاده و چون ردّین مزبورین در حواشی رساله مسطوره مرقوم بوده، دیگری آن را به ترتیب، در متن کتابی جای داده و مشتمل بر بیست و سه باب گردانیده، هر بابی محتوی بر چهار فصل و آن را «توضیح المشربین و تنقیح المذهبین» نام کرده. و چون مرتِّب، فصل چهارم را از هر باب که در بیان محاکمات اوست بسطی داده، به خاطر این شکسته رسید که آن فصول را محذوف ساخته، به مقالات مناظرین اختصاص دهد و محاکمه را به مطالع منصف حواله نماید و بعد از اتمام، آن را مختصر التوضیح [یا: اصول فصول التوضیح] نام کند.**»

کتاب «توضیح المشربین» قبل از این تاریخ بوده است و به احتمال زیاد این کتاب در سال ۱۰۵۱ نوشته شده است و عبارت میر لوحی در «سلوة الشیعه» نیز اشاره به مشکلاتی است که به جهت تالیف این کتاب و موضع گیری های او در قبال صوفیه رخ داده است.[۱]

۱. میر لوحی می گوید: «**از اواخر سال پنجاه و یکم از هجرت تا این زمان که اواسط سال هزار و شصتم است مومی الیه از برای فارغ بودند از درد سر و بسته شدن زبان ان مفتریان از خدا بیخبر شیطان را اگر نام برد لفظ لعین را با اسم او قرین نمیسازد و بعد از آشامیدن آب یزید بن معاویه و آل زیاد بن امیه چنان نمی کند که بگوش کسی برسد و نوعی نمینمایند که کسی عبارت لعنت از او بشنود و هنوز این فاسقان کذاب وصلت گران مرتاب ترک افترا زدن و ژاژ خاییدن نمیکنند و بهرجا که میرسند و بهرخانه که با شمالی میروند و در خبث و غیبت و افترا وتهمت میکشایند که شاید سفیهانرا باین روش با او دشمن کنند و ناهوشی طینت وزشتی طبیعت خود را ظاهر میسازند گوییا سبب فضیحت و خواری و باعث رسوایی و کساد بازار و خود آن را می دانند لهذا روز بروز عداوت را زیاده میگردانند.** »

تأیید دیگری بر این مطلب عبارت میرلوحی در کفایة المهتدی است که می نویسد:« **چنانچه من در برابر ستایش مجلسی یکم از ابومسلم مروزی و حلاج جادوگر و بدکار سخنانی گفته بودم و نادانها شمشیر کین از نیام کشیدند و آهنگ کشتن من کردند و آزارها به من رساندند.**»

و از آنجا که بی شک رساله رد ابو مسلم قبل از سال ۱۰۴۰ نوشته شده بوده و آزار و اذیت های صوفیه از همان زمان وجود داشته است- چنانچه در رساله هایی که در دفاع از میرلوحی نگاشته اند به این امر تصریح شده است- علت ذکر تاریخ سال ۱۰۵۱ ، مرحله جدیدی از این آزارها می تواند باشد که ناشی از مخالفتهای شدید میرلوحی با مجلسی اول بهترین توجیه آن به نظر می رسد. زیرا که مرحوم مجلسی در اصفهان محبوبیت و شهرت زیادی داشته است و نقدهای تند و شدید میرلوحی در «توضیح المشربین» موجب برانگیخته شدن احساسات عوام و طرفداران مرحوم مجلسی گردیده. نمونه ای از عبارات تند و آب دار میرلوحی در حاشیه «توضیح المشربین» نسخه کتابخانه آیت الله مرعشی نقل شده است. گویا به همین علت میرلوحی در روشش تجدید نظر کرده و کتاب «توضیح المشربین» را در ضمن دو کتاب دیگر و با ملایمت و تلطیف بیشتری آماده ساخته است.

نکته دیگری که از این تحقیق به دست می آید این است که بر فرض صحت انتساب حواشی به ملامحمدتقی مجلسی تألیف این حاشیه در سنین جوانی ایشان بوده و نمی توان این عقائد را به صورت مطلق به ایشان نسبت داد، بلکه برای فهم نظر نهایی او ملاک آخرین کتابهایی است که در حال پختگی نوشته است.

تذکر این نکته نیز لازم است که کتاب «سلوة الشیعه» دارای دو نسخه است: نسخه ای کوتاه و مختصر که در حدود بیست صفحه در جلد دوم «میراث اسلامی ایران» به طبع رسیده، و نسخه ای مفصل که نسخه خطی آن در کتابخانه مجلس است و بیش از هفتاد صفحه دارد - که ان شاء الله به زودی به طبع خواهد رسید - که هر دوی این دو نسخه مشتمل بر مطلوب ما هستند.

بنابراین کتاب «حدیقة الشیعه» در سال ۱۰۵۱ در نزد میرلوحی سبزواری موجود بوده و قبل از آن تاریخ نیز در نزد مؤلف «فضائح المبتدعة» نیز وجود داشته است. و حال آنکه اردستانی «کاشف الحق» را در سال ۱۰۵۸ق تنظیم کرده است. و حتی اگر در سال ۱۰۵۵ ق هم آن را به پایان رسانده باشد،[۱] مشخص است که سالها قبل از این تاریخ، بخش رد صوفیه «حدیقة الشیعه» وجود خارجی داشته است! با توجه به این نکته احتمال تحریف «کاشف الحق» و ساخته شدن «حدیقة الشیعه» توسط شخصی مجهول، از اساس منتفی خواهد بود.

۳- شهادت ناسخ کاشف الحق به سرقت این کتاب

آقا بزرگ تهرانی ﷺ در «الذریعة» نقل می‌کند در کتابخانه مرحوم آیت الله شیخ الشریعه اصفهانی ﷺ نسخه‌ای از کتابی به نام «الإمامة» مشاهده کرده است که مطالب کتاب حدیقه را دربرداشته و نویسنده آن را به خود نسبت داده است و تاریخ نگارش آن سال ۱۰۵۸ قمری بوده است[۲]، کاتب این نسخه محمد سعید بن اسماعیل المداح السمناني است و بر روی آن - که تاریخ کتابتش سال ۱۰۷۷ است - بیت شعری را کتابت کرده است:

این مؤلف اگر چه از شیعه است لیک دزد حدیقة الشیعه است[۳]

---

۱. چنانچه برخی با لحاظ یک نسخه مشکوک و با اعراض از دیگر نسخ که به روشنی تاریخ ۱۰۵۸ در آن مکتوب است بر آن اصرار دارند؛ وحال آنکه این تاریخ، تاریخ کتابت نسخه توسط کاتبان نیست تا قدیمی ترین نسخه را درنظر بگیریم بلکه تاریخی است که خود مؤلف در آخر متن کتاب در ضمن شعری آورده است و هنگامی که به روشنی در همه نسخ سال ۵۸ آمده است ،اگر یک نسخه خلاف آن ها باشد احتمال اشتباه آن بسیار بالاتر از احتمال عکس است.

۲. مؤلف در پایان کتاب در ضمن شعری می گوید:

بود پنجاه و هشت بعد هزار که به پایان رسید این گفتار

۳. الذریعة، ج۲ ص۳۲۳. علامه طهرانی در ذریعه می‌فرماید: «رأیت منه نسخه فی مکتبة شیخنا المعروف بشیخ الشریعة الأصفهانی وهی بخط کتبها فی سنة ۱۰۷۷ مکتوب علی ظهرها بخط الکاتب هذا البیت.

این مؤلف اگر چه از شیعه است لیك دزد حدیقة الشیعه است

ونسخه أخری منه فی مکتبة الحسینیة فی النجف من موقوفة الحاج علی محمد مکتوب علیه أنه حدیقة الشیعه

این نکته نیز شاهدی بر شهرت کتاب حدیقه مقدس اردبیلی در آن تاریخ دارد.

٤- انحصار مخالفت به فرقه صوفیه

مؤید دیگر بر اعتبار کتاب «حدیقة الشیعه»، انحصار مخالفین به فرقه صوفیه و متمایلین به آنها است، زیرا همان گونه که برخی از بزرگان گفته اند صوفیه پس از مشاهده زشتی کارها و مفاسد باورهای خود در این کتاب و با توجه به عظمت علمی و جایگاه اجتماعی مقدس اردبیلی که بر اعتبار و تأثیر کتاب می افزود، چاره ای جز این ندیدند که انتساب آن را به ایشان منکر شوند.[1] بنابراین مخالفت آنها از لحاظ جهات علمی و شواهد تاریخی نیست، بلکه تنها به جهت دفاع از فرقه و باورهایشان بوده، و به همین جهت ضرری به اعتبار کتاب نمی‌رساند.

٥- محتوا و سبک نگارش کتاب

مناسبت محتوای علمی و سبک نگارش کتاب با شخصیت علمی و سبک دیگر آثار مقدس اردبیلی شاهد دیگری بر انتساب کتاب به وی است. سبک نگارش «حدیقة الشیعه» همچون دیگر آثار او به دور از جهات شعری و ادبی و خالی از مطالب عرفانی و صوفیانه است، و بر تمام آثار وی روشی فقهی،کلامی و ادبیاتی ساده و یکسان حاکم است. از طرف دیگر معزالدین اردستانی که شخصیتی ناشناخته است علاقه زیادی به عرفان و شعر و ادبیات دارد، و مقدمه ای که در ابتدای حدیقه افزوده و نیز کتاب تفسیر قطبشاهی (تفسیر سوره هل اتی) که تنها اثر

وذلك لاتحاده معه الا فی أسطر من أوله وعدة کلمات فی أثنائه وزیادة أبیات أشرنا إلیها وإسقاط ما یتعلق برد الصوفیة منه والظاهر أنه رآها شیخنا العلامة النوری وذکر خصوصیاتها المذکورة فی ترجمه المولی أحمد من خاتمة المستدرك وقال إنه من عجائب السرقة...»

١. محدث نوری می گوید: «و سمعت من بعض المشایخ: أنّ أصل هذه الشبهة من بعض من انتحل التصوّف من ضعفاء الإیمان لمّا رأوا فی الکتاب من ذکر قبائح القوم و مفاسدهم،مع ما علیه مؤلفه من القدس و التقوی و المقبولیة عند الکافة، فدعاهم ذلك إلی إنکار کونه منه تشبّثا منهم بما هو أوهن و أوهی من بیت العنکبوت.» خاتمه مستدرک الوسائل، ج٢ ص١٠٣.

اوست در ادبیات و روش استدلال با حدیقه بسیار متفاوت است.

۶- بعید بودن احتمال جعل کتاب

مؤید و قرینه دیگر این است که جعل کتاب به اسم عالمی بزرگ و مشهور همچون مقدس اردبیلی در زمانی نزدیک به زمان حیات وی بسیار بعید و به تعبیر محدث نوری عادتاً غیر ممکن است؛ چگونه ممکن است فردی ناشناخته کتابی را به مقدس اردبیلی نسبت دهد و با وجود شهرت و انتشار کتاب در شهرهای مختلف هیچ یک از علما و بزرگان انتساب کتاب به وی را انکار نکرده باشند، با اینکه بسیاری از ایشان - هرچند با واسطه - از شاگردان وی بوده‌اند؟!

حاصل این که: با توجه به ادله، قرائن و مؤیداتی که ذکر شد و نیز آنچه پس از این در ضمن کلمات موافقین خواهد آمد، جایی برای شک و شبهه در صحت انتساب کتاب به مقدس اردبیلی باقی نخواهد ماند.

فصل سوم: قائلان به صحت انتساب و اعتبار حدیقة الشیعه

قائلان به صحت انتساب و اعتبار حدیقة الشیعه

عالمان بزرگی از فُقها، محدثان و اهل رجال، بر صحت انتساب این کتاب تصریح کرده و یا مطالب بخش صوفیه آن را در کتاب های خود ذکر کرده اند که بیانگر اعتماد آن ها بر این کتاب است. در ادامه نام و عبارت برخی از آن ها را بیان می کنیم:

۱- صاحب کتاب فضائح المبتدعه رحمه‌الله (نیمه اول قرن یازده).

وی از معاصران علامه میرلوحی سبزواری اصفهانی رحمه‌الله است، میرلوحی در کتاب «سلوة الشیعه» و «رساله حرمت غنا» از این کتاب، نقل می کند. میرلوحی، مؤلف کتاب را یکی از علمای شیعه و فضلای عصر معرفی می کند؛ طبق آنچه گذشت دست کم تالیف این کتاب مربوط به قبل از سال ۱۰۵۹ق است و به حسب ظاهر بین سال های ۱۰۳۸ق تا ۱۰۵۱ق – یعنی زمان صدارت سید حبیب الله کرکی[1] رحمه‌الله – تالیف شده است. عبارت وی که میرلوحی در سلوة

۱. میرزا حبیب الله فرزند سید حسین مجتهد کرکی رحمه‌الله است که در سالهای (۱۰۳۸ – ۱۰۵۳) و مدتی پس از آن تا آخر عمرش یعنی سال ۱۰۶۰ صدارت داشته است.

الشیعه نقل نموده، چنین است:

«... وهرکس که براحوال این طایفه اطلاع دارد می‌داند که بیشتراین جماعت ازگروه تسلیمیّه وواصلیه‌اند که صاحب کتاب «تبصرة العوام» وکتاب «حدیقة الشیعه» تعریف کرده‌اند، وبسیاری را ازایشان دیدم که جبری بلکه ملحد ودهری بودند وعجب می‌دارم ازقلت شرم بلکه ازعدم آزرم این طایفه که هرچند ازخویش وبیگانه منع وزجردیدند و ازدورونزدیک طعن وسرزنش شنیدند وازنواب صدارت پناه میرزا حبیب الله وغیراو تقدیروتعریک[1] یافتند، ترک این افعال نکردند».

۲- علامه میرلوحی سبزواری اصفهانی ﷺ[2] (حدود۹۹۰ –۱۰۸۱ق).

در «سلوة الشیعه» می‌گوید:

«و مولانا احمد اردبیلی در کتاب «حدیقه الشیعه» ایشان را مذمت کرده اند»

معرفی این کتاب و تاریخ تالیف آن در فصل سوم گذشت.

۳- فخرالدین طریحی نجفی ﷺ (۹۷۹- ۱۰۸۵ق)[3]

شیخ فخر الدین طریحي صاحب «مجمع البحرین» از علمای حوزه نجف است و حیات

---

۱. تعریک: گوشمالی دادن .فرهنگ فارسی معین.

۲. علامه محقق میرلوحی حسینی سبزواری که از علمای اصفهان بوده، به حسب قرائن موجود در کلمات معاصرین ایشان و آن چه در «کفایة المهتدی» آورده است، در حدود سال ۹۹۰ق در اصفهان به دنیا آمده و مدتی در مشهد از محضر سید محمدجعفر رضوی مشهدی (از علما و مدرسین برجسته حوزه مشهد متوفای سال ۱۰۲۵ق) استفاده کرده است و دراصفهان از شاگردان مبرز میرداماد و شیخ بهایی بوده است، وی به جهت مبارزه با صوفیه و طرفداران ابومسلم خراسانی مورد ظلم و اذیت فراوان قرار گرفته، به همین جهت علمای معاصر او رساله‌های متعددی در دفاع از وی نوشته‌اند که در «الذریعه» ۱۷رساله از این رسائل را نام برده است؛ برای اطلاع از شرح حال دقیق و مقام علمی و آثار مرحوم میرلوحی به مقدمه کتاب «کفایة المهتدی» مراجعه کنید.

۳. فهرس‌التراث، ج۱، ص: ۸۸۰.

مقدس اردبیلی را در ابتدای جوانی درک کرده و خود نیز شاگرد شاگردان مقدس اردبیلی است. یکی از اساتید او شرف الدین علی شولستانی ﷺ (م ۱۰۶۳ق) است که از او نسخه هایی بر جای مانده که آن ها را در تاریخ ۹۹۵ق کتابت یا تالیف کرده است.[۱] شولستانی از شاگردان امیرفیض الله حسینی تفرشی ﷺ (م ۱۰۲۵ق) و دیگر شاگردان مقدس اردبیلی بوده است[۲] و با توجه به عمری که داشته بی شک حیات مقدس اردبیلی را درک کرده است.[۳]

به حسب نقل مرحوم محمدقاسم تبریزی، شیخ فخر الدین طریحی روایت مذمت صوفیه را - که مقدس اردبیلی آن را در حدیقه روایت کرده - به خط خود نوشته و برای نهی مردم از فرقه ضاله صوفیه به ایران فرستاده است.

میرزا قاسم تبریزی می گوید:

«البرهان الثانی عشر: ما روی الشیخ الفاضل العالم العامل المجتهد العابد الناسک الشیخ فخر الدین النجفی وکتب بخطه وأرسل إلی بلدنا مع جمع من ثقات الزوار لسماعه نفاق سوق التصوف بین شرذمة من أهل هذه الأمصار لیکون تبصرة وذکری لأولی الأبصار. وروی هذه الروایة الفاضل المحقق والنحریر المدقق زین الأتقیاء و المتورّعین قدوة العلماء المتبحرین صاحب کتاب آیات الأحکام مولانا أحمد الأردبیلی فی کتابه المسمی ب- «حدیقة الشیعه» وهذا الکتاب مشهور غایة الإشتهار بسنده عن السید المرتضی الرازی عن الشیخ المفید ...»[٤]

---

۱. مراجعه کنید به «الذریعة»، ج۳ ص ٤٤٥؛ ج۸ ص ۱٤۱ و ج ۱٤ ص ۱۰٦.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۲۰ ص ۱۸۰.

۳. در کتاب تراجم الرجال می نویسد: «محمد بن نعمة الله الحسنی الشولستانی هو من تلامذة المولی أحمد المقدس الأردبیلی و مما قرأ علیه مقداراً من کتاب زبدة البیان الذی علّق علیه أیضاً تعالیق فی عصر أستاذه و بعد وفاته.» تراجم الرجال، ج۳ ص ۳۳ .شماره ۱۸۸۰. با جستجویی که انجام دادیم چنین نامی در کتب تراجم و رجال پیدا نکردیم و با توجه به شباهت این نام با علی بن حجة الله حسنی شولستانی به نظر می رسد که مقصود وی باشد.

٤. میراث فقهی: غناء،موسیقی، ج ٤ ص ۲۸۷۸.

٤-علی بن محمدبن الحسن بن زین الدین (۱۰۱٤-۱۱۰٤ق)

این عالم بزرگ که نوه صاحب معالم و شهید ثانی است در رساله «السهام المارقة»[۱] در ضمن شمارش کتبی که بر رد صوفیه نوشته شده نام «حدیقة الشیعه» ملا احمد اردبیلی را نیز ذکر می‌کند، و در متن کتاب نیز چندین حدیث با تصریح به نام مؤلف نقل کرده است. تاریخ تالیف این کتاب سال ۱۰۷۵ق است.

۵- مؤلف کتاب الوقیعة فی سبّ المبتدعة (از علمای نیمه اول قرن یازده)

معین الدین محمد بن نظام الدین معروف به عصام در کتاب «نصیحة الکرام» بخشی از رساله «ثقوب الشهاب فی رجم المرتاب» را نقل می کند. در این رساله مؤلف، پس از ذکر روایت امام هادی علیه السلام در مذمت صوفیه و نهی از مجالست با آن ها می گوید:

«چنانکه صاحب کتاب الوقیعة به أسانید صحیحه و از کتب معتبره نقل کرده و در کتاب شهاب المؤمنین به خامه اثبات ایراد یافته»[۲]

بنابر این، کتاب «الوقیعة فی سبّ المبتدعة» از دیگر کتبی است که مشتمل بر احادیث ذم صوفیه «حدیقة الشیعه» بوده است.

٦-مؤلف کتاب شهاب المؤمنین (از علما و سادات نامدار قرن یازده)

چنانچه گذشت وی نیز روایات «حدیقة الشیعه» در مذمت صوفیه را در دو کتاب «شهاب المؤمنین» و «ثقوب الشهاب» نقل کرده است. در «نصیحة الکرام» درباره مؤلف[۳] این دو کتاب

---

۱. السهام المارقه، ص۳۹ و ٦٦ مخطوط.

۲. نصیحة الکرام، (مخطوط)ص ۱۱۹؛ خیراتیه، ج ۲ ص ۱۸۳.

۳. از عبارت عصام که مؤلف را از «فضلای نامدار و سادات عالیمقدار که امروز به فضیلت و تتبع او کسی گمان ندارم در این دیار» دانسته و با توجه به اینکه مؤلف خود را از شاگردان میرداماد معرفی کرده است، احتمال قوی این است که مؤلف کتاب معروفترین شاگرد میرداماد، سید احمد علوی عاملی باشد. مرحوم آقا بزرگ تهرانی در «الذریعه» بر همین باور است. این احتمال را دو امر تقویت می کند: نخست آن که، وی رساله «اظهار الحق» را در دفاع از میرلوحی

می نویسد: «و فقیر کتابی دیدم که یکی از فضلای نامدار و سادات عالیمقدار که امروز به فضیلت و تتبع او کسی گمان ندارم در این دیار، در ردّ فلاسفه و مبتدعه نوشته و آن را «شهاب المؤمنین فی رجم الشیاطین المبتدعین» نام کرده. اگر فاضل، آن کتاب را دیده باشد و منصف باشد، اعتراف به کمال فضل و تتبع صاحب آن کتاب خواهد نمود و بعد از آن، رساله ای نوشته و آن را «ثقوب الشهاب فی رجم المرتاب» نام کرده است.»[۱]

۷-ملاّ محمدطاهر قمّی (م ۱۰۹۸ق)

ملا محمدطاهر شیرازی نجفی قمی - از علمای نزدیک به عصر مقدس اردبیلی[۲] - در کتاب «ملاذ الاخیار»[۳] و دیگر آثاری که در رد صوفیه نگاشته، مطالب فراوانی از «حدیقة الشیعه» نقل کرده است؛ مرحوم آقا محمدعلی بهبهانی، میرزای قمی، تنکابنی نویسنده «قصص العلماء» و

و در مذمت ابو مسلم خراسانی تالیف کرده و دیگر این که وی - چنان که در کتاب «سلوة الشیعه» نقل شده - از جمله افرادی است که به درخواست سید حبیب الله صدر و در جهت مبارزه با صوفیه، فتوی به حرمت غنا و موسیقی داده است. مخفی نماند که این دو مطلب (ابو مسلم و غنا) از مباحث مورد نزاع و اختلاف میان صوفیه و مخالفین آن ها بوده است؛ بنابراین علوی عاملی از مخالفین فرقه صوفیه بوده و تألیف چنین کتابی از وی بعید به نظر نمی رسد. با این حال محتمل است که مراد از این سید، میرلوحی سبزواری باشد زیرا او نیز سیدی جلیل القدر و از شاگردان میر داماد بوده است.

الذریعةإلی‌تصانیف‌الشیعة، ج۱۴، ص: ۲۵۶- ج۵، ص: ۹.

۱. نصیحة الکرام (مخطوط)، ص ۱۱۷.

۲. وی از مشایخ علامه محمدباقر مجلسی است و قبل از سال ۱۰۶۰ ق رساله ای در رد بر صوفیه تالیف کرده که از آن معلوم می گردد در آن زمان دارای کتب متعددی بوده و سال های زیادی اشتغال به تحصیل داشته است.

۳. مرحوم آقا محمدعلی بهبهانی و میرزای قمی نام کتابی را که ملا طاهر در آن، تصریح به انتساب حدیقه به محقق اردبیلی کرده است «ملاذالاخیار» ذکر کرده اند، در الذریعه درباره این کتاب می نویسد: «ملاذ الأخیار: للمولی محمد طاهر بن محمد حسین الشیرازی النجفی القمی، المدفون خلف مرقد زکریا بن آدم بقم، شیخ المحدث الحر و المجلسی الثانی نسبه إلیه المولی فتح علی سبط السلطان کریم خان زند فی الفوائد الشیرازیة و عده فی عداد الکتب الاخبار التی یؤید بها طریقة الأخباریة، و بعد ذکره ذکر أیضا ملاذ الأخیار فی شرح تهذیب الاخبار للمجلسی الثانی فلا یحتمل منه الاشتباه به» الذریعة، ج۲۲ ص: ۱۹۱.

شیخ عباس قمی‌﵀ و عده‌ای دیگر وی را از معتقدین به صحت انتساب حدیقه نام برده‌اند، در ادامه عبارات ایشان خواهد آمد.

٨- علی بن داود الخادم الأسترابادی﵀ (زنده در١٠٧٦ق)

درکتاب «أنساب النواصب» که در محرم سال ١٠٧٦ ق تألیف آن به پایان رسیده است، حدیقه را تالیف مقدس اردبیلی دانسته و می گوید:

«و در کتاب حدیقة الشیعه مولانا احمد اردبیلی آمده...»[١]

گرچه وی در این کتاب بارها نام «کاشف الحق» را نیز ذکر کرده است ولی این امر با آنچه در صدد بیان آن هستیم منافاتی ندارد؛ زیرا شکی نیست که کتاب «حدیقة الشیعه» و «کاشف الحق» هر دو در آن زمان وجود داشته و در اختیار استرابادی بوده است، ولی آن چه دارای اهمیت است این است که وی به انتساب «حدیقة الشیعه» به مقدس اردبیلی تصریح کرده است.

٩-شیخ حر عاملی﵀ (١٠٣٣- ١١٠٤ق)

شیخ حر عاملی که یکی از بزرگترین محدثین وکتاب شناسان شیعه است در رساله فقهی «حرمت غناء»[٢] - که در سال ١٠٧٣ ق از تألیف آن فراغت یافته - و کتاب «اثباة الهداة»[٣] از «حدیقة الشیعه» مقدس اردبیلی نام می‌برد و احادیثی از آن نقل می کند.

همچنین درکتاب «اثنی عشریة» - که در سال ١٠٧٦ق تألیف شده است - بارها تصریح به انتساب کتاب کرده و تمام روایات حدیقه در رد صوفیه را از آن نقل می‌کند.[٤] در همین کتاب

---

١. انساب النواصب، ص١٣٨.

٢. مجموعه رسائل در شرح احادیث کافی، ج٢ ص٣٤٤.

٣. در سال ١٠٩٦ از تالیف این کتاب، فارغ گردیده است. الذریعة، ج١ ص١١٢.

٤. مراجعه کنید به کتاب اثنی عشریه، صفحات ٢٨ -٣٠ _٣٢ - ٣٣ - ٥١.

به بی احترامی بعضی از صوفیه به مقدس اردبیلی و تشکیک در انتساب حدیقه به وی اشاره کرده و در رد آن می نویسد:

«واعلم أن بعض الصوفية الآن ومن يميل إلى طريقتهم ربما ينقصون قدر المولى الجليل ملا أحمد الأردبيلی وهو أجلّ قدراً من ذلک، وبعضهم ينكر نسبة هذا الكتاب إليه أعنی حديقة الشيعه وذلک باطل من وجوه:

أحدها: إنها شهادة علی النفی فلاتقبل قطعاً، لأنّه غير محصور وعدم علم النافی لايدلّ علی العدم.

وثانيها: كثرة نسخه وشهرته ونسبته الی مؤلفه دون غيره مع قرب العهد.

و ثالثها: إنّ ذلک لا نظير له اذ لم يحصل الاختلاف فی نسبة شیء من الكتب إلی مؤلفها مع بعد الأزمان؛ فما الداعی إلی وضع كتاب و نسبته إلی مثل هذا العالم الصالح مع قرب العهد.

ورابعها: إنک لاتجد أحداً ينكره غير الصوفية ومن يميل إليهم وإنكارهم محل تهمة لاتقبل»[1]

در کتاب «أمل الآمل»[2] می‌نویسد:

«المولى الأجلّ الأكمل أحمد بن محمد الأردبيلی كان عالماً فاضلاً مدققاً عابداً ثقةً ورعاً عظيم الشأن جليل القدر معاصراً لشيخنا البهائیّ، له كتب منها شرح الارشاد الكبير لم يتمّ وتفسير آيات الاحكام وحديقة الشيعه وغير ذلک»[3]

همچنین در جواب یکی از استفتائات مربوط به صوفیه، انتساب حدیقة به مقدس اردبیلی را امری مسلم و بی شک و شبهه می داند، متن استفتاء چنین است:

«سؤال : به عرض می رساند که مصنف ومؤلف «تبصرة العوام» و «حديقة الشيعه» سيد

---

۱. رسالة الاثنی عشریه، ص ۳۰.

۲. تاریخ تألیف بخش اول این کتاب چنانچه در ذریعه آمده است ۱۰۹۶ است.

۳. أمل الآمل، ج۲، ص۲۳.

مرتضی و مولانا احمد اردبیلی علیهما الرحمه اند یا غیرهما؟ چون ذم صوفیه در این دو کتاب واقع شده، بعضی انکار می نمایند که از ایشان نیست؟
جواب: مصنف «حدیقة الشیعه» ملا احمد اردبیلی است بی شک و شبهه؛ و مؤلف «تبصرة العوام» مشخص نیست که سید مرتضی باشد، اما آنچه در«تبصرة العوام» و در «حدیقة الشیعه» است از مذمت صوفیه موافق است با احادیث کتابهای معتمد که بزرگان علمای امامیه اثناعشریه تالیف نموده اند. حرّره العبد محمد الحر موضع مهر. العبد محمد رحیم موضع مهر»[۱]

۱۰- علامه محمدباقر مجلسی رحمه الله (۱۰۳۷-۱۱۱۰ق)

علامه مجلسی در کتاب «عین الحیات» که آن را در سال ۱۰۷۳ق تألیف نموده، می‌فرماید:
«و اکثر قدماء و متأخرین علمای شیعه رضوان الله علیهم مذمت ایشان کرده‌اند، و بعضی کتابها بررد ایشان نوشتند، مثل علی بن بابویه... و زبدة العلماء والمتورعین مولانا احمد اردبیلی قدّس الله أرواحهم و شکر الله مساعیهم»[۲]

همچنین در جای دیگری از همین کتاب، بدون ذکر نام «حدیقة الشیعه»، متنی از بخش مذمت صوفیه کتاب را بدون هیچ تصرفی نقل کرده است.[۳]

۱۱-ملا محمد مجذوب تبریزی رحمه الله (م ۱۰۹۳ق)

وی در کتاب «الهدایا لشیعة أئمة الهدی» که شرحی بر اصول کافی است تمام روایات مذمت صوفیه حدیقه را نقل کرده و بارها به انتساب این کتاب به مقدس اردبیلی تصریح کرده است.[٤] در عبارتی می گوید:

---

۱. توضیح بیشتر درباره این استفتاء، در صفحه ٥٩ خواهد آمد.

۲. عین الحیات، ج۲ ص٤٥٦.

۳. عین الحیات، ج۲ ص ۳۹۸. مراجعه کنید به صفحه ۲٤۹ از همین کتاب.

٤. مراجعه شود به کتاب الهدایا لشیعة أئمة الهدی، المقدمة العاشرة، ج۱، ص ۹۸ ، ۹۹ ، ۱۰۱ و ۱۰۵.

«وذكر أبو المعالي محمّد بن نعمة الله بن عبيدالله بن عليّ بن الحسن بن الحسين بن جعفر بن عبيدالله بن الحسين الأصغر بن عليّ بن الحسين بن عليّ بن أبي طالب ﷺ في كتاب بيان الأديان، والشيخ المفيد في الحدائق، والسيّد المرتضى الرازي في الفصول التامّة، ومولانا أحمد الأردبيلي في حديقة الشيعة: أنّ ذاك الزنديق الملعون كان في زمن أبي محمّد العسكري ﷺ، ولزم أيّاماً باب جعفر الكذّاب، وكان من كلمات كفره وزندقته: ليس في جبّتي سوى الله، وسبحاني ما أعظم شأني، ورأيت الله في المنام واليقظة، ورأيت الله في صورة شيخ هرم»[1]

و نیز در جایی دیگر می‌نویسد:

«وقد خرج توقيعاً كما نقله الشيخ المفيد قدس سره في حديقة الحدائق، ومولانا أحمد نزيل الغَرِيّ ﷺ في حديقة الشيعة من الصاحب صاحب الأمر والزمان ﷺ في سؤال الشيعة بعد قتل الحلّاج في الغيبة الصغرى بأمر بني العبّاس وإفتاء الشافعيّة عن حاله ب- «أنّه» كان زنديقاً نجساً، وهو عدوّ الله مخلّد في النار»[2]

مؤلف از شرح کتاب الحجة در سال ۱۰۸۳ق و از شرح کتاب التوحید در سال ۱۰۸٤ق فارغ شده است.

ملامجذوب در کتاب دیگرش موسوم به «مناهج الیقین» نیز از کتاب «حدیقة الشیعه» استفاده کرده و از آن نقل روایت می‌کند.[3]

---

۱. الهدايا لشيعة أئمة الهدى، ج۱ ص۱۰۵.

۲. الهدايا لشيعة أئمة الهدى، ج۱ ص٤۹۲؛ ج۲ ص۲۰؛ ج۲ ص۳۰۲.

۳. در «الذریعة» جلد ۲۲ احتمال داده است که این کتاب تالیف امیر جلال الدین صاحب «تلخیص حدیقة الشیعه» باشد ولی این احتمال هیچ مؤیدی ندارد بلکه قرائن دلالت می کند که این کتاب تالیف ملامجذوب تبریزی است، از جمله قرائن این که کتاب مذکور همراه کتاب الهدایا در یک جلد قرار داشته و مؤلف در موارد بسیاری از ملاخلیل قزوینی و ملا رفیعا نقل می‌کند. مراجعه کنید به الذریعة ج۲۲ ص۳۵۲.

البته در جلد ۲۵ الذریعة تصریح می کند که این کتاب تالیف ملامحمد مجذوب تبریزی است و می گوید: ثم رأیت فی مکتبة (سلطان المتکلمین) مجلدات من شرح کتاب الحجة من الکافی فرغ منه فی رمضان ۱۰۸۳ ویکثر فیه النقل

۱۲- معین الدین مولی محمدعصام (قرن یازده هجری)

معین الدین مولی محمد بن نظام الدین محمد معروف به عصام در کتاب «نصیحة الکرام و فضیحة اللئام»[۱] کتاب «حدیقة الشیعه» را از مقدس اردبیلی دانسته است. مؤلف خود را از شاگردانِ شاگردان ملا عبدالله تستری و شیخ بهایی معرفی می کند[۲]. با توجه به قرائن داخلی این کتاب، به نظر می رسد که تاریخ تألیف آن بین سالهای ۱۰۷٦ق تا ۱۰۸۰ق است[۳]. تاریخ کتابت نسخه موجود از این کتاب، ۲٤ صفر سال ۱۰۸۳ق می باشد.

۱۳- جلال الدین امیر (از علمای قرن یازدهم)

یکی از علمای قرن یازدهم قمری، سید جلال الدین محمد بن غیاث الدین محمد معروف به جلال الدین امیر است که از وی کتاب «تلخیص حدیقة الشیعه» به جای مانده است.[٤] استاد فن، عالم متبحّر خبیر بارع میرزا عبدالله افندی اصفهاني نام این تلخیص را دو بار در «ریاض العلماء» ذکر کرده است؛ نخست در ترجمه شیخ جلیل، عبدالله بن حمزه طوسي می‌گوید:

«و من مؤلفات هذا الشیخ کتاب إیجاز المطالب في إبراز المذاهب، نسبه إلیه السید جلال الدین محمّد بن غیاث الدین محمّد في تلخیص کتاب حدیقة الشیعة للمولی أحمد الأردبیلي»[٥]

عن میرزا رفیعا النائنی ۹: ۳۷۷ مع دعاء رحمه‌الله کما یدعوا له کذلك فی المناهج ویدعو للملا خلیل بالسلامة. والظاهر اتحاد الشارحین. الذریعة، ج۲۵ ص۱٦۱.

۱. نصیحة الکرام (مخطوط)، ص۱۱۷. کتابخانه مجلس شماره ثبت: ۸٦۰۳۹.

۲. نصیحة الکرام (مخطوط)، ص ۱٤٤.

۳. عصام در این کتاب از تحفة الاخیار و کتب دیگری که در سال ۱۰۷٦ تالیف شده حکایت می‌کند و مرحوم میرلوحی در کفایة المهتدی، که در ۱۰۸۱ نگارش آن را آغاز نموده نام این کتاب را برده است.

٤. الذریعة، ج٤ ص٤۲۲(تلخیص حدیقة الشیعه)- الذریعه ج۲۰ ص۱۹٤(مختصر حدیقة الشیعه الأردبیلیة).

٥. ریاض العلماء ج۳ ص۲۱٦.

دوم، در ترجمه شاعر معروف، عطّار نیشابوری می نویسد:

«قال محمّد بن غیاث الدین محمّد المشهور بجلال الدین أمیر سید في تلخیص کتاب حدیقة الشیعة للمولی أحمد الأردبیلي بالفارسیة...»[۱]

۱۴- صاحب رساله مذمت صوفیه[۲] (از علمای خراسان در قرن یازدهم)

یکی از علمای مشهد که معاصر با شیخ حر عاملی بوده است، رساله‌ای فارسی در رد صوفیه تألیف نموده که در آن احادیث «حدیقة الشیعه» را با تصریح به انتساب آن به مقدس اردبیلی نقل می‌کند.[۳]

این رساله توسط یکی از مؤمنین ساکن مشهد به شیخ حر عاملی عرضه شده، و در حاشیه آن در مورد اعتبار حدیثی که از «حدیقة الشیعه» در این کتاب نقل شده از وی سؤال شده است.[٤] بنا بر گزارش شیخ حر عاملی در کتاب «أمل الآمل» تنها عالمی از علمای مشهد که در آن زمان در ذم صوفیه کتابی نگاشته، ملا احمد تونی است؛ شیخ حر در شرح حال او می نویسد:

« مولانا أحمد بن محمد التوني البشروي فاضل عالم زاهد عابد ورع، من المعاصرين

---

۱. خاتمه المستدرک ج۲ ص۱۰۱.

۲. از این رساله دو نسخه مشاهده شد؛ یکی درکتابخانه مجلس که به همراه «سلوة الشیعة» صحافی شده و دیگری درکتابخانه آستان قدس که محشی به سؤالات و استفتائات از علمای مشهد است. کتابخانه آستان قدس؛ شماره ثبت: ۶۹۷۳ ؛ این رساله مذیل است به ١٤ صفحه که حاوی پرسشهایی پیرامون صوفیه است که میرزا محمدقاسم بن محمدحسین اسفراینی و ملا محمد حسین لاهیجانی (تائب از تصوف)، از علمای مشهد (شیخ حر عاملی و نظام الدین علی موسوی و میرك موسی تونی (م ۱۰۹۸) و شیخ محمد رحیم (م ۱۱۱۷) و محمدجعفر (؟) و حاجی محمود میمندی) استفتاء نموده اند.

۳. رساله رد بر صوفیه(مخطوط)، ص ١٤ الف، ص ۱۸ب و ... .

٤. در این پرسش آمده است: «به عرض می رساند که حدیثی که مذکور می شود در روات و صحیح بودن آن خلافی واقع شده یانه؟» شیخ حر در حاشیه کتاب چنین جواب نوشته است که: **«حدیث مذکور صحیح است و مؤید بسیار دارد و قریب به هزار حدیث در مذمت صوفیه واقع شده و معارض درکتابهای معتمد ندارد. حرّره محمد الحر. موضع مهر العبد محمد الحر.»**

المجاورین بطوس، له کتب منها: حاشیة شرح اللمعة، ورسالة في تحریم الغناء، و رسالة في الرد علی الصوفیة، وغیر ذلك»[1]

بنابراین، با توجه به عرضه شدن این کتاب به شیخ حر عاملی و توجه به این نکته که وی در مذمت صوفیه، رساله ای جز رساله ملا احمد تونی نام نبرده است، به نظر می رسد که این رساله تألیف ملا احمد تونی (م۱۰۸۳ق) - برادر ملا عبدالله تونی صاحب کتاب «الوافیة فی الأصول» - باشد.

۱۵- محمدقاسم بن محمدرضا تبریزی (زنده در۱۰۹۷ق)

میرزا محمدقاسم تبریزی در رساله «الردّ علی المجوّزین للغناء فی القرآن» پس از نقل روایت «حدیقة الشیعه» از امام هادی، می گوید:«کتاب حدیقة الشیعه مقدس اردبیلی در غایت اشتهار است»

او می نویسد:

«وروی هذه الروایة الفاضل المحقّق والنحریر المدقّق زین الأتقیاء والمتورّعین قدوة العلماء المتبحّرین صاحب کتاب آیات الأحکام مولانا أحمد الأردبیلی فی کتابه المسمی ب-«حدیقة الشیعه» وهذا الکتاب مشهور غایة الإشتهار، بسنده عن السید المرتضی الرازی عن الشیخ المفید ...»[2]

١٦- ملا محمدرحیم بروجردی مشهدی (متوفی۱۱۱۷)

وی از علما و فضلای مشهد[3] و از معاصرین شیخ حر عاملی است که در جواب استفتائی به همراه شیخ حر عاملی «حدیقة الشیعه» را از تألیفات مقدس اردبیلی می‌داند.[4]

---

١. أمل الآمل، ج٢، ص: ٢٣

٢. میراث فقهی : غناء،موسیقی ج ٤ ص ٢٨٧٨.

٣. مشاهیر مدفون در حرم، ج ١ ص ٤٤١.

٤. متن استفتاء همراه با جواب آن در ص ٥٦ گذشت.

۱۷- محدث جزائری ﷺ (۱۰۵۰-۱۱۱۲)

سید نعمت الله جزائری مطالب و روایات «حدیقة الشیعه» در ذم صوفیه را در کتاب «الأنوار النعمانیة» و دیگر آثار خود نقل فرموده است.[۱]

تألیف کتاب «الأنوار النعمانیة» در سال ۱۰۸۹ق به پایان رسیده است.[۲]

۱۸- محمدمقیم بن یحیی سبزواری ﷺ (قرن یازده)

او در مجموعه جُنگ خطی خویش رساله‌های متعددی را نقل کرده است که یکی از آنها «منتخب حدیقة الشیعه» می‌باشد.[۳] تاریخ تالیف این مجموعه سال ۱۰۹۷ق است.

۱۹- شیخ سلیمان بن عبدالله بحرانی ﷺ (م ۱۱۲۱ق)

وی در کتاب «بلغة الرجال» - که تألیف آن در سال ۱۱۰۷ق به پایان رسیده است - حدیقة را از مقدس اردبیلی می داند.[٤]

۲۰- ملا عبدالله اصفهانی افندی ﷺ (م ۱۱۲۰- ۱۱۳۰ق)

افندی که یکی از بزرگترین کتاب شناسان شیعه است در کتاب «ریاض العلماء»[٥] در شرح حال مقدس اردبیلی به صحت انتساب حدیقه تصریح کرده[٦] و نیز نام «تلخیص حدیقة الشیعه» را در این کتاب ذکر کرده است؛ نخست در ترجمه ا بن حمزه طوسي می‌گوید:

«و من مؤلفات هذا الشیخ کتاب إیجاز المطالب في إبراز المذاهب، نسبه إلیه السید

---

۱. الانوار النعمانیه، ج۲ ص۲٥٦.

۲. الذریعة، ج۱ ص٤٤٦.

۳. نسخه خطی مجموعه محمدمقیم سبزواری؛ کتابخانه مجلس ،شماره ثبت ۷٦٤۹۰،ص ۹٥.

٤. الذریعة، ج۳ ص۱٤۷

٥. چنانچه از شرح حال شیخ حر عاملی به دست می آید تالیف کتاب «ریاض العلماء» در زمان حیات وی بوده است، شیخ حر عاملی متوفی ۱۱۰٤ق است.

٦. ریاض العلماء، ج۱ ص٥٦، ترجمه ریاض العلماء ج۱ ص۱۲۷.

جلال الدين محمّد بن غياث الدين محمّد في تلخيص كتاب «حديقة الشيعة» للمولى أحمد الأردبيلي»[1]

و دیگر بار، در ترجمه عطّار نیشابوری می نویسد:

«قال محمّد بن غياث الدين محمّد المشهور بجلال الدين أمير سيد في تلخيص كتاب «حديقة الشيعة» للمولى أحمد الأردبيلي بالفارسية...»[2]

بنابراین آنچه برخی ادعا کرده‌اند که افندی در «ریاض العلماء» نام «حدیقة الشیعه» را ذکر نکرده است ناشی از عدم مراجعه به اصل کتاب و تکیه بر دروغ پردازی‌های صوفیه است.

همچنین برخی دیگر از صوفیه مدعی شده‌اند که علامه افندی در تعلیقه خود بر «أمل الآمل» نسبت حدیقه به مقدس اردبیلی را انکار کرده است[3]، و حال اینکه این مطلب نیز کذب و بی اساس است و در «تعلیقه أمل الآمل» نامی از حدیقه برده نشده است، بلکه در عبارتی در ضمن شمارش آثار مقدس اردبیلی نام رساله «اثبات الواجب» را آورده و می‌گوید:

«...ورسالة إثبات الواجب نسبها اليه في كتاب[...]»[4]

و از آنجا که در کتاب «حدیقة الشیعه» بارها نام کتاب «اثبات الواجب» آمده است محتمل است که در نسخه اصلی کتاب، به جای [...] کلمه «حدیقة الشیعه» بوده که به علت نامعلومی به جای آن، نقطه چین قرار گرفته است.

مترجم «ریاض العلماء» در پاورقی مطلبی را از «تعلیقة أمل الآمل» نقل کرده است که شاید همان باعث توهم برخی شده باشد، مترجم ریاض می گوید:

«در تعلیقات أمل الآمل به طوری که در پاورقی[5] آمده مؤلف مرحوم اظهار داشته نسبت

---

۱. ریاض العلماء، ج۳ ص۲۱٦.

۲. خاتمه المستدرک، ج۲ ص۱۰۱.

۳. ترجمه ریاض العلماء، ج۱ ص ۱۲۷، پاورقی مترجم.

٤. تعلیقة أمل الآمل، ص۹۷.

۵. مراد مترجم ریاض از این عبارت این است که در پاورقی محقق کتاب «ریاض العلماء» (تحقیق سید احمد اشکوری) این نکته آمده است، و پاورقی کتاب «تعلیقه أمل الآمل» مراد نیست.

حدیقة الشیعه به مقدس اردبیلی از دروغترین دروغ ها و در کمال بی اساسی است.»

و حال آنکه:

اولاً چنین مطلبی در «تعلیقة أمل الآمل» أفندی وجود ندارد.[1]

ثانیاً این پاورقی دلالت بر انکار نسبت کتاب به مقدس اردبیلی ندارد، زیرا عبارت آن چنین است:

«فی تعالیق أمل الآمل: و قیل: ان نسبة هذا الکتاب الیه من أکذب الکذب. منه»[2]

و معلوم است که نقل قول مخالفان با تعبیر «قیل» دلالت بر ضعف آن دارد، و همانطور که در عبارات شیخ حر عاملی نیز گذشت این «قیل» اشاره به قول صوفیه دارد، ولی مترجم ریاض که تمایلات صوفیانه دارد این مطلب را به گونه ای ترجمه نموده که خواننده، برداشت دیگری از عبارت می کند.

۲۱- شیخ عبدالله بن صالح سماهیجی (م ۱۱۳۵ق)

به حسب نقل بزرگانی همچون محدث بحرانی - چنانچه خواهد آمد - وی نیز حدیقه را تالیف مقدس اردبیلی می داند.

۲۲- محمد جعفر خراسانی کرباسی (۱۰۸۰-۱۱۷۵ق)

این عالم رجالی در کتاب «إکلیل المنهج» روایات ذم صوفیه «حدیقة الشیعه» را روایت کرده است.[3]

۲۳- شیخ یوسف بحرانی (م ۱۱۸٦ق)

محدث بحرانی معروف به صاحب حدائق در کتاب «لؤلؤة البحرین» در مورد انتساب

---

۱. مراجعه کنید به تعلیقه أمل الآمل، ص ۹٦-۹۸.

۲. ریاض العلماء، ج۱ ص٥٦، پاورقی۲.

۳. اکلیل المنهج، ص۱۲۸.

حدیقه به مقدس اردبیلی چنین می‌نگارد:

«و لـه أیضـاً کتـاب حدیقـة الشـیعه نسـبه إلیـه فـی کتـاب أمـل الآمـل و نحوه ذکـر شـیخنا المحدّث الصالح عبد الله بن صالح - المتقدم ذکره - و شیخنا العلامة الشیخ سلیمان بن عبد الله البحراني و غیرهم، فلا یلتفت الی إنکار بعض أبناء هذا الوقت بأن الکتاب لیس له و أنه مکذوب علیه»[1]

درکتاب کشکول نیز با ذکر روایات حدیقة الشیعه به صحت نسبت کتاب تصریح کرده است.[2]

در کتاب «الدرر النجفیة» نیز پس از نقل عبارتی از صوفیه می‌گوید:

«أن ظاهر هذا الکلام و ما یتبادر منه إلی الأفهام کفر محض، فإن اتّصاف العبد بصفات الربوبیة - کاتّصاف الفحم بصفات النار المعدودة حتی یصیر نارا، ویترتب علیه ما یترتب علی النار من الإحراق والإنضاج والإضاءة ونحوها- عین القول بوحدة الوجود أو الاتحاد، کما نقله غیر واحد من علمائنا عن الصوفیة.

قال في کتاب «حدیقة الشیعة» ما هذه ترجمته - حیث إن الکتاب مکتوب بالفارسیة -:

(الثاني: الاتحادیة، وهم القائلون بأن الله تعالی متّحد معنا وکذلك یتحد بجمیع العارفین. والعقل قاض ببطلان هذا المذهب، وهذه الفرقة یشبهون الله تعالی بالنار و أنفسهم بالحدید والفحم، فکما أنهما بسبب ملاقاة النار ومصاحبتها یصیران نارا فالعارف أیضا بواسطة قربه إلی الله تعالی یصیر إلها.

وهذا الکلام کفر محض وزندقة، وکل ذي عقل یعلم أن الممکن إذا انقلبت طبیعته إلی طبیعته ممکن آخر أو اتّصف بصفة لم یلزم من ذلك صیرورة الواجب ممکنا أو الممکن واجبا. وکذلك کل ذي لب یعلم أن قیاس الممکنات بالواجب والواجب بالممکنات

---

۱. لؤلؤة البحرین، ص ۱٤٥.

۲. الکشکول، ج ۲ ص ۱٥۷۹.

غیر معقول) إلی آخر کلامه»[1]

٢٤- ملا محمدرضا بن عبدالمطلب تبریزی (م ١٢٠٨ق)

وی درکتاب «الشفاء فی أخبار آل المصطفی» که آن را در سال ١١٧٨ق تألیف کرده است پس از اینکه کتاب «حديقة الشيعه» را در شمار دیگر کتب مقدس اردبیلی نام برده، می گوید:

«وتُوُهّم أنّ کتاب الحديقة تألیف غیره والباب الذی فیه الردّ علی الصوفیة من وضع الغیر ولا شکّ أنّه عمل أحمد الاردبیلی ولا وضع فیه من واضع قطّ»[2]

٢٥-علامه آقا محمدعلی بهبهانی (١١٤٤-١٢١٦ق)

ایشان در صفحات متعددی از کتاب «خیراتیه»[3] و کتاب «سنة الهداية لهداية السنة»[4] به صحت انتساب این کتاب تصریح کرده است.

و در کتاب «مقامع الفضل» میفرماید:

سؤال: کتاب «حديقة الشيعة» -که مشهوراست ومعروف -که ازمرحوم آخوند ملّا أحمد اردبیلی مشهوراست، دراین وقت ازبعضی می‌شنویم که ازآن مرحوم نیست، حقیقتش چیست؟

جواب: ازآن مرحوم است بلا شبهه، چنانکه کتاب «تهذیب» حدیث و«استبصار» از شیخ طوسی است، واز جمله فضلاء ثقات که تصریح به این نموده‌اند؛ یکی فاضل متبحّر مرحوم آخوند ملّا محمّد طاهر قمی است صاحب تصانیف بسیار درکتاب «ملاذ الأخیار» وغیره، واو معاصر آخوند اردبیلی است.

---

١. الدرر النجفية من الملتقطات اليوسفية؛ ج٢، ص٢٣٥

٢. میراث حدیث شیعه، ج ١٣ ص ٥٧٠.

٣. مراجعه کنید به خیراتیه، ج١ ص٣٧.

٤. سنة الهداية لهداية السنة، ص ٤٦٥.

دیگر فاضل محدّث ثقه شیخ حرّعاملی مشهور است - صاحب تألیف بی شمار - که درکتاب «أمل الآمل» که در علم رجال تألیف فرموده به آن تصریح نموده و عصرش مقارب عصر اردبیلی بوده، زیراکه وفات آخوند اردبیلی در سنه نهصد و نود و سه بوده و ولادت شیخ حرّ در سنه هزار و سی [و سه] است، و با وجود شهرت و شهادت این دو فاضل ثقه که معاصر و مقارب عصر مصنّف بوده‌اند انکار شخصی که بعد از صد سال به هم رسیده باشد یا از جهل است، یا از تجاهل، و انکارش از قبیل انکار میرزا مخدوم سنّی است که درکتاب «نواقض الروافض» در مقام طعن درکتب اربعه شیعه، کتاب «استبصار» را به ابن مطهّر حلّی - یعنی: علّامه - نسبت داده.

احتمال دیگر می‌رود که این شخص منکر، از صوفیه یا متصوفه باشد، نظر به اینکه آن مرحوم در «حدیقه» کمال مبالغه در مذمّت صوفیه نموده و احادیث بسیار درباره ایشان ذکر فرموده، والله العالم»[1]

٢٦- محمدبن محمدصالح روح افزایی دماوندی ﷺ (زنده در ١٢١٦ق)

ایشان در «رساله امریه» (کوه وکُتَل راه علم و عمل) تصریح به انتساب «حدیقة الشیعه» به مقدس اردبیلی کرده است.[2]

٢٧- میرزای قمی ﷺ (١١٥١-١٢٣١ق)

فقیه و اصولی کبیر میرزای قمی ﷺ صاحب کتاب قوانین در کتاب «المسائل الرکنیة» در جواب سؤال سوم، مؤلف «حدیقة الشیعه» را مقدس اردبیلی می‌داند و می‌فرماید:

«بلی به اس-تفاضه و نقل ثقات ثابت ش-ده که از آخوند ملا احمد اردبیلی ﷺ است و از جمله کسانی که تصریح کرده‌اند به آن، ملا محمد طاهر قمی ﷺ است در کتاب «ملاذ

١. مقامع الفضل؛ ج٢، ص٣٧٤

٢. مجموعه رسائلی در شرح احادیث کافی ج١ ص٤٤٦ و ٤٦٩.

الاخیار» و غیره و ش-یخ حر عاملی در کتاب رجال خود و ایشان معاصر یا مقارب العصر بوده‌اند.

و انکار این معنی می‌تواند شد که از بعضی جهال صوفیه باشد که چون فضیلت و خوبی آخوند مرحوم را انکار نمی توانند کرد، متمسک می‌شوند به انکار استناد کتاب به ایشان، زیرا که در آنجا مبالغه بسیار در مذمت و انکار صوفیه شده است واین به آن میماند که میرزا مخدوم سنی در نواقض الروافض استبصار را به ابن مطهر حلی نسبت داده»[1]

۲۸- محمد بن اسماعیل مازندرانی حائری (۱۱۵۹-۱۲۱۵ق)

حائری که یکی از مشاهیر علم رجال است در کتاب «منتهی المقال فی أحوال الرجال» عبارات «أمل الآمل» و «لؤلؤه» را در صحت انتساب حدیقه ذکر کرده و هیچ اشکالی بر این مطلب نمی کند.[2]

۲۹- سید دلدارعلی نقوی هندی (۱۱٦٦-۱۲۳۵ق)

نقوی هندی از شاگردان وحید بهبهانی، در کتاب «ذوالفقار» احادیث مذمت صوفیه را از مقدس اردبیلی نقل کرده و کتاب حدیقه را از وی دانسته است.[3]

۳۰- ملامحمدکاظم بن محمدشفیع هزارجریبی (م ۱۲۳٦ق)

این فقیه بزرگ که از شاگردان وحید بهبهانی و از معاصرین سید بحر العلوم است در

---

۱. الذریعة ج۲۰ ص۳۵۰. (المسائل الرکنیة: للمحقق القمی، فارسی کبیر بعنوان السؤال والجواب سمی بذلك لأن السائل اسمه المولی علی المازندرانی الملقب بالرکن ... فرغ منه فی قم فی شوال ۱۲۱۳)

۲. منتهی المقال، ج۱ ص۳۱۱.

۳. ذو الفقار، ص٦ و ۹ (چاپ سنگی)

بسیاری از آثار خود، از جمله در کتاب شریف کنز الفوائد،[1] از کتاب «حدیقة الشیعه» بهره برده و به نام مقدس اردبیلی نیز تصریح کرده است.

۳۱- سید جعفربن محمد حسینی سبزواری (قرن دوازدهم)

در کتاب «فرائد الفوائد فی الرجال» حدیقه را از تألیفات مقدس اردبیلی دانسته و روایات ذم صوفیه را از این کتاب نقل می‌کند.[2]

۳۲- محمدعلی فاضل نحوی اردکانی (زنده در سال ۱۲٤۳ق)

محمدعلی بن محمدحسن اردکانی یزدی[3] در رساله «مذاهب مجعوله»[4] - که از نگارش آن در سال ۱۲۳۹ فراغت یافته - «حدیقة الشیعه» را از مقدس اردبیلی می‌داند.

۳۳- آقا محمدجعفربن آقا محمدعلی بهبهانی (۱۱۷۸-۱۲۵۹ق)

وی در کتاب «فضائح الصوفیه» که از تالیف آن در سال ۱۲۲۲ق فراغت یافته، می نویسد:

«بدانکه محقق ورع آخوند ملا احمد اردبیلی در کتاب «حدیقة الشیعه» که از مصنفات مشهوره اوست به شهادت شیخ حر عاملی ثقه و فاضل ماهر آخوند ملا محمدطاهر قمی ثقه و

---

۱. کنز الفوائد، (مخطوط) باب دوم کتاب در صفحات ١٦٦ و ١٧٠ و ١٧٤.

۲. فرائد الفوائد، ص٢٩٢.

۳. محمد علی بن محمدحسن أردکانی یزدی، معروف به نحوی فقیه إمامی، از تلامذة سید مهدی بحر العلوم بوده است ، اردکانی کتابهای متعددی تالیف کرده است،از جمله آنهاست : تحفة الاولیاء در ترجمه اصول کافی، لوامع التنزیل فی علم التجوید، مرآة الرائی فی تعبیر الرؤیا، المطالب السنیة فی شرح «الدرة الألفیة» شهید أوّل در فقه که در سال (١٢٤٣ق) آن را به پایان رسانده، رسالة الغوافی فی شرح لغات العروض و القوافی، مدارك الآیات، و الرائق فی توصیف لغات «الفائق». الذریعة، ج١٨ ص٣٦٥؛ ج٢١ ص١٣٩؛ موسوعة طبقات الفقهاء، ج١٣ ص ٧٥٦.

٤. المذاهب المجعولة (مخطوط)، ص ١٢، ٦١، ٧٠، ٩٢، ١٠٥و ... . کتابخانه مجلس شماره ثبت: ١٠١١٨. کاتب نسخه، زین العابدین بن محمدعلی اردکانی فرزند مؤلف است و در ص ٧٤ کتاب تصریح می کند که مؤلف صاحب کتاب «مرآة الرائی» می باشد.

علمای دیگر، اخبار بسیار در لعن و طعن قاطبه صوفیه خبیثه روایت نموده»[1]

٣٤- حجت الاسلام علامه سید محمدباقر رشتی (م ١٢٦١ق)

در رساله «السؤال و الجواب» روایات مذمت صوفیه کتاب حدیقه را روایت نقل کرده است.[2]

٣٥- ملا محمدجعفر شریعتمدار استرآبادی (١١٩٨-١٢٦٣ق)

در «البراهین القاطعة فی شرح التجرید» روایات ذم صوفیه را با تصریح به نام مقدس اردبیلی از کتاب «حدیقة الشیعه» روایت کرده است.[3]

٣٦- آقا محمود بن آقا محمدعلی بهبهانی (م ١٢٦٩ق)

او در تنبیه اول کتاب «تنبیه الغافلین» حدیقه را تألیف مقدس اردبیلی می‌داند.[4]

٣٧- میرزا محمد تنکابنی (١٢٣٤-١٣٠٢ق)

تنکابنی در کتاب «قصص العلماء» که آن را در سال ١٢٩٠ق تألیف کرده است، می‌نویسد:

«احمد بن محمد اردبیلی مشهور به مقدس اردبیلی و معروف به محقق اردبیلی، از مشاهیر جهابذه محققین از فضلاء روزگار و از صنادید مدققین فضلاء اعصار و از معاریف مقدسین و متورعین احبار و اخبار است... و از جمله تألیفات او کتاب «حدیقة الشیعه» است و بعضی گفته اند که آن کتاب از مقدس نیست و این سخن را نسبت به علامه مجلسی داده‌اند و این غلط است و انکار مجلسی معلوم نگردیده و جمعی بسیار

---

١. فضائح الصوفیه، ص ١٨.

٢. «المسائل المستطرفة من کتاب سیدنا و مولانا السید السند محمدباقر دام ظله و عزه» (مخطوط) ص ١٨٣. این رساله در ضمن مجموعه رسائل دیگری آمده است. شماره ثبت در کتابخانه مجلس: ٩٠٥٧-٦٣٨.

٣. البراهین القاطعة فی شرح تجرید العقائد الساطعة، ج٢، ص٢٤٨ و٣٤٦.

٤. تنبیه الغافلین، ص١١.

ازاعیان علماء، شهادت برآن داده‌اند که این کتاب از مقدس اردبیلی است؛ مانند صاحب حدائق و شیخ عبدالله بن صالح و شیخ سلیمان بن عبدالله ماحوزی و غیر ایشان»[۱]

۳۸- سید اعجازحسین کنتوری نیشابوری ﵀ (۱۲۴۰-۱۲۸۶ق)

کنتوری که از کتابشناسان معروف است در کتاب «کشف الحجب و الأستار عن أسماء الکتب و الأسفار» کتاب «حدیقة الشیعه» را از تألیفات محقق اردبیلی می‌داند.[۲]

۳۹- میرزا علی ثقة الاسلام تبریزی(۱۲۷۷-۱۲۹۰ق)

تبریزی نیز از کتاب شناسان مشهور است و درکتاب «مرآة الکتب»[۳] تصریح به صحت انتساب حدیقه کرده است.

۴۰- علامه شیخ محمود عراقی میثمی ﵀ (۱۲۴۱- ۱۳۰۶ق)

علامه عراقی از تبار میثم تمّار ﵁ و از شاگردان شیخ انصاری ﵀[۴]، در کتاب «دار السلام» تصریح می‌کند که «حدیقة الشیعه» از آثار مقدس اردبیلی است.[۵]

۴۱- علامه محمدباقر خوانساری ﵀ (۱۲۲۶-۱۳۱۳ق)

علامه خوانساری نیز در «روضات الجنات» تصریح به انتساب کتاب «حدیقة الشیعه» به

---

۱. قصص العلماء تنکابنی، ص۴۴۸.

۲. کشف الحجب و الأستار، ص۱۹۴.

۳. مرآة الکتب، ج۲ ص۱۹۴

۴. علامه میثمی تمام تقریرات فقه شیخ را (به غیر از مباحث مکاسب و طهارت) در کتاب «لوامع الأحکام» در ٤ جلد، و تقریرات اصول را در دو کتاب «جوامع الشتات فی ما برز من العلامه الأنصاری من الإفادات» و «قوامع الفصول عن وجوه حقائق علم الأصول» نوشته است .

۵. دار السلام عراقی، ص ۳۳۶ و ۵۷۵.

محقق اردبیلی دارد؛ وی از این کتاب به «زبدة الشیعه» تعبیر کرده است. او می‌نویسد:

«و من تصنیفاته ﷺ کتاب «مجمع الفائدة و البرهان» ... و کتاب «زبدة الشیعة» فی تفصیل أحوال النبی و الأئمة و إثبات الإمامة الخاصة بالفارسیة،کما انتسب إلیه فی المشهور و صرّح أیضاً به فی الأمل و لؤلؤة البحرین و فی کلمات الشیخ عبدالله بن صالح البحرانی و صاحب بلغة الرجال کما نقل عنهما صاحب اللؤلؤة و یدلّ علیه أیضاً ما یوجد فی مجلّده الثانی الذی هو بین أظهرنا فی هذا الزمان و یختصّ بفضائل الأئمة الأعیان و إثبات إمامتهم بالدلیل و البرهان من الحوالة الی کتابه الزبدة، و أنه یبعد عن سوقه الوضع و الإنتحال»[۱]

خوانساری با تمسک به شهرت و شهادت اهل خبره و نیز ارجاعاتی که در کتاب «حدیقة الشیعه» آمده، انتساب این کتاب به محقق اردبیلی را صحیح دانسته و احتمال جعل کتاب به نام مقدس اردبیلی را از سیاق کتاب بعید می‌شمرد، خوانساری در پایان پس از بیان رای خود، با عبارت «و قد نفاها بعض...» به ادله مخالفان نیز اشاره می‌کند که در بخش بررسی دیدگاه مخالفین خواهد آمد.

۴۲- سید علی جابلقی بروجردی ﷺ (م ۱۳۱۳ق)

این عالم رجالی در کتاب «طرائف المقال فی معرفة طبقات الرجال» کتاب حدیقه را از مقدس اردبیلی می‌داند.[۲]

۴۳- محدث نوری ﷺ (م ۱۳۲۰ق)

محدث نوری در «مستدرک الوسایل» روایات کتاب حدیقه را از علامه اردبیلی نقل کرده و در خاتمه کتاب به صورت مشروح و مستدل، صحت انتساب کتاب را اثبات کرده و به شبهات

---

۱. روضات الجنات، ج۱ ص۸۳.

۲. طرائف المقال، ج۱ ص۱۲۲؛ ج۲ ص۴۰۱. در این دو مورد صراحتاً حدیقه را به مقدس اردبیلی نسبت داده است.

مخالفان و صوفیه پاسخ می‌دهد.

به جهت نکات و دقائقی که در عبارات این عالم محقق وجود دارد مناسب است خلاصه عبارات ایشان را نقل کنیم تا جواب شبهات صوفیه نیز در ضمن عبارات و تحقیقات مرحوم محدث نوری معلوم گردد. وی در خاتمه مستدرک می نویسد:

«و مما يناسب هذا المقام - بل يجب التعرض له - بيان صحة نسبة كتاب حديقة الشيعة إليه كما هو المشهور.

[أ- شهادت اهل خبره:]

و صرّح به في أمل الآمل، و أكثر النقل عنه في رسالته التي ردّ فيها على الصوفية معبّراً عنه بقوله: أورد مولانا الفاضل الكامل العامل المولى أحمد الأردبيلي في حديقة الشيعة، إلى آخره. والمحدّث البحراني في اللؤلؤة، و نقله أيضا عن شيخنا المحدّث الصالح عبد الله بن صالح، و الشيخ العلّامة الشيخ سليمان بن عبد الله البحراني. و غيرهم، قال: فلا يلتفت إلى إنكار بعض أبناء هذا الوقت أنّ الكتاب ليس له و أنّه مكذوب عليه، ونقل ذلك عن الآخوند المجلسي ولم يثبت. انتهى. و النقّاد الخبير صاحب رياض العلماء كما يأتي. و هؤلاء الخمسة من أساتيذ هذا الفن و كفى بهم شاهداً.

[ب - شاهدى از کتاب حديقة الشيعه]

ويؤيّد ما ذكروه ما في الكتاب من الحوالة إلى كتابه زبدة البيان في شرح آيات أحكام القرآن. قال في طيّ أحوال الصادق عليه السلام: ... على ابن الحسين بن موسى بن بابويه قمی رحمه الله در کتاب قرب الاسناد خود روایت می‌کند... و این کتاب شریف بخط مصنف به دست این فقیر افتاده در آن حدیثی دیگر در باب این گروه مسطور است که در آن نماز جمعه از معصوم سؤال کرده‌اند که اگر پیشتر آن را دیده بودم در کتاب «زبدة البیان» روشن‌تر از آن سخن می‌گفتم.

[ج - سرقت کتاب حديقة الشيعه]

ثم إنّ من عجيب السرقة التي وقعت لبعض من لم يجد بزعمه وسيلة إلى جلب الحطام

إلّا التدثر بجلباب التأليف، و إن لم يكن له حظّ في الكلام، أنّه سافر إلى الهند و سكن بلدة حيدرآباد في عهد السلطان عبد الله قطبشاه الإمامي، و صار من خدمه و أعوانه على ما صرّح به نفسه، ثم عمد إلى كتاب حديقة الشيعة فأسقط الخطبة و ثلاثة أسطر تقريباً من بعدها، ثم كتب خطبة و ذكر بعدها ما حاصله: إنّ الإمامة من أهمّ أمور الدين، فوقع في خاطري أن أكتب رسالة على حدة في إثبات إمامة أميرالمؤمنين عليه السلام، و نفي الخلافة عن أعدائه بالفارسية - ثم جعلها هدية إلى السلطان المذكور أداء لبعض حقوقه عليه و على ولده و من يتعلق به - ثم قال: رتّبتها على مقدمة و باب و خاتمة.

[د - شاهدی دیگر بر صحت انتساب]

و عندي رسالة بالفارسية أُلّفت في حياة المولى المزبور و أوّلها - بعد الحمد و الصلاة - : أمّا بعد: بدان ای ولیّ مؤمن که چون این فقیر از مطالعه کتاب «حدیقة الشیعة» که از مصنفات علامه اردبیلی است فارغ گردید، جمعی از دوستان التماس نمودند که بابی را که در بیان مذاهب و عقائد صوفیه است از آن کتاب انتخاب نماید إیجاباً لملتمسهم، بترقیم آن پرداخت و آن را رساله منفرده ساخت. پس باید دانست که علامه زمانه و متبحر یگانه مولانا احمد اردبیلی خلّد الله تعالی أیام إفاداته و أیّد أوقات إفاضاته در آن کتاب در ضمن حالات حضرت امام جعفر صادق عليه السلام به تقریبی می‌فرماید، إلی آخره.

[ه‍ - تلخیص کتاب حدیقة الشیعه]

مع أنّه يكفي في هذا المقام تصريح أستاذ هذا الفنّ العالم المتبحّر الخبير البارع الآميرزا عبد الله الأصفهاني، قال في رياض العلماء في ترجمة العطّار المعروف: قال محمّد بن غياث الدين محمّد المشهور بجلال الدين أمير سيد في تلخيص كتاب حديقة الشيعة للمولى أحمد الأردبيلي بالفارسية، إلى أخره.

وقال أيضا في ترجمة الشيخ الجليل نصير الدين عبد الله بن حمزة الطوسي: و من مؤلفات هذا الشيخ كتاب إيجاز المطالب في إبراز المذاهب، نسبه إليه السيد جلال الدين محمّد بن غياث الدين محمّد في تلخيص كتاب حديقة الشيعة للمولى أحمد

الأردبيلي، و ينقل عنه: إلى آخره و فيه قرينة أخرى على صحة النسبة كما لا يخفى.

[و - پاسخ به چند شبهه]

فمن الغريب بعد ذلك كلّه ما في الروضات بعد نقل صحة النسبة عن المشايخ الأربعة المتقدمة: «و قد نفاها بعضهم و نقل ذلك عن سميّنا المجلسي و لم يثبت عنه، لفقد الدليل عليها، و لكثرة نقله عن الضعاف التي لا أثر لها من الكتب المعتمدة، أو لوجود مضمون الكتاب بعينه في بعض كتب الشيعة الأعاجم المتقدّمين - إلّا قليلا من ديباجته كما قيل - أو لبعد التأليف بهذا السوق و اللسان من مثله، و في مثل الغري السري العربي. انتهى.

قلت: أمّا النقل عن الضعاف فهو كلام صادر عمّن لم ينظر إلى الكتاب، و لا عهد له بمؤلفات الأصحاب في هذا الباب، أو لا معرفة له بالسليم و السقيم، و الضعيف و الصحيح، فإنّهم في مقام الرّد على العامة و الطعن على أئمتهم، ينقلون عن كتب المخالفين من صحاحهم و تفاسيرهم، و إن كان جميعها عندنا من أضعف الضعاف. و في مقام ذكر الفضائل و المعاجز يتساهلون في طرقها، و يتسامحون في النقل والأسانيد، غير أنّهم يلاحظون الكتب المنقولة فلا يخرجونهما إلّا عن المعتبرة منها بالاعتماد على مؤلفها.

ومن تأمّل في الكتاب المذكور لا يرى فرقاً بينه و بين ما تقدّمه من مؤلفات العلّامة و ابن شهرآشوب و غيرهما في هذا الباب. مع أنّ جلّ ما ينقل عنه ممّا نقله عنه بعده الأصحاب كصاحب البحار و الوسائل، و الباقي أيضا من الكتب المعتبرة و إن لم يصل إليهم كمؤلّفات عماد الدين حسن بن علي الطبرسي صاحب كامل البهائي و أسرار الإمامة و غيرها.

وأمّا وجود مضمونه في كتاب آخر، فقد عرفت حقيقة الحال، و البعد الذي ذكره أشبه بكلام الأطفال.

فظهر ممّا ذكرناه من شهادة هؤلاء المشايخ الذين هم المرجع في أمثال هذا المقام

خصوصاً صاحب الرياض و كذا شيخنا صاحب الوسائل مع ما عرفت من طريقته من شدة تحرّزه عن النقل عن الكتب التي لم يعرف مؤلفها، و جزمه بالنسبة، و نقله منه، مع قرب عهده بالمولى المذكور. وكذا الشيخ سليمان الذي يعبّر عنه الأستاذ الأكبر في التعليقة بالمحقق البحراني[1].

[ز - عدم امكان جعل كتاب حديقة الشيعه]

مضافاً إلى بُعد الوضع لعدم الدواعي، بل و عدم إمكان النسبة عادةً إلى مثل المولى المزبور الذي هو في عصره من رؤساء المذهب و أساتيذ العلماء، و لم تكن تشتبه مؤلّفاته عليهم خصوصاً مثل هذا الكتاب الكبير. و قد كان المعروفون من تلامذته في قرب عصرهم كالعالمين الجليلين النبيلين الأمير فضل الله التفريشي و الأمير علام، و لما سئل المولى المقدّس عند وفاته عمّن يستحق أن يرجع إليه بعده؟ قال: أمّا في الشرعيّات فإلى الأمير علام، و أمّا في العقليات فإلى الأمير فضل الله. و غير ذلك من القرائن أنه لا ينبغي التردّد في كونه من مؤلفاته.

[ح - بيان منشأ شبهه]

وسمعت من بعض المشايخ: أنّ أصل هذه الشبهة من بعض من انتحل التصوّف من ضعفاء الإيمان لمّا رأوا في الكتاب من ذكر قبائح القوم و مفاسدهم، مع ما عليه مؤلفه من القدس و التقوى و المقبولية عند الكافة، فدعاهم ذلك إلى إنكار كونه منه تشبّثا منهم بما هو أوهن و أوهى من بيت العنكبوت»[2]

۴۴- محدث قمیﷺ **(م ۱۳۱۹ق)**

محدث قمی در کتاب های «سفینة البحار»[3]، «فوائد رضویه»[1] و «الکنی و الألقاب»[2] به

---

۱. المقدمة الثالثة من التعليقة المطبوعة مع منهج المقال، ص ۹.

۲. مستدرك الوسائل و مستنبط المسائل، الخاتمة ج۲؛ ص۹۱

۳. سفینة البحار، ج۳ ص۱۴۴. عبارت وی چنین است: «قد أطال الکلام صاحب کتاب(حدیقة الشیعه) فی ردّ الصوفیة، و هو علی ما صرّح به جمع من العلماء الکبار و المحدَثین العظام کشیخنا الحرّ العاملی و الشیخ یوسف

صحت انتساب کتاب تصریح کرده است.

۴۵- علامه میرزا حبیب الله خویی ﵀ (م ۱۳۲۴ق)

وی در شرح نهج البلاغه انتساب کتاب «حدیقة الشیعه» به مقدس اردبیلی را پذیرفته است.[۳]

۴۶- میرزا علی علیاری تبریزی ﵀ (م ۱۳۲۷ق)

او در کتاب رجالی خود موسوم به «بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال» روایات ذم صوفیه کتاب حدیقه را روایت کرده[۴] و در شرح حال محقق اردبیلی نیز عبارت «أمل الآمل» را - که حدیقه را جزء کتب مقدس اردبیلی می داند- نقل کرده است.[۵]

۴۷- علامه شیخ عبدالله مامقانی ﵀ (۱۲۹۰-۱۳۵۱ق)

علامه مامقانی درکتاب «تنقیح المقال» کتاب «حدیقة الشیعه» را از مقدس اردبیلی دانسته است.[۶]

البحرانی و المولی محمّد طاهر القمّی و صاحب ریاض العلماء و الشیخ عبد الله بن صالح السماهیجی و العالم الربانی الشیخ سلیمان بن عبدالله البحرانی وشیخنا المحدث الماهر النوری وغیر هؤلاء(رضوان الله علیهم أجمعین) هو المولی الأجلّ العالم الکامل الربّانی و المحقق الفقیه الصمدانی مولانا أحمد الأردبیلی الذی یضرب بزهده و ورعه و قدسه الأمثال»

۱. فوائد رضویه، ص۸۵ .

۲. الکنی والألقاب، ج۳ ص۲۰۲.

۳. منهاج البراعه، ج۱۳ ص۳۸۳ و ۳۸۴.

۴. بهجة الآمال، ج۱ ص۱۳۳.

۵. بهجة الآمال، ج۲ ص۱۰۸.

۶. تنقیح المقال، جلد۷ ص۲۰۶.

٤٨- علامه سید حسن صدر عاملی ﷺ (م ١٣٥٤ق)

در کتاب «تکملة أمل الآمل» کتاب حدیقه را تألیف مقدس اردبیلی می داند.[١]

٤٩- علامه شیخ علی اکبر نهاوندی[٢] ﷺ (١٢٧٨ - ١٣٦٩ق)

درکتاب «العبقری الحسان» بارها از «حدیقة الشیعه» مقدس اردبیلی استفاده کرده است.[٣]

٥٠- علامه سید محسن امین عاملی ﷺ (١٢٨٤-١٣٧١ق)

وی در «اعیان الشیعه» حدیقه را تألیف محقق اردبیلی شمرده و در جواب تشکیکات مخالفان، تحقیقات محدث نوری را نقل کرده است.[٤]

٥١- آیت الله العظمی بروجردی ﷺ (م١٣٨٠ق)

حضرت آیت الله بروجردی ﷺ کتاب حدیقه را از مصادر کتاب «جامع أحادیث الشیعه» قرار داده و آن را به علامه اردبیلی نسبت می‌دهد.[٥]

٥٢- علامه آقا بزرگ تهرانی ﷺ (١٢٩٣-١٣٨٩ق)

شیخ آقا بزرگ تهرانی در موارد متعددی از کتاب «الذریعة» حدیقه را تألیف محقق اردبیلی می داند.[٦]

---

١. تکملة أمل الآمل، ص١٨٣.

٢. آیت الله العظمی مرعشی نجفی ﷺ در مورد میرزا علی اکبر نهاوندی چنین فرموده است: او مهارت ویژه‌ای در علم حدیث و مقدمات آن مانند علم رجال و علم درایه داشت. وی فقیهی اصولی و متکلمی مفسر بود. ایشان هم درس پدرم، علامه آیت الله سید شمس الدین محمود حسینی مرعشی نجفی (متوفا: ١٣٣٨ه- ق) بود، و در درس بسیاری از بزرگان شرکت می‌کرد. (المسلسلات فی الاجازات، ص٣٧٦ - ٣٧٧)

٣. العبقری الحسان؛ ج٥ ص١٩٧ و ٢٢٨ و ٢٣٩؛ ج٦، ص٥٦ و ٣٣٥؛ ج٧، ص٢١١.

٤. أعیان‌الشیعة، ج٣ ص ٨٢ .

٥. جامع أحادیث الشیعة ج١٣ ص٣٧٦؛ ج١٤ ص٤٥٠؛ ج١٧ ص٤٦٦.

٦. الذریعة إلی تصانیف‌الشیعة، ج٢، ص٤٨٧؛ ج٣، ص١٠٧؛ ج٣، ص٣١٨؛ ج١٦، ص٢٣٩؛ ج١٧، ص٧٠؛ ج١٧،

وی در معرفی کتاب «حدیقة الشیعه» می‌نویسد:

«حدیقة الشیعه: فارسی فی إثبات النبوة الخاصة والإمامة فی المجلدین، قد طبع المجلد الثانی منه فی الإمامة فی بدوسلطنة ناصرالدین شاه (۱۲٦۵) ومرة الثانیة فی (۱۲۷۹) فیه إثبات إمامة أمیرالمؤمنین ﷺ وفضائله ومناقبه وإثبات إمامة سائر الأئمة الطاهرین ﷺ. نسخة منه عند سید أبی القاسم إصفهانی فی النجف تاریخ کتابها (۱۰۷۸) صرّح الکاتب بأنه من تألیف المولی المقدس الورع الزاهد المولی، أحمد بن محمد الأردبیلی المتوفی (۹۹۳).

کما صرّح به فی «أمل الآمل» و«اللّلولوة» و«البلغة» وغیرها أیضاً، وصرّح المصنّف نفسه بإسمه فی أواخر ذکره لفرق الصوفیة عند مشاهدته زیارة أهل إصفهان لقبر الفتوح العجلی وقد نقل فیه عن سائر تصانیفه کما عیّن مواضعها شیخنا فی «خاتمة المستدرک ص۳۹٦»

ومع ذلک الوضوح لا وجه لإنکار العارف المعاصر فی «طرائق الحقائق» کونه تألیف المقدس الأردبیلی بإدّعاء أن المقدّس نفسه کان من الصوفیة فلا یکتب فی ذمّهم مثل هذا الکتاب... وفي أحوال الإمام الصادق ﷺ الذي کان مبدأ التصوف الإسلامي في عصره، تعرّض لبیان أحوال الصوفیة وأقوالهم فرقة فرقة، والردّ والتشنیع علیهم مفصلاً، و قد استخرج هذا الباب بعض معاصري الأردبیلي في حیاته وجعله رسالة مستقلة، ذکر خصوصیاتها شیخنا في خاتمة المستدرك- ص۳۹۵ وقد لخّص حدیقة الشیعة السید جلال الدین، وذکرناه في (ج ٤- ص٤۲۲) بعنوان التلخیص»[1]

و در مورد تحریف کتاب «حدیقة الشیعه» می‌گوید:

«حدیقة الشیعة المحرّفة: المسقط منها بعض ما في الحدیقة الذي ذکرناه أولاً للأردبیلي، وتوجد نسخه المحرّف في مکتبة الحسینیة (التستریة) من وقف الحاج

ص۲۳۸؛ ج۱۸، ص۳۱۱ و... .

۱. الذریعة إلی تصانیف الشیعه، ج٦ ص۳۸۵

علي محمد النجف‌آبادي، وعمد إلى تأليفه بتحريف الحديقة الأردبيلية بعض المعاصرين للسلطان عبد الله قطب شاه بعد نزوله إلى حيدرآباد في عصر تقرّبه إليه بما أهدى إليه من تأليفه هذا، الذي هو لا يشذّ عن حديقة الشيعة الأردبيلية، إلا إسقاطه لثلاثة أسطر من خطبته، وإسقاط جميع ما يتعلق بالصوفية عند ذكر أحوال الصادق ع، وإسقاط عدة أسطر من آخره، وزاد في أوله خطبة باسم قطب شاه وفي آخره مديح الشاه إسماعيل أول ملوك الصفوية، وعدة أبيات، ذكر الجميع شيخنا في خاتمة المستدرك-ص٣٩٤ وقال في تاريخه:

بود پنجاه و هشت بعد هزار   که به پایان رسید این گفتار[۱]»

و در جای دیگری نیز می‌نویسد:

«الردّ على الصوفية: وشرح مذاهبهم وعقائدهم مستخرجاً له عن كتاب حديقة الشيعة الفارسي للأردبيلي استخرجه بعض معاصريه في حياته بإلتماس بعض الأحبّاء وجعله رسالة مستقلة، حكى شيخنا في المستدرك عن نسخه كتابها (١١٦٩)...»[۲]

با توجه به تصریحات متعددی که برخی از آن ها را ذکر کردیم، جای هیچ گونه شک و تردیدی در موافقت آقا بزرگ با انتساب حدیقه به مقدس اردبیلی باقی نمی ماند. با این حال در برخی مجلدات، «حدیقة الشیعه» منسوب به مقدس اردبیلی دانسته شده[۳] که با توجه به تأکیدهای مکرر شیخ آقا بزرگ به صحت انتساب، معلوم می شود این تعبیر از فرزند وی (علی نقی منزوی) است که تحقیق برخی از مجلدات «الذریعه» را به عهده داشته و با انتساب حدیقه نیز مخالف بوده است.[٤] شاهد آن که - برخلاف دیگر موارد که آقا بزرگ از محدث نوری

---

۱. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج٦، ص٣٨٦

۲. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج١٠، ص٢٠٥

۳. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج٧ ص١٦٤؛ ج٢٢، ص٣٥٢؛ ج٢٣، ص١٨٤.

٤. علی نقی منزوی می نویسد: «و قد ذکرت فی حاشية (ج٦ ص٣٨٦) مختصرا أن الدولة الصفوية التی طردت التصوف فی القرن الحادی عشر بعد أن كانت قوامها بالتصوف فی القرن العاشر، هی التی أوجدت النهضة ضد التصوف فبرز المناقشات بين المير الداماد و البهائی و بين الطاهر القمی و المجلسيين، و فيها كتب المجلسی جواهر العقول

به شیخنا یاد می کند - از او با عنوان «الحاج میرزا حسین النوری»[1] نام برده شده است.

۵۳- علامه میرزا محمدعلی مدرس خیابانی (۱۲۹۶ - ۱۳۷۳ق)

در «ریحانة الأدب»، «حدیقة الشیعه» را از آثار مقدس اردبیلی دانسته و می گوید:

«ناگفته نماند که نسبت کتاب حدیقة الشیعه به مقدس اردبیلی جای تردید نیست، و موافق نقل معتمد، محقق بحرانی شیخ سلیمان سابق الذکر و صاحب ریاض العلماء و

کقصة لمناظرات الفار و السنور، وکتب أعدائه کتبا ذکرها والدی فی ترجمه أبی مسلم (ج٤ ص١٥٠) و فی توضیح المشربین (ج٤ ص٤٩٥) و فی عنوان الرد علی الصوفیة و الفلاسفة فی (ج١٠ ص٤٠٨) و من جملة الکتب التی ألفوها لسحق الصوفیة هذه الرسالة، ثم أدرجوها فی کتاب کاشف الحق الذی ألفه معز الدین محمد بن ظهیر الدین محمد الحسینی و تلمیذ ابن خاتون و صاحب تفسیر هل أتی المذکور فی (ج٤ ص٣٤٣) باسم عبد الله قطب شاه فی (١٠٥٨) و بدلوا اسمه إلی حدیقة الشیعه و نسبوها إلی المقدس الأردبیلی و أسقطوا عن کتاب کاشف الحق کلما کان فیه من شعر المولوی و العطار و غیرهما من الصوفیة و کذا کلما نقل فیه عن القاضی التستری الشهید(١٠١٩) و لکنهم نسوا إسقاط ذکر وفاه المیر مخدوم المتوفی(٩٩٨) الموجود فی(ص٢٨٦) منه هذا و لکن قطب الدین محمد النیریزی الشیرازی من الصوفیة الذهبیة قال فی الحکمة العلویة أو فصل الخطاب للنسخة المخطوطة فی مکتبة دانشگاه تهران(رقم ٣٦٤ ص٧١ ب) [إن رسالة رد الصوفیة المدرجة فی حدیقة الشیعه قد ألفه معز الدین الأردستانی و أدخله فی الحدیقة التی ألفها الأردبیلی] أقول و هذا باطل لما ذکرته مفصلا و مما یجدر ذکره فی المقام ما ذکره عبد الله أفندی فی أحوال القاضی نور الله التستری(الشهید ١٠١٩) فی الریاض، فقال: و قد ینسب إلیه کتاب دلائل الشیعة فی الإمامة بالفارسیة و هو کتاب کبیر قد ألفه مؤلفه لعبد الله قطب شاه بحیدرآباد و هذه النسبة غلط، لأنه قد ینقل فیه مؤلفه عن کتب القاضی نور الله هذا فهو متأخر عنه بقلیل] و الظاهر أن دلائل اسم آخر لکاشف الحق الموجود نسخته فی مکتبة دانشگاه تهران(رقم ٥٢٤) و ذکره دانش‌پژوه فی فهرسها (ج٣ ص٦٠٠- ٦٠٦) لانطباق ما ذکره صاحب الریاض علیه، و الظاهر أیضا أنه هو الموجود نسخته فی(المکتبة التستریة) و أخری عند (الشریعة) کما ذکره والدی فی (ج٢ ص٣٢٢- ٣٢٣) (ع منزوی). الذریعه، ج١٠ ص٢٠٥ پاورقی ١.

١. منزوی می نویسد: «مناقب قطب‌شاهی أو هدیة العالمین أو تحفه بهشت آیین أو کاشف الأسرار أو وسیلة النجاة أو فوز النجاة أو کشف الحق أو کاشف الحق کما مر فی (١٧: ٢٣٦ و ١٨: ٣٢) للمولی معز الدین الأردستانی مؤلف تفسیر سورة هل أتی المذکور فی (٤: ٣٤٣) و المناقب هذا فی مقدمه و باب و اثنی عشر فصلا و خاتمة، وقعت فی ید بعض فغیروا مواضع منها و زادوا فیه و أسقطوا عنها و سموا المحرف ب حدیقة الشیعه و نسبوه إلی المقدس الأردبیلی و لکن الحاج میرزا حسین النوری یعتقد خلاف هذا و یقول بتحریف الحدیقة و سرقته علی صورة المناقب المذکور، کما مر فی (٦: ٣٨٦) ذیل حدیقة الشیعه المحرفة، و فی (٢: ٣٢٢) بعنوان الإمامة فراجعها و راجع أیضا (١٠: ٢٠٥) المتن و الحاشیة.» الذریعة إلی تصانیف الشیعة، ج٢٢، ص٣٣٤

صاحب حدائق و شیخ حر عاملی و بعضی دیگر از أجله همین کتاب را بدو نسبت داده‌اند، علامه نوری نیز در کتاب مستدرک الوسائل در اقامه برهان برای اثبات این مطلب اهتمام تمام بکار برده است»[1]

٥٤- سید محمد تقی موسوی اصفهانی ﷺ (۱۳۰۱- ۱۳٤۸ق)

مشهور به فقیه احمدآبادی در کتاب «مکیال المکارم»[2]

٥٥- سید حسین بن احمد حسینی شاه عبدالعظیمی ﷺ (۱۳۱۸-۱۳۸٤ق)

در تفسیر «اثنا عشری» مکرر از «حدیقة الشیعه» مقدس اردبیلی مطالبی را در ذم صوفیه نقل کرده است.[3]

٥٦- سید جلال الدین أرموی محدث ﷺ (م ۱۳۹۹ق)

در مقدمه کتاب «النقض» می‌نویسد:

«صحت نسبت حدیقة الشیعة بمحقق اردبیلی قدس سرّه مسلم است و طالب تحقیق بفیض الإله فی ترجمة القاضی نور الله که تألیف نگارنده و در اول صوارم مهرقه چاپ شده مراجعه کند»[4]

٥٧- حاج شیخ ذبیح الله محلاّتی ﷺ (م ١٤٠٥ق)

در کتاب «کشف الاشتباه».[5]

---

۱. ریحانة الأدب، ج٥ ص٣٦٩.

۲. مکیال المکارم، ج۱ ص٦٢٩ و ج۲ ص١٦٦٨.

۳. تفسیر اثنی عشری، ج۲ ص١٦٥؛ ج۳ ص٢٨١؛ج٤ص٢٥٢.

٤. مقدمه کتاب النقض، ص٢٢؛ الصوارم المهرقه، مقدمه (فیض الاله) ص ٨٣.

٥. کشف الاشتباه، ص٢٧٦

۵۸- آیت الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی (۱۳۱۷- ۱۴۱۳ق)

حضرت آیت الله خوئی درکتاب ارزشمند «معجم رجال الحدیث»، کتاب «حدیقة الشیعه» را از محقق اردبیلی دانسته است.[۱]

۵۹- علامه شیخ عبد الحسین امینی (۱۳۲۰-۱۳۹۰ق)

درکتاب «الغدیر».[۲]

۶۰- علامه شیخ علی نمازی شاهرودی (۱۳۳۳-۱۴۰۵ق)

در کتاب «مستدرک سفینة البحار».[۳]

حاصل آن که با توجه به بیانات و شهادت علمای بزرگ و اهل خبره، شهرت و جایگاه کتاب «حدیقة الشیعه» از ابتدای تألیف تا کنون، در میان عالمان شیعه معلوم گردید. البته افراد دیگری[۴] نیز به صحت انتساب این کتاب به محقق اردبیلی تصریح کرده‌اند که می توان با تتبع بیشتر از نام ایشان آگاه گردید.

---

۱. معجم رجال الحدیث، ج۲ ص۲۲۵.

۲. الغدیر ج۲ ص۳٤۳ و ج۱۱ ص۲۸٤.

۳. مستدرک سفینة البحار ج٦ ص٤۰۱.

٤. افرادی مانند: رضیّ حسینی از علمای قرن ۱۲ در کتاب ملخص سلطانی(مخطوط - کتابخانه مجلس)؛ محمدطاهر دزفولی از علمای قرن ۱۳ در کتاب جنگ بیاض (مخطوط - کتابخانه مجلس)؛ ملامحمدصالح در مجالس منبری یا مواعظ در قرن ۱۳(مخطوط - کتابخانه مجلس)؛ محمدعلی بن احمد قراجه داغی(م ۱۳۱۰ق) در کتاب صراط المستقیم مسمی به شرح اربعین کتابت شده در۱۳۰۰ق.(مخطوط - کتابخانه مجلس)؛ خطایی عقدایی(قرن سیزدهم) در کتاب نور الانوار (در الذریعه می‌نویسد: منظومة فی المراثی و قصة المختار لشاعر تخلصه خطائی ینقل فیه عن حدیقة الشیعه.) الذریعه، ج٢٤ ص۳۵۹. و از معاصرین: حضرت آیت الله العظمی شیخ لطف الله صافی گلپایگانی در معارف دین ج۱ ص۳۵۱ و جامع الاحکام ج۲ ص۹۷؛ سیدهاشم حسینی طهرانی در توضیح المراد ص۸۰٦؛ آیت الله العظمی مکارم شیرازی در کتاب جلوه حق ص۷۵؛ آیت الله العظمی سبحانی در موسوعة طبقات الفقهاء ج۱۰ ص۵۸؛ آیت الله سید محمدتقی مدرسی در عرفان اسلامی ج۱ ص۱۷۰، سید محمدحسین حسینی جلالی در فهرس التراث ج۱ ص۲٦۵. و همچنین عمررضا کحاله (۱۳۲۳-۱٤۰۸) در معجم المؤلفین ج۲ ص۷۹. اسماعیل پاشا بغدادی در ایضاح المکنون ج۱ ص۳۹۸ و هدیة العارفین ج۱ ص۱٤۹.

فصل چهارم: پاسخ به شبهات مخالفان

پاسخ به شبهات مخالفان

در مباحث سابق بیان شد که صوفیه پس از مشاهده رسوائی و آشکار شدن مفاسد باورهای خود درکتاب «حدیقة الشیعه»، چاره ای جز انکار انتساب آن به مقدس اردبیلی – که جایگاه علمی و اجتماعی او بر اعتبار و تأثیر کتاب می افزود – ندیدند ، از همین روی از ابتدای تالیف و انتشار کتاب، با ایجاد شبهات متعدد و واهی سعی در تشکیک انتساب آن به محقق اردبیلی نموده اند.

در این فصل پس از ذکر مخالفان با انتساب کتاب، به نقد و بررسی ادله و شبهات آن ها خواهیم پرداخت.

قائلان به عدم صحت انتساب

۱- شاه محمد بن محمد دارابی شیرازی(م ۱۱۳۰ق)

دارابی یکی از مخالفین و منکرین شدید کتاب حدیقه بوده است تا جایی که دیگر مخالفان، تحت تأثیر ادعاهای او به مخالفت با این کتاب پرداخته اند.

گرچه دارابی چهره چندان شناخته شده ای نیست ولی از قرائن متعدد چنین استفاده

می‌شود که وی از فرقه صوفیه بوده است. شاهد این که تخلص شعری دارابی «عارف» است و یکی از کتاب‌های او «معراج الکمال در بیان معانی شیخ و ارشاد و مرید و استرشاد» می‌باشد. وی کتاب «مقامات السالکین» را به مقصود اثبات عدم حرمت غناء نگاشته،[۱] و بخش پایانی آن را به بیان دیدگاه عرفا در باب سماع اختصاص داده است.[۲] از مهمترین شاگردان او قطب الدین نیریزی است که یکی از اقطاب فرقه ذهبیه شیراز بوده است.

میرزا اسماعیل شجاعی مظفّری شیرازی در آغاز جلد دوم «لطائف الخیال» به شرح حال شاه محمد دارابی شیرازی پرداخته و وی را مرشد و پیر، مقرّب بارگاه اله، اهل عبادت و ریاضت و قدس و تقوا، عرفان و تجرّد و فضل و کمال و صاحب فتوا خوانده است.[۳]

دارابی اصلی‌ترین مخالف اعتبار و انتساب کتاب «حدیقة الشیعه» است و برای ادعای خود ده دلیل ذکر کرده که مستند ادعای دیگر مخالفان پس از خود نیز قرار گرفته است. وی عبارات تندی علیه کتاب حدیقه دارد که عناد و تعصب و عدم مطابقت با واقع در این کلمات به

---

۱. دارابی در نتیجه بحثش می‌گوید: پس نتیجه این دو فصل به مقتضای احادیث این شد که فرقه ثانیه می‌گویند غنا فی الجمله حرام است به اتّفاق، نه مطلقاً؛ بلکه بعضی از اقسام که صوت حسن با ساز و آلات لهو باشد؛ یا آنکه خواننده زن باشد و آوازش مرد نامحرم بشنود؛ یا پسری باشد که از آن خواندنْ انبعاثِ شهوت شود؛ یا مستمع چنان شخصی بُوَد که از شنیدن آواز خوش، قوای بهیمی او به حرکت آید، نه آنکه روحانیتش غالب شود؛ یا خالی از ذکر جنت و ربط به عالم آخرت باشد، نه آنکه ربط به آن عالم دهد و خدا و جنّت به یاد آورد؛ یا آنکه قوای شَهوی و حیوانی به حرکت آوَرَد، نه آنکه عاقله قوی شود و قوای حیوانی را مطیعِ خود گرداند؛ یا آنکه از مبدأ دوراندازد، نه قریب گرداند؛ و یا آنکه از خدا غافل گرداند، نه آنکه خدا را به یاد آورد، حرام خواهد بود. و اگر چنین نباشد و مقتضیاتش ذکر و محبّت الهی و عشق حقیقی و فکر آخرت و ترك دنیا و إماتهٔ شَهَوات و قطع تعلّقات و افزونی روحانیت و تخلّق به اخلاق الله باشد جایز؛ بلکه مستحب خواهد بود عقلاً و نقلاً. مقامات السالکین؛ ص۱۵۳.

۲. مسأله حلیت و حرمت غنا یکی از مسائل مورد اختلاف فقهاء و صوفیه بوده است، صوفیه و متمایلان به تصوف در پی اثبات حلیت آن و فقهاء نیز رساله‌های متعددی در رد صوفیه و حرمت غنا نگاشته‌اند، تا حدی که میتوان گفت یکی از مصادیق مبارزه با صوفیه در زمان صفویه نوشتن رد بر حلیت غنا بوده است و لذا بخشی از این رسائل به نقد تصوف پرداخته‌اند، مانند رساله سبط شهید ثانی و شیخ حر عاملی و... .

۳. مقدمه کتاب مقامات السالکین، ص۳.

وضوح مشاهده می شود، به عنوان مثال در عبارت عجیبی می‌گوید:

«در جمیع آیات الاحکام بعد از تفسیر آیه، ملا أحمد همه جا اظهار تصوف می‌کند! چگونه مذمت [صوفیه] می‌کند؟!»

حال آن که کتاب «زبدة البیان» کتابی فقهی است و مراجعه مختصری به این کتاب کافی است تا کذب این ادعا و بی‌ارزش بودن آن روشن شود.

۲- سید ابراهیم بن امیرمعصوم حسینی قزوینی (۱۰٦۵-۱۱٤۹ق)

محمدمعصوم شیرازی در «طرائق الحقائق» ادعا کرده که سید ابراهیم قزوینی در کتاب «متمّم الأمل»[۱] انتساب حدیقه را انکار کرده و می گوید:

«لیس کتاب حدیقة الشیعه من مؤلفاته قدّس سره علی ما تحقّق عندی»[۲]

بنا بر صحت این نقل، قزوینی توضیح و دلیلی برای مدعای خود ذکر نکرده است و به نظر می‌رسد که وی نیز تحت تأثیر کلمات و تبلیغات دارابی چنین سخنی را گفته است.

۳- سید عبدالله جزائری تستری(م ۱۱٦۸ق)

وی نیز در «الاجازة الکبیرة» انتساب حدیقه را منکر شده و می‌گوید:

«الیه ینسب کتاب حدیقة الشیعه و لم یثبت بل وجدت فیه ما یدلّ علی خلاف ذلک.»[۳]

ولی هیچ دلیل یا شاهدی ذکر نکرده است تا مورد بررسی قرار بگیرد و ظاهراً مراد وی از جمله «وجدت فیه ما یدلّ علی خلاف ذلک» همان مطالبی است که از دارابی نقل خواهیم کرد.

---

۱. الذریعة، ج۳ ص۳۳۷.

۲. طرائق الحقائق، ج۱ ص۱۸٦؛ مرآة الحق، ص ۷٤.

۳. الإجازة الکبیرة، ص ۸۲.

٤- ملا محراب گیلانی(م ۱۲۱۷ق)

یکی دیگر از مخالفان حدیقه ملامحراب گیلانی است[۱]، وی شاگرد ملاقطب الدین نیریزی و مشهور به عرفان و تصوف و از سلسله مشایخ صوفیه شمرده می شود. در اصفهان اسفار و مثنوی تدریس می‌کرده و به لقب حکیم شهرت داشته است، جعفر کبودرآهنگی از شاگردان وی بوده است.

٥- جعفرکبودرآهنگی ملقب به مجذوبعلی شاه (۱۱۷۵-۱۲۳۸ق)

در «مرآة الحق» بخش صوفیه حدیقه را از مقدس اردبیلی نمی داند و ظاهر کلامش این است که سید ابراهیم قزوینی و ملا محراب گیلانی نیز منکر همین بخش هستند.[۲]

دلیل او بر عدم اعتبار این است که مقدس اردبیلی در «حاشیه الهیات» قائل به وحدت وجود شده است و به همین جهت امکان ندارد کتابی بر رد صوفیه بنویسد. وی می‌گوید:

«مشهور آن است که این مطاعن که شخص سابق ذکر نموده از کتاب حدیقة الشیعه است،که از مؤلفات محقق اردبیلی ﷺ است، خود او هم چه گفته، با اینکه محقق اردبیلي ﷺ حاشیه‌ای که مشتمل بر اعلي درجه تحقیق و تدقیق است بر الهیات تجرید کلام نوشته است و در مبحث توحید... متمسک به وحدت وجود شده است...»[۳]

با این حال بخش مطاعن صوفیه را از نسخه‌ای که در حیات مقدس اردبیلی نوشته شده است نقل می‌کند و می گوید:

«بدان که یکی از علما فرموده است: ای ولی مؤمن که چون فقیر از کتابت و تحریر کتاب حدیقة الشیعه که از مصنفات علامه اردبیلی است فارغ گردید جمعی از دوستان التماس نمودند که بابی را که در بیان مذاهب و عقائد صوفیه است از آن کتاب به

---

۱. مرآة الحق، ص ۷۲.

۲. مرآة الحق، ص۷۲ و ۷٤.

۳. مرآة الحق، ص۷۲.

جهت ایشان انتخاب نماید... پس باید دانست که علامه زمانه و متبحر یگانه مولانا احمد اردبیلی خلّد الله ایام افاداته و أبّد أوقات افاضاته در آن کتاب در ضمن حالات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام...»[۱]

کبودر آهنگی نام این عالم که منتخب بخش صوفیه را از او نقل می‌کند نبرده است ولی به نظر می‌رسد که او فردی از شاگردان محقق اردبیلی است، و شاید کلامی که از سید ابراهیم همدانی نقل می‌کند اشاره به همان شخص باشد:

«سید ابراهیم الهمداني المسکن القمي الوطن، شخصي از ثقات تلامذه ایشان، از ایشان نقل نمود که میفرموده‌اند:

آن مطاعن از جناب محقق اردبیلي نیست، بلکه یکي از فضلاي قم که اسم او را مذکور ساخت وضعیف را فراموش شده است، از اوست»[۲]

٦- زین العابدین شیروانی (۱۱۹٤-۱۲۵۳ق)

ملقب به مست علی شاه از اقطاب صوفیه، در سه کتاب «بستان السیاحة»، «ریاض السیاحة» و «حدائق السیاحة».[۳]

۷- محمدمعصوم شیرازی(۱۲۷۰- ۱۳٤٤ق)

وی در«طرائق الحقائق»[٤] انتساب حدیقه را انکار می کند. او از مشاهیر صوفیه و ملقب به معصوم علی شاه و فرزند یکی از اقطاب سلسله نعمت اللهیه به نام رحمت علی شاه است.

همچنین عده‌ای دیگر از صوفیان معاصر و متمایلین به آن ها با تمسک به کلمات دارابی و

---

۱. مرآة الحق ص٤١.

۲. مرآة الحق ص۷٤.

۳. بستان السیاحة، ص ۳۵۸؛ ریاض السیاحة، ج۱ ص ٥٦؛ حدائق السیاحة، ص٤١٨.

٤. طرائق الحقائق ج۱ ص١٦٨.

آن چه محمدمعصوم شیرازی در کتاب طرائق آورده، انتساب کتاب «حدیقة الشیعه» را به مقدس اردبیلی انکار کرده‌اند.[۱]

پاسخ اجمالی به ادعای مخالفان

با توجه به ادله و قرائن متعدّد و شهادت خبرگان اهل فن که در فصل دوم و سوم گذشت، جایی برای انکار و تشکیک در صحت انتساب «حدیقه الشیعه» به محقق اردبیلی باقی نمی ماند و استبعاد و انکار مخالفان در مقابل این ادله، ادعایی سست و بی اساس خواهد بود؛ به علاوه این که:

أولاً: مخالفان، غالباً از مشایخ صوفیه و متّهم به تدلیس، تعصب و جانبداری از فرقه خویش‌اند، به همین جهت در بسیاری از کتاب های آن ها، از قبیل «طرائق الحقائق»[۲] دروغ‌های فراوان و سخنان بی اساس دیده می‌شود.

ثانیاً: مخالفان فاصله زیادی از زمان حیات مؤلف داشته اند، و حال آنکه موافقان به عصر مقدس اردبیلی نزدیکتر بوده‌اند؛ بنابراین مخالفت مخالفان یا از روی جهل و بی اطلاعی است که معارضه با علم وشهادت موافقین ندارد و یا حدسی و منتسب به دلائلی است که پس از اثبات بطلان آن ها، ارزشی برای کلام ایشان باقی نخواهد ماند.

---

۱. مانند: ابوالحسن شعرانی در مقدمه تفسیر ابو الفتوح رازی ج۱ ص۱۳، قاضی طباطبایی در تحقیق درباره اربعین، ص۱٤٥، محمدحسین طهرانی در جُنگ های خطی و سید جلال آشتیانی در کیهان اندیشه، شماره ۷(سال ۱۳٦٥) ص ۳۱ و ۳۲.

۲. یکی از دروغهای مسلم این کتاب که در دفاع از فرقه صوفیه جعل شده است کیفیت ارتحال عالم بزرگ ایت الله العظمی اقا محمدعلی کرمانشاهی فرزند وحید بهبهانی، و تهمت تصوف به فرزند ایشان ملامحمد جعفر کرمانشاهی است. مراجعه کنید به طرائق الحقائق، ج۱ ص۱۸٥، محمد حسین طهرانی نیز همین دروغ ها را بدون ذکر مستند نقل کرده است(روح مجرد ص ۳۸۲-۳۸٤)؛ برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به کتاب مرآة الاحوال ج۱ ص ۱٤۷؛ فضائح الصوفیه ص ۱۸؛ بی اعتباری این کتاب تا جایی است که حتی از طرف برخی از صوفیه نیز - به جهت اختلاف در جانشینی اقطاب صوفیه - محکوم به عدم اعتبار شده است.

ثالثاً: موافقان همچون ملا طاهر قمی، شیخ حر عاملی، علامه مجلسی، سلیمان بن عبدالله بحرانی، افندی اصفهانی، سماهیجی، محدث بحرانی، محدث نوری و آقا بزرگ تهرانی ﷺ از بزرگترین علمای رجال و کتابشناسی شیعه هستند و حال آنکه مخالفان غالباً تخصّصی در این موضوع ندارند.

پاسخ تفصیلی

در ادامه به بررسی شواهدی که مخالفان برای ادعای خود ذکر کرده‌اند می‌پردازیم. ابتدا اشکالات ده گانه شاه محمد دارابی را بررسی خواهیم کرد و سپس به اشکالاتی که برخی از معاصران بر آن افزوده‌اند پاسخ خواهیم گفت.

بررسی دلایل دارابی

آن چه دارابی به عنوان ادله ده گانه ذکر کرده است در واقع استبعادات بی پایه و اساسی است که مثل آن را می‌توان در انکار انتساب هر کتاب قطعی الانتسابی بیان کرد، با این حال در اینجا به بررسی ادله او خواهیم پرداخت.

اشکال اول دارابی: شاگردان مقدس این کتاب را ذکر نکرده‌اند!

دارابی در «مقامات السالکین» می‌گوید:

«دلیل برآنکه حدیقة الشیعه از ملا احمد نیست. اوّل اینکه: میرزا محمّد استرآبادی صاحب رجال، فهرستِ تصانیف ملّا، ذکر کرده و حدیقة الشیعه در آن نیست. و همچنین یکی دیگر از تلامذه او تصانیف او تفصیل داده و حدیقه در آن تفصیل نیست»

پاسخ:

اولاً: میرزا محمد استرآبادی ﷺ در هیچ یک از سه کتاب رجالی خود - رجال کبیر، رجال

وسیط و صغیر[۱]- از استادش نامی نبرده است، چه رسد به آن که فهرست تصانیف وی را بیان کند؛ به همین جهت وحید بهبهانی نام مقدس اردبیلی را در «تعلیقات منهج المقال» افزوده است و هیچ یک از شرح حال نویسان نیز مطلبی از استرآبادی در شرح حال محقق اردبیلی نقل نکرده‌اند.

ثانیاً: دیگر شاگردان مقدس اردبیلی نیز در شرح حال استادشان چیزی ننوشته اند، زیرا شاگردان اردبیلی انگشت شمار و غالباً از فقها بوده[۲] و در مقام نوشتن شرح حال استاد و نام بردن تمام آثار او نبوده‌اند؛ به عنوان مثال قهپایی﵀ (زنده در ۱۰۱۶ق) در «مجمع الرجال» - که در آن فقط به جمع اصول اولیه رجال پرداخته - از شرح حال و مصنفات مقدس اردبیلی سخنی به میان نیاورده است.

قدیمی‌ترین عبارتی که در شرح حال علامه اردبیلی نقل می‌شود عبارت سید مصطفی حسینی تفرشی﵀ (زنده در ۱۰٤٤ق) در «نقد الرجال» است که وی از شاگردان مقدس اردبیلی نبوده است! تفرشی می‌نویسد:

«له مصنفات منها کتاب آیات الأحکام جید حسن، توفّی فی شهر صفر سنة ۹۳۳»[۳]

مرحوم وحید بهبهانی﵀ در «تعلیقة علی منهج المقال» بعد از نقل عبارت مرحوم تفرشی می‌افزاید:

---

۱. رجال کبیر با نام «منهج المقال» به طبع رسیده و رجال وسیط و صغیر مخطوط است.

۲. افندی در «ریاض العلماء» می‌نویسد: «و قد سمعت من مشایخنا أنّ له قدس سره عشرة تلامیذ کلهم فضلاء علماء.» ج۱ ص٥٦؛ پس از تحقیقی که در کتب تراجم انجام شد به نام دوازده تن از شاگردان محقق اردبیلی دست یافتیم، اسامی آن ها عبارت اند از: شیخ حسن بن زین الدین صاحب معالم(م۱۰۱۱ق)، سید محمد موسوی عاملی صاحب مدارک(م۱۰۰۹ق)، میرعلام تفرشی، فضل الله بن محمد استرآبادی، میرزا محمد استرابادی(م۱۰۲٦ق)، ملا عبدالله شوشتری(م۱۰۲۱ق)، خواجه فیض الله حسینی تفرشی(م۱۰۲٥ق)، عنایة الله قهپایی صاحب مجمع الرجال، شیخ محمدعلی بلاغی(م۱۰۰۰ق)، فیض الله بن غیاث الدین محمد طباطبائی قهپایی، ملامحمد بن محمود کاشانی، افضل الدین محمد ترکه. مراجعه کنید به ریاض العلماء و الذریعه ج٦ ص۱۱٥؛ ج۹ ص ٦۳۱؛ ج ۲۰ ص ۳٤٦؛ ج ۲٤ ص ٦٥؛ تکمله أمل الآمل ص ۳۸۹.

۳. نقد الرجال، ج۱ ص۱٥۱.

«قلت: من مصنفاته شرحه علی الارشاد لم یصنّف مثله و حاشیته علی شرح المختصر العضدی و غیر ذلک»[۱]

اردبیلی در «جامع الرواة» نیز می‌نویسد:

«له مصنفات منها کتاب آیات الأحکام و کتاب شرح الارشاد جید حسن، توفی فی...»[۲]

پر واضح است که هیچ یک از این عبارت ها در مقام بیان جمیع آثار مقدس اردبیلی نیست بلکه با صراحت در این عبارات بیان شده است که محقق اردبیلی دارای مصنفات متعددی است که تنها برخی از آنها را نام برده‌اند، بنابراین استناد به این عبارات برای نفی انتساب حدیقه، صحیح نیست.

ثالثاً: میرزا محمد استرابادی ﷺ کتاب رجال کبیر خود را در سال ۹۸۶ق به پایان رسانده است و جلد اول آن (از حرف الف تا سین) در سال ۹۸۴ق به پایان رسیده است،[۳] و حال آنکه بی شک کتاب «حدیقة الشیعه» پس از این تاریخ و در سال‌های آخر عمر مقدس اردبیلی ﷺ تألیف شده است؛ زیرا مقدس اردبیلی در حدیقه از آخرین لحظات زندگی میرزا مخدوم سنی خبر می‌دهد که او در سال ۹۸۸ق از دنیا رفته است، همچنین در این کتاب از دیگر مصنفات خود نام برده و به آنها ارجاع داده است و مسلم است که تاریخ پایان یافتن کتاب «مجمع الفائده» سال ۹۸۵ق و تاریخ پایان یافتن «حاشیه الهیات» ۹۸۶ق بوده است.

رابعاً: این که نام «حدیقة الشیعه» توسط شاگردان محقق اردبیلی ذکر نشده، دلالت بر عدم صحت انتساب کتاب به وی ندارد، زیرا هیچ ملازمه ای بین این دو امر وجود ندارد؛ به علاوه،

---

۱. تعلیقة علی منهج المقال، ص۷۳؛ منهج المقال ج۲ ص ۱٤٦.

۲. جامع الرواة، ج۱ ص٦۱.

۳. در الذریعة می‌نویسد: «هو فی ثلاث مجلدات مطبوع بإیران فی مجلد کبیر... فرغ من جزئه الأول سنة ۹۸٤، و من الثانی فی شوال سنة خمس و ثمانین و تسعمائة (۹۸۵) و توفی- کما فی" السلافة" سنة ست و عشرین و ألف (۱۰۲٦) و صورة خطه فی آخر الکتاب- یعنی الجزء الثالث: [فرغ مؤلفه الراجی عفو ربه الهادی محمد بن علی الأسترآبادی فی سلخ صفر فی مشهد مولانا أمیر المؤمنین سنة ست و ثمانین و تسعمائة ۹۸٦]» الذریعة، ج۳ ص۱۹۸.

شاگردان اردبیلی برخی دیگر از کتاب های او را نیز نام نبرده اند[1] و این مطلب در مورد سایر بزرگان و علما نیز مشاهده می‌شود.

اشکال دوم دارابی: منافات با احتیاط!

«و ثانی آنکه: ملّا احمد آن قدر احتیاط دارد که لغتی که نقل می‌کند می‌گوید: علی ما في القاموس عندنا و علی ما في المنتهی عندنا، که مبادا در کتاب او غلطی باشد. چگونه احادیثی که معلوم نیست که در کدام کتاب است و که روایت کرده است همه جا می‌گوید: به سند صحیح روایت شده که صوفیة کلّهم مخالفونا؟»

پاسخ:

اولاً: این کلام نسبتی ناروا و کذب است و در هیچ یک از آثار محقق اردبیلی چنین احتیاطی وجود ندارد؛ مقدس اردبیلی ده‌ها مورد از «قاموس» در کتب خود استفاده کرده[2] و بیش از هزار بار از کتاب «منتهی المطلب» نقل کرده است ولی هیچ گاه نمی گوید: «علی ما في القاموس عندنا» یا «علی ما في المنتهی عندنا».

البته گاهی اردبیلی همچون دیگران با استفاده از این تعبیر به اختلاف نسخه های یک کتاب اشاره می کند و این امر هیچ ارتباطی به مساله احتیاط ندارد، چنانچه در جایی می‌نویسد:

---

۱. برای اطلاع از آثار و مصنفات محقق اردبیلی مراجعه کنید به ریاض العلماء، ج۱ ص ۵٦.

۲. در اینجا چند نمونه از نقل‌های محقق اردبیلی از کتاب قاموس را می آوریم: لكن قال فی القاموس إنّ الرّجس بالكسر القذر. (زبدة البيان فی أحكام القرآن؛ ص٤٢) قال فی القاموس الرجز بالكسر و الضمّ: القذر و عبادة الأوثان، و العذاب و الشرك (زبدة البيان؛ ص٤٣) و موضع القلادة قاله فی القاموس (زبدة البيان؛ ص٨٩) قال فی القاموس أيضا التحية هو السّلام (زبدة البيان؛ ص١٠١)و الذی أظن ان المراد بالكعب هنا المفصل قاله فی القاموس (مجمع الفائدة و البرهان؛ ج١، ص١٠٨) قال فی القاموس: ولغ الكلب فی الإناء (مجمع الفائدة و البرهان؛ ج١، ص٣٦٧) قال فی القاموس: الباس القدر و الشدة، (مجمع الفائدة و البرهان؛ ج٢، ص٢٠٥) قال فی القاموس، عقص شعره ضفره و فتله. (مجمع الفائدة و البرهان؛ ج٣، ص١٠٢)

«و غیر واضح کونه ناووسیّاً، بل قیل کان ناووسیّاً، و في کتاب الکشي الذي عندي: قیل: کان قادسیّاً أي من القادسیّة فکأنّه تصحیف»[۱]

و در برخی نسخه‌های «مجمع الفائدة» آمده است:

«ولکن هذا رأیته في الفقیه الذي عندي»[۲]

ثانیاً: محقق اردبیلی رجالی خبیر و مطّلعی است و در همه تألیفاتش دیدگاه خود را در مورد اعتبار روایات بیان می کند[۳] و این مسأله به هیچ وجه منافاتی با احتیاط و ورع ندارد. توضیح این که گاه اختلاف درمعنای صحیح یک لغت و یا در نسخه صحیح از یک کتاب است که در چنین مواردی احتیاط معقول و مطلوب است. اما در مورد روایات اهل بیت علیهم السلام که در کتب معتبره و با سند معتبر به ما رسیده است نه تنها چنین احتیاطی مطلوب نبوده بلکه به حکم روایات تشکیک در اعتبار آن ها منهی و مذموم است.[٤] به همین جهت محقق اردبیلی در «حدیقة الشیعه» - همچون دیگر آثارش - روایات مذمت صوفیه را با ذکر مستند از منابع روایی که در اختیار داشته نقل و با بررسی سند، آنها را صحیح و معتبر می داند. جای تعجب است که دارابی به صرف در اختیار نداشتن منابع این روایات می گوید:

«چگونه احادیثی که معلوم نیست که در کدام کتاب است و که روایت کرده است همه جا می‌گوید: به سند صحیح روایت شده...»

---

۱. مجمع الفائدة و البرهان، ج۹ ص۳۲۳.

۲. در متن کتاب «مجمع الفائده» چنین آمده است: و صحیحة الحلبی (فی الفقیه) عن أبی عبدالله علیه السلام، أنّه قال: [لا] تستأجر الأرض بالحنطة، ثم تزرعها حنطة (مجمع الفائدة و البرهان؛ ج۱۰، ص۱۰۱) و در پاورقی آمده است: فی بعض النسخ المخطوطة عقیب قوله: حنطة هکذا: «و یحتمل ان یکون ساقطا و لکن هذا رأیته فی الفقیه الذی عندی». این تعلیقه اشاره به اختلاف نسخ کتاب فقیه دارد که برخی از آن ها «لاتستأجر الأرض» و برخی دیگر «تستأجر الأرض» است. در نسخه ی محقق اردبیلی لای نفی وجود نداشته و لذا وی طبق همان نسخه حدیث فقیه را دلیل بر جواز می‌داند.

۳. مراجعه کنید به کتاب «البحوث الرجالیة من کتاب مجمع الفائدة و البرهان».

٤. «لا عذر لأَحد من موالینا فی التّشکیك فیما یرویه عنّا ثقاتنا» وسائل الشیعة، ج۲۷ ص ۱۵۰.

و حال آن که محقق اردبیلی در «حدیقة الشیعه» بارها به منبع روایات ذم صوفیه تصریح کرده است!

منبع روایات ذم صوفیه در حدیقة الشیعه

روایاتی که محقق اردبیلی در مذمت صوفیه نقل کرده بر دو قسم است:

قسم اول، روایاتی است که برخی منابع آن ها در اختیار ماست؛ مانند حدیث لعن حلاج که در کتاب «الإحتجاج» شیخ طبرسی و کتاب «الغیبة» شیخ طوسی روایت شده است. گرچه برخی منابع دیگر این حدیث – مانند کتاب «قرب الإسناد» صدوق – در اختیار مقدس اردبیلی بوده است ولی در زمان حاضر موجود نیست.[۱] همچنین روایت داخل شدن صوفیه بر امام صادق که در کتاب «کافی» روایت شده است.[۲] و نیز روایت وصیت رسول اکرم به اباذر که محقق اردبیلی آن را از «مجموعه ورام»[۳] روایت کرده است.

قسم دوم، روایاتی است که منابع آن ها در اختیار مقدس اردبیلی و برخی دیگر از علما بوده ولی در زمان حاضر از آن منابع اطلاعی در دست نیست. مانند برخی از روایات مذمت صوفیه که در کتاب های «قرب الإسناد»[٤] علی بن الحسین بن موسی ابن بابویه قمی، «الردّ علی أصحاب الحلاج»[٥] شیخ مفید، «الفصول التامة فی هدایة العامة»[٦] تألیف سید مرتضی رازی،

---

۱. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۷٤۵.

۲. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۷۵٦.

۳. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۷٤۸.

٤. محقق اردبیلی می‌گوید نسخه این کتاب که به خط مؤلف است در هنگام تألیف کتاب حدیقه به دست او افتاده است و در زمان تألیف زبدة البیان در اختیار او نبوده است. حدیقة الشیعه ج۲ ص۷٤۹. و در الذریعة می‌گوید: «و عدّه المیر محمد أشرف فی فضائل السادات الذی فرغ منه فی ۱۱۰۳ من الکتب التی ینقل عنها فی کتابه المذکور» الذریعة، ج۱۷ ص۷۰.

۵. حدیقة الشیعه، ج۲ ص ۷۸۵، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۳.

٦. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۷۸۵ و ۷۹۸ و ۷۹۹.

«الهادی إلی النجاة من جمیع المهلکات» و «إیجاز المطالب فی إبراز المطالب»[1] تألیف نصیرالدین عبدالله بن حمزه طوسی، نقل شده است.

کتاب دیگری که در همین موضوع و سال‌ها قبل از حدیقه تألیف شده، کتاب «مطاعن المجرمیه» تألیف محقق کبیر شیخ علی کرکی مشهور به محقق ثانی (م۹٤۰ق) است. متأسفانه از این کتاب نیز - به جز چند عبارت و حدیث که در برخی کتب مانند «أنیس المؤمنین»[2] آمده - چیزی به جای نمانده است. شیخ حسن کرکی فرزند محقق کرکی در «عمدة المقال» درباره این کتاب می‌گوید:

«و نقل والدی عن الثقات الإمامیة فی کتابه الموسوم ب-«مطاعن المجرمیة» فی طعنهما (یعنی رؤوس هذه الطائفة الضالّة المضلّة الحسین بن منصور الحلاج و أبویزید البسطامی) أخباراً کثیرة»[3]

بخش قابل توجهی از این کتاب ها در رد صوفیه بوده و تا مدت‌ها در اختیار علما و بزرگان بوده است و متأسفانه با دشمنی صوفیه که تلاش فراوانی برای از بین بردن این کتب نفیس کرده‌اند، جز بخشی از آن ها - مانند آنچه در «حدیقة الشیعه» و «السهام المارقة» و کتاب های میرلوحی نقل شده است - چیزی به ما نرسیده است. علامه میرلوحی دراین باره در کتاب «سلوة الشیعه» می‌گوید:

«خودم دیدم شخصی را که با امیرمحمد باقر داماد- حشره الله مع النبی و آله الأمجاد- غایت دشمنی [داشت] به سبب آنکه او عطار را مذمت کرده بود.

و دیگری را دیدم که با شیخ علی بن عبدالعالی- نور الله مضجعه- دشمن بود و نسبت به آن بزرگ دین بی ادبانه زبان می‌گشود، به واسطه آنکه در کتاب «مطاعن المجرمیة» مذمت حلاج و بعضی از نظرای او کرده و از این در گذشته، می بینم که اگر بر یکی از

---

۱. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۷۹۸ و۸۰۳ .

۲. تألیف محمدبن اسحاق بن محمد حموینی از شاگردان محقق کرکی.

۳. عمدة المقال فی کفر أهل الضلال، ص۱۸۰.

مشاهیر شیعه افترایی زنند که او حلاج یا بعضی از اشباه او را طعن زده، تحقیق ننموده و به حقیقت نارسیده با او در مقام عداوت در می‌آیند، چنانکه گر بر او دست یابند بیم آن هست که به قتلش مبادت نمایند»[۱]

و در «ثقوب الشهاب» در مذمت صوفیه می‌گوید:

«اما چون بگوش هوش رسید که بعضی از آن تیره دلان، برخی از آن احادیث را که در ذم مبتدعه وارد است مخصوص به زمانی و حلاجیه آن زمان ساخته اند و از هر حدیثی که در آن این طور زوزی نمی توانند زد، اغماض نموده اند، و بعضی نفی برخی از کتب جمعی از اکابر علما کرده اند و بعضی جماعتی از اعاظم سادات و علما را که دعایم دین اند، به کفر نسبت داده اند و رساله ای در اثبات جبر و وحدت وجود نوشته اند و بعضی از ایشان به نفی حدیث و قرآن، مُظهر کفر خویش گشته اند و یکی از ایشان به دریدن و پاره کردن کتاب «الردّ علی أصحاب الحلاج» که از کتب معتبره حدیث است پرده زندقه خود را دریده و به دست اضطراب، حجاب خفا از روی نفاق و ارتیاب خود کشیده و به این اعتبار نزد ملاحده، صاحب اعتبار گردیده...»[۲]

چنین به نظر می‌رسد که صوفیه با توجه به قدرت و نفوذی که در اوائل دولت صفویه داشته‌اند از انتشار این کتب ممانعت کرده و نسخه‌های آن را از بین برده‌اند و آنگاه که کتابی مثل «حدیقة الشیعه» - بعد از افول قدرت صوفیه در زمان شاه عباس - در میان مؤمنین انتشار یافت و از نابود کردن نسخه‌های متعدد آن عاجز شدند حیله و راه جدیدی را در پی گرفته، با تحریف کتاب حدیقه و ساختن کتابی به نام «کاشف الحق» اسباب انکار نسبت حدیقه به مقدس اردبیلی را فراهم نمودند.

صوفیه تنها به این روش اکتفا نکرده و روش‌های دیگری را نیز برای رسیدن به هدف خود

---

۱. سلوة الشیعه، (مخطوط، کتابخانه مجلس، شماره ثبت: ٨٦٣٨٣) صفحه آخر کتاب.

۲. نصیحة الکرام (مخطوط)، ص ۱۱۸، به نقل از کتاب ثقوب الشهاب فی رجم المرتاب.

به کار بسته‌اند، مانند نسبت تصوف به بزرگان[1] و یا تحریف کتاب‌های ایشان، ساختن کتاب و نسبت دادن آن به علمای بزرگ[2] و تخریب چهره علمای مخالف با تصوف.

اشکال سوم دارابی: عدم شهرت حدیقه

«و ثالث آنکه: در این مدّت حدیقة الشیعه از تصانیف او معلوم نبود و تصنیفات دیگرش مثل آیات احکام و شرح ارشاد و غیره مشهور بود و نام و نشان حدیقة الشیعه نبود. بعد از آنکه از حیدرآباد این کتاب [را] آوردند و قدری از مذمّت عرفا الحاق کردند دفعةً واحدة جلوه ظهور یافت»

پاسخ: همانگونه که در فصل دوم و سوم بیان کردیم، کتاب «حدیقة الشیعه» از زمان تألیف تا کنون دارای شهرت و اعتبار فراوانی بوده است؛ نسخه ای از تلخیص حدیقه که در زمان حیات مؤلف نوشته شده و گزارش های متعدد علما از وجود «حدیقة الشیعه» قبل از سال ۱۰٦۰ق (در کتاب فضائح المبتدعه) و سال های پس از آن (سال ۱۰٦۰ق در سلوة الشیعه، سال ۱۰۷۳ق در رساله غنای شیخ حر عاملی و عین الحیات علامه مجلسی، سال ۱۰۷۵ق در السهام المارقه، سال ۱۰۷٦ق در اثنی عشریه و...) در کتاب ها و شهرهای مختلف بیانگر این مطلب است. بنابراین ادعای دارابی درباره شهرت دفعی کتاب - پس از تالیف «کاشف الحق» و انتقال آن از هند به ایران - صحت ندارد. عجیب تر این که دارابی - چنانچه در اشکال ششم خواهد آمد - مدعی است در سال ۱۱۰٤ق، کتاب حدیقه در اصفهان شهرت یافته است!! این جمله نیز نشانگر میزان تعصب و بی اطلاعی اوست.

اشکال چهارم دارابی: اختلاف سیاق

«و رابع آنکه: ملّا احمد در تصنیف خودش مثل آیات احکام و بعضی دیگر، نام خود را

---

۱. مانند سید عظیم‌الشأن ابن طاووس و ملامحمدتقی مجلسی و سید بحرالعلوم ﷺ که تمامی آن ها مبری از این نسبت اند؛ این مطلب را در رساله دیگری که در دست انتشار است به اثبات رسانده ایم.

۲. همچون کتاب هایی که به شهید ثانی و مجلسی اول و علامه مجلسی دوم و سید بحر العلوم نسبت داده اند.

مـذکور نسـاخته، و اگـر فـی المثـل مصـنّفی نـام خـود مـذکور سـازد در اوّل کتـاب مـذکور می‌سازد، چون شد که در اوّل کتاب نام خود مذکور نساخته و در همین بابِ مذمّتِ صوفیّه نام خود درج نمود؟»

پاسخ:

اولاً: مقدس اردبیلی در دیگر آثارش همچون «حاشیه بر الهیات» نام خود را بیان نموده است.[1]

ثانیاً: در کتاب «حدیقة الشیعه» نیز دو بار تصریح به نام خود کرده است: نخست در فضائل امیرالمؤمنین علیه السلام[2] و دیگر بار در بخش رد صوفیه.

ثالثاً: با توجه به مفقود شدن جلد اول حدیقه، محتمل است مؤلف نام خود را در آن جا نیز ذکر کرده باشد.

رابعاً: با فرض قبول این که مولف در دیگر آثارش، نام خود را ذکر نکرده باشد، نمی توان این مطلب را دلیل بر رد انتساب حدیقه به وی دانست.

اشکال پنجم دارابی: عدم ذکر باب مذمت صوفیه در فهرست

«و خامس آنکه: در فهرستِ اوّل کتاب اشعار به مذمّت صوفیه نکرده و به ابواب دیگر کرده و این دلیل الحاق است، که مُلْحِق فراموش کرده که در اوّل الحاق کند، چنانکه در وسط کتاب کرده.»

پاسخ:

اولاً: بخش رد بر صوفیه جزئی از تاریخ امام صادق علیه السلام است و ضرورتی به ذکر آن به صورت مستقل در مقدمه کتاب نبوده است، محقق اردبیلی در مقدمه کتاب می‌نویسد:

«شروع می‌رود به تحریر جزو دوم که در ذکر شمه‌ای از مناقب حضرت امیر المؤمنین و

---

۱. حاشیه الهیات، ص۳۷.

۲. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۵۱۰.

نبذه‌ای از فضائل باقی ائمه معصومین و دلائل امامت ایشان و بطلان امامت غیر ایشان»

ثانیاً: مؤلف در بخش موجود از حدیقه، هیچ گاه فهرست تفصیلی مطالب کتاب را بیان نکرده تا گفته شود: «در فهرستِ اوّل کتاب اشعار به مذمّت صوفیه نکرده و به ابواب دیگر کرده»؟!

ثالثاً: مؤلف در ابتدای بخش مذمت صوفیه اشاره می‌کند که در جزء اول کتاب وعده به تشریح عقائد صوفیه داده و می گوید:

«بنابر وعده‌ای که در اوائل جزو اول این مختصر نموده چند کلمه‌ای در بیان مذاهب و عقائد ایشان در باب جداگانه در این مقام مسطور می‌گرداند»[1]

و در اثنای کتاب نیز وعده می دهد که مطاعن صوفیه را شرح خواهد داد. در بخش فضائل امیرالمؤمنین ﷺ می‌نویسد:

«و بعد از این در محلش بیان خواهد شد که سلسله صوفیه به ابوهاشم کوفی منتهی می‌شوند»[2]

اشکال ششم دارابی: سرقت کتاب حدیقه از کاشف الحق!

«سادس آنکه: حقیر در هند بود که ملّا معزّا اردستانی این تألیف می‌کرد و از آن تألیفات دارد تا آنکه در تاریخ سنهٔ اربع و مائه و الف در اصفهان دید که همان تألیف ملّا معزّا است که با بعض ملحقات به نام ملّا شده»

پاسخ:

اولاً: چنانچه در فصل دوم گذشت، قرائن متعدد گواه بر صحت انتساب حدیقه به محقق اردبیلی و وجود «حدیقة الشیعه» قبل از تألیف «کاشف الحق» است.

اما تاریخی که دارابی برای انتشار و شهرت کتاب حدیقه ذکر می‌کند، پاسخ آن در اشکال

---

۱. حدیقة الشیعه ج۲ ص۷٤۰.

۲. حدیقة الشیعه، ج۱ ص۲۵۰.

سوم گذشت.

ثانیاً: بر فرض اینکه دارابی در این تاریخ، کتاب «حدیقة الشیعه» را دیده باشد دلیل بر سرقت حدیقه از کتاب اردستانی نخواهد بود.

اشکال هفتم دارابی: جعلی بودن احادیث ذم صوفیه!

«سابع آنکه: حدیثی که صدوق در معانی الأخبار در مذمّت بعض علما و فقهاء سوء آورده، و همچنین شیخ طوسی در تصانیف خود، این فقره ندارد که لأنّهم یمیلون إلی التفلْسُف[1] و التصوّف و در حدیقه این فقره را الحاق کرده‌اند. و فاضل ربّانی محمّد باقر خراسانی می‌گفته: که من می‌دانم که اینها وضع کیست؛ امّا مصلحت نمی‌دانم که بگویم»

پاسخ:

اولاً: روایت حدیقه، منقول از «معانی الأخبار» و یا کتب شیخ الطایفه نیست تا گفته شود این فقره در اصل آن کتاب ها نیست. بلکه این روایت به نقل ازکتاب سید مرتضی رازی از کتاب شیخ مفید است. در «حدیقة الشیعه» می‌نویسد:

«و دیگر حدیثی است که سید ما سید مرتضی ابن الداعی الحسینی الرازی رحمه الله روایت می‌کند به سند معتبر از شیخ مفید رحمه الله و او روایت می‌کند از احمد بن محمد بن الحسن بن احمد بن الولید از پدرش محمد بن الحسن و او از سعد بن عبدالله و او از محمد بن عبد الجبار و او ازحضرت امام حسن عسکری علیه السلام که آن حضرت مخاطب ساخت ابوهاشم جعفری را و فرمود:

«یَا أَبَاهاشِمٍ سَیَأْتِی زَمَانٌ عَلَی النَّاسِ وُجُوهُهُمْ ضَاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ مُظْلِمَةٌ مُنکَدِّرَةٌ؛ السُّنَّةُ فِیهِمْ بِدْعَةٌ وَ الْبِدْعَةُ فِیهِمْ سُنَّةٌ، الْمُؤْمِنُ بَیْنَهُمْ مُحَقَّرٌ وَ الْفَاسِقُ بَیْنَهُمْ مُوَقَّرٌ، أُمَرَاؤُهُمْ جَاهِلُونَ جَائِرُونَ وَ عُلَمَاؤُهُمْ فِی أَبْوَابِ الظَّلَمَةِ سَائِرُونَ، أَغْنِیَاؤُهُمْ یَسْرِقُونَ

---

۱. صحیح: الفلسفة است.

زَادَ الْفُقَرَاءِ وَ أَصَاغِرُهُمْ يَتَقَدَّمُونَ عَلَى الْكُبَرَاءِ وَ كُلُّ جَاهِلٍ عِنْدَهُمْ خَبِيرٌ وَ كُلُّ مُحِيلٍ عِنْدَهُمْ فَقِيرٌ لَا يُمَيِّزُونَ بَيْنَ الْمُخْلِصِ وَ الْمُرْتَابِ لَا يَعْرِفُونَ الضَّأْنِ مِنَ الذِّئَابِ. عُلَمَاؤُهُمْ شِرَارُ خَلْقِ اللهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ لِأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلْسَفَةِ وَ التَّصَوُّفِ وَ ايْمُ اللهِ إِنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعُدُولِ وَ التَّحَرُّفِ، يُبَالِغُونَ فِي حُبِّ مُخَالِفِينَا وَ يُضِلُّونَ شِيعَتَنَا وَ مُوَالِيَنَا إِنْ نَالُوا مَنْصَباً لَمْ يَشْبَعُوا عَنِ الرِّشَاءِ وَ إِنْ خُذِلُوا عَبَدُوا اللهَ عَلَى الرِّيَاءِ أَلَا إِنَّهُمْ قُطَّاعُ طَرِيقِ الْمُؤْمِنِينَ وَ الدُّعَاةُ إِلَى نِحْلَةِ الْمُلْحِدِينَ فَمَنْ أَدْرَكَهُمْ فَلْيَحْذَرْهُمْ وَ لْيَصُنْ دِينَهُ وَ إِيمَانَهُ. ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَاهَاشِمٍ هَذَا مَا حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ آبَائِهِ جَعْفَرِبْنِ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ هُوَ مِنْ أَسْرَارِنَا فَاكْتُمْهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِه»[1]

ثانیاً: روایتی که دارابی مدعی است در «معانی الأخبار» و برخی از کتب شیخ طوسی آمده، روایتی است که مرحوم کلینی در «کافی» و شیخ صدوق در «ثواب الأعمال» روایت فرموده‌اند:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنِ النَّوْفَلِيِّ، عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ ﷺ، قَالَ:

«قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ: قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ: سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ، وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ، يُسَمَّوْنَ بِه وَ هُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ، مَسَاجِدُهُمْ عَامِرَةٌ وَ هِيَ خَرَابٌ مِنَ الْهُدى، فُقَهَاءُ ذلِكَ الزَّمَانِ شَرُّ فُقَهَاءَ تَحْتَ ظِلِ السَّمَاءِ، مِنْهُمْ خَرَجَتِ الْفِتْنَةُ وَ إِلَيْهِمْ تَعُودُ»[2]

روایت دیگری نیز در «جامع الأخبار» شعیری وارد شده است که:

«قَالَ رَسُولُ اللهِ ﷺ يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ بُطُونُهُمْ آلِهَتُهُمْ وَ نِسَاؤُهُمْ قِبْلَتُهُمْ وَ دَنَانِيرُهُمْ دِينُهُمْ وَ شَرَفُهُمْ مَتَاعُهُمْ لَا يَبْقَى مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا اسْمُهُ وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا رَسْمُهُ وَ لَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا دَرْسُهُ، مَسَاجِدُهُمْ مَعْمُورَةٌ وَ قُلُوبُهُمْ خَرَابٌ عَنِ الْهُدَى، عُلَمَاؤُهُمْ أَشَرُّ خَلْقِ اللهِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، حِينَئِذٍ ابْتَلَاهُمُ اللهُ بِأَرْبَعِ خِصَالٍ: جَوْرٍ مِنَ السُّلْطَانِ وَ قَحْطٍ مِنَ الزَّمَانِ وَ ظُلْمٍ مِنَ الْوُلَاةِ وَ الْحُكَّامِ.

---

۱. حدیقة الشیعه ج۲ ص۷۸۵.

۲. الکافی (ط - دارالحدیث)؛ ج۱۵؛ ص۶۸۹- ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، النص، ص۲۵۳

فَتَعَجَّبَ الصَّحَابَةُ وَ قَالُوا یَا رَسُولَ اللهِ أَیَعْبُدُونَ الْأَصْنَامَ؟ قَالَ نَعَمْ کُلُّ دِرْهَمٍ عِنْدَهُمْ صَنَمٌ»[۱]

روشن است که این روایات و امثال آن که در مذمت علمای فاسق و دنیا دوست[۲] وارد شده، ارتباطی با روایت «حدیقة الشیعه» ندارند تا گفته شود:

«حدیثی که صدوق در معانی الأخبار در مذمّت بعض علما و فقهاء سوء آورده، و همچنین شیخ طوسی در تصانیف خود، این فقره ندارد که لأنّهم یمیلون إلی التفلْسُف و التصوّف و در حدیقه این فقره را الحاق کرده‌اند»

ثالثاً: آنچه دارابی از فاضل خراسانی نقل کرده است، بر فرض صحت نیز حدس وی بوده و دلیلی بر آن بیان نکرده است.

اشکال هشتم دارابی: اظهار تصوف مقدس اردبیلی!

«ثامن آنکه: در جمیع آیات احکام بعد از تفسیر آیه، ملّا احمد ﷺ همه جا اظهار به تصوّف می‌کند، چگونه مذمت می‌کند؟»

پاسخ: کتاب «زبدة البیان» کتابی فقهی و در توضیح آیات احکام است، البته گاه به مناسبت موضوع و سیاق آیات، بحث از مطالب کلامی نیز به میان می آید که هیچگونه ارتباطی با تصوف ندارد، چه رسد به آن که در همه جای آن اظهار تصوف شده باشد! در این کتاب نه ذکری از وحدت وجود است و نه عشق مجازی و سماع و غنا و صلح کل و نه هیچ یک از اعتقادات صوفیه.

در این کتاب، صبغه فقهی کلامی مقدس اردبیلی کاملاً مشهود است. او درباره خلقت بهشت و جهنم می نویسد:

«و ما ذکره الحکماء غیر مسموع شرعاً و هو ظاهر، کما قیل إنّ النار تحت الأرض فتکون

---

۱. جامع الأخبار(للشعیری)، ص۱۳۰

۲. مراجعه کنید به بحارالانوار ج۲ ص۱۰۵ تا ۱۱۱، باب ۱۵ ذمّ علماء السوء و لزوم التحرز عنهم.

الآية دليلاً على بطلان ما قالوه، و ظاهر الآية أنّها مخلوقة و كذا النار كما يدلّ عليه بعض الأخبار و قال به الأصحاب و صرّح به الشيخ المفيد في بعض مسائله، و قال: إنّ الجنّة مخلوقة و مسكونة سكنتها الملائكة.»[1]

و در مسأله قبله می‌گوید:

«و إن كان سبب ترك الأدلّة المفصّلة تفويض أمر القبلة إلى علم الهيئة، فعلى تقدير التسليم فذلك أيضاً علم دقيق كثير المقدّمات على ما يفهم من لسان أهله، و لا يمكن الوصول إلى التحقيق به إلّا بمشقّة كثيرة في زمان طويل، و التكليف به أيضا بعيد عن الشرع وقوانينه ولطفه، وكونه شريعة سهلة سمحة، والتفويض إلى تقليد أهل ذلك العلم أيضا بعيد، إذ تقليدهم مع عدم عدالتهم، ليس من قوانين الشرع، إذ الظاهر أنّه لا بدّ من الإنتهاء إلى قول بعض الحكماء الّذي لا نعلم إسلامه فضلاً عن العدالة و إن أمكن وجود من يعلم عدالته مع علمه به من غير أخذ ممّن تقدّم من الحكماء فهو نادر جدّاً»[2]

وی در دو کتاب «مجمع الفائدة» و «حاشیه الهیات» نیز مطالب متعددی در رد فلاسفه و صوفیه بیان فرموده است که در ادامه خواهد آمد.

اشکال نهم دارابی: صوفی نامیدن زنادقه!

«تاسع آنکه: ملاحِده و زنادقه‌ای چند را صوفی نام کرده، لعن و طعن می‌کند. چنانچه در تبصرة العوام است و ملّا احمد این قدر بی‌دیانت نیست»

پاسخ:

این ادعای دارابی نیز همچون اشکالات گذشته او غلط و ناشی از جهل و تعصب اوست؛ محقق اردبیلی تمام فرق صوفیه را به دقت و تفصیل ذکر کرده است و مراد خود از صوفیه را به

---

۱. زبدة البیان فی أحکام القرآن، ص۳۲۸.

۲. زبدة البیان فی أحکام القرآن، ص٦٦.

احسن وجه تبیین کرده و مطالب متعددی از سران صوفیه از قبیل حلاج،[1] عطار نیشابوری،[2] ابن عربی،[3] ملای رومی،[4] سید حیدر آملی[5] و دیگران نقل فرموده است.

اگر مراد دارابی از زنادقه ای که مقدس اردبیلی صوفی نام کرده، امثال حلاج و ابن عربی است صحیح می‌گوید و این از نهایت قداست و دیانت اوست و اگر اشخاص دیگری مراد وی است که آنها صوفی نبوده‌اند باید بیان می‌کرد تا ادعای بی‌دلیل نیاورده باشد.

و اما نسبت به موضوع لعن و طعن صوفیه، در اشکال دهم سخن خواهیم گفت.

اشکال دهم دارابی: فحش‌های مؤلف حدیقه به صوفیه!

«عاشر آنکه: فحشی چند در آن باب مذکور کرده که شأن ملا احمد نیست. ظاهراً حدیث «إذا رأیتم أهل البِدَع و الرأي فباهتوهم» که مراد، امرِ به حیران کردن و مبهوت ساختن است به دلایل و براهین، این معنا فهمیده‌اند که بهتان بگوید. و زنادقه را نام صوفیه کرده زبان طعن گشوده. و فی الحقیقه طعن بر خود کرده‌اند.

انصاف مطلوب است که احادیثی که فضلا در مدح عشق و عرفان نقل می‌کنند موافق دیانت اعتبار ندارد و وضع احادیث و به سند صحیح نسبت به ملّا احمد دادن اعتبار دارد؟ فاعتبروا یا اولي الأبصار و استعیذُوا بالله من شرِّ الأشرار و أهل الشقاق و العناد و الضرار.

و آنچه در کافی در باب دخول الصوفیة علی أبي عبدالله ﷺ که فی الجمله دلالت بر مذمّت دارد، مذمّت معاندین حضرات است، همچنان که مذمّت فقهای معاندین

---

۱. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۷٤۲، ۷٤٤، ۷٤٥، ۷٤٦، ۷٥۲، ۷٥۸، ۷٥۹، ۷٦٥، ۷۸۹، ۷۹۳، ۸۱٤، ۹۷۲.

۲. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۷٥٦ ، ۷٥۹.

۳. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۷٥۲، ۷٥۳ ، ۷٥٥، ۷٥٦، ۷٥۸، ۷٦۳.

٤. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۸۳، ۷٥٦، ۷٦۷، ۷۹۳.

٥. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۷۹٥.

واقع است. و این معنا مفصّل در موضع خود شرح شده»[1]

پاسخ:

اولاً: این ادعا نیز کذب محض است، در «حدیقة الشیعه» کلمات رکیک، زشت و قبیح به کار برده نشده تا منافی با شأن مقدس اردبیلی باشد. البته علامه اردبیلی در حدیقه، از کتاب «ایجاز المطالب» ابن حمزه طوسی، داستانی را حکایت می‌کند که در آن، جوانی شیعی کلمه‌ای در ابطال باطل گفته که مخالفان حدیقه از آن برآشفته اند،[2] و حال آن که این داستان نقل قول از کتاب دیگری است، به علاوه این که ناسزا و فحش در آن به کار نرفته بلکه درباره کافر و مناسب با کلام آن فرد منحرف بوده است.

ثانیاً: پس از اثبات انحراف و گمراهی تمام فرقه های صوفیه و اثبات کفر و ارتداد برخی از ایشان، لعن و طعن آن ها امری مشروع و عمل به اوامر قرآن و روایات معصومین علیهم السلام در لزوم تبری از اهل بدعت و رسوا کردن آن ها در میان عوام است. در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله وارده شده:

«إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فِي أُمَّتِي، فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ، فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللهِ»[3]

و در روایت دیگری از اهل بیت علیهم السلام آمده است:

«إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدَعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سُلِبَ مِنْهُ نُورُ الْإِيمَان»[4]

و در صحیحه داود بن سرحان آمده است:

«عَنْ أَبِي عَبْدِاللهِ علیه السلام، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللهِ صلی الله علیه و آله: إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَالْبِدَعِ مِنْ بَعْدِي،

---

۱. مقامات السالکین، ص۱۸۱.

۲. حاصل داستان این است که آن جوان از پیر صوفی - که مدعی معجزه برای جنید و شبلی بود و دعوی علم غیب برای کفار داشت - دلیل مطالبه کرد، و او گفت: دل مسلمان مثل آب و دل کافر مثل بول است، و در هر دوی اینها روی می‌نماید، جوان برآشفت و گفت: «بر آن دل و گل می‌باید شاشید که به این گونه گفتگوها خواهد طریقه خود را درست کند و اینطور مثالها را دلیل بر حقیت مذهب خود سازد» حدیقة الشیعه، ج۲ ص۷٦۱.

۳. الکافی (ط - دارالحدیث)؛ ج۱؛ ص۱۳۵

٤. علل الشرائع؛ ج۱؛ ص۲۳٦

فَأَظْهِرُوا الْبَرَاءَةَ مِنْهُمْ، وَأَكْثِرُوا مِنْ سَبِّهِمْ، وَالْقَوْلَ فِيهِمْ وَالْوَقِيعَةَ، وَبَاهِتُوهُمْ كَيْلَا يَطْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ، وَ يَحْذَرَهُمُ النَّاسُ، وَ لَايَتَعَلَّمُوا مِنْ بِدَعِهِمْ؛ يَكْتُبِ اللهُ لَكُمْ بِذلِكَ الْحَسَنَاتِ، وَ يَرْفَعْ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ»[1]

طبق مضمون این روایت شریفه، سبّ و بدگویی از اهل بدعت، نه تنها جائز بلکه شرعاً مطلوب و موجب کتابت حسنات و ترفیع درجات در آخرت است.

بنابراین، لعن صوفیه دلالت بر بی‌دیانتی فرد ندارد بلکه نشانه تقدس و تسلیم وی در مقابل اوامر شرع است.

ثالثاً: بزرگان و علمای بسیاری همچون شیخ صدوق و مفید، ابن حمزه، ابن زهره، قطب راوندی، سیدمرتضی رازی، علامه حلی، شهیدین، محقق کرکی، شیخ حسن کرکی - که همه ایشان قبل از مقدس اردبیلی می زیسته اند - در سب و مذمت صوفیه کتاب نوشته و یا مطالبی گفته اند که محقق اردبیلی نیز برخی از عبارات و مطالب ایشان را در «حدیقة الشیعه» نقل کرده است.[2]

رابعاً: اینکه دارابی ادعا می‌کند مؤلف حدیقه «باهتوهم» را به معنای بهتان زدن گرفته و بر طبق همین معنی به صوفیه بهتان زده است، خود یک دروغ و بهتان است؛ زیرا تمام آنچه مقدس اردبیلی در مذمت صوفیان آورده با سند و مدرک و از کتاب های صوفیه - مانند: «فصوص الحکم»، «فتوحات مکیه»، «تذکرة الأولیاء»، «نفحات الانس» جامی و امثال آن - و یا از کتب بزرگان علمای شیعه - مانند: «اعتقادات» شیخ صدوق و «نهج الحق» علامه حلی - حکایت کرده است.

---

۱. الکافی، ج٤ ص١٢٣.

۲. مانند: اعتقادات شیخ صدوق (حدیقة الشیعه ج٢ ص٧٥٧)، کتاب «الرد علی اصحاب الحلاج» (حدیقة الشیعه ج٢ ص٧٩٤) و «تصحیح الاعتقاد» شیخ مفید (حدیقة الشیعه ج٢ ص٧٥٧)، شیخ قطب الدین راوندی (حدیقة الشیعه ج٢ ص٧٥٤)، ابن حمزه طوسی (حدیقة الشیعه ج٢ ص٧٩٨)، سید مرتضی رازی (حدیقة الشیعه ج٢ ص٧٩٤)، علامه حلی (حدیقة الشیعه ج٢ ص٧٥٩)، شهید اول (حدیقة الشیعه ج٢ ص٧٦٠).

خامساً: و اما احادیثی که به تعبیر دارابی فضلا در مدح عشق و عرفان نقل کرده اند، روایات بی‌سند و مدرکی است که تنها در کتب صوفیه و یا متمایلین به آن ها یافت می شود و مقایسه این اخبار جعلی با روایاتی که در کتب فقها و محدثین بزرگ امامیه - مانند «قرب الإسناد» ابن بابویه، «الردّ علی أصحاب الحلاج» شیخ مفید، کتب سید مرتضی رازی و ابن حمزه طوسی، «مطاعن المجرمیه» محقق کرکی و «حدیقة الشیعه» مقدس اردبیلی - نقل شده و به اعتبار و صحت توصیف شده، قیاس مع الفارق و دور از انصاف است.

سادساً: روایات مذمت صوفیه انحصار به روایتی که دارابی نقل کرده (دخول صوفیه بر امام صادق علیه السلام) ندارد و روایات متعددی در کتاب های معتبر در مذمت صوفیه وارد شده است.

این روایات بر سه قسم است:

قسم اول: روایاتی که مطلق تصوف را مذمت کرده و انحصار به فرقه خاصی ندارد، بلکه در برخی از این روایات تصریح به شمول شده است.

قسم دوم: روایاتی که در مذمت سران صوفیه وارد شده است، این روایات نیز مرتبط با عقائد و رفتار آن هاست و منحصر به شخص خاصی نیست. روایتی که دارابی به آن اشاره می کند (اعتراض سفیان ثوری به امام صادق علیه السلام[1]) از همین قسم است.

قسم سوم: احادیثی که در مذمت و رد باورها و بدعت های مختلف صوفیه در توحید و سلوک، وارد شده که این قسم نیز اختصاص به گروه و فرقه خاصی ندارد.

حاصل آن که روایات مذمت صوفیه متعدد و عام است و انحصار به مخالفین حضرات علیهم السلام ندارد!

بررسی دیگر اشکالات:

اشکال اول: نقل از بحارالأنوار

مؤلف «حدیقة الشیعه» احادیثی از «بحارالأنوار» نقل کرده است و به همین جهت برخی

۱. الکافی، ج۹، ص۵۰۹.

احتمال داده‌اند که این کتاب از تألیفات یکی از شاگردان علامه مجلسی ﷺ باشد.

جواب:

کلمه «بحار» در هیچ یک از نسخه های خطی و سنگی وجود ندارد[۱]، تنها در برخی از نسخه های چاپی به غلط کلمه «بحار» آمده که صحیح آن «بجای» است، و این مطلب با اندک تأملی در عبارت کتاب، روشن می‌شود. عبارت «حدیقة الشیعه» چنین است:

«و به روایتی، به جای عبارت غافلان لفظ احمقان واقع است».

تصریح علامه مجلسی در کتاب «عین الحیات» به انتساب کتاب حدیقه به مقدس اردبیلی، شهادت‌های متعدد علمای سابق بر علامه مجلسی به صحت انتساب کتاب و وجود نسخه‌های قدیمی «حدیقة الشیعه» جایی برای این توهم باقی نمی‌گذارد.

اشکال دوم: مخالفت علامه مجلسی و محمدباقرخراسانی

در «طرائق الحقائق» آمده است که علامه مجلسی ﷺ در «بحارالأنوار» از کتاب «حدیقة الشیعه» نام نبرده و این دلیل بر عدم صحت انتساب در نزد وی است! و همچنین از «بستان السیاحة» نقل می‌کند که:

«جمعی کتاب حدیقه را به نظر مولا محمدباقر خراسانی رسانیده عرض نمودند که مولانا أحمد أردبیلی در این کتاب مذمت صوفیه نموده شما چه می‌فرمائید؟ در جواب فرمود: که فهرست تألیفات مولانا أحمد را دیده ام نام کتاب حدیقة الشیعه در آن نیست، و آن کتاب تألیف ملا معزالدین اردستانی است و مذمت صوفیه نیز به آن الحاق شده و ملا معز اردستانی که مصنف کتاب است نیز انکار صوفیه ننموده است»[۲]

جواب:

اولاً: علامه مجلسی در کتاب «عین الحیات» تصریح می کند که بزرگان بسیاری در رد

---

۱. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۷۶۲ پاورقی ۱.

۲. طرائق الحقائق ج۱ ص۱۸۷.

صوفیه کتاب‌ها نگاشته و روایات مذمت آنها را نقل کرده‌اند و مقدس اردبیلی را در زمره آن ها نـام می‌بـرد.[۱] از همـین رو، محـدث بحرانـی در «لؤلـؤة البحـرین»[۲] و خوانسـاری در «روضـات الجنات»[۳] تصریح می کنند که مخالفت علامه مجلسی ثابت نیست.

ثانیاً: قرار نگرفتن یک کتاب در مصادر «بحارالأنوار» دلیل بر عدم قبول انتساب آن کتاب نیست. زیرا مرحوم علامه مجلسی در صدد استفاده از منابع کهن و اصلی بوده است[٤] و به همین جهت در تألیف کتاب گرانسنگ «بحارالأنوار» از بسیاری از کتب استفاده نکرده است، به علاوه، برخی از موضوعات و ابواب در کتاب «بحارالأنوار» ذکر نشده و یا به اتمام نرسیده است.

و اما در مورد انکار محمدباقر خراسانی، بر فرض صحت این نسبت،[٥] اینکه وی در فهرست کتب محقق اردبیلی این کتاب را ندیده است دلیل بر عدم صحت انتساب نمی‌شود و در مباحث گذشته اثبات کردیم که انتساب کتاب به اردستانی هیچ دلیلی ندارد بلکه قرائن متعددی بر عدم صحت آن دلالت دارد.

اشکال سوم: فارسی بودن کتاب حدیقة الشیعه

کتاب حدیقه فارسی است و حال آنکه مقدس اردبیلی آذری زبان و ساکن نجف بوده است!

جواب:

اینکه ایشان آذری زبان بوده و در نجف زندگی می‌کرده است به هیچ وجه نمی تواند دلیل بر ندانستن زبان فارسی یا ناتوانی در تألیف به این زبان باشد؛ بسیاری از بزرگان با وجود شرائط

---

۱. عین الحیات، ج۲ ص٤٥٦.

۲. «فلایلتفت إلی إنکار بعض أبناء هذا الوقت بأنّ الکتاب لیس له و أنّه مکذوب علیه، و نقل ذلک عن الآخوند المجلسی رحمه الله تعالی، و لم یثبت» لؤلؤة البحرین، ص ۱٤٥.

۳. «و قد نفاها بعضهم و نقل ذلك عن سمینا المجلسی و لم یثبت عنه» روضات الجنات، ج۱ ص۸۳.

٤. علامه مجلسی در مورد کتب قاضی نورالله شوشتری می‌نویسد: «و السید الرشید الشهید التستری حشره الله مع الشهداء الاولین بذل الجهد فی نصرة الدین...و کتبه معروفة لکن أخذنا أخبارها من مأخذها» بحار الانوار، ج۱ ص٤۱.

٥. چون این حکایت را فقط رؤسای صوفیه نقل کرده‌اند، به هیچ وجه نمی توان به آن توجه کرد.

مشابه تألیفات فراوانی به فارسی نیز داشته‌اند. علاوه این که مقدس اردبیلی سال‌ها در شیراز مشغول به تحصیل بوده است[۱] و بعد از آن به نجف هجرت می‌کند. نکته دیگر این که کتاب های فارسی محقق اردبیلی منحصر به حدیقه نیست و کتاب های دیگری مانند «اصول دین»، «مناسک حج» و «رساله‌ای در امامت» را نیز به فارسی نوشته است.[۲]

اشکال چهارم: اعتقاد مقدس اردبیلی به وحدت وجود

مقدس اردبیلی در «حاشیه بر شرح تجرید» قائل به وحدت وجود است، پس امکان ندارد کتابی در رد صوفیه نوشته و حکم به الحاد و بی‌دینی آن ها کند.

کبودر آهنگی در «مرآة الحق» می‌گوید:

«محقق اردبیلی رحمة الله علیه حاشیه ای که مشتمل بر اعلی درجه تحقیق و تدقیق است بر الهیات تجرید کلام نوشته است و در مبحث توحید در رد شبهه ابن کمونه یهودیه موافقاً لمحقق الخفری متمسک به وحدت وجود شده است و اتمام دلیل را موقوف به او دانسته، اگر این نقل ها از او است، قائل شدن به وحدت وجود چه معنی دارد!؟ اگر نیست که خدا می داند»[۳]

جواب:

مقدس اردبیلی در «حاشیه شرح تجرید» نه تنها معتقد به وحدت وجود نیست بلکه به اعتباری بودن وجود نیز تصریح کرده است[٤]، گذشته از این، در این کتاب مطالب فراوانی در مخالفت با فلسفه و تصوف به چشم می‌خورد، مانند:

---

۱. ملا عبدالواحد استاد قاضی نور الله شوشتری و مرحوم افندی به این أمر تصریح کرده‌اند، مراجعه کنید به الصوارم المهرقة (رسالة فیض الإله)، ص ۱۲۲؛ ریاض العلماء، ج۱ ص۵۷.

۲. ریاض العلماء، ج۱ ص۵۷.

۳. مرآة الحق، ص ۷۲.

٤. الحاشیة علی الهیات الشرح الجدید ص۹۱.

- رد اعتقاد فلاسفه در قدرت خداوند[۱]
- مخالفت با فلاسفه در مشیت و اراده[۲]
- رد اعتقاد فلاسفه به قدم عالم[۳] و انکار قدیم بودن ممکن الوجود[٤]
- رد اعتقاد فلاسفه در مساله عقول[٥]
- رد مبنای بعض متصوفه در علم باری[٦]
- عدم امکان درک کیفیت علم باری و مخالفت با فلاسفه[۷]
- مخالفت با فلاسفه در عدم تعلق علم باری به جزئیات[۸]
- رد فلاسفه در مساله جبر و اختیار[۹]
- امکان اعاده معدوم[۱۰]

با مراجعه به دیگر آثار مقدس اردبیلی نیز روش کلامی وی به وضوح مشاهده می شود.[۱۱]

آن چه موجب این نسبت به مقدس اردبیلی شده، عبارتی است که وی در مبحث نفی شریک از خداوند بیان کرده که ادعا می شود دلالت بر وحدت وجود دارد. و حال این که این عبارت ارتباطی به بحث وحدت وجود نداشته و در مقام بیان امر دیگری است. در این جا پس

---

۱. الحاشية على الهيات الشرح الجديد، ص۳۹ و ٦٦.

۲. الحاشية على الهيات الشرح الجديد، ص ٦٦ و ٦۷.

۳. الحاشية على الهيات الشرح الجديد، ص۳۹ و ۱٤۳.

٤. الحاشية على الهيات الشرح الجديد، ص ٥۳.

٥. الحاشية على الهيات الشرح الجديد، ص ٤٦،٤۷،٥۳.

٦. الحاشية على الهيات الشرح الجديد، ص ٦۳.

۷. الحاشية على الهيات الشرح الجديد، ص ٦۳.

۸. الحاشية على الهيات الشرح الجديد، ص ٦۳؛ اصول دين ۳۲.

۹. الحاشية على الهيات الشرح الجديد، ص ۱۳۲.

۱۰. الحاشية على الهيات الشرح الجديد، ص٤٦۲.

۱۱. مانند: کلام وی در موضوع قدرت خداوند، مجمع الفائدة و البرهان، ج٥ ص٤؛ و وجوب اعتقاد به معاد جسمانی، مجمع الفائدة و البرهان، ج۲ ص۳۷٤؛ اصول دين، ص۱۷۹.

از نقل عبارت مزبور به بررسی آن خواهیم پرداخت. محقق اردبیلی می نویسد:

«هذا کله معقول إذا لم یکن الوجوب والوجود واحداً و قد مرّ بل ادّعی البدیهة فی انّهما واحدٌ، لا بمعنی الأمر المنتزع الإعتباری بل بمعنی الأمر الحقیقی الذی یتخیل الإنتزاعی الذی هو المفهوم فیه بالبدیهة و ذلک وجهه، فهو معلوم الوجه دائماً و کنهه و حقیقته غیر معلوم.

و بالجمله حقیقة الواجب عین الوجود، والوجود المؤکّد الذی هو الوجوب واحد، و ما یعقل منه إلا وجهه و هو الوجود العامّ المنتزع الإعتباری الذی هو من الأمور الإعتباریة، المفهوم بالبدیهة، و کذا الوجوب، و لکن الدلیل ما دلّ علیه و قد ادعی البدیهة، و ذلک غیر بعید. و ینبّه علیه بأنّ الذی یفهم أنّه یوجد به شیء [و][1] هو معنی واحد لا أکثر، مثل ما یوجد به الممکن إلا أنّا ما نعرف من ذلک إلا وجهه و هو الانتزاعی. فالواجب موجود بحقیقته لا بهذا الوجه العام الإعتباری المفهوم منه. و یعلم ذلک بالنظر الی الضوء و فرضه أنه عین مستقل لا عرض، و المفهوم منه ضوء و هو وجهه و لم یعرف حقیقته فتأمّل ... فإن المقصود أنّ الوجود الحقیقی الذی هو عین الذات واحد... فیندفع أیضاً بانّ الوجوب واحد فإنّه وجود مؤکّد والوجود واحد کما مرّ»[2]

---

۱. در نسخه چاپی این چنین است ولی در نسخه خطی کتاب واو وجود ندارد و با توجه به معنی، واو زایده است.

۲. ترجمه و توضیح عبارت محقق اردبیلی: «این اشکال (کلام قوشچی) در صورتی معقول است که وجود و وجوب متعدد باشند و حال آن که عینیت و عدم تعدد آن ها گذشت،(در بحث سابق بر مبحث نفی شریک، محقق اردبیلی می گوید: کما أنه موجود بوجود هو عینه یکون باقیاًکذلك مثل سائر الصفات. ص ۸۸ ؛ و می گوید: و یمکن إتمامه علی عینیته للذات بأنّه وجود و هو عین الذات فإنّ المراد إثبات عینیة البقاء للوجود الحقیقی لا الإنتزاعی فلا یرد علیه أنه لایتمّ بذلك لأنه دلّ علی عینیته للوجود الإنتزاعي و الذات عین الوجود الحقیقی. ص ۸۹) بلکه بر عینیت این دو ادعای بداهت شده است. البته نه به معنای امر(وجود) انتزاعی اعتباری، بلکه به معنای امر(وجود) حقیقی که به صورت انتزاعی به ذهن وارد می شود و مفهوم قرار می گیرد و این وجود انتزاعی، وجه آن وجود حقیقی است. بنابر این، وجود حقیقی همیشه معلوم الوجه است ولی کنه و حقیقتش معلوم نیست.

حاصل آن که، حقیقت واجب الوجود عین وجود است (وجود زائد بر او نیست. همانطور که در ص ۸۸ گفت: کما انه موجود بوجود هو عینه یکون باقیاکذلك مثل سائر الصفات) و وجود مؤکد که همان وجوب است یکی بیش نیست.

توضیح این که قوشچی در «شرح تجرید» به تبع از ابن کمونه، بر دلیل اول نفی شریک از باری تعالی اشکالی کرده که محقق اردبیلی در عبارت بالا، در صدد پاسخ به آن است.

محقق اردبیلی می گوید: این اشکال در صورتی معقول است که وجوب و وجود متعدد باشند و حال آن که در ذات واجب الوجود، وجوبِ وجود غیر از اصل وجود نیست، بلکه حقیقت باری تعالی حقیقت واحده ای است که وجود او عین وجوب او است و از آن تعبیر به «وجود مؤکد» می شود، و حقیقت این وجود «بعینه» قابل تعقل نیست بلکه «بوجهه» به ذهن، انتقال پیدا می‌کند و آن وجه، وجود عامّی است که اعتباری و انتزاع شده از حقیقت خارجی است و مفهوم قرار می‌گیرد، بنابر این، عنوان اعتباری وجود، مرآت و وجه آن حقیقت است و تنها این مفهوم اعتباری است که معلوم قرار می‌گیرد نه آن حقیقت ذات که مخفیّ الکُنه است.[1]

حاصل کلام محقق اردبیلی در این عبارت این است که:

الف - وجود و وجوب یک چیز است زیرا که وجود باری عین ذات اوست و زائد بر ذات

(پس ذات باری، یک چیز بیش نیست و وجود و وجوب تعدد ندارند) ولی از این حقیقت و وجود حقیقی جز وجه و عنوان آن - که وجودی است عام و اعتباری و انتزاعی و بالبداهه مفهوم قرار می گیرد - تعقل نمی شود. و وجوب نیز همچنین است.(حقیقتش معقول نمی گردد و وجه آن مفهوم قرار می گیرد) گر چه دلیلی بر این مطلب وجود ندارد ولکن گفته شده که این امر بدیهی است و بعید نمی باشد. آن چه بر این امر(عینیت) دلالت می کند این است که آن چیزی که فهمیده می شود شی به او وجود دارد واحد است نه بیشتر، همانند ممکن الوجود(که به شی واحد وجود پیدا کرده است) گرچه حقیقت آن وجود را ما نمی شناسیم مگر بوجهه که آن وجه انتزاعی است. بنابراین واجب الوجود وجودش به حقیقت خودش است، نه به این وجودی که از آن شناخته می شود که امری است اعتباری. همانند نور که اگر آن را عَرَض ندانیم و یک جوهر مستقلش بشماریم آن چه از آن فهمیده می شود وجه اوست نه حقیقت او.» الحاشیة علی الهیات الشرح الجدید ص۹۱ - ۹۲.

۱. می‌توان عبارت مقدس اردبیلی را چنین مرتب نمود: «حقیقة الواجب حقیقة واحدة و هی عین الوجود و الوجوب (الوجود المؤکد) و هو لایعرف کنهه و حقیقته بل یعلم بالوجه و وجهه عنوان الوجود الذی هو عنوان عام اعتباری انتزاعی یقع مفهوماً للانسان بالبداهة.»

نیست[۱] و آن وجود، وجودی است بی نیاز از غیر (وجود مؤکد) که از او تعبیر به وجوب می شود.

ب – حقیقت وجود باری تعالی و کنه آن به هیچ وجه شناخته و معلوم نمی گردد بلکه بوجهه مفهوم قرار می گیرد.

ج – این وجودِ مفهوم، وجودی است عام و اعتباری که اشاره به آن حقیقت دارد. و وجود باری تعالی به این وجود عام اعتباری نیست بلکه به آن وجود حقیقی و مجهول الکُنه است.[۲]

بنابراین، مراد از عبارت «حقیقة الواجب عین الوجود» وحدت وجود باری تعالی و عدم ترکّب از وجود و وجوب است نه وحدت وجود صوفیه که خداوند را عین همه اشیاء و وجود مطلق می دانند. و مراد از «وجود مؤکّد» نیز نمی تواند اشاره به وحدت وجود تشکیکی فلاسفه باشد، زیرا مقدس اردبیلی وجودی که از اشیاء فهمیده می شود را اعتباری و غیر اصیل می داند و وحدت وجود تشکیکی، مبتنی بر پذیرش «أصالة الوجود» است.[۳]

---

۱. بسیاری از بزرگان می گویند: وجود واجب الوجود عین حقیقت اوست و زائد بر آن نیست و وجود ممکنات زائد بر ماهیت آن هاست، به همین جهت تنها خداوند وجود است و اما ممکنات وجود نیستند بلکه موجود و متصف به وجود هستند. به عنوان نمونه مراجعه کنید به کتاب «معارج الفهم» علامه حلی، ص١٦٥.

۲. این مطالب در دیگر کتب کلامی نیز مشاهده می شود: علامه حلی در معارج الفهم می نویسد: «فان مفهوم واجب الوجود شیء ما له وجوب الوجود، و الشیئة و الوجوب من المقولات الثانیة اللاحقة للمعقولات الأولی و لایلزم من الاشتراک فیها الاشتراک فی الذوات» معارج الفهم، ص۳۲۱؛ و نیز مراجعه کنید به کلام فاضل مقداد در ارشاد الطالبین ، ص ۲۵۰. در «ارشاد الطالبین» می گوید: «الوجود المعلوم هو الوجود المشترک المقول بالتشکیک علی وجوده الخاص و علی وجود الممکنات و هو خارج عن وجوده الخاص و وجود الممکنات... و الوجود المدعی کونه عین حقیقته التی هی غیر معلومة هو وجوده الخاص القائم بذاته الذی یستحیل حمله علی غیره. و لایلزم من مغایرة الوجود العام لحقیقته مغایرة الوجود الخاص الذی هو معروض له و الحاصل أنّ للواجب تعالی وجودین... أحدهما شامل له و لغیره من الموجودات و ذلک هو المعلوم و الثانی مختص به و ذلک غیر معلوم.» ارشاد الطالبین، ص ۱۸۱.

۳. ممکن است منشأ نسبت وحدت وجود به مقدس اردبیلی، اشتباه حاشیه تجرید «حسین بن عبدالحق الهی اردبیلی» به حاشیه مقدس اردبیلی باشد، الهی اردبیلی نیز دارای کتابی است به نام «الحاشیة علی الشرح الجدید للتجرید» که در این کتاب به صراحت قائل به وحدت وجود شده و آن را «طور وراء طور العقل» می‌خواند که بدون مشاهدات و مکاشفات نمی‌توان به آن دست یافت. الحاشیه علی الهیات، تحقیق احمد عابدی ص۳۰. (در مقدمه محقق، عبارت الهی اردبیلی از نسخه خطی کتاب، نقل شده است.)

اشکال پنجم: ضعف روایات کتاب حدیقة الشیعه

وجود روایات ضعیف در کتاب از قبیل جزیره خضرا و اختلاف امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام مانع از استناد آن به عالمی بزرگ مانند مقدس اردبیلی است.

جواب:

روایاتی که در کتاب «حدیقة الشیعه» ذکر شده بر چند قسم است:

الف – روایاتی که از کتب عامه نقل شده است، و غرض از نقل این روایات احتجاج بر مخالفین است، به همین جهت، ضعف سند این روایات ضرری به اعتبار کتاب ندارد. مانند روایتی که در حدیقه از «مناقب» خوارزمی نقل شده و بخشی از آن دلالت بر وجود اختلاف بین امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام دارد[1] و غرض مقدس اردبیلی از نقل این روایت از کتب عامه، توضیح کنیه «ابوتراب» بوده و به معنای پذیرش تمام روایت نیست. در کتاب‌های بسیاری از علمای دیگر نیز، این روایت به عنوان وجه تسمیه ذکر شده است.[2]

مقدس اردبیلی در مقدمه کتاب به این امر تصریح کرده و می‌گوید:

«چون به موجب التزامی که در اوائل جزو اول کرده است که اکثر مسائل امامت را از کتب اهل خلاف نقل نماید تا حجت تمام باشد از این چند کتاب که مشهورترین کتب آن قوم است استخراج بیشتر دلائل و مسائل امامت می‌نماید تا در دنیا و عقبی حجت

---

۱. حدیقة الشیعه، ج۱ ص۱٦.

۲. مناقب آل أبی طالب علیهم السلام (ابن شهرآشوب)، ج۳ ص۱۱۱ :«البخاری و الطبری و ابن مردویه و ابن شاهین و ابن البیع فی حدیثٍ أَنَّ علیا غضب علی فاطمة علیها السلام و خرج فوجده رسول الله فقال قم یا أَبا تراب قمْ یا أَبا تراب»؛ الصراط المستقیم إلی مستحقی التقدیم،ج۲ ص۵۷: «تذنیب:أسند صاحب المراصد إلی سهل الساعدی أن النبی صلی الله علیه و آله دخل علی فاطمة علیها السلام و قال أین ابن عمك قالت جری بیننا کلام و خرج فقال صلی الله علیه و آله مه لا تعودی إلی مثله فإن رضا علی رضا الله و غضبه غضب الله ثم خرج فی طلبه فوجده نائما و التراب علی ظهره فنفضه بیده و قال قم یا أبا تراب و دخلا علی فاطمة علیها السلام فطافت حول علی سبع مرات قائلة نعوذ بالله من غضب الله و غضب رسوله و غضب وصیه حتی سکن غضبه فما کان إلی علی اسم أحب إلیه من أبی تراب»

تواند بود: صحیح مسلم و صحیح بخاری، جمع بین الصحیحین، مشکاة،[1] مسند أحمد حنبل، کتاب اخطب الخطباء موفق احمد مکی خوارزمی که از اکابر علمای اهل سنت است، کتاب فصول المهمة و معرفة الأئمة تصنیف نور الدین علی بن محمد بن احمد مالکی، کتاب کشف الغمّة که از تصنیفات وزیر سعید علی بن عیسی اربلی است و گرچه او از علمای ثقات شیعه است اما آنچه در آن کتاب مستطاب مذکور است مقبول طباع موافق و مخالف است و احیاء العلوم... و تفسیر کشاف زمخشری و...»[2]

ب – روایاتی که در فضائل و معجزات اهل بیت ﷺ نقل شده است. این روایات در اکثر ابواب وموضوعات چنان متعدد و محفوف به قرائن مختلف عقلی و نقلی است که ضعف سند مضر به حال آن ها نیست؛ زیرا گاه روایتی ضعیف مقرون به قرائنی است که موجب اعتماد به آن روایت می‌شود چنانچه مبنای علمی مقدس اردبیلی همین بوده و در موارد متعددی در کتب خود به جهت وجود قرائن، به روایات ضعیف السند تمسک کرده و می‌فرماید: ضعف سندی ضرری ندارد.[3] و گاه نقل روایت ضعیف تایید و تقویت سایر روایات است.[4] به همین جهت، سیره علما در نقل روایات فضائل توجه به اعتبار مصدر و دقت در مضامین روایات است نه بررسی سندی آن ها، بر خلاف روایات فقهی که محتاج به بررسی دقیق تری است.

مقدس اردبیلی نیز در «حدیقة الشیعه» روایات فضائل را از منابع معتبر و معلوم نقل کرده است؛ این روایات در بسیاری از کتب فضائل دیگر وجود دارد و ضعف برخی از آن ها موجب نقص و عیب کتاب نخواهد بود، چه رسد به اینکه دلیل بر رد نسبت کتاب به مؤلف آنها باشد. غالب روایات فضائلی که در کتاب حدیقه آمده از کتاب های «مناقب» ابن شهرآشوب، «کشف

---

۱. مراد، کتاب «مشکاة المصابیح» خطیب تبریزی است.

۲. حدیقة الشیعه، ج۱ ص۳ – ٤.

۳. مجمع الفائدة، ج٦ ص۳۱۵؛ ج۱۱ ص۱۱۱.

٤. مجمع الفائدة، ج۳ ص۹۷؛ ج۸ ص٤۰۰ و ٤۰۲.

الغمه» اربلی، «روضة الواعظین» ابن فتال نیشابوری و «مناقب» خوارزمی نقل شده است، و اگر بخواهیم نام کتب و عالمانی که این قبیل روایات را در کتاب هایشان نقل کرده‌اند ذکر کنیم احتیاج به تالیف کتابی مستقل دارد.

روایت جزیره خضرا:

یکی از روایاتی که در کتاب «حدیقة الشیعه» آمده و در کلام معترضین، ضعیف و مجعول دانسته شده، روایت جزیره خضرا است.

این روایت از جهت محتوی و مضمون مشتمل بر مطلبی که منافی با عقل و یا اصول و مسلمات مذهب باشد نیست و به همین جهت در زمان تالیف کتاب حدیقه، ضعیف محسوب نمی‌شده است، گرچه محقق اردبیلی در ابتدای نقل روایت تصریح می‌کند که این روایت عجیب و غریب است ولی آن را قطعی البطلان و مجعول نمی‌داند و می‌نویسد:

«و اگر چه وجود و بقای صاحب الأمر ﷺ نزد شیعیان و محبان آن حضرت أظهر من الشمس است و به گواه و بینه حاجتی ندارد و لیکن چون حکایت غریب و روایت عجیب است و به گوشها کم خورده و در کتاب اربعین، که یکی از اکابر مصنفین و اعاظم مجتهدین از علمای ملت سید المرسلین و غلامان حضرات أئمه ﷺ تصنیف کرده به نظر این کمترین رسید با آنکه طولی دارد به نقل آن مزین این اوراق می‌گردد و چشم تحسین از سائر مؤمنین دارد...»[۱]

به عنوان نمونه، برخی از عالمانی که این داستان مشهور را در کتاب‌هاشان بیان کرده و یا آن را پذیرفته‌اند نام می بریم:

شریف زاهد ابو عبد الله محمد بن علی بن الحسن بن عبدالرحمن علوی حسینی ﵀ در کتاب «التعازی عن آل محمد ﷺ».[۲]

---

۱. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۱۰۰۷.

۲. بحارالأنوار، ج۵۳ ص۲۱۳.

سید جلیل القدر و عظیم المنزله ابن طاوس﵀ (م ٦٦٤ق) در «جمال الاسبوع». [۱]

شیخ زین الدین علی بن یونس عاملی بیاضی﵀ (م ۸۷۷ق) در کتاب «الصراط المستقیم». [۲]

سید بهاء الدین علی بن عبد الکریم نیلی نجفی﵀ (زنده در سال ۸۰۳ق) در کتاب «السلطان المفرّج». [۳]

کتاب «اربعین» که تألیف یکی از بزرگان مجتهدین است و مقدس اردبیلی از او نقل می‌کند و نسخه‌ای از این کتاب در اختیار محدث نوری نیز بوده است. [٤]

میرلوحی سبزواری﵀ در «کفایة المهتدی». [٥]

فیض کاشانی﵀ در «نوادر الأخبار». [٦]

شیخ حر عاملی﵀ در «إثبات الهداة». [۷]

علامه عظیم‌الشأن محمدباقر مجلسی﵀که این روایت را در «بحارالأنوار» روایت کرده است [۸] و در واقع این روایت رساله ای است از تألیفات یکی از علمای قرن هشتم به نام فضل بن یحیی بن علي الطیبي الإمامي الکوفی﵀.

محدث جزائری﵀ در «الأنوار النعمانیة» [۹] و «ریاض الأبرار». [۱۰]

---

۱. جمال الاسبوع، ص۳۱۰.

۲. الصراط المستقیم، ج۲ ص٢٦٤.

۳. السلطان المفرج، ص۷۵.

٤. النجم الثاقب، ج۲ ص٤٧٣.

٥. کفایة المهتدی [گزیده]، ص۳۱۷، در ذیل حدیث چهلم.

٦. نوادر الأخبار فیما یتعلق بأصول الدین، ص۲۹٥.

۷. إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج٥ ص۳۳٥.

۸. بحارالأنوار، ج٥۲ ص۱٥۹.

۹. الأنوار النعمانیة، ج۲ ص٥۹.

۱۰. ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، ج۳ ص۱۳٥.

محدث بحرانی در «الکشکول».[۱]

ملا احمد نراقی در «مستند الشیعة».[۲]

علامه سید مهدی بحر العلوم در «الفوائد الرجالیة».[۳]

محدث نوری در «النجم الثاقب».[٤]

علامه شیخ محمود عراقی میثمی (م ۱۳۰۸ق) در «دار السلام».[٥]

علی بن زین العابدین یزدی حائری (م ۱۳۳۳ق) در «إلزام الناصب».[٦]

و بسیاری دیگر از مشاهیر علمای امامیه.[۷]

---

۱. الکشکول، ج۱ ص ۱۹٦.

۲. وی می‌نویسد: «لإمکان کون أزمنة ظهور القائم أکثر بکثیر من جمیع تلك الأزمنة، بل هو الظاهر من الأخبار، بل یحتمل أن تکون فی جمیع أزمنة الغیبة للإمام بلاد و أصحاب کثیرة یقیمون الجمعة، کما یستفاد من بعض الحکایات» مستند الشیعة فی أحکام الشریعة، ج٦ ص۵۰.

۳. وی می نویسد: «و فی قصة الجزیرة الخضراء و البحر الأبیض و هی حکایة طویلة أوردها العلامة المجلسی فی کتاب (الغیبة من البحار) ما یدل علی فضل عظیم للسید» الفوائد الرجالیة (للسید بحر العلوم)، ج۳ ص۱۳٦.

٤. النجم الثاقب، ج۲ ص٤٦۲. محدث نوری به شدت از این روایت دفاع می‌کند و در خاتمه مستدرک می‌گوید: «و فی قصّة الجزیرة الخضراء التی نقلها علی بن فاضل المازندرانی، و ذکرنا فی کتابنا النجم الثاقب، قرائن تدلّ علی اعتبارها.» خاتمة المستدرك، ج۳ ص۲۱٦.

۵. دار السلام، ص۳۹۵.

٦. إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب، ج۲ ص٦۹

۷. در تعلیقه کتاب «نوادر الاخبار» فیض کاشانی کتب متعددی که این روایت را نقل کرده‌اند نام برده است: الامالی: للشهید الاول محمد بن مکی المستشهد سنة ۷۸٦ باسناده عن علی بن فاضل کما ذکر هذا القاضی الشهید نور الله فی مجالسه؛ ترجمة الجزیرة الخضراء للمحقق الثانی المتوفی سنة ۹٤۰ و رسالة الغیبة و اثبات وجود صاحب الزمان، للسید شمس الدین محمد بن میر أسد الله التستری المتوفی سنة ۹۸٤؛ مجالس المؤمنین، للسید الشهید السعید قاضی نور الله المرعشی التستری المستشهد عام ۱۰۱۹ تفسیر الائمة لهدایة الأمة، للعلامة المیرزا محمد رضا منشئ الممالك بن العلامة عبد الحسین النصیری الطوسی الاصفهانی المتوفی فی حدود سنة ۱۱۰۰؛ تبصرة الولی فیمن رای القائم المهدی، للعلامة المحدث السیدهاشم البحرانی المتوفی سنة ۱۱۰۷؛ ارشاد الجهلة المصرّین علی انکار الغیبة و الرجعة، للمولی محمدهاشم الهروی الخراسانی؛ ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، للحجة المیرزا عبد الله الافندی المتوفی عام ۱۱۳۰؛ ضیاء العالمین، للعلامة الشریف المولی ابی الحسن بن الشیخ محمد ظاهر الفتونی العاملی المتوفی

بنابراین نمی‌توان وجود این روایت و یا امثال آن را در یک کتاب، دلیل ضعف آن کتاب دانست و یا در صحت انتساب آن به مؤلفش شک کرد. موارد دیگری نیز به عنوان خبر ضعیف در کتاب «حدیقة الشیعه» شمرده شده که بررسی دقیق هر یک از آن ها از جهت سند و دلالت ثمره چندانی ندارد و با توجه به آنچه بیان شد، پاسخ آنها نیز معلوم می‌گردد.

اشکال ششم: تناقض بین حدیقة الشیعه و سایرآثار محقق اردبیلی

وجود اختلاف نظرهای فقهی بین «حدیقة الشیعه» و «زبدة البیان» یکی دیگر از اموری است که باعث انکار نسبت این کتاب به مقدس اردبیلی شده است. در حدیقه آمده است:

«اما [وجوب صلوات] در غیر نماز خلاف است. بعضی گویند در هر مجلسی یک بار واجب است و بعضی بر آنند که در مدت عمر یک بار واجب است و مذهب ابن بابویه آن است که هرگاه در نماز، آن حضرت مذکور شود، صلوات فرستادن بر او واجب است،

۱۱۴۰؛ عوالم العلوم و المعارف، للعلامة الخبیر الشیخ عبد الله بن نور الله البحرانی؛ رسالة الجزیرة الخضراء، للعلامة السید شبّر بن محمد بن ثنوان الموسوی الحویزی المتوفی بعد سنة ۱۱۸۶؛ الحاشیة علی مدارك الاحکام، للاستاذ الاکبر الوحید البهبهانی المتوفی ۱۲۰٦ ؛ و قد استشهد بهذه القصة بالنسبة الی حکم شرعی عن أدلة وجوب صلاة الجمعة فی زمن الغیبة ص۲۲۱؛ مقابس الأنوار و نفائس الأسرار، للفقیه الأصولی البارع الشیخ أسد الله الکاظمینی المتوفی سنة ۱۲۳۷؛ کتاب المناقب، للمولی محمد کاظم الهزارجریبی المتوفی ۱۲۳۸؛ جلاء العیون، للعلامة الخبیر السید عبد الله الشبّر المتوفی سنة ۱۲٤۲؛ الامام الثانی عشر القائم المهدی ﷺ، للحجة السید أسد الله الجیلانی الأصفهانی المتوفی ۱۲۹۰؛ نسیم الصبا فی قصة جزیرة الخضراء، للفقیه الخبیر السید میر محمد عباس الموسوی اللکهنوی المتوفی ۱۳۰٦؛ کفایة الموحدین فی عقائد الدین، للسید اسماعیل النوری الطبرستانی المتوفی ۱۳۲۱؛ الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، للحدث الشیخ علی بن زین العابدین المتوفی سنة ۱۳۲۳؛ بشارة الاسلام فی ظهور صاحب الزمان، للعالم الجلیل السید مصطفی الحیدری الکاظمی المتوفی ۱۳۳٦ ؛ مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم، للعالم الحجة السید محمد تقی الموسوی الاصفهانی المتوفی سنة ۱۳٤۸ ؛ العبقری الحسان فی تواریخ صاحب الزمان، للعالم الشیخ علی اکبر النهاوندی المتوفی ۱۳٦٦؛ تحفة العالم فی شرح خطبة العالم للسید جعفر بحر العلوم المتوفی ۱۳۷۷ ؛ الذریعة الی تصانیف الشیعة لشیخ المحققین الشیخ آغا بزرگ الطهرانی المتوفی ۱۳۸۹ .

و این اصحّ است، چه این دلالت بر رفعت شأن و احسان او می‌کند و ما به آن مأموریم»[۱]

ولی در «زبدة البیان» می گوید:

«واختار فی کنزالعرفان الوجوب کلّما ذکر وقال إنّه اختیارالکشّاف ونقل عن ابن بابویه، و أنت تعلم أنه لم یفهم اختیاره. ویمکن اختیارالوجوب فی کلّ مجلس مرّة إن صلّی آخراً. وإن صلّی ثم ذکر یجب أیضاً کما فی تعدّد الکفارة بتعدّد الموجب إذا تخلّلت وإلاّ فلا. ولعلّ دلیل عدم الوجوب الأصل والشهرة المستندان إلی عدم تعلیمه ﷺ للمؤذّنین و ترکهم ذلک مع عدم وقوع نکیر لهم»[۲]

این دو عبارت، از زاویه‌های گوناگون تفاوت دارند: در حدیقه به ابن بابویه نسبت داده شده که درهنگام نماز، اگر نام پیامبر یاد شد، صلوات واجب است، اما در «زبدة البیان» قول ابن بابویه در فرستادن صلوات، اختصاص به نماز ندارد.

در حدیقه، فتوای ابن بابویه را برگزیده است، اما در «زبدة البیان» محقق اردبیلی، بر این باور است که صلوات، واجب نیست.

جواب:

اولاً: تبدّل رأی در میان بزرگان و فقیهان امری عادی است، بسیاری از فقها مانند شیخ طوسی، علامه حلی، شهیدین ﷺو... ، گاه در یک مسأله، نظرات متعددی در کتاب های مختلف خود ارائه کرده‌اند. محقق اردبیلی نیز از این قاعده مستثنی نیست. به عنوان مثال، در کتاب «مجمع الفائدة و البرهان» گاه شهرت را جابر ضعف سند می‌داند،[۳] و گاه این مبنی را قبول ندارد؛[٤] بنابراین ممکن است در «حدیقة الشیعه» نیز که آن را بعد از دیگر آثارش و پس از

---

۱. حدیقة الشیعه، ص۱۱۲.

۲. زبدة البیان، ص۸٦.

۳. مجمع الفائده و البرهان، ج۱ ص۲٤۷؛ ج۱ ص۲۷۳؛ ج۲ ص ٤۰۹؛ ج۲ ص٤۳٤؛ ج٤ ص۹۹.

٤. مجمع الفائدة و البرهان، ج۱ ص۸۹؛ ج۳ ص٤٤.

دست یابی به منابعی جدید مانند «قرب الإسناد» ابن بابویه،[1] تالیف کرده، نظری مخالف با دیگر کتب خود داشته باشد.

ثانیاً: آنچه به عنوان اختلاف رأی و تناقض حدیقه، با دیگر آثار محقق اردبیلی بیان شده، صحیح نیست. برای بررسی و توضیح ارتباط بین دو عبارت گذشته مناسب است ابتدا عبارت فاضل مقداد ﷺ در «کنز العرفان» را نقل کرده، سپس به مقایسه این دو عبارت بپردازیم. فاضل مقداد می‌نویسد:

«هل يجب الصلاة على النبيّ في غير الصلاة أم لا؟ ذهب الكرخيّ إلى وجوبها في العمر مرّة، و قال الطحاويّ كلّما ذكر، و اختاره الزمخشريّ، و نقل عن ابن بابويه من أصحابنا، و قال بعضهم في كلّ مجلس مرّة، و المختار الوجوب كلّما ذكر، لدلالة ذلك على التنويه بذكر شأنه و الشكر لإحسانه المأمور بهما و لأنّه لولاه لكان كذكر بعضنا بعضاً و هو منهيّ عنه في آية النور [و هي قوله: «لاتَجْعَلُوا دُعاءَ الرَّسُولِ» الآية] و لما روي عنه ﷺ «من ذكرت عنده فلم يصلّ عليّ فدخل النار فأبعده الله» و الوعيد أمارة الوجوب و روي أنّه قيل له يا رسول الله أرأيت قول الله «إِنَّ اللهَ وَ مَلائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ» فقال ﷺ: هذا من العلم المكنون و لولا أنّكم سألتموني عنه لما أخبرتكم به، إنّ الله وكّل بي ملكين فلا أذكر عند مسلم فيصلّي عليّ إلا قال له ذلك الملكان: غفر الله لك، و قال الله و ملائكته: آمين، و لا أذكر عند مسلم فلا يصلّي عليّ إلا قال له الملكان: لا غفر الله لك، و قال الله تعالى و ملائكته: آمين»[2]

با توجه به این عبارت، پاسخ توهم تناقض روشن می شود، زیرا:

أولاً: آنچه در «زبدة البیان» آمده، بخشی از عبارت فاضل مقداد است که چنین نسبتی به ابن بابویه ﷺ داده و مقدس اردبیلی با عبارت «و أنت تعلم أنّه لم یفهم اختیاره» این نسبت را انکار کرده است. بنابراین میان دو عبارت حدیقه و زبده تناقضی نخواهد بود. زیرا محقق

---

۱. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۷۴۹.

۲. کنز العرفان فی فقه القرآن؛ ج۱، ص۱۳۳

اردبیلی نسبتی را که در زبده از صدوق نقل کرده نپذیرفته است.

ثانیاً: آنچه در حدیقه آمده، همان مطالب «کنز العرفان» است. محقق اردبیلی در حدیقه نظر فاضل مقداد را اختیار کرده است، و در «زبده البیان» اگرچه به این رأی جزم پیدا نکرده، ولی به آن متمایل شده و می گوید: «ویمکن اختیار الوجوب فی کلّ مجلس مرّة إن صلّی آخراً. وإن صلّی ثم ذکر یجب ایضاً»، و اما عبارت «و لعلّ دلیل عدم الوجوب ...» که در پایان بحث ذکرمی کند، تنها بیان دلیل عدم وجوب است و دلالت بر اختیار و پذیرفتن آن ندارد. بنابراین، بین این دو عبارت تنافی وجود نداشته بلکه از جهات مختلف، کمال هماهنگی بین آن ها مشاهده می شود.

اشکال هفتم: مقایسه نثرکتاب حدیقه و کاشف الحق

مقایسه نثر دو کتاب «حدیقه الشیعه» و «کاشف الحق» نشان می‌دهد که حدیقه از روی «کاشف الحق» نوشته شده و مؤلف حدیقه، نام مقدس اردبیلی را به برخی مواضع کتاب، افزوده و برخی اسامی مانند قاضی نورالله شوشتری -که تاریخ حیات وی مطابق با مقدس نبوده - را حذف کرده است!

جواب: این دلیل مصادره به مطلوب است، زیرا شکی در وجود کتاب «کاشف الحق» - که در واقع با اندک تفاوتی همان مطالب حدیقه را دربردارد - نیست و تفاوت مختصری که بین این دو کتاب مشاهده می شود دلیل بر این نیست که حدیقه از روی «کاشف الحق» نوشته شده، بلکه احتمال خلاف آن نیز وجود دارد و ممکن است مؤلف «کاشف الحق» نام مقدس اردبیلی را حذف و نام برخی متاخرین از وی - همچون قاضی نور الله شوشتری - را به کتابش افزوده باشد.

علاوه اینکه، وجود برخی مطالب «حدیقة الشیعه» در کتاب «مجالس المؤمنین» دلیل برنقل این مطالب از آن کتاب نیست بلکه نشان دهنده اشتراک منابع این دو کتاب است.

اشکال هشتم: مدح سفیان ثوری

محقق اردبیلی در «زبدة البیان» در ضمن نقل عبارتی سفیان ثوری را ستوده است، ولی مؤلف حدیقه در این کتاب وی را مذمت می کند و این تناقض، دلیل بر عدم صحت انتساب حدیقه به محقق اردبیلی است.

جواب:

با مراجعه به روایات، انحراف شدید سفیان ثوری از اهل بیت علیهم السلام به روشنی معلوم می گردد، تا جایی که امام باقر علیه السلام وی را یکی از «صادّین عن دین الله» شمرده اند.[۱] از همین رو - چنانچه با مراجعه به کتب رجال و فهرست[۲] معلوم می شود - هیچ یک از علمای شیعه شکی در انحراف و ضلالت وی ندارند، بنابراین ممکن نیست شخصیتی همچون محقق اردبیلی در مقام مدح یکی از منحرفین و «صادّین عن دین الله» باشد؛ بلکه مراد محقق اردبیلی از این عبارت که منقول از کتاب کشاف است، لزوم تفکر در امر خلقت است، اردبیلی می گوید:

«وَ يَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» عطف على «يَذْكُرُونَ» فتدلّ على أنّ من كمال العقل و البصيرة التفكّر في خلقهما للاستدلال به، من جهة اختراع هذه الأجرام و إبداع أوضاعها، و ما دبّر فيها ممّا يتحيّر فيه العقول عن إدراك بعض عجائبها كما يظهر بالتأمّل

---

۱. به عنوان نمونه به نقل یک روایت اکتفا می کنیم: عَنْ سَدِيرٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام، وهُوَ دَاخِلٌ و أَنَا خَارِجٌ، و أَخَذَ بِيدِی، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْبيتَ، فَقَالَ: «يا سَدِيرُ، إِنَّمَا أُمِرَ النَّاسُ أَنْ يأْتُوا هذِهِ الْأَحْجَارَ، فَيطُوفُوا بِهَا، ثُمَّ يأْتُونَا فَيعْلِمُونَا وَلَايتَهُمْ لَنَا، و هُوَ قَوْلُ اللهِ: «وَ إِنّی لَغَفَّارٌ لِمَنْ تابَ وَ آمَنَ وَ عَمِلَ صالِحاً ثُمَّ اهْتَدی»- ثُمَّ أَوْمَأَ بِيدِهِ إِلی صَدْرِهِ- إِلی و لَايتِنَا». ثُمَّ قَالَ: «يا سَدِيرُ، أَفَأُرِيكَ الصَّادِّينَ عَنْ دِينِ اللهِ؟». ثُمَّ نَظَرَ إِلی أَبِی حَنِيفَةَ وَ سُفْيانَ الثَّوْرِی فِی ذلِكَ الزَّمَانِ و هُمْ حَلَقٌ فِی الْمَسْجِدِ، فَقَالَ: «هؤُلَاءِ الصَّادُّونَ عَنْ دِينِ اللهِ بِلَا هُدًی مِنَ اللهِ و لَاكِتَابٍ مُبِينٍ، إِنَّ هؤُلَاءِ الْأَخَابِثَ لَوْ جَلَسُوا فِی بُيوتِهِمْ، فَجَالَ النَّاسُ، فَلَمْ يجِدُوا أَحَداً يخْبِرُهُمْ عَنِ اللهِ- تَبَارَكَ و تَعَالی- و عَنْ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله حَتّی يأْتُونَا، فَنُخْبِرَهُمْ عَنِ اللهِ- تَبَارَكَ و تَعَالی- و عَنْ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله» الکافی، ج۲ ص۳۰۹.

۲. مرحوم طبری در «المسترشد» در مقام مذمت علمای عامه می نویسد:«و من رواتكم و فقهائكم: محمّد بن سيرين، و كان مؤدّباً للحجّاج، على ولده. و منهم: سفيان الثّورى، و كان فى شرطة هشام بن عبد الملك و هو ممّن شهد قتل زيدبن على علیه السلام، فلايخلو من أن يكون ممّن قتله أو خذله.» المسترشد فى إمامة على بن أبى طالب علیه السلام؛ ص۱٤۸. علامه حلی نیز می فرماید: «سفيان الثورى ليس من أصحابنا.» رجال العلامة الحلى، ص۲۲۸.

خصوصاً مع ملاحظة علم الهيئة على عظم شأن الصانع، و كبرياء سلطانه، و صفاته الثبوتيّة و السلبيّة، و كمال قدرته الّتي تعجز عن تخيّله العقل فيتحقّق أن ليس لها صانعاً إلّا الله الّذي لا إله إلّا هو، و لا يشبه شيئاً و لا يقدر القادرون قدره. و عن سفيان الثوريّ أنّه صلّى خلف المقام ركعتين ثمّ رفع رأسه إلى السماء فلمّا رأى الكواكب غشي عليه، و كان يبول الدم من طول حزنه و فكرته»[1]

و در ادامه می‌نویسد:

«و في الآية دلالة على عظم شأن علم أصول الدين و فضله و التفكّر في خلق الله مستدلاً به على وجود الله و صفاته، حيث جعل كذكر الله و من لوازم العقل و شرطه على الظاهر، و لهذا روي في أخبار الخاصّة و العامّة ما يفيد ذلك مثل ما روي عنه ﷺ أنّه لا عبادة كالتفكّر، و أنّ ذلك مفيد للعلم و معلوم شرف العلم بذات الله على غيره من العلوم و الأعمال، فإنه شرط للكلّ، و عنه ﷺ بينما رجل مستلق على فراشه إذ رفع رأسه فنظر إلى النجوم و إلى السماء فقال أشهد أنّ لك ربّاً و خالقاً اللّهمّ اغفر لي فنظر الله إليه فغفر له، و عن ابن عمر قال قلت لعائشة أخبريني بأعجب ما رأيت من رسول الله ﷺ فبكت و أطالت ثمّ قالت: ...»

نکته دیگر این که، مقدس اردبیلی در «زبدة البیان» که موضوع آن، تفسیر آیات احکام است از تفسیر «کشاف» بسیار استفاده کرده و مطالبی از آن نقل می کند. از جمله این مطالب، عبارت فوق است[2] که با اندکی تغییر، همچون حذف روایت امیرالمؤمنین ؑ و تفضیل یونس بر

---

۱. زبدة البیان فی أحکام القرآن، ص۱۳۸

۲. در کشاف می‌گوید: « ولله ملك السماوات والأرض: فهو يملك أمرهم، (وهو على كل شىء قدير): فهو يقدر على عقابهم "لآيات" لأدلة واضحة على الصانع وعظيم قدرته وباهر حكمته لأولى الألباب للذين يفتحون بصائرهم للنظر والاستدلال والاعتبار، ولا ينظرون إليها نظر البهائم غافلين عما فيها من عجائب الفطر، وفى النصائح الصغار: املأ عينيك من زينة هذه الكواكب، وأجلهما فى جملة هذه العجائب، متفكرا فى قدرة مقدرها، متدبرا حكمة مدبرها، قبل أن يسافر بك القدر، ويحال بينك وبين النظر. وعن ابن عمر ... : قلت لعائشة – رضى الله عنها – : أخبرينى بأعجب ما رأيت من رسول الله ﷺ فبكت وأطالت، ثم قالت: ... وعن على رضى الله عنه : أن النبى ﷺ كان إذا قام من الليل

خاتم الأنبیاء ﷺ، دیگر مطالب کشاف را نقل کرده است، بنابراین ممکن است غرض اردبیلی، تنها نقل از کتب عامه باشد و به همین جهت در این عبارت، روایت ابن عمر از عایشه نیز دیده می شود که به یقین به معنای تایید و مدح این افراد نیست.

اشکال نهم: تناقض مطالب شرح تجرید و حدیقه

در حاشیه شرح تجرید مطالبی است که با حدیقه سازگار نیست از قبیل انتساب علم تصفیة النفس و تصوف به امیر المؤمنین ﷣ و اینکه بایزید بسطامی سقای حضرت صادق ﷣ بوده است.

جواب:

أولاً: آنچه در «حاشیه شرح تجرید» آمده، دلالت بر مدح صوفیه ندارد، بلکه مؤلف در مقام مجادله با عامه و اثبات افضلیت امیرالمؤمنین ﷣ از زبان عامه است. در این مقام، معتزله، اشاعره و خوارج را درکنار شیعه گذارده و نسبت همه این طوائف را منتهی به امیرالمؤمنین می‌داند؛ و بعد از نام بردن علم تفسیر، فقه، فصاحت، بلاغت، نحو و تصفیة الباطن، جمیع علوم را منتهی به امیرالمؤمنین می‌داند و می‌گوید:

یتسوك ثم ینظر إلی السماء ثم یقول: إن فی خلق السماوات والأرض ... ویتفکرون فی خلق السماوات والأرض: وما یدل علیه اختراع هذه الأجرام العظام وإبداع صنعتها وما دبر فیها بما تکل الأفهام عن إدراك بعض عجائبه، علی عظم شأن الصانع وکبریاء سلطانه.

و عن سفیان الثوری أنه صلی خلف المقام رکعتین ثم رفع رأسه إلی السماء، فلما رأی الکواکب غشی علیه، وکان یبول الدم من طول حزنه وفکرته. وعن النبی ﷺ: "بینما رجل مستلق علی فراشه إذ رفع رأسه فنظر إلی النجوم وإلی السماء فقال: أشهد أن لك ربا وخالقا، اللهم اغفر لی، فنظر الله إلیه فغفر له".

وقال النبی ﷺ: "لا عبادة کالتفکر"، وقیل: الفکرة تذهب الغفلة، وتحدث للقلب الخشیة کما یحدث الماء للزرع النبات، وما جلیت القلوب بمثل الأحزان، ولا استنارت بمثل الفکرة.

و روی عن النبی ﷺ: "لا تفضلونی علی یونس بن متی فإنه کان یرفع له فی کل یوم مثل عمل أهل الأرض" قالوا: وإنما کان ذلك التفکر فی أمر الله الذی هو عمل القلب، لأن أحدا لا یقدر أن یعمل بجوارحه فی الیوم مثل عمل أهل الأرض.» الکشاف، ج۱ ص ٤٥٤.

«و منها علم تصفیة الباطن و معلوم أن نسب جمیع الصوفیة ینتهی إلیه»[۱]

بنابراین نام بردن از این فرقه ها و علوم به معنای تایید یا مدح آن ها نیست. و عین این استدلال و عبارت در بسیاری از کتب کلامی بزرگان شیعه نیز ذکر شده است.[۲]

ثانیاً: تمام عبارت محقق اردبیلی در این قسمت به نقل از فخر رازی است که مستشکل از شروع آن که در اول عنوان باب است غفلت کرده است، اردبیلی در آن جا می نویسد:

«ثم قال الرازی: أما الشیعة فقد احتجّوا علی أنّ علیاً أفضل الصحابة بوجوه...»

سپس چهار وجه ذکر می کند که وجه چهارم آن، عبارت فوق است.[۳] بعد از آن، در ادامه عبارت رازی، می‌گوید:

«کما ذکر: أنّ رئیسهم أبایزید البسطامی کان سقاء للصادق ﷺ و إن تنظّر فیه شارح المواقف لعدم الملاقاة و لکن سلّم أنه اقتبس من آثاره ﷺ و قال: لاشک أن معروفاً الکرخی الذی أحد رؤسائهم کان بوّاب علی بن موسی ﷺ».

و معلوم است که این عبارت دوم نیز همچون عبارت اول، نقل از فخر رازی[٤] و در مقام احتجاج و جدال است.

اشکال دهم: ناآشنایی مؤلف حدیقه با قرآن

در پایان یکی از احادیثی که در کتاب حدیقه نقل شده، آمده است:

«و إن هم إلاّ نصاری و مجوس هذه الأمة أولئک الذین یجهدون فی إطفاء نورالله والله یتم نوره ولوکره الکافرون»[٥]

۱. الحاشیة علی الهیات، ص۳۳۱.

۲. الطرائف، ج۲ص۵۱۸؛ کشف الغمة، ج۱ص۱۳۳؛ الدرّ النظیم، ص۲٦۳؛ اصول دین (مقدس اردبیلی)ص۱٤۱؛ إحقاق الحق، ج۸ ص۲۳؛ التوضیح الأنور ص۲۱۰؛ گوهر مراد، ص۵۵۲؛ حق الیقین(الشبر) ص ۲۲۷.

۳. الحاشیة علی الهیات الشرح الجدید للتجرید، ص۳۲۸ - ۳۳۲.

٤. الأربعین فی أصول الدین، ج۲ ص ۳۱۵.

۵. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۸۰۱.

نویسنده حدیقه پنداشته است که این متن، آیه قرآن است و آن را جدای از حدیث و با تعبیر «تلاوت» آورده و به عنوان آیه قرآن ترجمه کرده است. و این، نشانه ناآشنایی نویسنده حدیقه با قرآن است.

جواب:

سهو و نسیان امری عادی است که به جهات مختلف مانند اعتماد به حافظه، در آثار بسیاری از بزرگان دیده می‌شود تا آن جا که گاه موجب اشتباهاتی بزرگ شده است.[۱] در عبارت کتاب حدیقه نیز شباهت معنی و مفهوم کلمه «یجهدون» - که در روایت آمده است - با کلمه «یریدون» - که جزء آیه مبارکه است - و اعتماد به ظاهر حدیث شریف، سبب این اشتباه گردیده است. در کتاب «مجمع الفائده» نیز از این گونه اشتباهات جزئی مشاهده می شود[۲] که هیچ منافاتی با علو منزلت و عظمت شأن مقدس اردبیلی و دیگر بزرگان نداشته و دلیل بر ناآشنایی آن ها با قرآن نیست. علاوه این که، بعید نیست مراد محقق اردبیلی از این عبارت مضمون آیه قرآن باشد که کلمه تلاوت و آیه را به صورت مسامحی به آن اطلاق کرده است.

اشکال یازدهم: ضعف مؤلف حدیقه در کتاب شناسی

مؤلف حدیقه اشتباهاتی در کتاب شناسی دارد مثلاً کتاب «بشارة المصطفی» را به سید ابن طاووس﵀ و «قرب الإسناد» حمیری﵀ را به صدوق﵀ نسبت می‌دهد، و یا مؤلف کتاب را معین نمی‌کند و از مؤلف به صاحب کتاب تعبیر می کند، مثلاً می گوید: صاحب «روضة الواعظین».

جواب:

اشتباه در کتاب شناسی امری عادی است و منحصر به مقدس اردبیلی نیست. بزرگان

---

۱. بسیاری از بزرگان در مباحث اصول فقه به جمله: «أحلّ لکم ما فی الأرض جمیعاً» به عنوان یکی از آیات قرآن تمسک کرده‌اند. به عنوان نمونه مراجعه کنید به: فوائد الاصول، ج٤ ص٣٦٨، ٣٦٩، ٦٨١؛ أجود التقریرات، ج٢ ص ١٦٦؛ نهایة الأفکار، ج٤قسم٢، ص ١٩٨؛ الحاشیة علی قوانین الأصول(جواد طارمی)، ج٢ ص٩٨؛ حاشیة علی درر الفوائد(محمود آشتیانی)، ص٤٣٧.

۲. مجمع الفائدة و البرهان، ج٢ ص٩٥. «بعض الآیة الدالة علی تحلیل کل ما خلق».

بسیاری به علت اعتماد به کتاب های دیگر دچار این اشتباه شده اند. مقدس اردبیلی نیز معصوم از خطا و نسیان نبوده و در کتاب «مجمع الفائده»[۱] نیز مرتکب همین اشتباه شده و کتاب «بشارة المصطفی» را به سید ابن طاووس نسبت داده است و این خود شاهدی دیگر بر اتحاد مؤلف «مجمع الفائده» و «حدیقة الشیعه» است.

اما کتاب «قرب الإسناد» صدوق، کتاب دیگری غیر از کتاب حمیری است که در کتب فهرست و رجال به انتساب آن به علی بن حسین بن موسی ابن بابویه تصریح شده است.[۲] مقدس اردبیلی در حدیقه می گوید این کتاب در هنگام تألیف حدیقه و پس از کتاب «زبدة البیان» به دست او رسیده است و احادیثی از آن کتاب نقل می کند که در «قرب الإسناد» حمیری وجود ندارد. عجیب این که مستشکل بی دقتی و ضعف خود در کتاب شناسی را به مؤلف حدیقه نسبت داده است!

اما عدم تصریح به نام برخی از مؤلفین نیز دلیل بر انکار انتساب حدیقه به اردبیلی و ضعف مؤلف آن در کتابشناسی نیست؛ زیرا مقدس اردبیلی در بسیاری موارد از آثارش نام مؤلف کتاب را نمی برد و کتاب را به صاحب آن نسبت می دهد، به عنوان نمونه، محقق اردبیلی نام زمخشری را هیچ گاه نبرده و در کتاب «زبدة البیان» ۲۲ مرتبه[۳] و در «مجمع الفائدة» ۲ مرتبه[۴] از زمخشری به صاحب کشاف یاد می‌کند؛ در «زبدة البیان» از طبرسی ۵ مرتبه به صاحب مجمع البیان،[۵] و در «مجمع الفائدة» به صاحب جامع الجوامع[۶]، از کلینی به صاحب کافی[۷]، از

---

۱. مجمع الفائده و البرهان، ج۲ ص۵۱٤.

۲. رجال نجاشی، ص ۲٦۱؛ الفهرست شیخ طوسی ، ص ۱۵۷؛ در الذریعة می‌گوید: «و عدّه المیر محمد أشرف فی فضائل السادات الذی فرغ منه فی ۱۱۰۳ من الکتب التی ینقل عنها فی کتابه المذکور» الذریعة، ج۱۷ ص۷۰ .

۳. زبدة البیان فی أحکام القرآن، ص۳۸، ص۳۹، ص٤۵، ص٤۵.

٤. مجمع الفائدة و البرهان، ج۸ ص۳۷۹، ج۸ ص۳۸۰.

۵. زبدة البیان فی أحکام القرآن، ص۳٤ و ۲٦٦.

٦. مجمع الفائدة و البرهان، ج۱۳، ص۸۷ ؛ ج۱۳ ص۲٦۸.

۷. مجمع الفائدة و البرهان، ج۳ ص۳۹٤.

محقق حلی به صاحب معتبر[۱] و شرایع[۲] و از جوهری به عنوان صاحب صحاح[۳] نام می‌برد. در «مجمع الفائدة» از نام‌های دیگری نیز مثل صاحب نهایة[٤] و صاحب ایضاح[٥] و صاحب کشف الرموز[٦] استفاده شده است.

البته ممکن است گاهی استفاده از این تعبیر به جهت تردید در مؤلف یک کتاب باشد، که این گونه تعبیر منحصر به کتاب «حدیقة الشیعه» و مقدس اردبیلی نیست و بزرگان دیگری نیز در مؤلف این کتاب‌ها اختلاف نظر داشته‌اند و شاید به همین جهت مقدس اردبیلی از اظهار نظر در تعیین مؤلف این کتاب‌ها خودداری کرده است؛ محقق تستری در کتاب «الأخبار الدخیلة» مثال‌های متعددی از این موارد را نقل کرده است.[۷]

اشکال دوازدهم: تناقض تاریخی

از دلیل‌های مهمی که نشان می‌دهد «حدیقةالشیعه» همان «کاشف الحق» است و پس از فوت اردبیلی (م۹۹۳ق) تنظیم شده، نقل جریان فوت میرزا مخدوم شریفی (م۹۹۵ق) در این کتاب است.

جواب:

این اشکال در صورتی صحیح است که تاریخ مرگ میرزا مخدوم سال ۹۹۵ق و تاریخ ارتحال محقق اردبیلی نیز سال ۹۹۳ق باشد، و حال آنکه هیچ یک از این دو تاریخ قطعی و ثابت نیست.

---

۱. مجمع الفائدة و البرهان، ج۲ ص۲۹؛ ج۳ ص۹۵.

۲. مجمع الفائدة و البرهان فی شرح إرشاد الأذهان؛ ج۹، ص۲۸۲-؛ ج۹، ص۳۰۷ -؛ ج١٤، ص۲۵۰.

۳. مجمع الفائدة و البرهان، ج۳، ص٣٦٦؛ ج٦ ص۱۸۰؛ ج۹ ص۳۰۵؛ ج۱۰ ص٣٤٧.

٤. مجمع الفائدة و البرهان، ج٥ ص٣١٤.

٥. مجمع الفائدة و البرهان، ج۱۲ ص۱۷۹.

٦. مجمع الفائدة و البرهان، ج۱۲ ص۱۳۱.

۷. الأخبار الدخیلة، ج۱ص٤٦.

تاریخ مرگ میرزا مخدوم

در تاریخ مرگ میرزا مخدوم چند قول است:

جمعی تصریح کرده اند که وی در سال ۹۸۸ق از دنیا رفته است؛ حاجی خلیفه (م۱۰٦۷ق) در «کشف الظنون» می‌گوید:

«ذخیرة العقبی فی ذم الدنیا... لمعین الدین أشرف المعروف بمیرزا مخدوم المتوفی سنة ثمان و ثمانین و تسعمائة ...»[۱]

عمررضا کحالة در «معجم المؤلفین» می‌نویسد:

«معین الدین مخدوم م (... - ۹۸۸ه-/ ... - ۱۵۸۰م) معین الدین أشرف المعروف بمیرزا مخدوم، فاضل من آثاره ذخیرة العقبی فی ذم الدنیا، و نواقض الروافض.»[۲]

علامه امینی؏ نیز در جایی از «الغدیر» در ضمن رواة حدیث مدینة العلم می نویسد:

«میرزا مخدوم عباس بن معین الدین الجرجانی ثم الشیرازی المتوفی ۹۸۸، ذکره فی الفصل الثانی من نواقض الروافض...»[۳]

قول دیگر این است که وی در حدود سال ۹۹۵ق از دنیا رفته است؛ منشا این قول، عبارت دیگری از «کشف الظنون» است:

«نواقض علی الروافض: للشریف میرزا مخدوم بن میرعبد الباقی من ذریة السید الشریف الجرجانی المتوفی فی حدود سنة ۹۹۵ خمس و تسعین و تسعمائة بمکة المشرفة»[٤]

برخی دیگر همچون اسماعیل پاشا بغدادی (زنده در۱۳۲٦ق) نیز به تبعیت از عبارت دوم «کشف الظنون» این تاریخ را ذکر کرده اند.[٥] البته کلمه «حدود» که در این قول بیان شده

---

۱. کشف الظنون، ج۱ ص۵۲۷.

۲. معجم المؤلفین، ج۳ ص۹۰۲. شماره ۱۷۱۷۷.

۳. الغدیر، ج٦ ص۷۱.

٤. کشف الظنون، ج۲ ٦۱۷.

٥. هدیة العارفین، ۱ ص ۲۲٤؛ ج۲ ص ۲۵۸.

نشانه عدم دقت این تاریخ است و به همین جهت و همچنین به جهت تنافی با عبارت اول «کشف الظنون» که به صورت دقیق نقل شده، قابل احتجاج نخواهد بود.

احتمال دیگر آن که وی در سال ۹۹۲ق از دنیا رفته باشد چنانچه - بنا به نقل آقا بزرگ تهرانی در «الذریعه» - از اشعار محتشم کاشانی استفاده می‌شود.[۱]

گرچه با توجه به مدحی که در شعر آمده برخی احتمال داده اند مقصود، فرد دیگری باشد[۲] ولی این احتمال نیز با توجه به برخی قرائن[۳] بعید به نظر نمی رسد.

عالم آرای عباسی که در سال ۱۰۲۵ق تألیف شده[٤] پس از بیان ارتباط میرزا مخدوم شریفی با شاه اسماعیل دوم و به زندان افتادن او، می نویسد:

«میرزا مخدوم شریفی به یمن مرحمت نواب خانم که بوالده او شفقتی داشت طرداً للباب خلاص شده اما مجال توقف در ایران محال دانسته بقصد زیارت عتبات

---

۱. الذریعه، ج۹ ص۱۰۱۸؛ ج٥ ص٦٩. و در ج۸ ص۲۷۰ سال ۹۹۱ق را ذکر کرده است.

۲. افراد متعددی با لقب میرزا مخدوم شناخته می شده اند: میرزا مخدوم شریفی و میرزا مخدوم لاله، که هر دو سنی و در خدمت شاه اسماعیل دوم بوده اند (تاریخ عالم آرای عباسی، ج۱، ص۲۲۰). فرد دیگر میرزا محمد مخدوم فرزند میر غیاث الدین محمد مشهور به میرمیران است.(عالم آرای عباسی، ج۱ ص ١٤٤) یکی دیگر از این افراد میر مخدوم حسینی عربشاهی است، فرزند او امیر ابوالفتح حسینی عربشاهی در تاریخ ۹۷٦ق فوت کرده است.

۳. یکی از این قرائن اشعار زیادی است که محتشم کاشانی در مدح پریخان خانم آورده است، پریخان خانم از طرفداران میرزا مخدوم بوده است، و توجه خاص او به میرزا مخدوم شریفی سبب شد تا او در عهد شاه اسماعیل دوم عهده دار نیمی از امور صدارت شود و زمانی که مخالفت امیران قزلباش با شاه ، به زندانی شدن میرزا مخدوم انجامید، بعد از درگذشت شاه ، مرحمت پریخان خانم سبب رهایی او و فرار از ایران شد. (عالم آرای عباسی، ج۱ ص ١٤٨و ص۲۲۰) همچنین محمد یوسف واله اصفهانی در شرح حال میرزای مخدوم شریفی فرزند سید شریف شیرازی و دختر زاده قاضی جهان قزوینی- از وزرای برجسته عصر طهماسب- می‌نویسد: وی «در ایام شریفه و اوقات متبرکه در مسجد حیدریه قزوین زبان بلاغت ترجمان به گفتن وعظ می‌گشود و ... بنابر آن که اضداد و حساد، آب روان اعتقاد میرزای مشار الیه را در خدمت خاقان والانژاد، غبار آلود شايبه تسنن ساخته فی الجمله خدمتش را از درجه اعتبار انداخته بودند و چنانچه باید عنایتی از آن حضرت- شاه طهماسب- شامل حال وی نمی‌شد، مهد علیا پریخان خانم که بر حسن اعتقاد میرزا اطلاع تمام داشت، گاهگاهی به عواطف بی‌کران نمی‌گذاشت که روزگار وی به اضطرار گذران باشد. (صفویه در عرصه دین، ج۱ ص۳۱)

٤. الذریعة، ج۳ ص۲٦۳ و ج۱٥ ص۲۰٦.

عالیات روانه بغداد شد و از جانب پادشاه روم تربیت یافته چند سال اقضی القضات مکه معظمه گشت و موافق مذهب حنفی حکم میکرد و بالاخره بقضاي مبرم اجل گرفتار آمده در مکه شریفه ودیعت حیات بمتقاضی اجل سپرد اما از جمعی کثیر استماع شد که در وقت ارتحال وصیت نموده که مرا موافق مذهب امامیه تغسیل و تکفیل نمایند که من اثنی عشري ام و درین مدت بمحض امور دنیا و جاه طلبی ارتکاب بعضی امور ناصواب نمودم و این معنی می‌نماید العلم عندالله وهو عالم بحقایق الامور»[1]

با توجه به آنچه گذشت به این نتیجه می رسیم که میرزا مخدوم پس از مرگ شاه اسماعیل دوم در سال ۹۸٤ق یا ۹۸۵ق از ایران فرارکرده و چند سال در مکه به قضاوت مشغول شده و قبل از سال ۹۹۵ق (در سال ۹۸۸ق یا ۹۹۲ق) از دنیا می‌رود.

شاهد دیگر این که از عبارات قاضی نور الله شوشتری در «مصائب النواصب» - که در رجب سال ۹۹۵ق از تالیف آن فراغت یافته[2] - چنین استفاده می شود که میرزا مخدوم در هنگام تالیف این کتاب در قید حیات نبوده است.[3] بنابراین احتمال مرگ او پس از این تاریخ قطعی البطلان است.

علاوه این که با توجه به اثبات انتساب کتاب حدیقه به مقدس اردبیلی در فصل دوم و مشکوک بودن تاریخ مرگ میرزا مخدوم، می توان نتیجه گرفت که مرگ او قبل از تالیف کتاب «حدیقة الشیعه» واقع شده است.

تاریخ وفات محقق اردبیلی

از طرف دیگر، تاریخ وفات مقدس اردبیلی‌ﷺ نیز قطعی و یقینی نیست؛ زیرا اولین کسی که

---

۱. تاریخ عالم آرای عباسی، ج۱، ص۲۲۰.
۲. مصائب النواصب، ج۲ ص۲۷۵.
۳. مصائب النواصب، ج ۱ ص٦۱ و ۷۱.

تاریخ وفات محقق اردبیلی را (صفر ۹۹۳ق) ذکر نموده، سید مصطفی تفرشی ﷺ(زنده در ۱۰٤٤ق) است که شاگرد مقدس اردبیلی نبوده و سال‌ها پس از وفات وی در سال ۱۰۱۵ق از تالیف کتاب «نقد الرجال» فارغ گردیده است.[١]

علاوه بر این، قرائن متعددی نیز موجب تردید در صحت این تاریخ می گردد: از جمله این قرائن نامه ای است که از محقق اردبیلی خطاب به شاه عباس شهرت دارد. سید نعمة الله جزائری ﷺ در «زهر الربیع» می‌گوید:

«و حدّثني من أثق به أنّ المولى أحمد الأردبيليّ (عطّر الله ضريحه) لما كان في المشهد العلويّ (على مشرفه السّلام) التجأ إليه رجل من أمراء السّلطان العادل الشّاه عبّاس الأوّل قد قصّر في الخدمة فالتمس من المولى أحمد أن يكتب إليه كتابة يطلب العفو فكتب إليه بالفارسيّة هكذا:

«باني ملك عاريه، عبّاس بداند چه اگر این مرد اوّل ظالم بود، اکنون مظلوم مینماید، چنانچه از تقصیر او بگذری شاید حق سبحانه و تعالی پاره از تقصیرات تو بگذرد. کتبه بنده شاه ولایت احمد الأردبیلی»

جواب: «به عرض می‌رساند عباس که خدماتي فرموده بودید بجان منت دانسته بتقدیم رسانید که این محب را از دعای خیر فراموش نکنند. کتبه کلب آستان علي، عبّاس»[٢]

قرینه دیگر، اصرار شاه عباس بر سفر مقدس اردبیلی به ایران و فرستادن شیخ بهائی ﷺ به نجف برای دعوت وی به ایران است،[٣] با اینکه شاه عباس در سال ۹۹٦ق به سلطنت رسیده است.

از دیگر قرائنی که موجب بی اعتمادی به این تاریخ می شود، کلام شیخ علی عاملی ﷺ نواده شهید ثانی در «الدر المنثور» است، او می گوید: «شیخ حسن ﷺ، کتاب معالم و منتقی و

---

١. الذریعة، ج٢٤ ص٢٧٥.

٢. زهر الربیع، ص١٠٥؛ قصص العلماء، ص ٢٩١؛ مستدرک الوسائل، ج٢٠ص٩٠؛ بهجة الآمال، ج٢ ص ١١٤.

٣. قصص العلماء، ص٢٩٢؛ بهجة الآمال، ج٢ص١١٢.

سید محمد عاملی، کتاب مدارک را پس از بازگشت از نجف تالیف کرده اند و برخی از این کتاب ها در زمان حیات محقق اردبیلی به نجف رسیده است»[۱] این در حالی است که مقدمه کتاب معالم در سال ۹۹٤ق نوشته شده[۲] و بخش عمده کتاب «مدارک الأحکام» نیز - چنانچه در متن کتاب به آن تصریح شده - در زمان حیات مقدس اردبیلی تألیف گردیده[۳] و در بخش دیگر دیگر کتاب نیز اشاره به وفات اردبیلی نشده است، و از آن جا که پایان یافتن کتاب در سال ۹۹۸ق[٤] بوده است بعید به نظر می رسد که تالیف ادامه کتاب که مفصل نیست حدود شش سال (تا سال ۹۹۸ق) به طول انجامیده باشد.

بنابراین احتمال خطا بودن تاریخی که تفرشی برای وفات مقدس اردبیلی (صفر سال ۹۹۳ق) ذکر کرده است زیاد است.[٥]

حاصل آن که با توجه به ثابت نبودن تاریخ مرگ میرزا مخدوم و زمان وفات محقق اردبیلی، نمی توان با این اشکال نسبت کتاب حدیقه به مقدس اردبیلی را انکار نمود.

---

۱. وی می نویسد: «و کان جماعة من تلامذة ملا أحمد یقرءون علیه فی شرح المختصر العضدی و قد مضی لهم مدة طویلة و بقی منه ما یقتضی صرف مدة طویلة أخری حتی یتم، و هما إذا قرءا یتصفحان أوراقاً حال القراءة من غیر سؤال و بحث، و کان یظهر من تلامذته تبسم علی وجه الاستهزاء بهما علی هذا النحو من القراءة فلما عرف ذلك منهم تألم کثیراً و قال لهم عن قریب یتوجهون إلی بلادهم و تأتیکم مصنفاتهم و أنتم تقرؤون فی شرح المختصر، و کانت إقامتهما مدة قلیلة فلما رجعا صنّف الشیخ حسن، المعالم و المنتقی و السید محمد، المدارك و وصل بعض ذلك إلی العراق قبل وفاة ملا احمد» الدر المنثور، ج۲ ص٦٦٥.

۲. الذریعة، ج۲۱ ص۱۹۸.

۳. صاحب مدارک در موارد مختلفی از کتابش به حیات استاد خود تصریح کرده است: مدارك الأحکام ج۱، ص: ٤۹؛ «و رجّح هذا القول شیخنا المحقق المعاصر أطال الله تعالی بقاءه» مدارك الأحکام ج۲، ص۳۰۷؛ «و مال إلیه شیخنا المحقق سلمه الله تعالی» مدارك الأحکام ج۲، ص۳۲۷؛ «و به قطع شیخنا المحقق سلمه الله» مدارك الأحکام؛ ج۳، ص۱۰۲؛ «و اعترضه شیخنا المحقق- أطال الله بقاءه-» مدارك الأحکام ج٤، ص٦۰ .

٤. الذریعة، ج۲۰ ص۲۳۹.

٥. زین العابدین شیروانی در شرح حال مقدس اردبیلی می نویسد: «وفات مولانا در زمان شاه عباس ماضی اتفاق افتاد رحمت الله علیه» ریاض السیاحة، ج۱ ص٥٦.

اشکال سیزدهم: ضعف بنیه علمی کتاب حدیقه

برخی مدعی شده اند که ضعف بنیه علمی کتاب حدیقه نشان می دهد که این کتاب تالیف محقق اردبیلی نبوده بلکه تحریف و سرقت شده از کتاب «کاشف الحق» اردستانی است.[١] مستشکل موارد متعددی را برای اثبات مدعای خود بیان کرده است. در مباحث گذشته برخی از این اشکال ها را بررسی کردیم، اکنون به نقل و بررسی برخی دیگر از این اشکالات خواهیم پرداخت:

١ - درحدیقه در پاسخ به حدیث مجعول: «إقتدوا بالذَین من بعدی أبی بکر و عمر» آمده است:

«یکی آن که در علم اصول، مقرر شده است که سکوت در معرض بیان، افاده حصر می‌کند و چون در این جا نام علی و عثمان مذکور نشده، پس لازم می‌آید که آن هر دو، امام نباشند و اقتدا به ایشان نتوان کرد»[٢]

در علم اصول، چنین قاعده‌ای برای حصر ذکر نشده است؛ افزون بر این، محقق اردبیلی در حاشیه بر شرح تجرید قوشچی،[٣] سه پاسخ از این حدیث داده که با پاسخ‌های دیگر کتاب حدیقه تفاوت دارند.

٢ - مولف حدیقه با نام و مذهب اشخاص آشنائی نداشته است.

الف - در حدیقه می نویسد:

«در شواهد النبوة، مسطور است که حیه عرنی از اصحاب امیرالمؤمنین ﷺ بود»

و حال آن که صحیح، «حبه عرنی» است.

ب - نیز درباره هشام بن محمد کلبی می گوید:

«و همچنین هشام بن محمد بن سایب، که از علمای ایشان است»

---

١. مجله حوزه، شماره ٧٥.

٢. حدیقة الشیعه، ج١ ص٢٩٥.

٣. الحاشیه علی الهیات الشرح الجدید للتجرید، ص٤٠٠.

این در حالی است که رجال شناسان ما، وی را از شیعیان می‌دانند.

ج - همچنین درباره ابونعیم، نویسنده «تاریخ اصفهان» و «حلیةالأولیاء»، می‌نویسد:

«و حافظ ابونعیم که از اکابر مفسرین اهل سنت است»

۳ - اظهار نظرهای غلط.

الف - محقق اردبیلی، در «زبدةالبیان» بارها از زمخشری نقل قول کرده است، بدون اینکه درباره وی، اظهار نظری کند، ولی در حدیقه می‌خوانیم:

«زمخشری، که از معاندین اهل بیت است و نزد اهل سنت و جمهور آن طایفه، ثقه و مأمون است، نقل کرده»

زمخشری سنی است، اما اینکه دشمن اهل بیت باشد، بعید می‌نماید؛ زیرا او از کسانی است که به اهل بیت عشق می‌ورزیده و در تفسیر آیه مباهله، از اصحاب کساء، تجلیل می‌کند و در تفسیر آیه مودت، عشق خود را نسبت به خاندان عصمت و طهارت و اهل بیت ابراز می‌دارد و حدیثی از پیامبر در دوستی آن خاندان نقل می‌کند:

«من مات علی حبّ آل محمد، مات شهیداً»

ب - در حدیقه درباره غزالی مطالبی آمده که بیانگر ناآگاهی نویسنده از حال اشخاص و داوریهای نادرست اوست که از شأن محقق اردبیلی به دور است، او می گوید:

«غزالی ناصبی که در میان اکابر اهل سنت، به حجة الاسلام شهرت دارد»

نکته درخور توجه، تجلیلی است که از وی در این بخش صورت گرفته. این تجلیل، از آن روست که غزالی، در رد فلاسفه، کتاب نگاشته است:

«و اگر کسی تهافت الفلاسفه را مطالعه نماید و یا نموده باشد، می‌داند که این مرد دین، در حق ایشان، چه می‌گوید»

ج - در حدیقه از میرزاجان باغنوی شیرازی (م۹۹٤ق) که همدرس محقق اردبیلی بوده و با هم رقابت علمی داشته‌اند، به عنوان «مفتی فرقه واصلیه» یاد شده که قائل به اباحه محرمات بوده‌اند. گرچه باغنوی سنی بوده، اما نکته ضعفی که نشانه پیوند وی با این فرقه

باشد، دیده نشده؛ خوانساری در روضات الجنات از او به نیکی یاد می کند و در عالم آرای عباسی نیز از او تجلیل شده است.

د - در بخش صوفیه، در ذیل فرقه هجدهم (جَوْریه) بیش‌ترین طرفدار این گروه، «اتراک» معرفی شده‌اند و سخنان ناروایی درباره ترک‌ها گفته شده که از محقق اردبیلی که خود ترک زبان بوده، به دور است.

پاسخ اجمالی:

از ادله و قرائنی که در فصل دوم ذکر کردیم به خوبی روشن شد که کتاب «حدیقة الشیعه» قبل از «کاشف الحق» تألیف شده و احتمالی که نویسنده این مقاله مدعی آن است باطل است. اما اشکالات علمی که وی مدعی است در کتاب حدیقه وجود دارد، بر چند قسم است:

برخی از این اشکالات ناشی از ناآگاهی مستشکل به روش و مبانی مقدس اردبیلی در دیگر کتاب‌های وی است. در گذشته درباره این قسم از اشکالات سخن گفتیم.

قسم دوم، اشکالاتی است که منحصر به کتاب «حدیقة الشیعه» نیست و در آثار دیگر مقدس اردبیلی و سایر بزرگان نیز مشاهده می‌شود؛ نویسنده این مقاله به مخاطب چنین القاء می‌کند که نباید در کتاب مقدس اردبیلی هیچ عیب و نقصی وجود داشته باشد و چون کتاب حدیقه خالی از عیوب و اشتباهات نیست پس نمی تواند تألیف این عالم بزرگ باشد! و حال آنکه نمی توان هیچ تالیفی را خالی از عیب و نقص دانست؛ به همین جهت با این که تحقیق، نوآوری و آزاد اندیشی علمی محقق اردبیلی در تمام کتاب های وی به ویژه در کتاب «مجمع الفائدة» مشهود است ولی با این همه، در این کتاب کمبودهای متعددی نیز مشاهده می‌شود،[۱] که شبیه آن ها در «حدیقة الشیعه» نیز به چشم می‌خورد.

---

۱. وجود تناقض در برخی دیدگاه ها و اشتباه در کتاب شناسی برخی از اشکالاتی است که در کتب مقدس اردبیلی و بسیاری دیگر از علمای زمان ایشان - با توجه به عدم تنقیح بسیاری از امور و به غلط شهرت داشتن برخی مطالب - دیده می‌شود، البته نشناختن مؤلف کتاب نشانه ضعف در علم رجال نیست زیرا علم رجال مربوط به وثاقت یا ضعف

قسم سوم اشکالاتی است که به جهت تصحیف و اشتباه کاتبان رخ داده است. وجود این اشتباهات امری طبیعی و عادی است و اشتباه علمی شمرده نمی‌شود؛ کمتر نسخه خطی را می‌توان پیدا کرد که از این عیب مبری باشد.

پاسخ تفصیلی:

اکنون به بررسی تفصیلی هر یک از این اشکالات می‌پردازیم:

اول: قاعده حصر

علمای علم بلاغت می گویند: ادات حصر بر دو نوع است: ادات حصر عام که در همه موارد استعمال دلالت بر معنای حصر می‌کند، مانند: کلمه «إنّما». و ادات حصر خاص که در صورت انضمام به قرائن دلالت بر حصر دارد، مانند: «سکوت در مقام بیان»، یعنی اگر متکلمی در مقام بیان تمام مراد خود باشد و از ذکر مطلبی سکوت کند ظهور کلام در نزد عقلا در این است که آنچه بیان نکرده را نمی‌خواهد و این همان حصر است. به همین جهت محقق اردبیلی در حدیقه در پاسخ به حدیث مجعول: «إقتدوا بالذَین من بعدی أبی بکر و عمر» می نویسد:

«در علم اصول، مقرر شده است که سکوت در معرض بیان، افاده حصر می‌کند و چون در این جا نام علی و عثمان مذکور نشده، پس لازم می‌آید که آن هر دو، امام نباشند و اقتدا به ایشان نتوان کرد»[1]

و اما اختلاف پاسخ های حدیقه با جواب‌هایی که در «حاشیه شرح تجرید» آمده، به این جهت است که مقدس اردبیلی حدیقه را پس از «حاشیه شرح تجرید»، و پس از خطور مطالب

روات احادیث است و شناخت مؤلفان کتبی که در سده‌های هفتم و هشتم در باب فضائل اهل بیت ﷺ تألیف شده اند ارتباطی به علم رجال ندارد.

۱. حدیقة الشیعه، ج۱ ص۲۹۵.

جدیدی که به ذهنش رسیده، تالیف کرده است و این مطلب در بسیاری از کتب علمی دیگر نیز مشاهده می‌شود.

علاوه این که، بخشی از جواب چهارم حدیقه در ضمن جواب اول «حاشیه شرح تجرید» آمده است. همچنین جواب عامی که در حدیقه به جمیع روایات جعلی داده شده، بعد از جواب سوم در «حاشیه شرح تجرید» آمده است.[۱]

دوم: تصحیف و اشتباه

چنانچه گذشت اشتباه نساخ و تصحیف در نسخه‌های خطی امری عادی است و اشکال علمی شمرده نمی‌شود؛ کلمه‌های «حیه عرنی»، «علمای ایشان» و «اکابر مفسرین» که به عنوان اشکال علمی و ناآشنایی مؤلف حدیقه به نام و خصوصیات افراد شمرده شده در واقع تصحیف «حبه عرنی»، «علمای أنساب» و «اکابر محدثین»[۲] است.

در نسخه خطی حدیقه که گفته می‌شود در قرن دهم کتابت شده غالب این اشتباهات به چشم نمی‌خورد و به همین جهت در نسخه چاپی حدیقه نیز این اشتباهات تصحیح شده است.[۳]

سوم: اظهار نظر در مورد اشخاص

تعریف ناصبی

ناصبی در روایات و تعبیرات کلامی و فقهی دارای معانی و استعمالات مختلفی است؛ گاه به

---

۱. مراجعه کنید به حدیقة الشیعه، ج۱ ص۲۹۴-۲۹۶ و الحاشیة علی الشرح الجدید للتجرید، ص۴۰۰-۴۰۱.

۲. گرچه در مورد حافظ ابو نعیم اصفهانی جمله «اکابر مفسرین» نیز صادق است، زیرا مقدس اردبیلی از کتاب تفسیر او «ما نزل من القرآن فی علی» استفاده می‌کرده است، و این کتاب از تفاسیر روائی است. نگاه کنید به: حدیقة الشیعه، ج۱ ص ۵۹، ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۷، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۵۶.

۳. مراجعه کنید به حدیقة الشیعه (تحقیق جناب آقای صادق حسن زاده، انتشارات انصاریان) ج۲ ص۵۵۹ و ۵۶۰؛ ج۱ ص۴۹۸؛ ج۱ ص۲۴.

معنای کسی است که بغض اهل بیت ﷺ داشته و به صورت علنی با ایشان مخالفت کند، مانند: معاویه و یزید.[۱] از دیدگاه فقهی چنین شخصی محکوم به کفر و نجاست است. اما در مباحث کلامی و برخی روایات، معنای وسیع تری از این لفظ اراده می شود و مراد از ناصبی و معاند، کسی است که با وجود آشکار شدن حق، تسلیم آن نشده و با آن به مخالفت بپردازد هر چند ادعای محبت اهل بیت ﷺ نیز داشته باشد؛ این معنی برای بسیاری از علمای اهل سنت ثابت است. در برخی روایات نیز تصریح شده است ناصبی تنها به معنای دشمنی با اهل بیت ﷺ نیست و دارای معنای گسترده تری است.[۲]

بر طبق همین روایات، محقق اردبیلی در «حدیقة الشیعه» ناصبی را مترادف اهل ضلال گرفته است.[۳] در «مجمع الفائده» نیز می نویسد:

«فالمراد بالناصب الذي ورد في الروايات هو المخالف للحقّ فقط، لا الكافر المبغض لأهل البيت ﷺ، و هذا الإطلاق في الروايات كثير، و لذا ورد انّ الزّيدي ناصب و غير ذلك. و أمّا الناصب بمعنى المبغض و العدو لأهل البيت فهو كافر لأن بغضهم (نعوذ بالله) كفر، لأنّه إنكار للضروري، و المجمع عليه، و للأخبار»[۴]

---

۱. فقه الشیعه، ج۳ ص ۱۳۹.

۲. در حدائق می‌گوید: «روی الصدوق ابن بابویه عن عبدالله بن سنان عن الصادق ﷺ قال: «لیس الناصب من نصب لنا أهل البیت لأنك لا تجد أحداً یقول أنا أبغض محمداً و آل محمد و لکن الناصب من نصب لکم و هو یعلم أنکم تتولونا و أنکم من شیعتنا». (الحدائق الناضرة، ج۵ ص۱۷۷) و در جای دیگری می گوید: «روی ابن إدریس فی مستطرفات السرائر مما استطرفه من کتاب مسائل الرجال و مکاتباتهم لمولانا ابی الحسن علی بن محمد الهادی ﷺ فی جملة مسائل محمد بن علی بن عیسی قال: «کتبت إلیه أسأله عن الناصب هل أحتاج فی امتحانه إلی أکثر من تقدیمه الجبت و الطاغوت و اعتقاده بإمامتهما؟ فرجع الجواب: من کان علی هذا فهو ناصب» الحدائق الناضرة ، ج۵ ص۱۸۵.

۳. حدیقة الشیعه، ص۱۹٦، ٤۹۷.

٤. مجمع الفائدة و البرهان، ج٦ ص۱۰۱.

مذمت غزالی و زمخشری

به همین جهت است که محقق اردبیلی افرادی همچون غزالی[١] و زمخشری[٢] را در کتاب «حدیقة الشیعه» مذمت کرده است. درباره زمخشری می‌گوید:

«صاحب کشاف با آنکه حنفی مذهب است و کمال تعصب در دین دارد...»[٣]

در جای دیگری نیز می نویسد:

«و نزد امامیه به تنهائی بر هر یك از ائمه صلوات می‌توان فرستاد و صاحب کشّاف و شارح بخاری گفته‌اند قیاس مقتضی آن است که صلوات بر هر یك از آحاد مسلمانان توان فرستاد لیکن چون رافضیان در ائمه خود این را شایع می‌دانند ما منع می‌کنیم!؟ و در اهل بیت و ائمه نیز بجهت آنکه به رفض متهم نگردیم مکروه می‌داریم»[٤]

با توجه به این جهات، افرادی مانند: فخررازی، ابن حجر، میرمخدوم شریفی که فضائل اهل بیت علیهم السلام را در کتاب های خود روایت نموده‌اند، در کلام بزرگان شیعه ناصبی خوانده شده‌اند.[٥]

مؤلف تهافت الفلاسفه

اما این که مستشکل با تعجب می‌گوید: «نکته درخور توجه، تجلیلی است که از وی در این

---

١. حدیقة الشیعه، ص ٦١، ١٢٨، ١٩٦، ٣٦٤، ٧٤١ .

٢. حدیقة الشیعه، ج١ ص٢٤١.

٣. حدیقة الشیعه، ج١ ص٦٨.

٤. حدیقة الشیعه، ج١ ص١١٣.

٥. علامه مجلسی درباره فخر رازی می گوید: «حتی أن الناصبی المتعصب الفخر الرازی ذکر فی خاتمة کتاب المحصل...» بحار الأنوار، ج٤ ص١٢٣؛ شیخ خضر حبلرودی درمورد یوسف بن مخزوم منصوری واسطی می نویسد: «و لم ینکر الناصبی الأعور...» التوضیح الأنور، ص ١٥٧؛ علامه خواجوئی درباره زمخشری می نویسد: «ثمّ من العجب أنّ هذا الرجل الناصبی المعتزلی صاحب التفسیر» جامع الشتات، ص٢٨؛ علامه شبر نیز، فضل بن روزبهان و ابن حجر را ناصبی خوانده است. حق الیقین، ص ٢٠١ و ٢١٨؛ قاضی نورالله شوشتری، ذهبی و میر مخدوم را ناصبی می داند. الصوارم المهرقة فی رد الصواعق المحرقة، ص١٩٨؛ مصائب النواصب، ج ١ ص ٦٠

بخش صورت گرفته. این تجلیل، از آن روست که غزالی، در رد فلاسفه، کتاب نگاشته است» ناشی از بی دقتی در عبارت حدیقه و بی اطلاعی از کتب علمای امامیه است. مقدس اردبیلی پس از نقل عبارت «خرائج» قطب الدین راوندی ﷺ در مذمت فلاسفه، می‌گوید:

«و اگر کسی کتاب «تهافت الفلاسفه» را مطالعه نماید و یا نموده باشد، می‌داند که این مرد دین، در حق ایشان، در آن کتاب چه می‌گوید»

مستشکل گمان کرده است مراد از «تهافت الفلاسفه» کتاب غزالی است و این عبارت را تجلیل از غزالی و منافی با مذمت‌های سابق حدیقه از او دانسته و حال آن که با دقت در عبارت روشن می شود که مراد از این کتاب، «تهافت الفلاسفه» قطب راوندی است.[۱] آقا بزرگ تهرانی در «الذریعه» می‌گوید:

«تهافت الفلاسفة: للشیخ الإمام قطب الدین أبی الحسین سعید بن هبة الله بن الحسن الراوندی المتوفی فی ۵۷۳، یوجد فی الخزانة الرضویة کما فی فهرسها»[۲]

مذمت باغنوی شیرازی

مستشکل با استناد به کتاب «روضات الجنات» و این که در آن کتاب نقطه ضعفی در شرح حال باغنوی نیامده، چنین نتیجه می گیرد که اظهار نظر مؤلف حدیقه، غلط و ناشی از ناآگاهی او به احوال افراد است!

اولاً: صاحب «روضات الجنات» در مقام شرح حال باغنوی نبوده تا سکوتش مفهوم داشته باشد بلکه در مقام شرح حال مقدس اردبیلی و تفضیل وی بر دیگران حکایت کوتاهی از وی نقل کرده است.[۳]

---

۱. مصحح کتاب حدیقة الشیعه نیز از این نکته مهم غافل شده و در پاورقی می‌گوید: «منظور از مرد دین محمد غزالی می‌باشد که در برابر اهل فلسفه به مخالفت برخاسته بود» حدیقة الشیعه، ج۲ ص۷۵٤.

۲. الذریعة، ج٤ ص۵۰۲.

۳. روضات الجنات، ج۱ ص۸۲.

ثانیاً: این دلیل نمی تواند دلالت بر بی‌اطلاعی مقدس اردبیلی که معاصر و همدرس با این فرد و آگاه‌تر از دیگران به احوال او بوده است، داشته باشد!

ثالثاً: آنچه مقدس اردبیلی در حدیقه از شرح حال باغنوی نقل کرده، اعتقاد وی به جبر است که صوفیه به آن معتقد می‌باشند.[١] میرزا جان حبیب الله بن عبدالله دهلوی باغنوی شیرازی (م ٩٩٤ق) نیز استاد علوم عقلیه و اهل تصوف بوده است.[٢] در «عبقات الأنوار» آمده است که وی صوفی بوده و دلالت حدیث منزلت را انکار و آن را حمل بر خلافت در طریقت کرده است.[٣] از کتاب «عالم آرای عباسی» نیز معلوم می‌گردد که این فرد از دوستان میرزا مخدوم

١. حدیقة الشیعه ج١ ص٤٩٣ و ج٢ ص٧٦٦.

٢. این مطلب با دیدن آثار وی به خوبی روشن می‌شود، مراجعه کنید به الذریعة إلی تصانیف الشیعة، ج٦ ص١٠؛ ج٩ ص١١٤٠.

٣. عبقات الأنوار، ج١١ ص٩٦٨؛ نفحات الأزهار، ج١٨ ص٣٧٤. در عبقات می گوید: «دلیل سی و هشتم آنکه عبدالله المعروف بغلام علی در رساله که مختصر کرده آن را از کتاب مولوی نعیم الله، در احوال شمس الدین حبیب الله که مشهورست بمیرزا جان جانان، می‌گوید: حضرت مولوی ثناء الله اشرف و اسبق خلفاء حضرت ایشان یعنی جان جانان‌اند، نسب ایشان بحضرت شیخ جلال کبیر اولیاء چشتی‌﵀ به دوازده واسطه می‌رسد و نسب حضرت شیخ جلال بجناب امیرالمؤمنین حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه منتهی می‌شود. ایشان زبده علماء ربّانی مقرب بارگاه یزدانی، در علوم عقلی و نقلی تبحر تمام دارند، در فقه و اصول بمرتبه اجتهاد رسیده، کتابی مبسوط در علم فقه با بیان ماخذ و دلائل و مختار مجتهدان مذاهب اربعه در هر مسئله تالیف نموده‌اند و آنچه نزد ایشان اقوی ثابت شد آن را رساله جدا، مسمی بماخذ الاقوی تحریر فرموده، ... و رسائل در تصوف و تحقیق معارف حضرت مجدد رضی الله تعالی عنه نگاشته، ... طریقه از حضرت شیخ الشیوخ محمد عابد قدس سره گرفته بتوجهات ایشان بصفاء قلبی رسیده‌اند باز باتباع امر آن حضرت بخدمت حضرت ایشان رجوع نموده بحسن تربیت بلیغه بجمیع مقامات‌احمدیه فائز شده‌اند و از بس سرعت سیر و شوق وصول اصل خود تمام سلوك این طریقه در پنجاه توجه بانجام رسانیده هیجده ساله بودند که فراغ از تحصیل علم ظاهر و خلافت طریقه یافته باشاعت علم و فیض باطن پرداختند و هدایت و ارشاد را رواجی بخشیده بر زبان حضرت ایشان بلقب علم الهدی سرفراز گشتند، ایشان در ایام خوردی جد خود حضرت شیخ جلال بانی پتی را رحمة الله علیه دیدند، الطاف بسیار بحال ایشان فرموده پیشانی مبارك خود را به پیشانی ایشان مالیدند، هم آن ایام بزیارت حضرت غوث الثقلین مشرف شدند و آن حضرت خرمایی‌تر ایشان را عطا فرموده یك بار امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه را بخواب دیدند درباره ایشان به بشاشت تمام می‌فرمایند انت منی بمنزلة هارون من موسی، حضرت ایشان تعبیر این خواب چنین فرمودند که صورت مثالی فقیر بصورت جد

شریفی سنی مذهب و از حامیان شاه اسماعیل دوم گمراه و فاسق بوده است.[۱]

مقصود از اتراک

اما مراد از اتراک در فرقه هجدهم صوفیه، ترک‌های غزلباش است که از صوفیه بوده‌اند، چنانچه از صدر و ذیل عبارت روشن است، به همین جهت در حدیقه می نویسد:

«اکثر اتراک را این صفت باشد...»[۲]

اشکال چهاردهم: اختلاف نسخه ها

در برخی نسخه‌های خطی، بخش مذمت صوفیه وجود ندارد.

جواب:

چنانچه در فصل دوم گذشت، در نسخه های بسیاری، بخش مذمت صوفیه وجود دارد. این بخش در زمان حیات محقق اردبیلی به صورت مستقل و با نام «تلخیص حدیقه» منتشر شده است. برخی از عالمانی که نزدیک به عصر محقق اردبیلی می زیسته اند، از آن بخش مطالبی نقل کرده و به صحت آن شهادت داده‌اند. بنابراین، نبود این بخش در برخی نسخه ها به جهت تلخیص کتاب یا تقیه از صوفیه و یا از ناحیه طرفداران تصوف انجام شده است.

اشکال پانزدهم: تحریف قرآن

در «حدیقة الشیعه» روایتی نقل می‌کند که دلالت بر تحریف قرآن دارد[۱] و حال آنکه مقدس

بزرگوار فقیر اعنی علی مرتضی رضی الله تعالی عنه متمثل شده شما را باین کلمات مبشر ساخته می‌تواند که بعد فقیر خلافت طریقه بشما منتقل گردد. انتهی. و ازین عبارت ظاهرست که مولوی سناء الله که نبذی از فضائل و محامد جمیله او در صدر این عبارت مذکورست و نبذی از آن در ما بعد آن مسطور، در خواب دیده که معاذ الله جناب امیرالمؤمنین در حق او حدیث منزلت ارشاد کرده و میرزا حبیب الله جان جانان این ارشاد را بخلافت طریقه مفسّر فرمود ...»

۱. تاریخ عالم آرای عباسی، ج۱ ص۲۲۰.

۲. حدیقة الشیعه، ج۲ ص۷۸۰.

اردبیلی قائل به تحریف قرآن نبوده است.

پاسخ:

روایات فراوانی که دلالت بر حذف فضائل اهل بیت ﷺ از قرآن دارد به معنای تحریف لفظی قرآن نیست بلکه معنای صحیح این روایات حذف تأویل، تفسیر و شأن نزول قرآن است. بنابراین، نقل این روایات شریف به معنای اعتقاد به تحریف قرآن نیست. به همین جهت این روایات - از جمله روایتی که در حدیقه آمده - در بسیاری از کتاب‌های روایی و فضائل، مشاهده می شود.[٢]

سخن آخر:

از مجموع آنچه بیان شد به این نتیجه می رسیم که انتساب کتاب «حدیقة الشیعه» به علامه محقق، مقدس اردبیلی ثابت و غیر قابل انکار است و هیچ یک از شبهاتی که در این باره گفته شده، دلالت بر عدم صحت انتساب این کتاب به وی ندارد.

---

١. حدیقة الشیعه، ج٢ ص٥١٥.

٢. «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْقُمِّى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيمَانَ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِى عَبْدِ اللهِ ﷺ فِى قَوْلِهِ وَ لَقَدْ عَهِدْنا إِلى آدَمَ مِنْ قَبْلُ كَلِمَاتٍ فِى مُحَمَّدٍ وَعَلِى وَالْحَسَنِ وَالْحُسَينِ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ ذُرِّيتِهِمْ ﷺ فَنَسِى هَكَذَا وَاللهِ أُنْزِلَتْ عَلَى مُحَمَّدٍ ﷺ» بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ؛ ج١ ص٧١؛ الکافی، ج٢ ص٣٧٤؛ مناقب آل أبی طالب ﷺ (ابن شهرآشوب)، ج٣ ص٣٢٠؛ تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، ص٣١٣؛ تفسیر الصافی، ج٣ ص٣٢٣؛ إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج٢ ص١٨؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج٣ ص٧٨١.

بخش دوم:

مذمت صوفیه در حدیقة الشیعه

[امام صادق ﷺ و حکومت بنی عباس][1]

و ایضاً از معجزات آن حضرت که در کتب سنی و شیعه مسطور است[2] و واقدی و ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی و صاحب خرایج و جرائح، بعضی به تفصیل و بعضی مجمل نقل کرده‌اند که در اواخر دولت بنی امیه جمعی کثیر از بنی‌هاشم و از بنی عباس و اولاد امام حسن ﷺ و غیر ایشان اجتماع نمودند که یکی را از میان خود اختیار نمایند و با او بیعت کنند و او را خلیفه سازند و لشکری جمع کرده، بنی مروان را براندازند. پس محمد و ابراهیم را که پسران عبدالله بن حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب بودند اختیار نمودند و چون ایشان همه به خلافت آن دو برادر راضی شدند، گفتند: جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ﷺ را نیز باید طلبید و تکلیف کرد که شاید او نیز بیعت کند. عبدالله بن حسن مثنّی که پدر محمد و ابراهیم بود، گفت: او را مطلبید که می‌ترسم که امر را بر شما فاسد کند. ایشان قبول نکردند و کس به خدمت آن حضرت فرستاده، استدعای قدوم آن جناب نمودند و چون آن حضرت حاضر شد و از سبب اجتماع پرسید، ایشان صورت حال را باز نمودند. آن حضرت با عبدالله گفت که: اگر باید با شما بیعت کرد چرا تو را واگذارند و با پسرانت بیعت کنند؟! عبد الله

---

۱. از ابتدای بخش مذمت ابومسلم خراسانی که مرتبط با مذمت تصوف است تا آخر این مبحث در کتاب «کاشف الحق» حذف شده است.

۲. مقاتل الطالبیین، ص۱٤٦؛ الإرشاد، ج۲ ص۱۹۲؛ الخرائج و الجرائح، ج۲ ص۷٦٥ و ۷٦٦؛ الدر النظیم، ص٦۳٥.

از روی بی‌ادبی به آن حضرت گفت که تو را منع نمی‌کند از بیعت پسران من مگر حسد؟! پس دست بده تا با تو بیعت کنم. آن حضرت فرمود که این امر نه به من تعلق می‌گیرد و نه به یکی از این دو پسر تو، و چون ابوجعفر دوانقی و برادرانش سفاح و ابراهیم و اعمام ایشان حاضر بودند و ابو جعفر در آن روز قبای زردی پوشیده بود، آن حضرت اشاره به سفّاح کرد و فرمود که این امر به او تعلّق خواهد گرفت و از او به صاحب قبای زرد، به خدا قسم که زنان و کودکان ایشان به امر خلافت بازی خواهند کرد.

بعد از آن، حضرت برخاسته بیرون رفت و آخر چنان شد که آن حضرت فرموده بود و ابوجعفر با آنکه در آن روز با محمد و ابراهیم - پسران عبد الله بن حسن مثنّی - بیعت کرده بود در ایام خلافت خود در قتل ایشان سعی نمود و پدر ایشان را نیز به قتل رسانید و چون زیاده از نود سال خلافت بغیر حق در دست بنی امیه بود و بعد از آن بنی عباس به ناحق خلافت را به دست گرفته و پانصد و بیست و چهار سال در دست ایشان ماند.

به خاطر می‌رسد که در این مقام سبب انتقال دولت و حکومت را از دودمان بنی امیه به خاندان بنی عباس که مکرّر امامان ما ﷺ از آن خبر داده بودند، باز نماید.

صورت حال بدین منوال بود که چون دولت بنی امیه روی به زوال گذاشت هوس خلافت در دماغ بنی عباس جای گرفت و محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب، داعیان به هر طرف فرستاد که مردمان را به او دعوت نمایند و از آن جمله ابوعکرمه سراج عجلی را که مردی از اهل کوفه بود با جماعتی به طرف خراسان روانه گردانید. در اثنای راه ابوعکرمه به کوفه که وطنش بود رسید و کارسازی‌ها کرده و دوستان و خویشان را وداع نمود.

[ابومسلم خراسانی]

و ابومسلم که به قول اکثر علمای امامیه، بنده زاده معقل آهنگر عجلی بود، خدمتش را اختیار کرده، با او به خراسان رفت. چون محمد بن علی که متابعانش او را امام می‌دانستند درگذشت، جمعی کثیر از اهل خراسان که به دایره بیعت او در آمده بودند به تعزیت ابراهیم بن

محمد که نایب پدر بود و محمد خلافت را در حق او وصیت کرده بود روی آوردند و چون به وی رسیدند او را بعد از تعزیت به خلافت تهنیت نمودند.

ابراهیم، ابومسلم را دید و به قد و جثّه او را پسندید، او را نیز از داعیان گردانید و او چون به خراسان رسید سیاه‌پوشی اختیار کرده، بیعتیان را به سیاه‌پوشی امر فرمود و در ماه رمضان المبارك سال صد و بیست و نهم از هجرت خروج کردند و در آن وقت سرداری کل لشکر به امر ابراهیم، بر ابومسلم قرار گرفته بود و نصر سیّار که حاکم خراسان بود طاقت مقاومت نیاورده گریخت و چون به شهر ساوه نزولش واقع گردیده راه درك اسفل پی گرفت و از آنجا به معاویه و یزید پیوست و ابومسلم قحطبه شیبانی را که پدرش را جمعی از خارجیان امام می‌دانستند، به جانب عراق فرستاد و مروان حمار دانست که این فتنه را ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن عباس برپا کرده، او را گرفت و به قتل رسانید و سفاح و ابوجعفر دوانقی با جمعی از اعمام و اقرباء گریخته به کوفه رفتند و در خانه ابوسلمه خلّال که آخر او را وزیر آل محمد گفتند، پنهان شدند.

ابوسلمه خبر کشته شدن ابراهیم شنید و با آنکه می‌دانست که ابراهیم خلافت را در حق سفّاح وصیت کرده، چون او را قابل خلافت نمی‌دانست؛ بنابراین به قول مسعودی دو نامه و به قول جمعی از علمای شیعه[1] سه نامه به مدینه فرستاد که شاید یکی از اولاد امیرالمؤمنین ؈ به کوفه آید تا او را به خلافت اختیار نمایند.

قاصد شبی بود که در مدینه به مجلس امام جعفر صادق ؈ در آمد و گفت: از ابوسلمه خلّال نامه‌ای به شما آورده ام. آن حضرت فرمود: «ما أنا و أبوسلمة؟ وهو شیعة لغیری» یعنی مرا و ابوسلمه را به هم چه کار است؟ او شیعه غیر ماست، یعنی شیعه بنی عباس است. «فقال له الرسول تقرأ الکتاب و تجیب بما رأیت» یعنی نامه را خواهید خواند و جواب خواهید داد به

---

۱. در أنیس المؤمنین می گوید: «پس سه نامه نوشت به سه کس از اولاد امیرالمؤمنین ؈؛ یکی به حضرت امام جعفر صادق ؈ و نامه‌ای دیگر به یکی از فرزندان امام زین العابدین که ملقّب بود به «اشرف»، و مکتوب ثالث به عبدالله بن حسن مثنّی» أنیس المؤمنین، ص۱٦٤.

آنچه رأی شما اقتضا نماید. آن حضرت با خادم فرمود که «قرّب منّی السراج»؛ یعنی نزدیك به من آور چراغ را. خادم چراغ را نزدیك آن حضرت آورد. «فوضع علیه کتاب أبی سلمة فأحرقه»؛ یعنی کتاب ابی سلمه را آن حضرت بر چراغ گذاشته بسوخت. «فقال القاصد ألا تجیبه؟» یعنی قاصد گفت که آیا جواب نمی‌دهی؟ «قال: قد رأیت الجواب!»[1] یعنی امام ﷺ فرمود که جواب این بود که دیدی!

پس قاصد نامه‌ای دیگر که به عبد الله بن حسن مثنّی داشت به او رسانید و او قبول کرد و نامه را آورد به نزد امام جعفر صادق ﷺ و نازِش نمود به کتاب فرستادن ابی سلمه که شیعه ما از خراسان به کوفه آمده به پیش ابی سلمه و او نامه‌ای به من فرستاده. آن حضرت فرمود که «متی صاروا شیعتک؟! أنت وجّهت أبامسلم إلی خراسان و أمرته بلبس السواد؟! هل تعرف منهم أحداً باسمه و نسبه؟! قال:لا. فقال: کیف یکونون من شیعتک و أنت لاتعرفهم و لایعرفونک؟!»[2] یعنی کی ایشان شیعه تو شدند؟ آیا تو فرستادی ابو مسلم را به خراسان و امر کردی او را به سیاه پوشیدن؟ آیا تو یکی از ایشان را به نام و نسب می‌شناسی؟ گفت: نه. امام ﷺ فرمود که پس چگونه ایشان شیعه تو باشند و حال آنکه تو ایشان را نمی‌شناسی و ایشان ترا نمی‌شناسند؟

عبدالله نزدیك به آن حرفی که از روی بی‌ادبی به آن حضرت گفته بود در روزی که بنی عباس و جمعی دیگر از بنی هاشم با پسرانش بیعت کردند، در این وقت نیز به آن حضرت گفت.

حضرت فرمود که غلط فهمیده‌ای «إنّی أوجبت علی نفسی النصح لکلّ مسلم فکیف أدّخره عنك؟!» یعنی من بر خود واجب کرده‌ام نصیحت کردن را برای هر مسلمانی، پس چون تواند بود که تو را نصیحت نکنم؟! برگرد که مثل نامه‌ای که به تو آمده به من نیز آمده.

اما عمر بن علی بن الحسین کتاب ابی سلمه را قبول نکرد و گفت: من نمی‌شناسم آن

---

۱. الفرج بعد الشدة، ج۲ ص۳٤۸؛ تجارب الأمم، ج۳ ص۳۱۷.

۲. از « متی صاروا شیعتک» تا این جا در نسخه چاپی انصاریان نیامده است.

کسی را که این نامه فرستاده است و پیش از نامه فرستادن ابوسلمه، قحطبه با لشکر خراسان به حوالی کوفه رسیده بود و با یزید بن عمرو بن هبیره به مقاتله پرداخت، از اسب خطا شده در آب افتاده، هلاك شده بود. چون شب بود و لشکر به آن واقف نبودند، لشکر یزید بن عمرو گریختند. پس چون روز شد، لشکر خراسان بر هلاك قحطبه واقف شدند، یکی از پسرانش را که حسن نام داشت سردار کردند و به کوفه داخل شده و راه به بنی عباس بردند، ایشان را بیرون آورده با سفاح بیعت کردند و ابی سلمه خلّال هم بیعت کرد و سفاح، عبد الله بن علی بن عبد الله بن عباس را که عمّ او بود به جنگ مروان فرستاد به شرط آنکه خلافت بعد از او از آن عبد الله باشد و مروان در آن وقت در حرّان بود و لشکر در موضع زباب بهم رسیدند و صف برکشیدند و بی‌آنکه جنگ واقع شود به سببی که در کتب مبسوطه مسطور است، لشکر مروان منهزم شدند و مروان گریخته به مصر رفت و اتباع بنی عباس از پی او رفتند و در آنجا نیز بی‌آنکه جنگ واقع شود مروان به قتل رسید.

[ابومسلم و ادعای حلول و اتحاد]

در زمان پادشاهی سفّاح، میان ابوجعفر و ابومسلم رنجش بهم رسیده بود. بعد از سفّاح چون سلطنت بر ابوجعفر قرار گرفت ابومسلم با او سرکشی نمود و دعوی امامت و خلافت کرد، بعد از آن دعوای حلول نمود و دعوای حلول و اتحاد کردن دعوی خدائی کردن است[۱] و

۱. محمد بن اسحاق حموی از شاگردان محقق کرکی؛ نیز در کتاب «أنیس المؤمنین» که درآن از «مطاعن المجرمیه» بسیار استفاده کرده است، به این عقیده ابومسلم خراسانی تصریح کرده، می‌گوید: «پس بدان که ابو مسلم مروزی من اوّل العمر الی آخره مخالف اهل البیت بوده، زیرا که به صحّت پیوسته که در بدایت حال مروانی بود، و چون از بنی مروان تبرّا نمود کیسانی شده و به امامت آل عبّاس قائل شده، آنگاه گفت بعد از پیغمبر عبّاس امام بوده. بعد از آن خود دعوای امامت نمود، و به آن اکتفا ننموده، دعوای حلول کرد و بر آن دعوای باطل ثابت بود، تا کشته شد.» أنیس المؤمنین، ص۱۳۹.

و در همان کتاب می‌فرماید: «در «کفایة البرایا» (تألیف بیهقی کیدری) و در بعضی دیگر از کتب معتبره مسطور است که در آن اوقات ابومسلم در سر دعوای حلول می‌نمود، و می‌گفت: خدا در آدم صفی حلول کرده بود، و بعد از او در

عاقبت ابوجعفر او را در رومیّه مداین به قتل رسانید و تنش را در شط انداختند و چون این ظالمان را یاری کرده بود به موجب «من أعان ظالماً سلّطه الله علیه»[١] مغلوب آن ظالمان گردید.

[جنایات ابومسلم خراسانی]

در کتب معتبره مسطور است[٢] که ابومسلم از وقت خروج تا زمانی که کشته شد ششصد هزار کس را بیقین کشته بود،[٣] سوای آنچه در معارك به سبب او کشته شده بودند و در زمان سرداری و امارت، شیعه بسیاری به قتل رسانید[٤] و به حکم او نبیره جعفر طیّار را کشتند[١] و

همه پیغمبران حلول می‌کرد، تا در محمّد ﷺ حلول کرد، و بعد از محمّد در من حلول کرده. و بعضی گفته‌اند که سنباد مجوسی او را فریب داده با او گفت که خدا در تو حلول کرده است. این سخن در مزاج ابو مسلم خوش افتاده، دعوای حلول کرد.» أنیس المؤمنین، ص ١٧٦.

١. الخرائج و الجرائح، ج٣ ص١٠٥٨.

٢. حبیب السیر، ج٢ ص١٩٦.

٣. «و قتل ستّمائة ألف ممّن یعرف صبراً سوی من لا یعرف» البدء و التاریخ ج٦ ص١٢١؛ تاریخ مختصر الدول ص١٢١.

٤. «أنیس المؤمنین» یکی از این جنایات را نقل کرده، می‌گوید: «محمّد بن الحسین بن الحسن البیهقی الکیدری ... در «کفایة البرایا فی معرفة الأنبیاء و الأوصیاء و وقایع أزمنتهم» ... آورده آنچه خلاصه ترجمه‌اش این است که: وقتی ابومسلم مروزی بر خر لاغری سوار به نیشابور رسید و در کاروانسرایی نزول نمود، یکی از اوباش دم آن سم‌دار را ببرید، و ابومسلم بر آن خر بی‌دم نزد ابراهیم بن محمّد که او را «ابراهیم امام» می‌گفتند رفت. پس چون قوّت گرفت و اتباع او بر ولایت خراسان و خوارزم و ماوراء النّهر مسلّط شد، به نیشابور رفته، امر به قتل اهل آن محلّه کرد و ابنیه و بیوتات ایشان را ویران ساخت؛ و آن محلّه بود مخصوص شیعه امامیّه. آورده‌اند که در آن روز دو هزار تن از ذکور و اناث و جوان و پیر و صغیر و کبیر شیعه کشته شدند. سنباد مجوسی که یکی از مقرّبان او بود، از تقصیر آن جماعت استعلام نمود، ابومسلم گفت: وقتی به این شهر رسیدم، بعضی در این محلّه دم درازگوشی را که بر آن سواری می‌کردم بریدند و بر من خندیدند. لاجرم به سزای خود رسیدند! سنباد گفت: آن کسی که به آن فعل زشت ارتکاب نمود، در میان این جماعت بود؟ گفت او را نمی‌شناختم. گفت: عجب می‌دارم از امیر که به گناهی که معلوم نیست که فاعل آن کیست، به قتل چندین نفس اشارت فرمود. ابومسلم گفت: اگر فاعل آن جرم معلوم نبود، به همه حال گناه این مجرمان مشخص بود! سنباد گفت: استدعا آنکه امیر اعلام فرماید که این گروه را چه گناه بود؟ گفت کدام گناه از این بزرگتر

ابوسلمه خلّال را به واسطه کتابتی که به امام جعفر صادق ﷺ فرستاده بود، فرمود که به قتلش رسانند[۲] و سلیمان کثیر را به واسطه آنکه میل به اولاد امیرالمؤمنین ﷺ کرده بود، به دست خوده به قتل رسانید[۳] و نبیره امام زین العابدین ﷺ را کشت؛ و اخبار در طعن او بسیار است.

تواند بود که به امامت آل عبّاس قائل نبودند و اولاد علی بن ابی طالب را امام دانسته، پیروی بنی فاطمه می‌نمودند.» أنیس المؤمنین، ص١٦٦.

۱. در «أنیس المؤمنین» می نویسد: «و از جمله کسانی که ابو مسلم بالتّعیین کشته بود، یکی عبد الله بن معاویة بن عبد الله بن جعفر طیّار است که فرمود تا مالک بن هیثم او را به قتل رسانید، و حکایت کشته شدن شاهزاده عبد الله در اکثر کتب تواریخ مذکور است، و مقبره آن جناب در هرات به مزار سادات مشهور.» أنیس المؤمنین، ص١٨٧

۲. أنیس المؤمنین، ص١٦٩.

۳. در «أنیس المؤمنین» می‌گوید: «محمّد بن الحسین در «کفایة البرایا» به اسناد از شیخ مفید روایت می‌کند که شیخ فرمود: «قد قتل أبومسلم المروزی سلیمان بن کثیر الخزاعی لرغبته عن بنی العبّاس، و قال ﷺ فلمّا ورد عبیدالله بن الحسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب ﷺ علی أبی مسلم المروزی بخراسان، فعظّمه أهل خراسان و أجروا له أرزاقا کثیرة فساء أبامسلم ذلک و أراد قتله و قال سلیمان بن کثیر الخزاعیّ لعبید الله سرّاً: إنّا غلطنا فی أمرکم و وضعنا البیعة فی غیر موضعها، فهلمّ نبایعکم و ندعوا إلی نصرتکم؛ فظنّ عبید الله بن الحسین أنّ ذلک دسیساً من أبی مسلم فأخبر به أبامسلم فجفاه و ثقل علیه مکانه، و قال: یا عبید الله إنّ نیشابور لا تحملک! فأخرجه من خراسان و قتل سلیمان بن کثیر فی محضر المنصور». یعنی: به تحقیق که کشت ابومسلم مروزی سلیمان بن کثیر خزاعی را، به سبب رغبت گردانیدن او از بنی عبّاس. و باز شیخ مفید گفت که: پس در آن هنگام که وارد شد عبیدالله بن الحسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن أبی طالب ﷺ به ابومسلم مروزی در خراسان، تعظیم نمودند عبیدالله را اهل خراسان و جاری گردانیدند از برای او ارزاق کثیره؛ پس بد آمد این امر ابومسلم را و خواست که شاهزاده عبیدالله را بکشد، و سلیمان بن [کثیر] خزاعی به پنهانی با شاهزاده عبید الله گفت که ما غلط کردیم در امر شما و وضع نمودیم بیعت را در غیر موضعش، پس بیایید که با شما بیعت کنیم و بخوانیم مردم را به بیعت شما؛ پس گمان برد شاهزاده عبیدالله که این مکری است از جانب ابومسلم، از برای دفع حجّت ابومسلم خبر داد او را به آنچه سلیمان بن کثیر گفته بود. پس جفا کرد بر او [ابومسلم، و سنگین کرد بر او] مکان او را. با او گفت که: ای عبیدالله! خراسان تو را بر نمی‌تابد؛ یعنی جای تو در خراسان نیست. آنگاه اخراج کرد او را از خراسان، و به سبب همین سخن که سلیمان کثیر با عبید الله گفته بود، کشت سلیمان کثیر را در حضور ابو جعفر دوانیقی» أنیس المؤمنین، ص١٧٠.

[مذمّت ابومسلم در روايات اهل بيت ﷺ]

سيد مرتضى رازی[1] در كتاب «الفصول التامة فی هداية العامة» به سند صحيح نقل فرموده از احمد بن محمد بن عيسى كه او گفت:

«كنت جالساً عند أبی الحسن الرضا ﷺ مع جماعة من أصحابه إذا قدم محمد بن أبی عمير و سلّم و جلس ثم قال: يا بن رسول الله، جعلنی الله فداك ما تقول فی أبی مسلم المروزی الذي خرج فی أيام مروان بن محمد بن مروان؟ قال ﷺ: إسمه فی الصحيفة التی فيها أسماء أعدائنا من بنی امية و غيرهم. قال: إنّ قوماً من مخالفيكم يقولون إنّه من شيعتكم؟ قال ﷺ: كذبوا و فجروا لعنهم الله، إنّه كان شديد العناد علينا و على شيعتنا، فمن أحبّه فقد أبغضنا و من قبله فقد ردّ علينا و من مدحه فقد ذمّنا يا ابن أبی عمير، من أراد أن يكون من شيعتنا فليبرأ منه و من لم يبرأ منه فليس منّا و نحن منه براء فی الدنيا و الآخرة»[2]

يعنی: نشسته بودم نزد حضرت امام رضا ﷺ با جماعتی از اصحاب آن حضرت كه محمد بن ابی عمير آمد و سلام كرد و نشست و بعد از آن گفت: يا بن رسول الله، خدای تعالى مرا فدای تو گرداند چه می‌فرمائيد درباره ابو مسلم مروزی كه خروج كرد در زمان دولت و سلطنت مروان بن

---

۱. سيد صفی الدين ابوتراب مرتضى بن داعی بن قاسم حسنی رازی از علمای شيعه در قرن ششم هجری قمری است. وی همراه با برادرش ابوحرث مجتبى بن داعی، از مشايخ شيخ منتجب الدين قمی و از شاگردان شيخ عبدالرحمن خزاعی نيشابوری می‌باشند. وفات وی را پس از سال ٥٢٥ هجری قمری دانسته‌اند. طبقات اعلام الشيعة، ج۲ ص۲۹۷؛ روضات الجنات، ج۷ ص۱۵٦.

۲. چنانچه عبدالمطلب بن يحيى طالقانی در كتاب «خلاصة الفوائد» تصريح كرده، اين حديث شريف در كتاب «مطاعن المجرميه» موجود بوده است. (ميراث اسلامی ايران، ج۲ ص ۲۹٦)؛ محمدزمان بن محمدجعفر رضوی مشهدی نيز در «صحيفة الرشاد» اين روايت را آورده است. (ميراث اسلامی ايران، ج ۲ ص ۲۷۰)؛ حموی نيز می‌گويد: «نوّاب خاتمة المجتهدين دركتاب «مطاعن المجرميّه» حديث صحيحی به اسناد خود در طعن ابومسلم ذكر فرموده؛ اين ضعيف خوفاً للاطناب از سر نقل اين درگذشت، و طالب اطّلاع را به مطالعه آن كتاب اشارت نمود» أنيس المؤمنين، ص۱۸۸.

محمد بن مروان یعنی مروان حمار؟ آن حضرت فرمود که نام او در آن نامه‌ای است که نام دشمنان ما در آن نامه است از بنی امیه و غیر ایشان. محمد بن ابی عمیر گفت: قومی از مخالفان شما می‌گویند که او شیعه شما بود؟ آن حضرت فرمود که دروغ گفتند و فجور ورزیدند که لعنت خدای بر ایشان باد! به درستی که ابومسلم سخت عناد بود بر ما و بر شیعه ما؛ پس هر کس دوست دارد او را، به تحقیق که ما را دشمن داشته و هر کس قبول کند او را، به تحقیق که ما را رد کرده است و هر کس که مدح گوید او را، به تحقیق که ما را مذمت کرده باشد؛ ای پسر ابی عمیر! هر آن کس که خواهد از شیعه ما باشد می‌باید که تبرّا و بیزاری نماید از ابومسلم و هر آن کس که از او تبرّا نکند از شیعه ما نیست و بیزاریم ما از آن کس در دنیا و آخرت.

[ارتباط ابومسلم و تصوّف]

پس اگر کسی قطع نظر از این حدیث و امثال او کند، چون شیعه و سنی درکتاب‌های خود نقل کرده‌اند که ابومسلم مقوّی آل عباس بود و با امام جعفر صادق ﷺ مخالفت نمود و انکار امامت امیرالمؤمنین ﷺ کرد؛ پس کافر و از اهل جهنم است و اینطور کافری را، ملحدان و سنّیان و صوفیان دوست می‌دارند و ملحدان اگر او را از خود شمارند و دوست دارند استبعادی ندارد؛ از این جهت که ایشان نیز مانند او مظهر کفر و مظاهر کفارند و از ایمان بیزار و از اسلام بر کنار. امّا دوست داشتن آن دو طایفه او را به اظهار مسلمانی محل تعجب است و اگر چه ظاهر است که سنیان و صوفیان نیز چه حال دارند و سنیان با او محبت دارند بجهت تقویت نمودن او بر آل عباس و صوفیان با او محبت دارند بجهت آنکه او دعوای حلول کرده، زیرا که بنای مذهب صوفیان بر حلول و اتحاد است و هرکس را که این دعوی کرده است دوست می‌دارند و از خود می‌دانند.

[آغاز پیدایش تصوف و سبب افتراق امت]

چون ابتدای ظهور صوفیان و مذهب باطل ایشان در زمان حضرت امام جعفر صادق ﷺ

بوده، بنابر وعده‌ای که در اوایل جزو اول این مختصر نموده، چند کلمه‌ای در بیان مذاهب و عقاید ایشان در باب جداگانه در این مقام مسطور می‌گرداند:

اول، بدان که سبب افتراق امّت، عمر بن خطّاب شد که در مرض موت پیغمبرﷺ خدا مانع شد و نگذاشت که آن حضرت وصیت‌نامه بنویسد چنانچه گذشت؛ و محمد شهرستانی [۱] که از عظمای علمای اهل سنت است و دیگر از علمای ایشان، قایل به آن شده‌اند، پس بعد از پیغمبر خدا رأی مردم مختلف شد، چنانچه هوای ایشان مختلف بود، پس از آن به این سبب مذاهب مختلفه و عقاید متنوعه پدید آمد.

اگر کسی خواهد بدان مذاهب و عقاید اطلاع یابد باید که به کتاب «الهادی الی النجاة من جمیع المهلکات» و کتاب «إیجاز المطالب فی إبراز المذاهب» که ابن حمزه ؒ [۲] نوشته و دیگر کتاب‌ها مثل کتاب «تبصرة العوام» و غیر آنکه درین باب است رجوع نماید و سنیان هم اگر چه در این باب کتاب‌ها بسیار نوشته‌اند اما اکثر ایشان تعصب به کار برده‌اند و حصر مذاهب چنانچه باید ننموده‌اند و سید أجلّ اعظم ابوتراب مرتضی بن الداعی الحسینی رازی ؒ که از بزرگان علمای شیعه است، اگر چه از برای الزام سنیان در کتاب «تبصرة العوام» [۳] تعداد مذاهب

---

۱. الملل و النحل، ج ۱ ص ۲۹.

۲. چنانچه در متن خواهد آمد مؤلف این دو کتاب، نصیرالدین عبدالله بن حمزه طوسی - یکی از علمای قرن شش - است، وی از مشایخ خواجه نصیرالدین طوسی و دائی پدر خواجه است. نیای او عبدالله بن حمزه پسر عم شیخ طوسی و ابوالفتوح رازی از جمله استادان اوست. قطب‌الدین کیدری در ۵۷۳ق در سبزوار نزد او درس خوانده و وی را مدح بلیغ کرده است. علامهٔ حلّی با دو واسطه از وی روایت می‌کرد. به‌دلیل لقب نصیرالدین طوسی، برخی وی را با خواجه نصیرالدین طوسی و به‌دلیل کنیه، بعضی او را با عمادالدین محمد بن‌علی‌بن‌حمزه طوسی صاحب کتاب «الوسیله» اشتباه گرفته‌اند.

دو کتاب نام برده در متن را عده بسیاری از وی دانسته‌اند، از جمله آن هاست: مقدس اردبیلی در حدیقة الشیعه، میر لوحی سبزواری و یکی از معاصرین ملاخلیل قزوینی (متوفی ۱۰۸۹) در کتاب مناهج الیقین (الذریعة ج۲۲، ص۳۵۲)، ملا مجذوب تبریزی در الهدایا لشیعة أئمة الهدی ج۱ ص۹۷، شیخ حر عاملی در اثنی عشریه ص۴۹ و... .

۳. در انتساب کتاب «الفصول التامة فی هدایة العامة» به سید مرتضی رازی اختلافی نیست ولکن در نسبت «تبصرة العوام» به این عالم بزرگ اختلاف است، برخی همچون صاحب ریاض و روضات این نسبت را پذیرفته اند. مرحوم آقا

به روش بعضی از ایشان نموده، اما در کتاب «الفصول التامة فی هدایة العامة» که بعد از آن به عربی نوشته، موافق حق، مذاهب اسلامیه را شمرده.

این، آن سید عالیقدر است که در راه مکه معظّمه با غزالی ناصبی در امامت بحث کرده و او را الزام داده است، که به نام سید مرتضی علم الهدی شهرت کرده.[1]

[تصوّف از فرق عامه است]

مجملاً بعضی از علمای شیعه گفته‌اند که آنها که بعد از پیغمبر خدا به امامت امیرالمؤمنین ﷺ قایل شده‌اند، هفتاد و سه فرقه‌اند و باقی از «امّتی» بیرونند و جمعی بر اینند که اصول مذاهب اسلامیه، هفتاد و سه است و چنانچه اصول و فروع همه آن را بشمارند، مذاهب اسلامیه از هفتصد متجاوز است؛ و به هر تقدیر، جمیع علمای شیعه که در قدیم بوده‌اند مذاهب صوفیه را از جمله مذاهب سنّیان گرفته‌اند و اکثر سنّیان خود نازش دارند به اینکه صوفیان از ایشان‌اند.

صاحب نسب عالی، ابو المعالی محمد بن نعمة‌الله بن عبدالله بن علی بن حسن بن الحسین بن جعفر بن عبیدالله بن الحسین الاصغر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی

بزرگ نیز در الذریعة(ج۳ ص۳۱۸ و ج١٦ ص۲۳۹) به تبع صاحب ریاض این نسبت را پذیرفته است ولی در (ج ٢٤ ص۱۲۳) پس از دست یافتن به نسخه معرّب کتاب می‌فرماید این کتاب تالیف فرد دیگری از علمای قرن هفتم به نام جمال الدین المرتضی محمد بن الحسین بن الحسن الرازی است. وی می نویسد: «فلما وجد نسخه المعرب لتبصرة العوام الذی أشرنا إلیه فی (۳: ۳۱۹ س ۲۱ و ۲۱: ۲۳۹) الذی فرغ من الترجمة بأسترآباد فی رجب ٦٥٨ رأینا أن المترجم یصرح بأن الأصل لجمال الدین المرتضی محمد بن الحسین بن الحسن الرازی و إنه ألفه بشیرازکما ینقل عنه کذلك ابن طاوس فی فرج المهموم فظهر لنا أن الحق کان مع صاحب کشف الحجب».

۱. مباحثه غزالی با سید مرتضی رازی در کتب دیگری نیز ذکر شده است همچون : محبوب القلوب لاهیجی، ج۲ ص٥٣٦. قاضی نور الله در مجالس المؤمنین می‌گوید: «و محمد بن ابی القاسم الطوسی که از تلامذه غزالی است در رساله محاکات(محاکمات خ ل) آورده است که غزالی در راه حج به خدمت سید شریف مرتضی رسید...» مجالس المؤمنین، ج٤ ص٤٨٣. سید هاشم بحرانی نیز تشیع غزالی را در «روضة العارفین و نزهة الراغبین» ص ۳۷ و٥٢٦ ذکر کرده است.

طالب ﷺ[1] در کتاب «بیان الأدیان» با آنکه تقیه نموده، صوفیه را از طوایف سنّی گرفته و زشتی مذهب ایشان را ظاهر گردانیده و در نسخه‌ای از نسخ این کتاب که قریب به زمان مصنّف و از روی خط او نوشته شده بود، دیدم که می‌گویند که آنان که خود را از اهل سنت و جماعت گویند در فروع دو فرقه‌اند. حاصل کلامش این است که یك فرقه اصحاب حدیث‌اند و یك فرقه اصحاب الرّأی‌اند، تا می‌رساند به جائی که می‌گوید: به اعتبار اعتقاد، هفت گروهند و شیعه یك گروه اند[2] و این هشتگانه کبار فرق اسلامیه‌اند و هر یك را شعب و طرق است، چنانکه پیش از این یاد کردیم.

و اشاعره را یك فرقه از کبار امت شمرده، آنگاه می‌گوید: دوم معتزله و ایشان ده فرقت‌اند و آن ده فرقه را شمرده، بعد از آن می‌گوید: سیّم از آن هشتگانه، شیعه‌اند، و ایشان پنج فرقت اند و از کلامش چنان معلوم می شود که این پنج فرقه کبار فرق شیعه اند زیرا[3] که بعد از تعداد شعب ایشان، می‌گوید که مجموع بیست و یك فرقت‌اند. مجملاً خوارج را پانزده فرقه گرفته‌اند و مجبّره را شش فرقه و مشبّهه را دوازده فرقه.

و آنگاه می‌گوید: هفتم صوفیه‌اند که دو فرقت‌اند و نوریه را یك فرقه از ایشان شمرده و حلولیه را یك فرقه[4] و بعد از آن می‌گوید: هشتم از آن فرقه هشتگانه، مرجئه‌اند و ایشان شش

---

۱. أبو المعالی محمد حسینی علوی از علمای قرن پنجم هجری است که کتاب «بیان الأدیان» را در سال ٤۸۵ هجری قمری تألیف کرده است. کتاب «بیان الادیان» دارای نسخه‌های مختلفی است، در نسخه چاپی کتاب، تفصیلی برای بخش صوفیه مشاهده نمی‌شود ولی بزرگان دیگری غیر از مقدس اردبیلی نیز از این بخش کتاب حکایت کرده‌اند، به عنوان مثال مرحوم علی بن محمد بن الحسن عاملی، نواده شهید ثانی در کتاب «السهام المارقه» تمام بخش صوفیه کتاب را به زبان عربی ترجمه و نقل کرده است. مراجعه کنید به: السهام المارقة. مخطوط (نسخه کتابخانه مجلس) ص٦٦. نسخه‌ای خطی نیز با عنوان «انتخابی از رساله ابی المعالی الحسنی» وجود دارد که بخشی از باب تصوف این کتاب را نقل کرده است. ص١١٤- ۱۲۲ (شماره ثبت در کتابخانه ملی مجلس ۹۰۷۸۰).

۲. بیان الأدیان، ص٤٣.

۳. در نسخه چاپی انصاریان سطر اخیر نیامده است.

٤. بیان الادیان، ص٤٤ .

فرقه‌اند؛ پس می‌گوید چون اصول این هفتاد و سه فرقت و کبار ایشان را پدید کردم، اکنون در هر یکی به حدّ استقصاء سخن گویم.

غرض آنکه با وجود آنکه سید مذکور تقیه کرده، صوفیه را یکی از کبار فرقه مخالفین گرفته و می‌باید دید که درباره ایشان به تخصیص درباره حسین بن منصور حلاج چه می‌گوید.[1]

و در این باب بی‌تقیه علمای ما به عربی و فارسی کتابها نوشته‌اند؛ اما آنچه به فارسی نوشته‌اند، کتاب «إیجاز المطالب فی إبراز المذاهب» از همه بهتر است.

[ابوهاشم کوفی، اولین صوفی]

دیگر باید دانست که عثمان بن شریك کوفی که به ابوهاشم کوفی مشهور بود در آخرهای زمان بنی امیه این مذهب و این طریقه را وضع نموده و ابن حمزه در کتاب «الهادی الی النجاة من جمیع المهلکات» و کتاب «ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب» آورده و سید مرتضی رازی در کتاب «فصول» ذکر کرده؛ و از مشایخ صوفیه شیخ عزیز نسفی که از مشاهیر علمای این طایفه است در کتاب «تصفیة القلوب» قایل شده و قشیری که سنّیان او را امام قشیری می‌گویند که از بزرگان علمای نواصب و صوفیه است و صاحب تصانیف بسیار است در چند کتاب و رساله‌اش اعتراف به این نموده[2] و ملا جامی در اوایل کتاب «نفحات الأنس» از او نقل کرده[3] و خود به این قایل است و بغیر از این در بسیاری از کتابهای شیعه و سنی این معنی مضبوط است.

[وجه تسمیه صوفیه]

با وجود این می‌باید دید که جمعی از متعصّبان در معنی صوفی و وجه تسمیه ایشان چه

---

۱. مراجعه کنید به: بیان الأدیان، ص ۸۱؛ السهام المارقه (مخطوط)، ص٦٦.

۲. «فانفرد خواصّ أهل السنة المراعون أنفاسهم مع الله تعالی، الحافظون قلوبهم عن طوارق الغفلة، باسم «التصوف».» الرسالة القشیریة، ص٣٤.

۳. نفحات الانس، ص٣٤.

دست و پاها زده‌اند و چه وجوه درهم بافته‌اند، حتی بعضی از ایشان گفته‌اند که عبارت، اصحاب صفّه بوده که صوفی کرده‌اند و صوفی گفته‌اند و طایفه فریبندگان بجهت رونق کار و رواج بازار خود دانسته به آن توجیهات کاسده قایل شده و گروهی از غافلان نادانسته به آن تأویلات فاسده معترف شده‌اند و به آن سخنان واهی سفیهان را در وادی گمراهی انداخته‌اند.

پس بدان که اول کسی را که صوفی گفتند – چنانکه شیعه و سنی نقل کرده‌اند – ابوهاشم کوفی بود[۱] و این به سبب آن بود که مانند رهبانان جامه‌های پشمینه درشت می‌پوشید[۲] و آن ملعون مثل نصاری به حلول و اتحاد قایل شد، لیکن نصاری درباره عیسی ﷺ به حلول و اتحاد قایل بودند و او از برای خود این دعوی بنیاد نهاد در این دو دعوی متردّد و متمیّل[۳] بود و معلوم نیست که در آخر رأی شومش به کدام یك قرار گرفت.

در کتاب «أصول الدیانات»[٤] مسطور است که او به ظاهر اموی و جبری و در باطن ملحد و دهری بود و مرادش از وضع این مذهب آن بود که دین اسلام را بر هم زند؛ و از ائمه معصومین ﷺ چندین حدیث در طعن او وارد است.

[نام‌های مختلف فرقه صوفیه]

پیروان او را که چون صوف پوشند، «صوفیه» گفته‌اند و گاه به کنیت او و گاه به نام پدر او، ایشان را منسوب گردانیده، به «هشمیّه» و «ابوهاشمیه» و «عثمانیّه» و «شریکیّه» خواندند و چون سفیان ثوری طریق و روش او را خوش کرده صورت و رؤیت و تشبیه و تجسیم بر مذهب

---

۱. نفحات الانس، ص۳٤.

۲. مقدمه ابن خلدون، ص٦٤۷.

۳. میّل بین الأمرین: میان دو کار مردد و دو دل شد.

٤. ظاهراً این کتاب تألیف علی بن حسین مسعودی است. نجاشی می‌نویسد: «علی بن الحسین بن علی المسعودی أبو الحسن، الهُذلی، له: کتاب المقالات فی اُصول الدیانات، کتاب الزلف، کتاب الاستبصار، کتاب الهدایة الی تحقیق الولایة، کتاب المعالی فی الدرجات، و الإبانة فی اُصول الدیانات، رسالة إثبات الوصیة لعلی بن ابی طالب ﷺ... بقی هذا الرجل إلی سنة ثلاث و ثلاثین و ثلاثمائة» رجال النجاشی، ص۲٥٤ شماره ٦٦٥.

او افزوده و عرصه این مذهب باطل را وسیع گردانید این فرقه را «ثوریّه» و «سفیانیّه» نام کردند.

بعد از آن، ایشان را به ابویزید بسطامی نسبت داده، «یزیدیّه» و «بسطامیّه» لقب کردند و به اعتبار قایل بودن به حلول و اتحاد، ایشان را «حلولیّه» و «اتحادیّه» خواندند و چون جمعی از ایشان در اتحاد مبالغه نموده، به وحدت وجود قایل شدند ایشان را «وحدتیّه» نام کردند.

به حسین بن منصور حلّاج، ایشان را منسوب ساخته «منصوریّه» و «حلاجیّه» گفتند و بجهت آنکه در باب مشایخ خود غلوّ نموده، به خدائی ایشان بر وجه حلول و اتحاد قایل شدند و بر گمراهی خود و دیگران افزودند، ایشان را «غلات» و «غالیّه» و «غاویّه» نام کردند.

به سبب مکر و شید و زرق و خدعه و مردم فریبی، ایشان را به «زراقیّه» و «خداعیّه» موسوم ساختند و چون طریق و مذهبی اختراع نمودند که مشتمل به رهبانیّت و نصرانیّت بود و کفر و اسلام در هم آمیخته بودند، امامان ما ایشان را به «مبتدعه» مسمّی گردانیدند.

و چون منافقان و ریاکاران بودند ایشان را «مرائیّه» خواندند و چون اصطلاحی وضع نموده آن را «تصوف» نام نهادند، علما ایشان را «متصوفه» نام کردند و به واسطه لافهای بسیار که می‌زدند ایشان را «متصلّفه» گفتند و اینها نامهائی است که بیشترش بر کل این طایفه جاری است و بغیر از این، ایشان را نامها بسیار است و بعضی دیگر از نامهائی که طایفه ایشان را به آن نامها می‌خوانده‌اند بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی.

امّا اشهر القاب این طایفه: «صوفیّه» و «متصوّفه» و «متصلّفه» و «مبتدعه» و «زراقیّه» و «غلات» و «غالیه» و «حلاجیّه» است، ایشان غلات سنّیانند.

[تاریخ تصوّف و اسرار پنهانی]

این گروه اظهار زهد می‌کردند و تعشّق می‌نمودند و اعتقاد باطل خود را از خلق پنهان می‌داشتند و در زیر زمین‌ها با یکدیگر از عقاید باطله خود سخن می‌گفتند تا شِبلی بهم رسید و بعضی از رازهای ایشان را که افشای آن را بی‌صرفه نمی‌دانستند، بر سر منبر بیان کرده و پیش

از او بعضی از رؤسای این فرقه به کنایه و رمز بعضی از اسرار خود را که همه محض کفر بوده، در مجالس ادا می‌کردند و خود را در آن حالت، مست و مدهوش می‌ساختند.

[بایزید بسطامی]

إلاّ بایزید که مکرّر بی‌باکانه «لیس فی جبّتی سوی الله»[١] و «سبحانی سبحانی ما أعظم شأنی»[٢] و«رأیت الله فی المنام»[٣] و «رأیت الله فی صورة شیخ هرم» می‌گفت و او در اصول به ظاهر حلولی و مشبّهی بوده و در فروع به مذهب مالك عمل می‌نمود و در باطن ملحد و زندیق بود و سنیان بسته‌اند که او سقّای امام جعفر صادق ﷺ بود[٤] و این محض افتراست[٥] و آن شقی

١. المقدمات من کتاب نص النصوص، ص٢٠٣.

٢. تذکرة الأولیاء، ج١ ص١٧٦.

٣. در تذکرة الأولیاء می نویسد: «و گفت: عارف آن است که در خواب جز خدای عزّ و جلّ نبیند و با کس جز وی موافقت نکند و سرّ خود جز با وی نگشاید»... و گفت: «در خواب دیدم که زیادت می‌خواستم از حق تعالی پس از توحید. چون بیدار شدم، گفتم: یا رب زیادت نمی‌خواهم بعد از توحید». و گفت: «حق عزّ و علا را به خواب دیدم. مرا گفت: یا بایزید چه می‌خواهی؟ گفتم: آن می‌خواهم که تو می‌خواهی. گفت: من تو راام، چنان که تو مرااى!». و گفت: «حق تعالی را به خواب دیدم و پرسیدم که: راه به تو چون است؟ گفت: ترك خود گوی و به من رسیدی». و گفت: «خلق پندارند که من چون ایشان یکی‌ام. اگر صفت من در عالم غیب بینند، هلاك شوند» تذکرة الأولیاء، ج١ ص١٦٨و ١٧١.

٤. در کتاب «أسرار التوحید فی مقامات أبی سعید» می‌گوید: «جمله مشایخ و اصحاب طریقت که بعد از شافعی، رضی الله عنه، بوده‌اند، همه به مذهب شافعی انتما کرده‌اند و... و از مشایخ هرکسی که پیش از شافعی بوده است بر مذهب سلف و بر مذهب پیر خویش بوده است. و جمعی برآنند که شیخ کبیر بایزید بسطامی، قدّس الله روحه العزیز، مذهب امام بزرگوار ابو حنیفه کوفی داشته است رضی الله عنه. و نه چنان است، به سبب آنکه شیخ بایزید، قدس الله روحه العزیز، مرید جعفر صادق، رضی الله‌عنه، بوده است و سقّای او. و جعفر، رضی الله عنه، او را بایزید سقّا گفته است» أسرار التوحید، ص١٧؛ یکی از معاصرین می‌گوید: «یکی از این سه نفر بایزید بَسطامی بود که به علّت تقیه از مخالفین، به نام سقّائی چندین سال ملازم امام جعفر صادق ﷺ شد و از حقائق و معارف آن حضرت اقتباس فیض کرد» الله شناسی، ج٣ ص٣٢٣.

٥. شهید مطهری نیز به کذب بودن این ادعا تصریح کرده و می‌گوید: «بایزید در سال ٢٦١ درگذشته است. بعضی

معاصر امام حسن عسکری ﷺ بود و روزی چند خدمت جعفر کذّاب کرده بود.

اکثر این طایفه به ظاهر به مذهب احمد حنبل و مالك در فروع عمل می‌کرده‌اند و به ظاهر شبلی مالکی مذهب بود و ذوالنّون شاگرد مالك بود و بیشتر این طایفه در باطن ملحد بودند.

[حسین بن منصور حلاج]

اما حسین بن منصور حلّاج رسوائی را از بایزید هم گذرانیده، کفر و الحاد خود را بی پلاس پوشانیدن، ظاهر گردانید و توقیع بر لعن او بیرون آمد[1] و از جمله کسانی که فتوی به قتل او نوشته‌اند، یکی حسین بن روح است که از وکلای حضرت صاحب الامر ﷺ است.[2]

عادت متعصبان سنّی است که هر کس را از این طایفه بینند که رسوائی را از حد گذرانیده و پرده از روی کفر خود برانداخته مانند بایزید بسطامی و حسین بن منصور حلّاج، گویند دو تا بودند و اکثر صوفیه نیز دعوی دوتائی ایشان می‌کنند با آنکه در دیگر جاها به اتحاد قایلند، درین طور جاها از غلبه تعصّب، قاعده مذهب باطل خود را فراموش کرده، به دوتائی قایل می‌شوند و می‌گویند دو حسین بن منصور حلاج و دو بایزید بسطامی بودند، یکی از ایشان کافر بوده و دیگری مؤمن بوده‌و از اکابر اولیاء الله؛[3]

و شیعه باید که گول نخورد و بداند که از امامان ما احادیث بسیار در طعن این طائفه مروی است و متقدّمین علمای ما در مذهب این فرقه کتاب‌های بسیار نوشته‌اند.[4]

ادعا کرده‌اند که سقّای خانه امام صادق ﷺ بوده است ولی این ادعا با تاریخ جور نمی‌آید، یعنی بایزید عصر امام صادق را درك نکرده است» آشنایی با علوم اسلامی (عرفان)، ص۱۱٦.

۱. تصحیح اعتقادات الإمامیة، ص۱۳٤؛ الغیبة (شیخ طوسی) ص ٤۰۱؛ احتجاج طبرسی، ج۲ ص٤٧٤؛ بحارالأنوار، ج٥۱ ص۳۸۰.

۲. برای اطلاع بیشتر از برخورد فقهای طراز اول تشیع با «حلّاج» رجوع کنید به: «الکنی و الالقاب»، ج۲ ص۱٦٧-۱٧۰.

۳. الکشکول (شیخ بهائی)، ج۱ ص ۲۰٧.

٤. برخی از بزرگان در ضمن کتب کلامی و حدیثی در رد این طائفه مطالبی نوشته‌اند و برخی دیگر مستقلاً در این

[وجوب مبارزه با بدعت]

و چون در کتاب مستطاب کلینی حدیثی هست که پیغمبر خدا ﷺ فرمود:

«إذا ظهرت البدع فی أمّتی فليظهر العالم علمه، فمن لم يفعل فعليه لعنة الله»[١]

یعنی هرگاه ظاهر شود در میان امت من بدعتها پس می‌باید که ظاهر سازد عالم علم خود را - یعنی آن کسی که می‌داند که آنها بدعت است می‌باید که مردمان را آگاه سازد که آنها بدعت است - که اگر اظهار علم خود نکند و مردمان را آگاه نسازد، بر اوست لعنت خدای تعالی.

و ایضاً شیعه و سنی نقل کرده‌اند که:

«من علم علماً و كتمه، ألجمه الله تعالی يوم القيامة بلجام من النار»[٢]

یعنی هرکس بداند علمی را و پنهان دارد آن را، ملجم می‌کند او را خدای تعالی در روز قیامت به لجامی از آتش دوزخ.

این فقیر دید که بسیار کسی از شیعیان، فریب سنیان را خورده‌اند و طریقه مذهب صوفیه را حق پنداشته، مایل به ایشان شده‌اند و به بعضی از مواعظ حسنه که بعض از آن طایفه بجهت مردم فریبی در نظم و نثر خود به کار برده‌اند شیفته شده و از عقاید باطله ایشان غافل گشته، مریدی آن گروه فاسد عقیده را اختیار کرده‌اند، خواست که اندکی از عقاید بعضی از طوایف ایشان را در این کتاب ذکر کند تا از لجام آتشین و لعنت حضرت رب العالمین، ایمن گردد و شیعیان بر بد اعتقادی ایشان واقف گشته از دوستی ایشان ببرند و از ایشان بیزار گردند تا در چاه ضلالت نیفتند و در روز قیامت با آن جماعت محشور نگردند؛ زیرا که در حدیث وارد است که «المرء يحشر مع من احبّه».[٣]

موضوع تألیف نموده‌اند؛ نظیرکتاب الاعتقادات شیخ صدوق و الرد علی الحلاج تألیف شیخ مفید، الغیبة شیخ طوسی، احتجاج طبرسی، تبصرة العوام رازی، الفصول التامه سید مرتضی رازی، ابراز المطالب ابن حمزه و اعتقادات دوریستی، نهج الحق علامه حلی، ،مطاعن الجرمية محقق کرکی، عمدة المقال و... .

١. الکافی، ج١ ص٥٤.

٢. شرح نهج البلاغة لابن أبی الحديد، ج٢٠ ص٢٤٧؛ نهج الحق و کشف الصدق، ص٣٧.

٣. «المرء مع من أَحب» المحاسن؛ ج١ ص٢٦٣؛ الکافی، ج٢، ص١٢٧؛ علل الشرائع، ج١، ص١١٧. «فإنّ المرء يحشر يوم القيامة مع من أَحب» التفسير المنسوب إلی الإمام الحسن العسكری ؑ، ص٣٧١.

[روایات معصومین در ذمّ صوفیه]

[روایت اول]

و دیگر به سند صحیح مروی است از احمد بن محمد بن أبی نصر بزنطی و اسماعیل بن بزیع از حضرت امام رضا ؑ که آن حضرت فرمود که:

«من ذکر عنده الصوفیة و لم ینکرهم بلسانه و[1] قلبه فلیس منّا و من أنکرهم فکأنّما جاهد الکفّار بین یدی رسول الله ﷺ»[2]

[روایت دوم]

و حدیث دیگر به سند صحیح از احمد بن محمد بن أبی نصر مذکور است و روایت شده که او گفت:

«قال رجل من أصحابنا للصادق جعفربن محمد ؑ: قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیة فما تقول فیهم؟

قال ؑ: إنهم أعدائنا، فمن مال إلیهم فهو منهم و یحشر معهم و سیکون أقوام یدّعون حبّنا و یمیلون إلیهم و یتشّبهون بهم و یلقّبون أنفسهم بلقبهم و یأوّلون أقوالهم، ألا فمن مال إلیهم فلیس منّا و أنا منه براء و من أنکرهم و ردّ علیهم کان کمن جاهد الکفّار بین یدی رسول الله ﷺ»[3]

پس بدان که صوفیه قاطبةً از مخالفین ائمه معصومین ؑ اند و از امامان معصوم حدیث بسیار در طعن ایشان منقول است. و چون چنین نباشد و حال آنکه، در کتاب مستطاب کلینی، مروی است به سند صحیح از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ؑ که آن حضرت

---

١. در برخی نسخه ها«أو قلبه» وارد شده است.

٢. کتب بسیاری این حدیث را از حدیقة الشیعه نقل کرده‌اند، مراجعه کنید به: الإثنی عشریة، ص٣٢ ؛ البراهین القاطعة، ج٢ ص٣٤٦؛ مستدرك الوسائل، ج١٢ ص٣٢٣.

٣. الاثنی عشریة، ص٣٢؛ إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات، ج٤ ص٢٠٤؛ الهدایا لشیعة أئمة الهدی، ج١ ص٩٩؛ البراهین القاطعة، ج٢ ص٣٤٦؛ إکلیل المنهج فی تحقیق المطلب، ص١٢٨؛ مستدرك الوسائل، ج١٢ ص٣٢٣.

گفت که پیغمبر خدا فرمود که:

«إنّ عند کلّ بدعة یکون من بعدی یُکاد[1] بها الإیمان ولیّاً من أهل بیتی موکّلاً به و یذبّ عنه ینطق بإلهام من الله و یعلن الحقّ و ینوّره و یردّ کید الکائدین فاعتبروا یا أولی الأبصار»[2]

پس چون تواند بود که مذهبی و بدعتی که در زمان امام جعفر صادق ﷺ وضع کنند که از همه بِدَع، ائمه معصومین ﷺ اهل آن بدعت را به «مبتدعه» موسوم سازند، چنانکه بر پیروی کنندگان احادیث ایشان ظاهر است، آن حضرت در آن باب سخن نگوید و خاموش بنشیند؟!

دیگر بدان که از آن جناب در ردّ طایفه مبتدعه، احادیث منقول بسیار است و اگر چه از باقی ائمه اثنی عشر که از اولاد اطهار آن حضرت‌اند حدیث بسیار در ردّ آن جماعت مروی است، امّا از آن حضرت، احادیث در آن باب بیشتر است و آباء کرام و عظام آن حضرت از پدید آمدن این گروه خبر داده‌اند و اکثر ائمه معصومین ﷺ بلکه رسول حضرت رب العالمین ﷺ نیز این طایفه را لعنت کرده‌اند یا از لعنت کردن خدا و از لعنت کردن ملائکه بر ایشان، خبر داده‌اند. لکن بعضی از آنها که دعوی علم کرده‌اند از آن بی‌خبر بوده‌اند که راضی به این طریق شدند و جمعی تقیه نام کرده، آن را پنهان داشته‌اند و جماعتی میل به دنیا کرده، در اخفای آن کوشیده‌اند، بلکه بعضی آن طریق مذمومه را دانسته، اما برای دنیا پیش گرفته‌اند.

[روایت سوم]

و اما از جمله احادیثی که از حضرت رسالت پناه ﷺ مروی است و مشهور است، حدیثی است که آن را در چند کتاب از کتاب‌های قدمای علمای شیعه دیده‌ام و از متأخرین، شیخ ورّام

---

۱. «یکاد» به صیغه مجهول از ماده کید به معنای مکر است؛ وجوه دیگری نیز در شرح این کلمه گفته شده است؛ برای اطلاع بیشتر مراجعه کنید به: شرح مازندرانی، ج ۲، ص ۲۸۷؛ مرآة العقول، ج ۱، ص ۱۸۷.

۲. الکافی، ج۱ ص١٣٦. انتهای حدیث در کافی چنین است: «... یعبّر عن الضعفاء فاعتبروا یا أولی الأبصار و توکّلوا علی الله»

بن ابی فراس ﷺ در مجموعه خود، ذکر آن کرده و آن حدیث این است که پیغمبرﷺ در اثنای سفارش‌هایی که می نمود اباذر غفاری را فرمود:

«یا أباذرّ ! یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم، یرون الفضل لهم بذلك علی غیرهم، أولئك تلعنهم ملائكة السّماء و الأرض»[1]

صریح‌تر از این هم از پیغمبر، حدیث در طعن ایشان هست و گفتیم که احادیث در این باب بسیار است.

[روایت چهارم]

و در باب ابوهاشم کوفی نیز که واضع این مذهب است، احادیث وارد است. از آنها یکی آن است که علی بن الحسین بن موسی ابن بابویه قمی رضوان الله علیه در کتاب «قرب الإسناد»[2] خود روایت می‌کند از سعد بن عبد الله از محمد بن عبد الجبار از امام حسن عسکری ﷺ که آن حضرت فرمود که پرسیدند از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ﷺ، حال ابوهاشم کوفی صوفی را، آن حضرت فرمود که:

«إنّه فاسق العقیدة جدّاً و هو الذي ابتدع مذهباً یقال له التصوّف و جعله مفرّاً لعقیدته الخبیثة»[3]

[روایت پنجم]

و در بعضی از روایات است و علی بن الحسین مذکور هم به سند دیگر روایت کرده که آن

---

۱. مجموعه ورّام، ج۲ ص۶۶؛ الأمالی (طوسی)، ص۵۳۹؛ مکارم الأخلاق، ص۴۷۱؛ أعلام الدین فی صفات المؤمنین، ص۲۰۴.

۲. نجاشی و شیخ طوسی و ابن شهرآشوب تصریح به وجود این کتاب در ضمن کتب ابن بابویه کرده‌اند. رجال النجاشی، ص۲۶۱؛ فهرست کتب الشیعة و أصولهم (طوسی)، ص۲۷۳؛ معالم العلماء، ص۶۵؛ در الذریعة می گوید: « و عدّه المیر محمد أشرف فی فضائل السادات الذی فرغ منه فی ۱۱۰۳ من الکتب التی ینقل عنها فی کتابه المذکور» الذریعةإلی‌تصانیف‌الشیعة، ج۱۷ ص: ۶۹.

۳. الاثنی عشریة، ص۳۳؛ إکلیل المنهج، ص۱۲۸؛ الهدایا لشیعة أئمة الهدی، ج۱ ص۹۹؛ مستدرك الوسائل، ج۲۱ ص۲۸۵.

حضرت فرمود:

«و جعله مفرّاً لعقیدته الخبیثة و أکثر الملاحدة جنّةً لعقائدهم الباطلة»[1]

و آن کتاب شریف به خط مصنّف به دست این فقیر افتاده و در آنجا حدیث دیگر در باب این گروه مسطور است و از نماز جمعه از معصوم ﷺ سؤال کرده‌اند که اگر چه پیشتر آن را دیده بودم، در کتاب «زبدة البیان» روشن‌تر از آن، سخن می‌گفتم. مجملاً هرکه را میل اطلاع باشد، به آن کتاب می‌باید رجوع کند.

پس چنانکه درین مقام وعده کرده به یك باب که در آن چند کلمه در ذکر بعضی از مذاهب و اندکی از عقاید ایشان باشد، اقتصار می‌نماید و آن باب، این است:

---

۱. الاثنی عشریة، ص۳۳؛ إکلیل المنهج، ص۱۲۸؛ الهدایا لشیعة أئمة الهدی، ج۱ ص۹۹؛ مستدرك الوسائل، ج۲۱ ص۲۸۵.

باب در ذکر مذاهب صوفیه:

بدان که مذاهب صوفیه بسیار است، بعضی گفته‌اند که از آن جمله، چهار مذهب اصل است و باقی فرع آن است و آن چهار مذهب: اول مذهب «حلولیّه» است؛ دوم مذهب «اتحادیه» است؛ سوم مذهب «واصلیّه» است؛ چهارم مذهب «عشّاقیّه» است.

و بعضی گفته‌اند که اصول مذاهب ایشان شش است و «تلقینیّه» و «زراقیّه» را بر آن چهار افزوده‌اند. و بعضی گفته اند که اصول مذهب ایشان هفت است و «وحدتیه» را بران شش زیاده کرده اند.[1]

و بعضی گفته‌اند اصل دو بوده است، پس جمعی از متأخرین صوفیه، مذهب دیگر اختراع نموده‌اند و آن را نیز اصل ساخته‌اند و آن قایل بودن به «وحدت وجود» است؛ پس بنابر قول این جماعت سه مذهب، اصل مذهب صوفیه خواهد بود و بغیر از آنچه مذکور شد قولهای دیگر هست.

اما حق این است که از جمله مذاهب صوفیه دو مذهب اصل است و باقی فرع؛ و آن دو مذهب، یکی قایل بودن است به «حلول» و دوم قایل بودن به «اتحاد» است.

و سید مرتضی رازی ﷺ اگر چه در کتاب «تبصرة العوام» مذاهب صوفیه را اصلاً و فرعاً زیاده از شش قسم نشمرده،[2] امّا در کتاب «الفصول التامه» که بعد از آن به عربی تصنیف کرده، قایل به آن شده که اصل مذاهب صوفیه از دو مذهب بیشتر نیست[3] و بسیاری از فروع آن دو مذهب را در آن کتاب ذکر کرده.

پس بدان که این باب مشتمل بر دو فصل است:

---

۱. سطر اخیر در چاپ انصاریان نیامده است.

۲. تبصرة العوام، ص۱۲۲.

۳. بنابراین که «تبصرة العوام» از تألیفات سید مرتضی رازی نباشد علت این اختلاف روشن تر خواهد بود.

فصل اول: در بیان مذاهب صوفیه

[مذهب حلولیه]:[1]

پیشتر مذکور شد که یکی از آن دو اصل، مذهب «حلولیه» است و ایشان گویند خدای تعالی در ما حلول کرده است و همچنین در ابدان جمیع عارفین.

و بطلان این مذهب ظاهر است و هر عاقل را علم قطعی حاصل است که حلول‌کننده محتاج است به محل و ضرورت عقل حاکم است به این که هر چه محتاج است بغیر، ممکن است؛ پس خدای تعالی اگر حلول کند در غیر، لازم می‌آید که ممکن باشد نه واجب، نعوذ بالله من هذا الاعتقاد.

[مذهب اتّحادیه]:[2]

دوم مذهب «اتحادیه»، به این معنی که می‌گویند ما با خدا یکی شده‌ایم و همچنین خدای تعالی با همه عارفان یکی می‌شود؛

و عقل به بطلان این مذهب نیز قاضی است. این فرقه، حق تعالی را تشبیه می‌کنند به

---

۱. کشف المحجوب (ابوالحسن علی هجویری م۴٦٥ق) ص۳۳٤؛ دفاعیات (شکوی الغریب) عین القضاة همدانی، ص۷۰؛ زبدة الحقائق (تألیف عزیز الدین نسفی)، ص۱۱٥.

۲. زبدة الحقائق(تألیف عزیز الدین نسفی)، ص۱۱۱.

آتـش و خـود را بـه آهـن و انگشـت و مـی‌گوینـد: چنانچـه آهـن و انگشـت بـه سـبب ملاقـات و مصاحبت آتش، آتش می‌شوند، عارف نیز به واسطه قرب به خدا، خدا می‌شود!؟[1]

این سخن، محض کفر و زندقه است و هر که اندك عقل دارد می‌داند که از این که ممکن، طبیعت ممکنی گیرد یا به صفت و رنگ ممکنی برآید، لازم نمی‌آید که واجب، ممکن یا ممکن، واجب شود؛ و همچنین هر که از خرد نصیبی دارد می‌داند که ممکنات را به واجب و واجب را بـه ممکنـات قیـاس کـردن، معقـول نیسـت و صـاحب ایـن اعتقـاد ماننـد حلـولی، کـافر اسـت و بی‌دین و ملحد و زندیق و لعین.

و بدان که بنابراین اعتقاد این دو طایفه، تعدّد و تکثر آلهه لازم می‌آید، زیرا که می‌تواند بود که در هر عصری هزار عارف و زیاده نیز باشد.

[منشأ اعتقاد به حلول و اتحاد]

صاحب کتاب «بیان الأدیان» می‌گوید که اصل حلول و اتحاد بعد از حرنانیّه[2] که طایفه‌اند که از صابئیّه، از ترسایان برخاسته‌اند و غلات شیعه، یعنی آنان که بعضی از ائمه اثنا عشر را خدا می‌دانند و غلات اهل سنت و جماعت، یعنی صوفیه که مشایخ خود را الله می‌دانند، حلـول و اتحـاد را از ترسـایان فـرا گرفتـه‌انـد و هـیچ مـذهبی از مـذاهب ترسـایان از آن دو مـذهب نزدیکتـر

---

۱. یکی از معاصرین می نویسد: «معنی اینکه می‌گفتند: من خدا هستم این بوده: مثل قطعه آهنی که در میان آتش گداخته شود کار آتش را می‌کند و آتش است، دیگر آهن نیست رنگش و حرارتش و شعله‌اش و روشناییش عین آتش است؛ کسی هم که غرق خداشناسی شد همین است» هزار و یك کلمه، ج٤ ص۲٥٤.

۲. شهرستانی درباره عقائد «حرنانیه» می نویسد: «الفصل الرابع الحرنانیة و مقالاتهم و هم جماعة من الصابئة، قالوا: إن الصانع المعبود واحد و کثیر. أما واحد ففی الذات، و الأول، و الأصل، و الأزل. و أما کثیر فلأنه یتکسر بالأشخاص فی رأی العین، و هی المدبرات السبعة و الأشخاص الأرضیة الخیرة، العالمة، الفاضلة. فإنه یظهر بها، و یتشخص بأشخاصها. و لا تبطل وحدته فی ذاته. و قالوا: هو أبدع الفلك و جمیع ما فیه من الأجرام و الکواکب، و جعلها مدبرات هذا العالم، و هم الآباء. و العناصر أمهات. و المرکبات موالید. و الآباء أحیاء ناطقون... و إنما نشأ أصل التناسخ و الحلول من هؤلاء القوم» الملل و النحل، ج۲ص ۳٦٥.

نباشد. و تا اینجا کلام صاحب «بیان الادیان» است.[۱]

باید دانست که متقدّمین صوفیه، مانند بایزید بسطامی و حسین بن منصور که به منصور حلاج شهرت کرده، بر یکی از این دو مذهب بوده‌اند؛ به سبب این اعتقاد فاسدی که این گروه داشته‌اند، اکثر علمای شیعه مانند شیخ مفید[۲] و ابن قولویه و ابن بابویه،[۳] این دو طایفه ضالّه را، خواه «حلولیّه» و خواه «اتحادیه»، از غلات شمرده‌اند و یقین است که ایشان از طوائف غلات‌اند و بدان که ایشان غلات نواصب‌اند، چنانکه گذشت.

[وحدت وجود]

بعضی از متأخرین اتحادیه، مثل محیی الدین عربی و شیخ عزیز نسفی و عبد الرزاق کاشی، کفر و زندقه را از ایشان گذرانیده، به وحدت وجود قایل شده‌اند و گفته‌اند که هر موجودی خداست؛[٤] تعالی الله عما یقول الملحدون علواً کبیراً.

---

۱. متاسفانه بخش صوفیه «بیان الأدیان» در نسخه چاپی کتاب موجود نیست. فاضل متبحّر علی قلی جدید الاسلام نیز در کتاب «هدایة الضالّین» می‌گوید: «صوفیان اسلام ،أصل مذهب خود را از کتاب نصاری أخذ نموده‌اند، و نصاری از کتاب «جوک هندوان» یافته‌اند» هدایة الضالین (مخطوط)؛ خیراتیة، ج۱ ص٤٧.

۲. شیخ مفید در «تصحیح الاعتقاد» می‌گوید:«و الحلاجیة ضرب من أصحاب التصوف و هم أصحاب الإباحة و القول بالحلول و لم یکن الحلاج یتخصص بإظهار التشیع و إن کان ظاهر أمره التصوف و هم قوم ملحدة و زنادقة یموهون بمظاهرة کل فرقة بدینهم و یدعون للحلاج الأباطیل و یجرون فی ذلك مجری المجوس فی دعواهم لزرادشت المعجزات و مجری النصاری فی دعواهم لرهبانهم الآیات و البینات و المجوس و النصاری أقرب إلی العمل بالعبادات منهم و هم أبعد من الشرائع و العمل بها من النصاری و المجوس.» تصحیح اعتقادات الإمامیة ، فصل فی الغلو و التفویض، ص١٣٤.

۳. شیخ صدوق در «الاعتقادات» می‌نویسد: «و علامة الحلاجیة من الغلاة دعوی التجلّی بالعبادة مع تدینهم بترك الصلاة و جمیع الفرائض، و دعوی المعرفة بأسماء الله العظمی، و دعوی اتباع الجنّ لهم، و أنّ الولی إذا خلص و عرف مذهبهم فهو عندهم أفضل من الأنبیاء ﷺ و من علاماتهم أیضا دعوی علم الکیمیاء و لا یعلمون منه إلّا الدغل و تنفیق الشبه و الرصاص علی المسلمین.» الاعتقادات، باب الاعتقاد فی نفی الغلو و التفویض، ص١٠١.

٤. این عبارت محقق اردبیلی برگرفته از کلام علامه حلی در کتاب «نهج الحق» است که می‌فرماید: «و خالف فی ذلك جماعة من الصوفیة من الجمهور، فحکموا بأنّه تعالی یتّحد بأبدان العارفین، حتّی تمادی بعضهم و قال: إنّه تعالی

[منشأ قول به وحدت وجود]

ایضاً باید دانست که سبب تمادی و طغیان ایشان در کفر آن بود که به مطالعه کتب فلاسفه مشغول شدند و چون بر قول افلاطون قبطی و اتباع او اطلاع یافتند، از غایت ضلالت، گفتار غوایت، شعار او را اختیار کردند و از جهت آنکه کسی پی نبرد که ایشان دزدان مقالات و اعتقادات قبیحه فلاسفه‌اند، این معنی را لباس دیگر پوشانیده، وحدت وجودش نام کردند؛ و چون معنای آن را از ایشان پرسیدند، از روی تلبیس گفتند که این معنی به بیان در نمی‌آید و بدون ریاضت[1] بسیار و خدمت پیر کامل به آن نمی‌توان رسید و احمقان را سرگردان ساخته‌اند و جمعی از سفیهان در آن باب اوقات بسیار ضایع کردند و فکرهای نامعقول در آن باب دوانیدند و آن کفر عظیم را تأویلها کردند.

بدان که علمای صوفیه، نه تنها همین معنی را از فلاسفه دزدیده‌اند، بلکه اکثر مسائل ایشان را از کتاب ایشان اختلاس نموده‌اند و در آن تصرفها کرده‌اند و در بعضی از مسائل با ایشان اختلاف ورزیده‌اند و با یکدیگر نیز در بعضی از آن مخالفت نموده‌اند؛ چنانکه علاء الدوله سمنانی که یکی از اکابر مشایخ صوفیه است با جمعی از همان فرقه به تخصیص با محیی الدین عربی که او نیز از بزرگان مشایخ این طایفه ضالّه است در باب «وحدت وجود» مخاصمت

نفس الوجود، و کلّ موجود هو الله تعالی!و هذا عین الکفر و الإلحاد.الحمد لله الذی فضّلنا باتّباع أهل البیت، دون اتّباع أهل الأهواء الباطلة» نهج الحق و کشف الصدق، ص۵۷.

۱. شرح فصوص الحکم (قیصری)، ص ۳٤۵؛ شریف جرجانی نیز در حواشی شرح تجرید گفته است: «هذا طور وراء طور العقل، لایتوصل إلیه إلا بالمشاهدات الکشفیة دون المظاهرات العقلیة و کلّ میسر لما خلق.» الکشکول(شیخ بهایی)، ج۳ ص۱۰۸۲. در گوهر مراد می نویسد: «صوفیه بر آنند که صدور معلول از علّت عبارت است از تنزّل علّت به مرتبه وجود معلول و تطور وی به طور معلول. و از اینجا متفطّن شده‌اند به وحدت وجود و به اینکه وجود، حقیقت واحده‌ای است ساری در جمیع موجودات، و ماهیات ممکنات نیست مگر امور اعتباریات و حقایق موجودات یا همگی مظاهر آن حقیقت واحده‌اند، به نحوی که اتّحاد و حلول لازم نیاید، چه این هر دو فرع اثنینیت است، و لا موجود إلّا واحد. و فهم این معنی به غایت مشکل است و مدعی آنند که به ریاضات و مجاهدات که در میانشان معهود است، انکشاف این معنی ممکن شود، و ادراك آن به عقول متعارفه نتوان کرد؛ بلکه طوری باید ورای طور عقل» گوهر مراد، ص ۲۸۳.

نموده‌اند.[1]

پس شیعه باید به یقین بداند که علمای این فرقه غاویه، دزدان مقالات و اعتقادات زشت فلاسفه‌اند و جهّال ایشان از قبیل جهّال ملاحده‌اند.

[فریب مواعظ حسنه صوفیه را نخورید!]

با اینکه بعضی از علمای ایشان پاره‌ای از مواعظ حسنه و کلمات مرغوبه در میان سخنان خود به کار برده‌اند که منافات با دین و مذهب ما ندارد، مؤمن باید که فریب نخورد که آن گفتگوها را دانه ساخته‌اند که تا به آن مردمان را در دام اندازند و اکثر کلام ایشان و گفتگوهای خوب ایشان، کلام انبیا و اوصیا و متابعان ایشان است که تغییر در عبارت داده، به نام خود کرده‌اند و بعضی از ایشان آن معانی را منظوم ساخته‌اند و بسیار سخنان خوب هست، که متعصبان بر بعضی از ایشان بسته‌اند.

اگر فرض کنیم که گفتگوهای پسندیده‌ای که در میان سخنان ایشان است یا به ایشان نسبت می‌دهند، همه قول ایشان باشد، کدام طایفه‌اند از کفار و مشرکین و سایر مخالفین ائمه معصومین که با وجود گمراهی، پاره‌ای سخنان خوب نداشته باشند و تعریف صدق و راستی و ادای امانت و کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن و بعضی دیگر از اعمال و صفات حمیده نکرده باشند و مذمت کذب و ناراستی و پر خوردن و پر خفتن و حرص و حسد و دیگر چیزها از افعال و صفات ذمیمه ننموده باشند؟! پس به اینکه ایشان را بعضی سخنان خوب هست، گول نباید خورد.

---

۱. عبدالرحمن جامی، نامه سمنانی را چنین نقل کرده است: «ای عزیز! در وقت خوش خود بر وفق اشارت کتاب فتوحات را محشّی می‌کردم، بدین تسبیح رسیدم که گفته است: «سبحان من أظهر الأشياء و هو عينها» نوشتم که: انّ الله لا يستحيى من الحقّ، ايها المسبّح! لو سمعت من أحد انّه يقول: فضلة الشيخ عين وجود الشّيخ، لا تسامحه البتة، بل تغضب عليه، فكيف يسوغ لعاقل ان ينسب الى الله هذا الهذيان؟ تب إلى الله توبة نصوحاً لتنجو من هذه الورطة الوعرة الّتى يستنكف منها الدّهريون و الطّبيعيون و اليونانيون و الشّكمانيون! وَ السَّلامُ عَلى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدى. (۴۷/ طه)» نفحات الأنس، ص۵۶۵.

[کلام افلاطون]

اما آنچه افلاطون قبطی و تابعان او گفته‌اند که این طایفه در آن تصرف نموده‌اند و آن را «وحدت وجود» نام کرده‌اند، این است که افلاطون و جمعی از پیروانش گفته‌اند که علّت اولی را حق از نفس خود آفریده و هر موجودی هم خالق است و هم مخلوق.

اگر کسی نیک تأمل نماید خواهد دانست که سبب گمراهی اکثر اهل باطل خصوصا ملاحده، فلاسفه شده‌اند؛ خذلهم الله تعالی.

قال الراوندی ﷺ فی الخرائج:

«اعلم أنّ الفلاسفة أخذوا أصول الاسلام ثم أخرجوا علی رأیهم فقالوا فی الشرع و النبی إنّما أریدا کلاهما لإصلاح الدنیا؛ فالأنبیاء یرشدون العوام لإصلاح دنیاهم و الشرعیّات [تهذب أخلاقهم لا أن الشرع و الدین کما یقول المسلمون من أن النبي یراد لتعریف مصالح الدین تفصیلاً و أنّ الشرعیات ألطاف فی التکلیف العقلی و هم یوافقون المسلمین فی الظاهر و إلا فکل ما یذهبون إلیه هدم للإسلام و إطفاء لنور شرعه و یَأْبَی اللهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ»[1]

اگر کسی کتاب «تهافت الفلاسفه» را مطالعه نماید و یا نموده باشد، می‌داند که این مرد دین دار،[2] در حق ایشان در آن کتاب چه می‌گوید.

---

۱. الخرائج و الجرائح، ج۳ ص۱۰۶۱.

۲. چنانچه از سیاق عبارت مشخص است مراد از مرد دین دار، مرحوم علامه قطب الدین راوندی است و مراد از «تهافت الفلاسفه» کتابی است که وی در این موضوع تألیف کرده است، منتجب الدین رازی می‌نویسد: «الشیخ الإمام قطب الدین أبو الحسین سعد بن هبة الله بن الحسن الراوندی فقیه عین صالح ثقة له تصانیف منها... تهافت الفلاسفة» الفهرست، ص۶۸؛ جامع الرواة، ج۱ ص۳۶۴. الذریعة، ج۴ ص۵۰۲.

فصل دوم: در ذکر بعضی از فروع و بیان اندکی از عقاید صوفیه

در ذکر بعضی از فروع مذهبین[1] صوفیه و بیان اندکی از عقاید ایشان

بدان که فروع مذهبین صوفیه و عقاید فاسده ایشان بسیار است؛ از آن جمله، به ذکر قلیلی از عقاید بیست و یك فرقه از ایشان در این کتاب، اکتفا می‌نماید.

[۱- وحدت وجود]

فرقه اول: وحدتیّه‌اند.[2]

ایشان به وحدت وجود قائلند و همه کس و همه چیز را خدا می‌دانند؛ چنانکه گذشت. این گروه از نمرود و شدّاد و فرعون بدترانند؛ از آن جهت که جمیع اشیاء را خدا می‌دانند حتی چیزهائی را که در شریعت حکم به عدم طهارت آن شده تا به چیزهای دیگر چه رسد.[3]

---

۱. یعنی دو مذهب اصلی صوفیه: حلولیه و اتحادیه.

۲. تبصرة العوام، ص۱۲۲، فرقه اول.

۳. در «گلشن راز، ص۳٦٨» می‌گوید:

«أنا الحق کشف اسرار است مطلق — بجز حق کیست تا گوید أنا الحق

همه ذرات عالم همچو منصور — تو خواهی مست گیر و خواه مخمور

اگر آن جماعت را «کثرتیّه» نام می‌کردند انسب بود؛ زیرا که در کثرت الله بر وجهی مبالغه دارند که چیزی نیست از ما سوی الله که آن را خدا ندانند، هر چند که به اعتقاد ایشان همه آنها یکی است؛ چنانکه محیی الدین عربی در اکثر کتابهای خود گفتگوهای بسیار درین باب کرده، خصوصاً در کتاب «فصوص الحکم».

در این کتاب در «فصّ لقمانی» می‌گوید که میان ما یعنی وحدتیه و اشاعره نزاع در عبارت است.[۱]

در همان کتاب در «فصّ موسوی» فرعون را عین حق تعالی گفته؛ چنانکه بعد از تأویل لفظ ربّ، می‌گوید:

«و إن کان عین الحقّ فالصورة لفرعون»[۲]

و عطّار در کتاب «جوهر الذات» تعریف فرعون کرده و می‌گوید: «تو هم مثل او، أنا الحق بگو» و در آن کتاب، صریح دعوی خدائی کرده.[۳]

و محیی الدین در کتاب «فتوحات» می‌گوید: «**سبحان من أظهر الأشیاء و هو عینها**»[٤] یعنی

در ایـــن تســـبیح و تهلیل‌انـــد دائـــم بـــدین معنـــی همـــی باشـــند قـــائم»

۱. ابن عربی می گوید: «قوله «وَ هُوَ اللهُ فِی السَّماواتِ وَ فِی الْأَرْضِ». فنبه لقمان بما تکلم و بما سکت عنه أن الحق عین کل معلوم، لأن المعلوم أعم من الشیء فهو أنکر النکرات. ثم تمم الحکمة و استوفاها لتکون النشأة کاملة فیها فقال «إِنَّ اللهَ لَطِیفٌ» فمن لطفه و لطافته أنه فی الشیء المسمی کذا المحدود بکذا عینُ ذلك الشیء، حتی لا یقال فیه إلا ما یدل علیه اسمه بالتواطؤ و الاصطلاح. فیقال هذا سماء و أرض و صخرة و شجر و حیوان و ملك و رزق و طعام. و العین واحدة من کل شیء و فیه. کما تقول الأشاعرة إن العالم کله متماثل بالجوهر: فهو جوهر واحد، فهو عین قولنا العین واحدة.» فصوص الحکم (عفیفی)، ج۱ ص۱۸۸.

۲. فصوص الحکم (عفیفی)، ج۱ ص۲۱۱.

۳. «مـــنم الله در عـــین کمـــالم مـــنم الله در عـــین وصـــالم

مـــنم الله خـــود در خـــود بدیـــدم بـــه خـــود گفـــتم، کـــلام و خـــود شـــنیدم»

تحفة الأخیار، ص ١٩٤

٤. در فتوحات می نویسد: «وَ فِی أَنْفُسِکُمْ أَ فَلا تُبْصِرُونَ ما ثم إلا النفس الناطقة و هی العاقلة و المفکرة و المتخیلة و الحافظة و المصورة و المغذیة و المنمیة و الجاذبة و الدافعة و الهاضمة و الماسکة و السامعة و الباصرة و الطاعمة و

پاک و منزه است آن کسی که ظاهر گردانید چیزها را و آن عین آن چیزهاست.[۱] و علاء الدوله سمنانی که یکی از مشایخ این طایفه است او را به این واسطه طعن زده و دشنام داده چنانکه اشاره به آن شد.

و شیخ عزیز نسفی و عبد الرزاق کاشی و عطّار و ملای روم و بسیار کس غیر ایشان از متأخرین صوفیه،[۲] این مذهب را خوش کرده‌اند و در نظم و نثر خود اظهار این اعتقاد نموده‌اند.

و این جماعت، خدا را تشبیه به دریا کرده و مخلوقات را به موج دریا و می‌گویند که ظاهر است که موج دریا عین دریاست، یعنی مخلوقات همه خدایند.[۳]

المستنشقة و اللامسة و المدركة لهذه الأمور و اختلاف هذه القوى و اختلاف الأسماء عليها و ليست بشىء زائد عليها بل هى عين كل صورة و هكذا تجده فى صور المعادن و النبات و الحيوان و الأفلاك و الأملاك فسبحان من أظهر الأشياء و هو عينها.

فما نظرت عينى إلى غير وجهه　　و ما سمعت أذنى خلاف كلامه.» فتوحات، ج۲ ص۴۵۹.

۱. ترجمه عبارت در نسخه چاپی انصاریان نیامده است.

۲. برای اطلاع از شرح حال نامبردگان و دیگر سران صوفیه مراجعه کنید به : خیراتیه، ج۱ص۱۸۳-۴۹۲.

۳. سید حیدر آملی می گوید:«و من معية البحر مع الموج، و معية الموج مع البحر، و وحدة حقيقتهما عند التحقيق، يظهر سرّ التوحيد ظهورا تامّا كاملا، بحيث لا يمكن أظهر منه، لكنّ (ذلك لا يكون الا) لأهله، لا للمحجوب المطروح فى الدرك الأسفل من الجهالات، كما قال تعالى إِنَّ فِى ذلِكَ لَذِكْرى لِمَنْ كانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَ هُوَ شَهِيدٌ».

و فيه (اى فى هذا المعنى) قيل، شعر:

البحر بحر على ما كان من قدم　　انّ الحوادث أمواج و أنهار

لا يحجبنّك أشكال يشاكلها　　عمّن تشكّل فيها فهى أستار

فحينئذ كما لا يكون موج الا و يكون البحر ظاهرا فيه بصورته و معناه، فكذلك لا يكون موجود الا و يكون الحقّ ظاهرا بصورته و معناه، أعنى لا ترى صورة و لا يتصوّر معنى الا و تكون تلك الصورة صورته (أى صورة الحقّ) و ذلك المعنى معناه، لانّه ليس فى الوجود الا هو و صورته و معناه، و ليس الكمال صورة و معنى الا له أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَ الْأَمْرُ؟ تَبارَكَ اللهُ رَبُّ الْعالَمِينَ» جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص۱٦۱؛ تفسير المحيط الأعظم، ج۲ ص۳٦۸

و گاه عالم را به سایه تشبیه کرده‌اند، ابن عربی می‌گوید: «فنقول: إعلم أنّ المقول عليه سوى الحقّ أو مسمّى العالم هو بالنسبة إلى الحقّ كالظّل للشخّص فهو ظلّ الله» .در کتاب «ممد الهمم» می‌نویسد: «خلاصه‌ی غرض این که نسبت خلق به حقّ از نسبت ظلّ (سایه) به شخص لطیف‌تر و عالی‌تر و دقیق‌تر است زیرا که ظلّ چیزی است و

و این طایفه کسانی را که دعوی خدائی کرده‌اند، خواه در پرده حلول و اتحاد و وحدت وجود و خواه خارج از این پرده، مانند نمرود و شدّاد و فرعون را،[۱] دوست می‌دارند و همه را از خود می‌شمارند.

[مذمّت صوفیه در کلمات علمای شیعه]

نمی‌دانم کیست از متأخرین شیعه که فریب این طایفه را خورده، ایشان را از نیکان پنداشته است و بعضی دیگر تقلید او کرده‌اند!؟ لیکن می‌دانم که متقدّمین علمای امامیه این قوم را مذمت بسیار کرده‌اند و کتابها مشتمل بر طعن ایشان نوشته‌اند و از اصحاب عصمت علیهم‌السلام احادیث در رد و بطلان و کفر ایشان نقل کرده‌اند، با آنکه در آن زمان هنوز کسی از این طاغیان به وحدت وجود قایل نشده بود!

اگر کسی آن احادیث و کتابها را دیده باشد و عاقل و منصف باشد، از قول محمد بن یعقوب

شخص چیز دیگر، امّا موج که خلق است عین همان حقیقت دریاست. زیرا حقیقت دریا آب است. مقصود اثبات این نکته است که عالم هم خیال است.

این جهان موج‌های این دریاست   موج و دریا یکی است غیر کجاست» ممدّ الهمم، ص ۲۳۷.

و در جای دیگری عالم را تشبیه به موم کرده، می‌گوید: «بدان که اگر کسی از موم صد چیز بسازد و به ضرورت صد شکل و صد اسم پیدا آید و در هر شکلی چندین اسامی دیگر باشد. شکل شیر ساختیم، امّا عاقل داند که به غیر موم چیز دیگری موجود نیست و این جمله اسامی که پیدا آمده، اسامی موم است که موم بُوَد که به جهات مختلف و به اضافات و اعتبارات آمده است». ممدّ الهمم، ص۳۹.

۱. سهل بن عبد الله تستری می‌گوید: «و اعلموا أن للنفس سراً ما ظهر ذلك السر علی أحد من خلقه إلّا علی فرعون فَقالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلی [النازعات: ۲٤].» تفسیر التستری؛ ص٦٩؛ حلاج نیز می‌گوید:«فصاحبی و أستاذی إبلیس و فرعون، و إبلیس هدد بالنار و ما رجع عن دعواه، و فرعون أغرق فی الیم؛ و ما رجع عن دعواه و لم یقر بالواسطة إلیه لکنه قال: آمَنْتُ أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِی آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِیلَ. ألا تری أن الله سبحانه عارض جبریل فی بابه فقال: «لم حشوت فاه رملا». و أنا إن قتلت و قطعت یدای و رجلای ما رجعت عن دعوای.» طواسین(دیوان الحلاج)، ص١٠٤. ابن عربی نیز در فصوص معتقد است که فرعون پاک و مؤمن از دنیا رفته است و می گوید: «قُرَّتُ عَینٍ لِی وَ لَكَ» فبه قرَّت عینها بالکمال الذی حصل لها کما قلنا، و کان قرة عین لفرعون بالإیمان الذی أعطاه الله عند الغرق. فقبضه طاهراً مطهراً لیس فیه شیء من الخبث لأنه قبضه عند إیمانه قبل أن یکتسب شیئاً من الآثام. و الإسلام یجُبُّ ما قبله. و جعله آیة علی عنایته سبحانه بمن شاء حتی لا ییأس أحد من رحمة الله، «فإنه لا ییأَسُ مِنْ رَوْحِ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْكافِرُونَ». فلو کان فرعون ممن یئس ما بادر إلی الایمان.» فصوص الحکم، ج۱ ص۲۰۱.

کلینی - نوّر الله مرقده - که در کتاب کافی می‌فرماید: «**باب دخول الصوفية على أبي عبدالله و احتجاجهم عليه**»[۱] می‌باید که این گروه، از مخالفان باشند.

و از کلام ابن بابویه ﷺ که در کتاب «اعتقادات» می‌گوید: «**تديّنهم بترك الصلوات و جميع الفرائض**»[۲] و از گفتار شیخ مفید - علیه الرحمة - که می‌فرماید: «**دينهم ترك الفرائض و المستحبات و ارتكاب المناهي و المحرمات**»[۳] تفرّس می‌نماید که ایشان ملحدان و زندیقان‌اند.

[دلیل بر این که صوفیه از مخالفین اند]

و دلیل بر اینکه آن جماعت از مخالفین‌اند، بسیار است؛ یکی آنکه جمعی از علمای شیعه که کتابها در ذکر فرق اسلامیه نوشته‌اند، این قوم را از مخالفین شمرده‌اند و از جمله طوایف سنی گرفته‌اند.

دیگر آنکه یك کتاب نمی‌توان یافت که یکی از قدمای علمای شیعه در تصوّف تصنیف کرده باشند، بخلاف آنکه قدمای سنی کتاب در تصوّف بسیار نوشته‌اند.

به غیر از این دلیل بسیار است و قطع نظر از آن دلایل کرده، چون اصحاب عصمت به بطلان این جماعت شهادت داده‌اند و به تعدّد روایات، این معنی در کتب ثقات معلوم است، شیعه باید که از این قوم و مایلین و معتقدین ایشان بیزار باشد.

و اگر کسی گوید که من آن کتابها و اخبار و احادیث را ندیده‌ام شرط احتیاط و دین‌داری و قاعده خداپرستی و پرهیزکاری آن است که در دوستی این فرقه و تسمیه خویشتن به نام این طایفه متوقف باشد و توجیه کلمات کفر آیات[٤] ایشان ننماید تا کاشف ظاهر شود.

---

۱. الکافی، ج٥ ص٦٥.

۲. الاعتقادات، ص۱۰۱.

۳. تصحیح الاعتقاد، ص۱۳٤.

٤. سخنانی که نشانگر کفر ایشان است.

[علت مدح امیرالمؤمنین ﷺ در کلمات صوفیه]

جمعی از غافلان شیعه ظاهراً گول ایشان را خورده‌اند، ازین سبب که بعضی از ایشان امیرالمؤمنین ﷺ را مدح بسیار گفته‌اند و ندانسته‌اند که این گروه اگر ملحد نباشند جبری خود هستند و چون جبریند، همه چیز را خوب می‌دانند و دوست می‌دارند.[۱]

هرکس را که به تصور باطل، قایل به عقیده فاسده خود می‌دانند با او دوستی بیشتر می‌ورزند؛ و بنابر آنکه کلام حضرت امیرالمؤمنین ﷺ را نفهمیده‌اند که فرموده است: **«من عرف نفسه فقد عرف ربّه»**[۲] چون ملحدان، آن را منطبق بر مدّعای خود می‌سازند و به مراد خود تأویل می‌نمایند، چنانکه محیی الدین عربی در کتاب «فصوص الحکم» در فص شعیبی کرده، آنجا که می‌گوید:

«من عرف نفسه بهذه المعرفة فقد عرف ربّه، فانّه علی صورة خلقه بل هو عین هویته و حقیقته»[۳]

لهذا کمال دوستی نسبت به آن حضرت اظهار می‌کنند؛ و بسیار باشد که از برای فریب دادن شیعه، مبالغه در مدح حضرت امیر ﷺ نمایند و حال آنکه در حدیث واقع است که به مدح گفتن ایشان، گول ایشان مخورید؛ چنانکه بر متعصبان اخبار ائمه اطهار ظاهر است که آن غافلان، گول این جماعت خورده‌اند و نیافته‌اند که دوستی را شرایط بسیار است؛ و ندانسته‌اند که هیچ طایفه در گبر و یهود و ترسا و سایر اهل ملل و اهواء نیستند که با وجود بد اعتقادیها سخنان خوب]ندانسته اند و [٤] [نداشته باشند، چنانکه گذشت؛ و نفهمیده‌اند که این گروه گمراه در اصول خمسه با اهل حق مخالفت بسیار دارند.

---

۱. برای اطلاع بیشتر از اعتقاد صوفیه به جبر، مراجعه کنید به: خیراتیه، ج۲ ص۲۸.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص۵۸۸ شماره حدیث ۳۰۱.

۳. شرح فصوص الحکم (خواجه محمد پارسا)، ص۲۸٤؛ خصوص النعم فی شرح فصوص الحکم؛ ص۳٥٤؛ شرح فصوص الحکم(بالی زاده)، ص۱۷۳.

٤. نسخه: ب.

[صوفیه در باطن ملحد، و در ظاهر منافق‌اند]

اگر کسی به دست انصاف، غطای عمی[۱] از پیش چشم حق بین بردارد و تعصب بر کنار گذارد، قایل خواهد شد که اگر از روی فرض، این جماعت بعد از پیغمبر خدا بلافاصله علی بن ابی طالب ﷺ را امام دانند با این حال به خدائی حسین بن منصور ساحر کافر و امثال او بلکه به خدائی کلّ موجودات قایل بودن، با ایمان و اسلام منافات تمام دارد.

دیگر آنکه، چون این طایفه فریبندگانند بعضی از ایشان خواسته‌اند که به نوعی سخنی گویند که همه طایفه، ایشان را از خود دانند و از خود شمارند؛ چنانکه حسین بن منصور حلاج پیش از آنکه رسوا شود با سنیان سنّی بود و خود را از ایشان وامی‌نمود و در پیش شیعیان دعوای نیابت و وکالت حضرت صاحب ﷺ می‌کرد[۲] و در پیش ملحدان و بعضی از سفیهان که می‌دانست که در مذهبی قائم نیستند، دعوای خدائی می‌نمود و نامهای پیغمبران بر بعضی از مریدان خود گذاشته و ایشان را فرموده بود که در اطراف عالم بگردند و مردم را به خدائی او دعوت کنند.[۳]

[دفاع از حلاج، نشانه الحاد است]

یك دلیل بر آنکه اکثر این جماعت در باطن ملحدانند، این است که چون دانسته‌اند که حلاج در پیش جماعتی بی‌محابا دعوای خدائی کرده، گفته‌اند که او کشف راز کرده،[٤] از این

---

۱. پرده کوری.

۲. الغیبة (شیخ طوسی)، ص۲۷۱.

۳. بیان الأدیان، ص۸۲؛ تبصرة العوام، ص۱۲۲.

٤. در کتاب «روح مجرد» به صراحت، تنها گناه حلاج را فاش کردن اسرار دانسته و می‌گوید: «جرم و گناه حسین بن منصور حلاّج، کشف اسرار بود : یکی از عالی‌ترین ثمره استاد همین است که شاگرد را خودسر و یله نمی‌گذارد؛ و محال است با تحقّق معانی عالیه عرفانیه در شاگرد، این نحوه از کلمات از او صادر شود. حسین منصور حلاّج استاد نداشت؛ و همین موجب خطرات برای وی شد. حضرت آقا حاج سید هاشم، طریقه حلاّج را ردّ میکردند و میفرمودند: در آنچه از او نقل شده مطالبی است که دلالت بر نقصان او دارد... منصور حلاّج اصل مطالبش همان مطالب سائر عرفاست و چیز دگری ندارد؛ امّا چون فاش کننده اسرار اِلهی بود، خلقی را به فتنه و فساد انداخت و سَرش را بالای چوبه دار

جهت او را «حلاج الأسرار» لقب کرده‌اند و با آنکه در زمان بایزید بسطامی و حلاج، هنوز کسی از این قوم مردود، به وحدت وجود قایل نشده بود و بعد از ایشان به مدتی، طایفه اتحادیه در کفر تمادی نموده، وحدت وجود اختراع کردند.

[عباراتی در وحدت وجود]

حکایت: شیعه و سنی نقل کرده‌اند که شیخ عطّار در وقت کشته شدن با کافر تتار که به دستش گرفتار بود، گفت:

«کلاه تتاری بر سر می‌گذاری و به این صورت خود را به من می‌نمائی و قصد قتلم می‌کنی

برد... باری، گویا همه اتّفاق دارند که: جُرم حسین منصور حلاّج کشف اسرار إلهی بود، و این جرمی است عظیم؛» (روح مجرد ص٤٦٢-٤٦٣)

در کتاب «الله شناسی» نیز در وصف أشعار حلاج می‌نویسد: «ابیات شیوای حلاج در حقیقت توحید: چقدر عالی و واضح و مستدلّ و رسا حسین بن مَنصور حلاّج این حقیقت را بیان نموده است:

أَنَـــا أَنْـــتَ أَمْ هَـــذا إِلَهَـــينِ؟! — حاشَـــای حاشَـــای مِـــنْ إِثْبــاتِ إِثْنَـــينِ
هُـــويتی لَـــكَ فـــی لائيتـــی أَبَـــدًا — كُـــلٌّ عَلَـــى الْكُـــلِّ تَلْبِـــيسٌ بِـــوَجْهَينِ
فَـــأَينَ ذاتُـــكَ عَنّـــی حَيـــثُ كُنْـــتُ أَرَی — فَقَـــدْ تَبَـــينَ ذاتـــی حَيـــثُ لا أَينـــی
وَ نـــورُ وَجْهِـــكَ مَعْقـــودٌ بِناصـــيتی — فـــی نـــاظِرِ الْقَلْـــبِ أَوْ فـــی نـــاظِرِ الْعَـــينِ
بَينـــی وَ بَينَـــكَ إِنّيـــی ينـــازِعُنی — فَـــارْفَعْ بِلُطْفِـــكَ إِنّيـــی مِـــنَ الْبَـــينِ

ترجمه: ۱- من ذاتم و حقیقتم تو هستی؛ یا آنکه من من، و تو تو هستی و بنابراین، دو تا اله و معبود است ؟! نه، دور است از من، دور است از من، که دو تا اصل و حقیقت و إله و معبود را اثبات کنم ! ۲ - هویت و انّیت من از آن تو می‌باشد، که در عدم صرف و نیستی محض من همیشه در آمده است . تمام حقیقت وجود و ثبات و اصالت تو، در تمام واقعیت نیستی و عدم محض من بر آمده است. و لهذا از دو وجهه اشتباه حاصل شده است: وجهه اصل و حقیقت وجود تو، و وجهه مجاز و واقعیت عدم و فنا و نیستی من ! ۳ - پس هر کجا که می‌نگرم، ذات تو را در وجود خودم چگونه و کجا می‌توانم متحقّق بدانم، در حالیکه واضح و هویدا گشته است که ذات من آنجا است که اصلاً مکانی و محلّی و قراری برای من موجود نیست . ٤ - آری نور سیما و وجه تو می‌باشد که بر پیشانی من گره خورده و استوار شده است؛ در چشم دل و بصیرت من، و یا در چشم بصر و دیدگان حسّی من! ٥ - انّیت و هستی من است که میان من و میان تو منازعه در افکنده است ! پس تقاضا دارم تا با لطف خودت انّیت و هستی مرا از میانه برداری» الله شناسی، ج۲ ص۲۷۳.

و گمان داری که من تورا نمی‌شناسم، بکش که هزار جان من فدای شمشیرتوباد!»[۱]

این اعتقاد فاسد از نظم و نثرش نیز ظاهر است.

ایضاً شیخ روزبهان فارسی در «تفسیر الاسرار»[۲] می‌گوید که:

«در غُلوای[۳] سُکر، حق بر من متجلّی گشت در صورت ترکی قبا بسته و مو بافته و کلاه کج نهاده، دست در اذیال جلالش زدم و گفتم: به حق وحدت ذاتیه تو که چنانت شناخته‌ام که اگر به هزار صورت برآئی و به هزار کسوت جلوه فرمائی که یك سر مو از معرفت، تغییرپذیر نخواهد بود»[۴]

در کتاب «مقامات»[۵] این کافر، هرزه‌ها به قالب زده که در مدتی دراز نقل نتوان کرد و شرح نتوان داد و مزخرفات و کفرهائی که این طایفه بی‌دین و خراب کنندگان شریعت سید

---

۱. فخر الدین علی صفی (م ۹۳۹ق) می‌نویسد: «چون هلاکوخان در نیشابور قتل‌عام کرد، یکی از مغولان تاتار، دست شیخ عطار گرفته بود و می‌برد که او را در مقتل عام سر از تن بردارد و شیخ در آن حال وقت خوش کنند. توجه غلبه کرده، روی به قاتل کرد و گفت: به این که تاج نمدی بر سر نهی و تیغ هندی برکمربندی و از جانب ترکستان به مکر و دستان برآیی، پنداری ترا نمی‌شناسم، پس در آن محل آن لشکری تیغ از نیام برکشید و شیخ بر سر پا نشانید شیخ قدس سره بالبداهه این رباعی گفت:

دلدار به تیغ دست بردی ای دل بین — بربند میان و بر سر پای نشین

وآنگه به زبان حال می‌گو که بنوش — جام از کف یار و شربت بازپسین.

علامه سید نعمت الله جزایری می‌نویسد: «وقتی سلطان وقت، کفریات شیخ عطار را شنید که مسلمین را اغوا می‌کنند. جلادی فرستاد تا سر او را بیاورد وقتی جلاد بر او وارد شد و مأموریت خود را بازگو کرد عطار به قاتل خود گفت: تو خدای منی بهر شکلی که می‌خواهی درآی (من ترا می‌شناسم)» اگر اراده کشتن مرا نموده‌ای من آماده‌ام سپس او را کشت. در بعضی از مدارك هم آمده که به قاتل خود در حین کشته شدن گفت:

کله بر فرق بگذاری تتاری — مرا در تیه شك خواهی گذاری

تو هستی خود خدا و خالق من — بزن گردن مرا ای حی ذو المن

مقدمه لسان الغیب، ص۱۲۹.

۲. نام صحیح کتاب «کشف الأسرار و مکاشفات الأنوار» است، روزبهان در این کتاب درباره مکاشفات و مقامات خود، دعاوی فوق العاده شگفت انگیزی کرده است.

۳. در حالت سرکشی.

۴. شبیه این جملات در کتاب «تفسیر الأسرار» بسیار است، از جمله در ص۵۷.

۵. نام کامل کتاب «بیان المقامات» است؛ این کتاب نیز یکی از تألیفات روزبهان می‌باشد.

المرسلین ﷺ گفته‌اند، بسیار است و مجلّدات بسیار هم گنجایش نقل آن همه ندارد.[۱]

علامه حلی ﵀ در بعضی از کتاب‌های خود، این قوم را به این طور اعتقادهای باطل طعن زده[۲] و شیخ شهید ﵀ در بعضی از مصنّفات خود اشاره نموده که طریقه و روش ایشان حرام است[۳] و غیر ایشان بسیار کس از عارفان، یعنی شناسندگان خدا و رسول و امامان به دلیل و برهان، این گروه بی‌ایمان را طعن زده‌اند،[٤] تا بدانی که متأخرین شیعه همه، فریب سنیان و خراب کنندگان دین پیغمبر آخر الزمان را نخورده‌اند.

[۲- تأویل و تفسیر به رأی]

از جمله طعن‌هایی که متوجه ایشان است، یکی آن است که ایشان مانند ملحدان، آیات و احادیث را به رأی و مدعای خود تفسیر و تأویل می‌کنند.[٥]

---

۱. برای اطلاع بیشر از احوال صوفیه مراجعه کنید به کتاب خیراتیه، ج۱ ص۱۸۳تا ۵۱۳.

۲. نهج الحق و کشف الصدق ص۵۷ و ۵۸.

۳. الدروس الشرعیة، ج۲ ص۲۷۵.

٤. مراجعه کنید به: جدلیة الدین و الفلسفة، ج۲ ص۳۱۱.

٥. نمونه‌ای از تأویلات ابن عربی در مورد آیه ۱۵۰ سوره أعراف : «و کان موسی أعلم بالأمر من هارون لأنّه علم ما عبده أصحاب العجل، لعلمه بأنّ الله قد قضی ألا یعبد إلا إیاه: و ما حکم الله بشیء إلا وقع. فکان عتب موسی أخاه هارون لما وقع الأمر فی إنکاره و عدم اتساعه، فإن العارف من یری الحقّ فی کلّ شیء، بل یراه عین کلّ شیء.» در کتاب «ممدّالهمم در شرح فصوص الحکم» می‌نویسد: «موسی ﵇ به واقع و نفس الأمر و به امر توحید اعلم از هارون بود. چه اینکه می دانست اصحاب عِجل[گوساله] چه کسی را پرستش می کردند. زیرا او عالم بود که خداوند حکم فرموده که جز او پرستش نشود و آن چه را حکم فرمود، غیر آن نخواهد شد (پس جمیع عبادتها عبادت حق تعالی است و لکن، «ای بسا کس را که صورت راه زد») بنا بر این عتاب موسی برادرش هارون را از این جهت بود که هارون انکار عبادت عِجل می نمود و قلب او چون موسی اتساع نداشت. چه اینکه عارف حق را در هر چیز می بیند بلکه او را عین هر چیز می بیند. (غرض شیخ در این گونه مسائل در فصوص و فتوحات و دیگر زبر و رسائلش بیان اسرار ولایت و باطن است برای کسانی که اهل سرّند. هر چند به حسب نبوت تشریع مقرّ است که باید توده مردم را از عبادت اصنام بازداشت. چنانکه انبیاء عبادت اصنام را انکار می فرمودند)» (ممد الهمم، ص٥١٤) برای اطلاع بیشتر از این تاویلات مراجعه کنید به: کتاب «آیات العقائد» تالیف آیت الله سید جعفر سیدان ادام الله ظله.

[۳ و۴ و۵ - اعتقاد به جبر، تشبیه، تجسیم]

دیگر آنکه به جبر[۱] و تشبیه[۲] و تجسیم و صورت و رؤیت[۳] قایلند؛ چنانکه از کتاب‌ها و

---

۱. شبستری گفته است: «هر آن کس را که مذهب غیر جبر است نبی فرمود کو مانند گبر است».
گلشن راز ص۷۴۹. ملای رومی نیز در مثنوی در دفاع از ابن ملجم ملعون می‌گوید:

هیچ بغضی نیست در جانم زتو زآن که این را من نمی‌دانم ز تو

آلت حقی تو؛ فاعل دست حق چون زنم بر آلت حق طعن و دق» مثنوی معنوی، ج۱ ص ۱۰۵-۱۰۷.

یکی از مشاهیر معاصرین در شرح حدیث «لاجبر و لاتفویض»، می‌نویسد: «بنابر مشرب توحید افعالی... اصلاً برای آن [انسان و بقیه مخلوقات] وجودی در کار نیست مگر مجازاً به گونه‌ای که اسناد وجود به انسان در حقیقت برای خود انسان نیست... زیرا موجود امکانی بر اساس مشرب عرفان عملی تنها صورتی آیینه‌ای است که در خارج اصلا وجود ندارد... زیرا سخن از جبر یا اختیار آن صورتی که تنها نمایان‌گر غیر است - و خود آن را اصلا در خارج وجودی نیست - قضیه سالبه‌ای است که اصلا موضوع ندارد... انسان و تمامی موجودات دیگر، درجه‌ای از درجات فاعلیت خداوند می‌باشند، زیرا هیچ فاعلی جز پروردگار عالمیان وجود ندارد». علی بن موسی الرضا والفلسفة الإلهیة، ۸۹ - ۹۴.

۲. ابن عربی در فصوص می‌گوید:

«فإن قلت بالتنزیه کنت مقیداً و إن قلت بالتشبیه کنت محدداً

و إن قلت بالأمرین کنت مسدداً و کنت إماماً فی المعارف سیداً

فمن قال بالإشفاع کان مشرکاً و من قال بالإفراد کان موحداً

فإیاك و التشبیه إن کنت ثانیاً و إیاك و التنزیه إن کنت مفرداً

فما أنت هو: بل أنت هو و تراه فی عین الأمور مسرَّحاً و مقیداً» و در ادامه می‌گوید: «لو أن نوحاًؑ جمع لقومه بین الدعوتین لأجابوه» فصوص الحکم، ج۱ ص۷۰.

۳. اعقاد به تجسیم و رؤیت در کتب صوفیه فراوان مشاهده می‌شود، به عنوان نمونه مراجعه کنید به: کشف الأسرار روزبهان؛ ابن عربی نیز در فتوحات مدّعی است که در سال ۵۹۹ق در یک روز جمعه بعد از نماز، هنگام نماز جمعه، با روح متجسّد احمد بن‌هارون الرشید ملاقات و سخنانی میان آنها واقع می‌شود. (ابن عربی در بخش الاقطاب همین احمد بن هارون الرشید را مقرب‌ترین رجل الهی در عصر خودش عنوان کرده است. فتوحات، بحث الاقطاب، ج۱۱ ص۲۷۴ و ۲۷۵) ترجمه عبارت او چنین است: احمد سبتی فرزند امیرالمؤنین‌هارون الرشید... از وی پرسیدم چرا از روزهای هفته، روز شنبه را به کسب اختصاص دادی؟ گفت: از آن جهت که خدای سبحان خلقت عالم را از روز یکشنبه آغاز فرمود و در روز جمعه فراغت یافت. پس این ایام را برای عبادت خدا قرار دادم و برای حظّ نفس خود کاری نکردم و چون روز شنبه آمد، آن را برای خود قرار دادم و در آن روز به کار و کسب مشغول شدم از برای قوتِ آن شش روز دیگر. پس خدای سبحان نظر افکند به آنچه خلق فرموده بود، در روز شنبه. پس به پشت دراز کشید و یک

گفتگوهای ایشان ظاهر است و یك جهت از جهات میل اشاعره و بعضی دیگر از طوایف نواصب به این گروه، این است که ایشان درین عقاید با خود موافق یافته‌اند.[۱]

[٦- دعوی کشف و علم غیب]

دیگر از جمله طعن‌هایی که متوجه ایشان است، یکی آن است که دعوی دانستن غیب کرده و آن را کشف نام می‌کنند و در آن تمادی نموده، نسبت دانستن غیب به کفار هند می‌دهند.[۲]

پای خود را روی پای دیگر قرار داد و گفت من مَلِک هستم برای ظهور و پیدایش مُلک... از او سؤال کردند قطب در زمان تو چه کسی بود؟ گفت خودم... و سپس می‌گوید: فإنه سبحانه نظر إلی ما خلق فی یوم السبت فاستلقی و وَضَع إحدی رجلیه علی الأخری... خدای سبحان نظر افکند به آنچه خلق فرموده بود، در روز شنبه و (نعوذ بالله) به پشت درازکشید و یک پای خود را روی پای دیگر قرار داد. (فتوحات، ج۹ ص۳۲٦ و ۳۲۷)؛ ابوالفتح محمد بن مظفرالدین معروف به شیخ مکی در خاتمه کتاب «الجانب الغربی فی حل مشکلات ابن العربی» بنا بر نقل علامه خویی‌؛ می‌گوید: «محی الدین عقیده اش این بود که خدای تعالی در نظر من مجسّم می‌شود مثل اینکه جبرئیل برای رسول خدا‌ﷺ مجسّم می‌شد! و هرگاه مجسّم می‌شد من قدرت نداشتم که به سوی او نظر اندازم و با من تکلم می‌کرد و من کلام او را می‌شنیدم و می‌فهمیدم و مشاهده ی من خدا را مانع می‌شد که تا چند روز غذا نمی‌خوردم و هرگاه مائده حاضر می‌شد خدا را در جانب خود می‌دیدم!» منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، ج۱۳ ص۲۹۹.

۱. صفدی در «الوافی بالوفیات» می گوید: «وقفت علی کتابه الذی سماه الفتوحات المکیة لأنه صنفه بمکة وهو فی عشرین مجلدة بخطه فرأیت أثناءه دقائق وغرائب وعجائب لیست توجد فی کلام غیره ... و قد ذکر فیه فی المجلدة الأولی عقیدته فرأیتها من أولها إلی آخرها عقیدة الشیخ أبی الحسن الأشعری لیس فیها یخالف رأیه» الوافی بالوفیات، ج٤ ص۱۲۵.

۲. در کتاب «روح مجرد» می‌گوید: «یکی از همراهان روزی از حضرت آقا حاج سیدهاشم سوال کرد: به تحقّق پیوسته است که بعضی از مرتاضان گاوپرست هندی در برابر گاو مودّب می‌ایستند و بدان گاو توجّه می‌کنند و از حرکات و سکنات آن گاو خبر از غیب میدهند. مثلاً یکبار که گاو دمش را به سمت راست حرکت داد، إخبار میدهند از انقلاب و خونریزی در آن طرف کره زمین و یا در أقصی نقطه مغرب، و سپس معلوم می‌شود این اخبار کاملاً صحیح و محقّق بوده است. چه ربط و ارتباطی میان حرکت دم گاو و آن حادثه وجود دارد؟!... ایشان فرمودند: ...چون آن مرتاض خود را به درجه کشفِ وحدت نظامِ رابطی عالم رسانیده است، از هر حرکت و سکونی گرچه بسیار بی‌اهمّیت باشد میتواند خبر از جمیع تغییرات و تبدیلات و حرکتها و سکونهای عالم بدهد. و این اختصاص به دُم هم ندارد؛ از حرکات

در باب اطلاع بر غیب، دو سه کلمه در فصل پنجم این اوراق که جزو ثانی است سمت گذارش یافته.[۱]

حکایت: در کتاب «إیجاز المطالب فی إبراز المذاهب» و بعضی دیگر از کتاب‌های شیعه مسطور است آنچه خلاصه مضمونش این است که جوانی بود از اهل جرجان و در کمال محبت نسبت به شاه مردان، در مقام اسلام، پایش استوار و بر محك ایمان، طلای رأیش تمام عیار، اگر چه از خواندن و نوشتن بی‌بهره بود، امّا از عقاید دینیه و معارف یقینه حظی وافر و نصیبی کامل داشت و در خدمت علمای دیندار بسیار به سر برده بود و دلایل ساطعه و براهین قاطعه به گوشش بسیار خورده بود و حسن عقیده‌اش در مذهب حق مرضی و حمیده، درجه یقینش در حقیقت دین مستبین قریب به مرتبه علیای ابوذر و سلمان رسیده، از غایت صلابتی که در دین داشت، با آنکه ناخوانده و نانویسنده بود، همت بر الزام مخالفین می‌گماشت.

پاهایش و دستهایش و بدنش و چشمها و گوشهایش هم میتواند عین این خبر را بدهد. و اختصاص به گاوپرست و گاو هم ندارد. با هر حرکت بلبلی، و تکان خوردن گلی، و سرازیر شدن آبی، و باد و بارانی، و طلوع و غروبی، میتوان از این خبرها را داد. زیرا نظام مدیریت و عالم امر جهان، یکی بیش نیست؛ و در هر لحظه آن نظام و امر وُحْدانی موجب تغییر و تبدیل تمام ذرّات عالم میگردد. و در اینصورت با مشاهده و کشف آن نظام، تمام وقایع و حوادث مشهود می‌باشد؛ و با مشاهده هر تغییری، بواسطه ارتباط مستقیم و غیرقابل تبدّلش با آن نظام میتوان به هر یك از تغییرات دیگر در این نظام پی برد. غایة الامر چون مرتاض گاوپرست بواسطه ریاضات نفسانیه خود، با روح کلّی گاو ربط پیدا کرده است، نفسش با آن نظام واحد از راه نفوس گاو رابطه برقرار کرده است و از دریچه و شبکه گاو به این رموز مخفیه و أسرار غیبیه پی‌می‌برد» روح مجرد، ص٦٢٥.

۱. مقدس اردبیلی در آن فصل می‌نویسد: «جواب آن است که حضرت الله تعالی می‌فرماید که «عالِمُ الْغَیبِ فَلا یظْهِرُ عَلی غَیبِهِ أَحَداً إِلَّا مَنِ ارْتَضی مِنْ رَسُولٍ» یعنی مطلع نمی‌گرداند الله تعالی بر غیب خود هیچ کس را مگر آن کس را که بپسندد از رسول و فرستاده خود تا معجز وی باشد و هر چه امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین؈ از آن خبر می‌دادند از جانب پیغمبر بود و اطلاع پیغمبرﷺ بر مغیبات بی‌واسطه بشر است و اطلاع اوصیاء به واسطه آن حضرت سبحان الله اهل بیت پیغمبر که به واسطه آن سرور از غیب خبر داده باشند منکر آن شدن و نسبت اطلاع بر علوم غیبیه به صوفیه که مخالفان اهل بیت پیغمبرند دادن آیا چه سبب داشته باشد این معنی را؟ سبب دیگر نخواهد بود به جز عداوت اهل البیت» حدیقة الشیعه، ج۱ ص۲٦۹.

پیر صوفی با او معاصر بود که در فریب دادن مردمان از شیطان مردود گوی مسابقت می‌ربود. هر جا که می‌نشست سخنی از جنید و شبلی و امثال آنها در می‌پیوست و معجزات بسیار بر خود و هر یك از ایشان می‌بست و زبان به لافهای گزاف می‌گشود و به دعوای دروغ و باطل، دلهای احمقان و سفیهان را می‌ربود.

وقتی از اوقات در مجلسی عظیم، جوان شیعی را با پیر صوفی ملاقات افتاد، پیر صوفی به طریق عادت، درِ غرور و خدعه باز کرده و زراقانه چنانکه شیوه ایشان است به تقریر مزوّرات و مزخرفات زبان دراز کرد تا گفتار ناهموارش به مبحث مکاشفه انجامید و کلام خامِ ناتمامش به دعوی دانستن غیب رسانید.

جوان شیعی به دو زانو در آمده، گفت: من شنیده‌ام که حضرت الله تعالی در کلام مجید چند جا اشاره به این فرموده که غیب را بغیر از او - عظم شأنه - کسی نمی‌داند؟ پس کافر آن کسی است که قول خدا را رد و سخن شما را باور کند! وا عجبا از سخت روئیهای شما قوم بی‌حیا که از خدا شرم ندارید و به این طور دعواها زبان می‌گشائید و به آن اکتفا ننموده، نسبت دانستن غیب به کفار هند و سند می‌دهید.

پیر صوفی گفت: ما دلیل داریم بر اینکه کافر و مسلمان غیب می‌دانند و رازهای پنهان از لوح دل می‌خوانند.

جوان شیعی پرسید که آن دلیل چیست و شاهد بر مدعای شما کیست؟

پیر صوفی گفت: دل مسلمان مانند آب است و دل کافر مانند بول و چنانکه درین دو آب روی می‌نماید، در دل کافر و مسلمان چیزهای پنهان نقش می‌بندد و رازهای نهفته صورت می‌پذیرد.

جوان شیعی برآشفت و گفت: بر آن دل و گل می‌باید شاشید که به این گونه گفتگوها خواهد طریقه خود را درست کند و اینطور مثالها را دلیل بر حقیّت مذهب خود سازد. اهل مجلس سخت بخندیدند و پیر صوفی خجل و منفعل شده، دم فرو بست و ذلیل و خوار و بی‌اعتبار رفته در کنجی نشست.

این فقیر وقتی در مجلسی حاضر بودم که سخن از این طایفه و دعوی کشف نمودن ایشان می‌گذشت، یکی از خوش‌طبعان که در آن مجلس حاضر بود گفت: چرا بی‌انصافی می‌کنید؟! این جماعت در دعوی کشف صادق‌اند، اما کشف ایشان از قبیل کشفی است که عمروعاص نمود در جنگ صفّین در هنگام محاربه با امیرالمؤمنین ؑ.

پس باید دانست که این جماعت دعوی کشف و کرامات را از گوشه‌نشینان براهمه و ریاضت‌کشان هندو کسب کرده‌اند و چون بلاهت و حماقت آن گروه در کار دین درجه علیا دارد، هر دعوی که ریاضت‌کشان ایشان نموده‌اند و هر لاف و گزاف که زده‌اند، آن فرقه از غایت ابلهی باور کرده‌اند و تصدیق ایشان نموده‌اند، و به طریقی که هر نادانی بشنود تصور کند که واقعی است، آن را شهرت دادند و گوشه‌نشینان سنی هم بر این منوال سلوك نموده‌اند و مریدان ایشان نیز به طمع نان و حلوا، معجزات بسیار بر پیران خود بسته‌اند و آن را کشف و کرامات نام نهاده‌اند و سفیهان آن را باور داشته‌اند.[1]

[روایت ششم در ذم صوفیه]

و دیگر آنکه این گروه و مایلین و معتقدین ایشان چنانکه در حدیث وارد است سه طایفه‌اند: گمراهان و فریبندگان و غافلان.

و به روایتی به جای عبارت غافلان، لفظ احمقان واقع است، و در حدیث دیگر به جای آن کلمه، جاهلان مذکور.[2]

این معنی نزد هر عاقل ظاهر است، از آن روی که آنها که عارف به عقاید باطله این جماعت‌اند و خود نیز آن عقیده‌ها دارند به دلائل عقلیّه و نقلیّه، گمراه و کافرند.

و جمعی که اعتقاد فاسد و مذهب باطل ایشان را می‌دانند و در دل قایل به آن نیستند، اما تجاهل نموده، خود را از آن گروه می‌شمارند و خویشتن را بر آن عقاید وامی‌نمایند، فریبندگان و حیلت‌گرانند و مدعای ایشان آن است که جمعی از سفیهان و احمقان را که اعتقاد به این قوم

---

۱. برای اطلاع از این کرامات مراجعه کنید به: «تحفة الأخیار»، ص ۲۲۷-۲٤٦.

۲. متن حدیث در ص۲۵۳ ذکر خواهد شد.

دارند، مرید و معتقد خود سازند.

طائفه سیّم آنانند که از روی غفلت و جهالت و نادانی و حماقت، این طریقه را پیش‌می‌گیرند و مایل به این گمراهان و فریبندگان می‌گردند.

پس هرکه عارف به عقاید باطله این جماعت نباشد و به حقیقت ایشان و مذهب ایشان معترف شود به سبب جهل و نادانی گمراه گشته؛ پس اگر با آن جهل دعوای علم کند، جهل مرکّب خواهد بود و به این سبب حالش تباه شود و به وادی ضلالت افتد؛ و بسیار باشد که جمعی از مردمان به سبب او گمراه گردیده، از طریق حق دور شوند و به وادی خذلان روی آورند.

و اگر کسی بر بد اعتقادی این گروه واقف باشد و در باطن به بطلان ایشان معترف، امّا بجهت فریفتن خلق، این طایفه را مدح گوید و ایشان را از نیکان و دوستان خدا شمارد و از برای دنیا، دین از دست داده باشد و به عمد مردمان را گمراه کرده، از برای زخارف دنیا از نعمت عقبا بی‌بهره گشته.

و اگر آن کس که بر بد اعتقادی این قوم مطلع باشد به حقیّت ایشان معترف شود، آن کس دانسته از طریق حق انحراف نموده و از مذهب حق امامیه بیزار گشته و گمراه کننده باشد و حالش از دیگران بدتر؛ پس اگر آن کس دعوی تشیع کند باید که شیعه قبول نکند و او را از شیعه نشمارد؛

[۷- محبت به دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام]

زیرا که ناچار است او را از اعتراف نمودن به حلول و اتحاد و وحدت وجود و از قایل بودن به جبر و محبت ورزیدن با یهود و ترسا و گبر و دوست داشتن ابی بکر و عمر و عثمان و معاویه[۱] و یزید و ابو سفیان و جمیع فسّاق و فجّار و سایر مشرکین و کفّار و اگر اظهار دشمنی اینطور کسان نماید، باید که شیعه باور نکند.

۱. برای اطلاع بیشتر از تمجید ابن عربی نسبت به خلفا و سایر مشرکین، مراجعه کنید به کتاب: «دیدگاه محیی الدین درباره خلفا» ص۱۹-۵۲ و کتاب «ابن عربی سنی متعصب» ص ۱۸۸-۲۴۷.

[معنای لعن در نزد صوفیه]

اگر اینطور کسان را لعنت کند، باید که شیعه فریب نخورد، از این جهت که ایشان لعنت را عین رحمت می‌دانند.[۱]

جمعی از ایشان می‌گویند: لعنت چهار حرف است که حرف هجاء ل ع ن ت و هر یك از این چهار، اسمی‌اند از اسماء الله؛ پس لعنت عین رحمت باشد.

جمعی از ایشان گویند: نقطه ذات حق تعالی در جمیع حروف حلول کرده و جمعی از این طایفه گویند که عالم صورت ایزد تعالی است و حق تعالی روح عالم است؛ چنانکه محیی الدین در کتاب «فصوص الحکم» در «فصّ هودی» می‌گوید:

«العالم صورته و هو روح العالم»[۲]

---

۱. سیدهاشم حداد نیز معتقد است که حقیقت معنای لعن، طلب خیر و رحمت است! نویسنده «روح مجرد» می گوید: «روز تاسوعا که در منزلشان زیارت عاشورا خوانده شد، و بعد از صد لعن و صد سلام و نماز زیارت، دعای عَلْقَمَه قرائت شد، در پایان دعا یکی از حضّار پرسید که این لعنت‌های شدیده و نفرین‌های أکیده با این مضامین مختلفه چگونه با روح حضرت امام جعفر صادق ﷺ که کانون رحمت و محبّت است سازش دارد؟!... جوابی که ایشان دادند این بود که: این دعا همه‌اش طلب خیر است و رحمت، گر چه بصورت عبارت و کلام، نفرین و لعنت می‌نماید. و بطور کلّی تمام لعنت‌هائی که خداوند میکند یا در لسان پیامبر و ائمّه طاهرین ﷺ وارد است، همگی خیر است، خیر محض. و از خدا و أولیاء وی غیر از خیر تراوش نمی‌نماید... رحمت گاهی در مجال دادن و حلوا دادن ظهور دارد، و گاهی در منع نمودن و سِرُم زدن. هر دو رحمت است به دو صورت و دو شکل» روح مجرد، ص۱۱۰-۱۱۵.

۲. عبارت او چنین است: «و بالإخبار الصحیح أنه عین الأشیاء، و الأشیاء محدودة و إن اختلفت حدودها. فهو محدود بحد کل محدود . فما یحَدُّ شیء إلا و هو الحق. فهو الساری فی مسمی المخلوقات و المبدَعات، و لو لم یکن الأمر کذلك ما صح الوجود. فهو عین الوجود، «و هو عَلی کُلِّ شَیءٍ حَفِیظٌ» بذاته، «وَ لا یؤُدُهُ» حفظ شیء. فحفظه تعالی للأشیاء کلها حفظه لصورته أن یکون الشیء غیر صورته . و لا یصح إلا هذا، فهو الشاهد من الشاهد و المشهود من المشهود. فالعالم صورته، و هو روح العالم المدبر له فهو الإنسان الکبیر.

فهو الکون کله ... و هو الواحد الذی

قام کونی بکونه ... و لذا قلت یغتذی

فوجودی غذاؤه ... و به نحن نحتذی

فبِهِ منه إن نظرت ... بوجهٍ تعوذی» فصوص الحکم، ج۱ ص۱۱۱.

و معلوم است که عالم، عبارت است از ما سوی الله؛ پس هر چیزی را از چیزها، صورت خدا می‌دانند.

به زعم این طایفه، حروف نیز صورت خداست و خدای تعالی روح حروف است؛ پس می‌گویند که چون خدای عزّ و جلّ روح این حروف است، این حروف عین ذات و عین رحمت خدا خواهد بود.

مجملاً، هر فرقه از این جماعت به یك وجهی لعنت را عین رحمت می‌دانند و با وجود این، بسیار باشد که اگر کسی یکی از مخالفین را خصوصاً یکی از ایشان را که این جماعت پیر خود می دانند لعنت کند، بغایت مضطرب شوند و با آن مرد نهایت دشمنی ورزند.

[توجیه ناپذیری کلام صوفیه]

دیگر باید دانست که اکثر ملحدان گفتگوهای این فرقه را سپر و گریزگاه بد اعتقادی و الحاد خود ساخته اند؛ چنانکه در حدیث اشاره به آن شد و گذشت؛

پس شیعه باید که به سخن بعضی از متعصّبان و برخی از غافلان بلکه به قول جمعی از گمراهان و بد اعتقادان از راه نرود که در مقام توجیه و تأویل گفتگوهای زشت این طایفه در آمده‌اند و دین اسلام و کیش فرنگیان را به تأویلات غوایت آیات یکی کرده‌اند و به سبب این تأویلها بسیار کس از سفها را به وادی الحاد انداخته‌اند. و عجب است که این جماعت گفتگوهای محمود پسیخانی[1] را تأویل نکرده‌اند!

---

۱. محمود پسیخانی گیلانی (م ۸۳۱ق) حدود سال ۸۰۰ق مسلك خود را به طور علنی مطرح ساخت، او بنیان‌گذار فرقه‌ی صوفیه نقطویه است، که یکی از انشعاب‌های فرقه‌ی حروفیه به‌شمار می‌رود، فضل الله استرابادی پیشوای حروفیه و پسیخانی پیشوای نقطویه هر دو ادعای قطبیت و مهدویت داشته و درباره خواص نقطه عقاید مخصوص اظهار می‌کرده‌اند، در کتب فرق و تاریخ عقائد کفرآمیز متعددی از آنها نقل شده است. در رسائل دهدار آمده است: «طایفه دوّم از منکران وجود واجب، ملاحده تناسخیه‌اند که خود را نقطویه می‌خوانند و مبدأ اشیاء را ذات مربع می‌گویند و آن عبارت است از روح انسان نزد ایشان و خود را خدا می‌دانند و می‌گویند که تا خود را نشناخته، بنده است و چون خود را شناخت، خداست ... و واضع این مذهب محمود فسیخانی است – لعنه الله تعالی –. ... و قبایح

به همه حال، مؤمن باید که اعتقاد کند که قایل به حلول شدن و دم از اتحاد و وحدت وجود زدن کفر است.[۱]

[**اشتراک صوفیه و نصاری در وحدت وجود**]

و نیز شیعه باید بداند که هر وجه که حلولیه و اتحادیه و وحدتیه در باب خدائی خود و مشایخ خود و سایر موجودات می‌گویند بعینه همان وجه را نصاری در باب خدائی عیسی‌ؑ[۲] و غلات شیعه در باب خدائی علی مرتضی‌ؑ و بعضی دیگر از ائمه هدی‌ؑ می‌گویند.

عقاید و افعال این ملاعین قابل ذکر نیست. و علاج سوفسطائیه و این ملاحده غیر شمشیر نیست» رسائل دهدار، ص۳۱۹.

۱. بسیاری دیگر از فقهای بزرگ تاریخ تشیع اعتقاد به وحدت وجود و موجود را کفر و الحاد می‌دانسته‌اند، همانند علامه حلی، ملامحمدطاهر قمی، علامه مجلسی، علامه خواجوئی، علامه بهبهانی، میرزای قمی، کاشف الغطاء ؒ و ...، در این زمینه تنها به ذکر عبارتی از حضرت آیت الله العظمی خوئی ؒ اکتفاء می کنیم، ایشان در بحث موانع کفر در کتاب الارث می گوید: «کذلك بعض الفرق المنتحلين للإسلام إذاكانت عقائدهم على نحو ترجع إلى إنكار الألوهية والخلق، أو إنكار النبوّة أو المعاد، فيحكم بكفرهم كالقائلين بوحدة الوجود من الصوفية – على ما نسب إليهم – ويوجد كثيرا فى أشعارهم وفى بعض المتون أيضا ما يدلّ على كفرهم كما فى عبارة محيى الدين بن عربى : «الحمد لله الذى خلق الأشياء وهو عينها» . فهم يعتقدون وحدة الوجود و أن وجود الخالق والمخلوق شئ واحد، إذا لوحظت المراتب يكون خلقاً، و إذا ألغيت المراتب فهو نفس الخالق، فالواجب والممكن شئ واحد موجود واحد وإنّما يختلف بالاعتبار، فهو باعتبار حدّه ممكن ومخلوق وإذا ألغى الحد يكون واجبا. وهذا يرجع فى الحقيقة إلى إنكار خالق غير الموجودات الخارجية» محاضرات فى المواريث، ص۱٦۸.

۲. در کتاب «مهرتابان» می گوید: «علّت بطلان تثلیث بر اساس اصول برهان – با آنکه نصاری قائل به وحدت ذات حقّ هستند، و إنجیل صراحت بر توحید دارد... – همان تناقض بین وحدت و کثرت است. یعنی مسیحیان می‌گویند: ذات حضرت حقّ جلّ و عزّ واحد است؛ و در عین حال سه تاست. اگر وحدت حقیقی و کثرت اعتباری باشد مستلزم اشکال نخواهد شد...» (مهرتابان ص۲۰۰) در جای دیگری نیز می‌نویسد: «اگر نصاری تثلیث را اعتباری دانند، موحّد می‌باشند ما تنها اختلافی که با نصاری در تثلیث داریم آنست که: آنها سه مبدأ اصیل (ذات، روح و علم، یا اب و روح القدس و ابن) قائلند و آنها را اقانیم و اصول قدیمه بنای عالم خلقت می‌دانند» الله شناسی، ج۲ ص۲۷۱.

و این بغایت عجب است که جمعی به کفر نصاری[1] و غلات شیعه که عیسی علیه السلام و بعضی از ائمه معصومین علیهم السلام را خدا می‌دانند، اعتراف دارند و با این حال جماعتی از غلات سنیان، حلاج کافر و اشباه او را و گروهی که جمیع اشیاء را خدا می‌دانند، از اکابر اولیاء الله می‌شمارند.[2]

[فضائل خلفا در سایه وحدت وجود]

پس بدان که اگر چه واضع مذهب صوفیه ابوهاشم کوفی است چنانکه اکثر علما نقل کرده‌اند و آن ملعون و مریدانش ملحد و دهری بودند؛ اما جمعی از متعصبان سنی چون بر فضایح و قبایح و فسق و نفاق ابی بکر و عمر و عثمان واقف شدند چاره‌ای جز آن ندیدند که دست بر آن مذهب زنند و صوفیه را اعانت و تقویت کنند و به جبر قایل شوند تا پرده دریده خلفای ثلاثه را شاید به این وجه رفو کنند؛ چنانکه قبل ازین در این کتاب بعد از نقل بحث شیخ مفید - علیه الرحمة - با قاضی عبد الجبار معتزلی مذکور گشت،[3] بلکه به روش حلول و اتحاد و وحدت وجود مرتبه خدائی از برای ایشان و پیروان ایشان ثابت کنند و مردمان را به این وسیله فریب دهند تا زبان از طعن ایشان کوتاه سازند و ایشان را دوست بدارند؛[4] پس

---

۱. عجیب‌تر از این، کلام ابن عربی در «فصوص الحکم» است که علت کفر نصاری را حصر خداوند در عیسی معرفی کرده و می‌گوید: «دلیل کفر مسیحیان آن بود که فقط مسیح را خدا دانستند در حالی که همه عالم صورت حق است نه فقط عیسی» ممدالهمم (ترجمه و شرح فصوص الحکم)، ص۳۵۷ .

۲. در ممد الهمم می نویسد: «آن مشایخ اکابر اولیاء از قبیل جنید، شبلی، ابی یزید بسطامی، عبدالله بن سهل تستری، حلاج و دیگران بودند» ممد الهمم، ص ۳۰۹، پاورقی.

۳. حدیقة الشیعه، ج۱ ص۴۸۹.

٤. ابن عربی بسیاری از ملحدین را از رجال الله می‌خواند و می‌گوید: «و اعلم أن رجال الله فی هذه الطریقة هم المسمون بعالم الأنفاس ... فمنهم - رضی الله عنهم - الأقطاب ... و منهم من یکون ظاهر الحکم، و یجوز الخلافة الظاهرة کما حاز الخلافة الباطنة من جهة المقام: کأبی بکر، و عمر، و عثمان، و علی، و الحسن، و معاویة بن یزید، و عمر بن عبد العزیز، و المتوکل. و منهم من له الخلافة الباطنة خاصة، و لا حکم له فی الظاهر: کأحمد بن‌هارون الرشید السبتی، و کأبی یزید البسطامی. و أکثر الأقطاب لا حکم لهم فی الظاهر» الفتوحات المکیة، ج۲ ص٦.

طریقه این فرقه را در نظر عوام مستحسن نمودند و اکثر خود این طریقه را پیش گرفتند و جمعی از طواغیت بنی عباس و گروهی از اتباع ایشان نیز در رواج دادن این طایفه کوشیدند و به ایشان غایت محبت ورزیدند و ایشان را اولیا و ابدال و اقطاب نام کردند و معجزات بسیار بر ایشان بستند و نسبت دانستن غیب به ایشان دادند.

در این، دو نظر دیدند: یکی آنکه مرتبه امیرالمؤمنین و سایر ائمه معصومین ﷺ را در چشم جهّال پست کنند و معجزات ایشان را در نظرها سهل وانمایند و گویند معجزه و خوارق عادت دلیل بر امامت نیست؛

دیگر آنکه دعوی مکاشفه ایشان را دلیل بر امامت ابی بکر و عمر و عثمان سازند و گویند که این جماعت که صاحب مکاشفه‌اند به امامت شیوخ ثلاثه قایلند و اگر ایشان بر حق نمی‌بودند می‌بایست که این گروه که غیب دانند به بطلان ایشان شهادت دهند.[1] و جمعی از سنیان که دعوی این گمراهان را دلیل بر حقیّت مذهب باطل خود ساخته‌اند با ایشان کمال محبت ورزیده‌اند و از غایت محبت است که فرقه‌ای از سنیان به این طایفه دارند که سخنان کفر نشان ایشان را تأویل می‌کنند و زورها می‌زنند که کفر ایشان را در چشم کوردلان، ایمان کامل وانمایند. فلعنة الله علیهم و علی مشایخهم الزندیقین.

---

۱. مکاشفات و کرامات دروغین این درویشان در کتابهایی همچون «نفحات الأنس» جامی نقل شده است، در این جا نمونه ای از این کرامات را نقل می‌کنیم: «جلال الدّین محمّد در شهر بلخ شش ساله بود که روز آدینه با چند کودك دیگر بر بامهای خانه‌های ما سیر می‌کردند. یکی از آن کودکان با دیگری گفته باشد که: بیا تا از این بام بر آن بام جهیم! جلال الدّین محمّد گفته است: این نوع حرکت از سگ و گربه و جانوران دیگر می‌آید. حیف باشد که آدمی به این‌ها مشغول شود. اگر در جان شما قوّتی هست بیایید تا سوی آسمان پریم، و در آن حالت از نظر کودکان غایب شد. کودکان فریاد برآوردند. بعد از لحظه‌ای رنگ وی دیگرگون شده و چشمش متغیر گشته، باز آمد. گفت: آن ساعت که با شما سخن می‌گفتم دیدم که جماعتی سبزقبایان مرا از میان شما برگرفتند و به گرد آسمانها گردانیدند و عجایب ملکوت را به من نمودند، و چون آواز فریاد و فغان شما بر آمد، بازم به این جایگاه فرود آوردند. و گویند که در آن سنّ در هر سه چهار روز، یك بار افطار می‌کرد» نفحات الأنس، ص۵۳۰.

فرقه دویم: واصلیّه‌اند.[۱]

این طایفه گویند: ما واصلیم به خدا، یعنی به حق تعالی رسیده‌ایم و به او پیوسته‌ایم. بعضی این مذهب را نیز از اصول مذاهب صوفیه شمرده‌اند، چنانکه گذشت. و حق این است که ایشان از فروع و شعب اتحادیه‌اند که چون بر زشتی اعتقاد و رسوائی خود اطلاع یافته‌اند، دست بر وصول زده‌اند و عقیده فاسده خود را این لباس پوشانیده‌اند، پس وصول به حق را اینطور معنی گفته‌اند و خود را بیشتر از دیگران رسوا کرده‌اند و در فضیحت خویش بیشتر از طوایف پیش مبالغه نموده‌اند و به بعضی از مقالات شنیعه و افعال قبیحه از اتحادیه، متمیّز و متفرّع شده‌اند.

[۸ - سقوط تکلیف در تصوّف]

از جمله یکی آن است که می‌گویند که نماز و روزه و حج و سایر احکام شرعیّه را از این جهت وضع کرده‌اند که آدمی به آن تهذیب اخلاق نماید؛ پس چون ما تهذیب اخلاق نموده‌ایم و معرفت اشیاء و شناخت حق تعالی ما را حاصل گشته و به خدا واصل شده‌ایم تکالیف شرعیه از ما برخاسته[۲] و هیچ چیز بر ما واجب نیست و تمام محرمات بر ما حلال است.

---

۱. تبصرة العوام فی معرفة مقالات الأنام، فرقه چهارم، ص۱۳۱.

۲. صوفیان در توجیه ترک تکالیف و فرائض شرعی، می‌گویند: این افراد در حال جذبه‌اند و تکلیف ندارند! و گاه می‌گویند: آن ها تکلیف خاص به خود را دارند!! نویسنده «روح مجرد» در ترجمه کلام ملاصدرا دراین باره چنین می‌گوید: «و چون برای وی درهائی از غیب گشوده شد، باید تا سرحدّ امکان عمل به مقتضای ظاهر أحکام و به مقتضای باطنِ کشف شده بنماید. و اگر برای او جمع میان عمل به ظاهر و باطن امکان نداشت، پس تا هنگامی که آن حال باطنی و آن وارده ملکوتی بر حال این سالك غلبه پیدا ننموده، باز واجب است بر او از علم ظاهر پیروی کند؛ و اگر آن وارده و حال باطن غلبه پیدا کرد و سالك را مغلوب نمود بطوری که از مقام تکلیف بیرون برد، در این صورت باید به مقتضای حالش عمل کند؛ چرا که وی در حکم مجذوبین است (که جذبه الهیه آنان را فرا گرفته و از اراده و اختیار خارج نموده است)...تمام شد کلام صدر المتألّهین. ولی وصول بدین مرتبه حاصل نمی‌شود مگر برای نادر از عرفا و أوحدیّ از ناس» (روح مجرد، ص٣٣٤) ابن عربی نیز می‌گوید: «و من عباد الله من لم یأت فی نفس الأمر إلا ما أبیح له أن یأتیه بالنظر إلی هذا الشخص علی الخصوص و هذا هو الأقرب فی أهل الله فإنه قد ثبت فی الشرع أن الله

دیگر می‌گویند که هرکس به این مقام عالی رسد هر چه از او صادر شود از شرب خمر و زنا و لواط و غیر آن، هیچ کس را بر او اعتراض نرسد و هر چه کند از امثال این امور از آن منع نتوان کرد، و از او نیکو باشد، اگر خواهد که با مادر و خواهر و دختر خود وطی کند او را حلال باشد، و اگر با پسران و زنان و دختران مردم مقاربت نماید از او فیضها به ایشان رسد و اگر کسی را بر خود افکند او را روا باشد؛ بلی هرگاه مفتی ایشان مثل ملا میرزا جان شیرازی کسی باشد که گوید به نفس ناطقه او چه زیان دارد![1] چون[2] ایشان آنها نکنند و این هرزه‌ها نگویند؟!

ملای روم در خطبه‌ای از خطبه‌های مثنوی می‌گوید که:

یقول للعبد لحالة خاصة افعل ما شئت فقد غفرت لك فهذا هو المباح و من أتى مباحاً لم يؤاخذه الله به و إن كان فى العموم فى الظاهر معصية فما هو عند الشرع فى حق هذا الشخص معصية و من هذا القبيل هى معاصى أهل البيت عند الله. فمن هذه حالته ما فعل إلا ما أبيح له فعله أو تركه فإنّ الحكم يترتب على الأحوال، فحال أهل الكشف على اختلاف أحوالهم ما هو حال من ستر عنه حاله فمن سوى بينهما فقد تعدى فيما حكم به» الفتوحات المكية، ج۱ ص٦٢٢.

۱. محقق اردبیلی در جزء اول کتاب، این اعتقاد ملا جان شیرازی باغنوی را توضیح داده و می‌گوید: «و ایضاً از یك جهت‌هایی اهل سنت نسبت به دشمنان اهل بیت نبوت آنکه به ناشایست و منکری که از ایشان سرزده باشد از ایشان رغبت نمی‌گردانند و آن را سهل می‌دانند و از مقتدایان خود بر نمی‌گردند و اگر امامی یا خلیفه‌ای از امامان و خلفای ایشان در بعضی اوقات مرتکب قبیحی شده باشند یا شوند، آن را نقص در خلافت و پیشوائی او نمی‌دانند، بلکه اگر در اصل آن خلیفه خطائی نیز واقع شده باشد آن را نقصان حال او نمی‌شمارند، بلکه در تصانیف و کتب خود اصل و نسب او را چنانکه بوده است بیان می‌نمایند و اکثر ایشان مذاق ملا میرزا جان شیرازی دارند، چنانکه مشهور است که ملای مذکور به بخارا رفت و آنجا به تدریس مشغول شد و مخدوم‌زاده او خوش مشرب بود، پسران آن محل را خوش کرده با اجامره و اوباش آنجا صحبت می‌داشت. شاگردان آخوند رعایت حقوق استاد شاگردی نموده، مکرر به کنایه آخوند را اخبار می‌نمودند که شاید مخدوم‌زاده خود را منع کند و آخوند به تغافل می‌گذرانید، تا آخر بی‌طاقت شده صبر را به کنار گذاشتند و صریحاً به آخوند گفتند که فلانیان پسر شما را هر روز به باغی و هر شب به اطاقی می‌برند و چنین و چنان می‌کنند. آخوند تبسمی فرموده گفت: عجب است از شما که با دعوی عقل و شعور به این قسم چیزها درمانده‌اید و بعد از آنکه آنچه می‌گویند وقوع داشته باشد، به نفس ناطقه او چه نقصان می‌رسد؟!» حدیقة الشیعه، ج۱ ص٤٩٣.

۲. یعنی: چگونه.

«چون حقیقت حاصل شود، شریعت باطل شود»[1]

و حکایت ملاقات شمس تبریزی با او و دختر و پسرش را از برای شمس تبریزی بردن و بجهت او شراب خریدن و بر دوش کشیدن که جامی در «نفحات الأنس» نقل کرده شهرت تمام دارد.[2]

خواجه نصیرالدین عبد الله بن حمزه طوسی ﷺ در کتاب «إیجاز المطالب فی إبراز المذاهب» در باب فجور و کفر ایشان، حکایت طرفه‌ای آورده؛ و علامه ﷺ در کتاب «نهج الحق» در باب ترك نماز ایشان و عذر آوردن در آن باب، آنچه خود دیده و شنیده ایراد نموده؛ اگر کسی خواهد که بداند، بدان دو کتاب رجوع نماید.[3]

---

۱. در دفتر پنجم مثنوی می گوید: «شریعت همچو شمع است ره می‌نماید و بی‌آن که شمع به دست آوری راه رفته نشود و چون در ره آمدی آن رفتن تو طریقت است و چون رسیدی به مقصود آن حقیقت است، و جهت این گفته‌اند که لَو ظَهَرَتِ الحَقائِقُ بَطَلَتِ الشَّرائِعُ ... چنان که گفته‌اند طَلَبُ الدَّلیلِ بَعْدَ الوُصُولِ إلی المَدْلُولِ قَبیحٌ وَ تَرْكُ الدَّلیلِ قَبْلَ الوُصولِ إلی المَدْلُولِ مَذْمُوم» مثنوی معنوی،دفتر پنجم، ص۶۳۹؛ سبزواری نیز در شرح آن، می نویسد: «چون وصول به مبدأ المبادی و حصول به غایة الغایات حاصل نمودی و به کلّی از هستی خود مسلوب و به هستی او موجود شدی، نامش حقیقت است. از آنجا است که فرموده‌اند: «لو ظهرت الحقائق بطلت الشّرائع»؛ چه، حقیقت مغز است و شریعت پوست. و همچنان‌که علّت غایی از نهال شجر، ثمر است و از وضع لفظ، معنی است و از قشر، لبّ، همچنین مقصود از شریعت، طریقت و وصول به حق تعالی است که اسمش حقیقت است، و آنها مقصود بالعرض» شرح گلشن راز(سبزواری)، ص۶۳.

۲. روزی خدمت مولانا شمس الدّین از مولانا شاهدی التماس کرد. مولانا حرم خود را دست گرفته در میان آورد. فرمود که: «او خواهر جانی من است. نازنین پسری می‌خواهم» فی الحال فرزند خود سلطان ولد را پیش آورد. فرمود که: «وی فرزند من است. حالیا اگر قدری شراب دست می‌داد ذوقی می‌کردیم» مولانا بیرون آمد و سبویی از محلّه جهودان پر کرده بیاورد. مولانا شمس الدّین فرمود که: «من قوّت مطاوعت و سعت مشرب مولانا را امتحان می‌کردم. از هر چه گویند زیادت است» نفحات الأنس، ص۵۳۸.

۳. علامه حلّی ﷺ می نویسد: «و لقد شاهدت جماعة من الصوفیة فی حضرة مولانا الحسین ﷺ و قد صلوا المغرب سوی شخص واحد منهم کان جالسا لم یصل ثم صلوا بعد ساعة العشاء سوی ذلك الشخص فسألت بعضهم عن ترك صلاة ذلك الشخص فقال و ما حاجة هذا إلی الصلاة و قد وصل أ یجوز أن یجعل بینه و بین الله تعالی حاجبا فقلت لا فقال الصلاة حاجب بین العبد و الرب. فانظر أیها العاقل إلی هؤلاء و عقائدهم فی الله تعالی کما تقدم و عبادتهم ما سبق و

و باید دانست که ترک نماز و جمله فرایض و حلال دانستن جمیع معاصی، دین جمیع صوفیه است؛ چنانکه شیخ مفید - نوّر الله مرقده - وغیر او از علمای شیعه بیان نمودند.[۱]

حدیث نیز دلالت بر آن دارد؛ لیکن بعضی از فرق صوفیه اظهار آن کنند و بعضی آن را پنهان دارند و اکثر ایشان به عمل کردن به فرایض و اظهار عبادت و زهادت مردم نادان را فریب می‌دهند و بعضی از ایشان چون واصلیّه و ملامتیّه و تسلیمیّه ارتکاب محرّمات را به ظاهر، مستحسن دانند و بعضی ظاهر گردانیدن آن را، قبیح شمارند.

دیگر آنکه طایفه واصلیه می‌گویند که اگر بر یکی از ما شهوت غالب شود و خواهد که با دیگری مجامعت نماید و آن شخص امتناع نماید واصل نباشد بلکه کافر باشد، و اگر آن کس که خواهند که با او مجامعت کنند و او اجابت کند - خواه مرد باشد و خواه زن - به درجه ولایت رسد و از اولیای عظیم القدر شود!![۲]

و گویند: «رابعه» و جمعی غیر او از زنان بودند که به واسطه برآوردن حاجت واصلان، به مرتبه ولایت رسیدند!!

مزخرفاتی که این گروه می‌گویند بسیار است و دلیل بر کفر و زندقه ایشان بی‌شمار و ذکر همه باعث ملال می‌شود.

فرقه سوم: حبیبیّه‌اند.[۳]

و این طایفه می‌گویند که چون بنده به درجه معرفت اشیاء رسید و به دوستی حق پیوست و از دوستی دیگران برید، قلم تکلیف از او برخاست و خطاب امر و نهی از او منقطع شد و از

اعتذارهم فی ترك الصلاة ما مر و مع ذلك فإنهم عندهم الأبدال فهؤلاء أجهل الجهال» نهج الحق و کشف الصدق، ص۵۸.

۱. شیخ مفید﵀ می گوید: «والمجوس والنصاری أقرب إلی العمل بالعبادات منهم و هم أبعد من الشرائع والعمل بها من النصاری و المجوس» تصحیح الاعتقاد، ص۱۳۵.

۲. تبصرة العوام، ص۱۳۲.

۳. عبدالقادر گیلانی(م ۵۶۱) می‌گوید: «و أمّا الحبیة: فإنهم یقولون: إذا وصل العبد إلی درجة المحبّة عندالله تعالی تسقط عنه التّکالیف، و لایسترون عورتهم بینهم» سر الأسرار و مظهر الأنوار فیما یحتاج إلیه الأبرار، ص۵۷.

بندگی و قید عبودیت خلاص شد!؟ پس در آن هنگام حرام است بر او مقیّد به شریعت و احکام شریعت بودن. و ظاهر است که این محض زندقه و الحاد است.

و این طایفه عورتین و زنان خود را از خلق نپوشند و گویند دوست‌ترین خلق عالم نزد حق تعالی مائیم!؟

دیگر آنکه دیوانگان را دوست دارند و لاف مریدی مجانین زنند و به مریدی ایشان افتخار کنند و بسیار باشد که بعضی از سفیهان به تقلید ایشان مرید و معتقد دیوانگان شوند.

علی بن الحسین بن موسی بن بابویه قمی علیه الرحمة در کتاب قرب الإسنادش روایت می کند از علی بن ابراهیم بن هاشم از ابی‌هاشم جعفری که گفت:

«سئل أبو محمد العسکری عن المجنون، فقال - صلوات الله و سلامه علیه -: إن کان موذیاً فهو فی حکم السّباع و إلا ففی حکم الأنعام»

یعنی پرسیدند از امام حسن عسکری ؑ از حالت دیوانه؟ آن حضرت فرمود که اگر رنجاننده و آزاررسان باشد، در حکم درندگان باشد و اگر آزاررسان و موذی نباشد در حکم چهارپایان است.

این طایفه حبیبیه نیز هرزه‌ها بسیار گویند. پس باید که مؤمنان از ایشان نیز بپرهیزند تا در ورطه ضلالت نیفتند.

و دیگر آنکه بعضی گفته‌اند که واصلیّه و حبیبیّه یك فرقه‌اند و این سخن غلط است؛ زیرا که در ترك نماز و روزه و سایر فرایض و حلال داشتن جمیع محرّمات اگر چه با هم موافق‌اند، اما بر خلاف یکدیگر مقالات بسیار دارند که با آن از هم متمیّز می‌شوند؛ اگر کسی ایشان را از این روی یك فرقه داند که هر دو در باطن ملحدانند و بنابر مصلحت روزگار خود اظهار اسلام می‌کنند، بیشتر طوایف صوفیه این حال را دارند و تصوف را پرده و سپر الحاد خود کرده‌اند؛ سفّل الله درکتهم فی أسفل السافلین من النار.

[۹- رسیدن به مقام ولایت]

فرقه چهارم: ولائیّه‌اند.[۱]

ایشان گویند که چون بنده به درجه ولایت رسید با خدای تعالی شریك شده،[۲] پس در

---

۱. نسفی این فرقه را «أولیائیة» نامیده است. بیان مذهب التصوف(مخطوط).

۲. ترمذی می‌گوید: «ولایت خاصه مخصوص واصلان از ارباب سلوك است که عبارت از فنای عبد در حق و بقای به اوست، «فالولی هوالفانی فیه والباقی به».(ختم الأولیاء، ص۴۹۱) قیصری می‌افزاید: «و الخاصة هو الفناء فی الله سبحانه ذاتاً و صفةً و فعلاً» (رسائل قیصری؛ ص۲۶) ابن عربی می‌گوید: «و اعلم أن الولایة هی الفلک المحیط العام و لهذا لم تنقطع و لها الانباء العام وأما نبوة التشریع والرسالة فمنقطعة و فی محمدﷺ قد انقطعت فلانبی بعده مشرعاً له و لا رسول و هو المشرع»؛ ابن عربی صاحب ولایت مطلقه را حضرت عیسی‌ؑ و خودش را صاحب مقام ختم ولایت می‌داند، در فتوحات به صراحت می‌گوید: «أنا ختم الولایة دون شک لورث الهاشمی مع المسیح» (الفتوحات المکیة، ج۱ ص۲۴۴) او خود را بالاتر از انبیاء میداند و می‌گوید: «و الولایة لا تنقطع أبداً، فالمرسلون من کونهم أولیاء لا یرون ما ذکرناه إلا من مشکاة خاتم الأولیاء، فکیف من دونهم من الأولیاء؟ و إن کان خاتم الأولیاء تابعاً فی الحکم لما جاء به خاتم الرسل من التشریع، فذلك لا یقدح فی مقامه و لا یناقض ما ذهبنا إلیه، فإنه من وجه یکون أنزل کما أنه من وجه یکون أعلی» (فصوص الحکم، ج۱ ص۶۲)؛

در کتاب «روح مجرد» نیز می‌گوید: «ولایت به معنی عبودیت محضه در برابر ربوبیت مطلقه اوست. به معنی ذلّت محضه در برابر عزّت مطلقه اوست. و ولایت مطلقه و کامله و تامّه، به معنی تحقّق جمیع مراتب عبودیت و اندکاك و فنای محض در ذات أقدس اوست... در این صورت ولیّ خدا که به ولایت تامّه متحقّق است، خواست و طلب و اراده و اختیاری از خود ندارد. آنچه در وی از خواست و طلب و اراده و اختیار مشهود است، عین صفات و أسماء خداوند است که در او ظهور نموده است. عین شعاع و نور خورشید است که در آب صافی و یا در آئینه منعکس شده است. این معنیِ درست و صحیح است در باب ولایت» روح مجرد، ص۲۶۲.

او با صراحت می‌گوید: «در عالم ولایت تعدّد نیست. تمیز و افتراق راه ندارد. تعین و تقید معنی ندارد. در آنجا ولایت فقط و فقط اختصاص به ذات خدا دارد. هُنالِكَ الْوَلایةُ لِلّهِ الْحَقِّ. در این صورت وجود رسول أکرم و أئمّه طاهرین که مبدأ اثرند، نه با جهات تعین و افتراق و حدود ماهیتی و هویتی آنهاست، بلکه بواسطه اصل تحقّق معنی عبودیت و فناء است که از آن به ولایت تعبیر میگردد... و در آنجا هر کس به مقام فنای مطلق برسد و در حرم خدا فانی گردد و وجود مستعار و إنّیت مجازی و عاریتی او مضمحل گردد، طبعاً و قهراً دارای این ولایت است و اختصاصی به ائمّه ندارد.در هر زمان و هر مکان افرادی میتوانند خود را بدین مقام برسانند...و این معنی منافات ندارد با آنکه کسی دیگر بتواند به مقام معرفت خدا برسد...و در حرم خدا با فنا و اضمحلال خویشتن وارد شود. در آن صورت آنجا دیگر نه او هست و نه غیر او. در حرم ذات رُبوبیّ نه عنوان محمّد است و نه علیّ، و نه سائر إمامان، و نه ولیّ دیگری مانند سلمان که دارای أعلی درجه از عرفان بوده است. آنجا حقیقت ولایت واحده است، بدون عناوین خاصّه و شکلهای

جمیع صفات ثبوتی و سلبی با خدا شرکت دارد و گویند: مرتبه ولایت از مرتبه نبوت و رسالت بالاتر است.

چون از ایشان پرسند که ولایت چیست؟ گویند: بی‌خان‌ومان بودن!

این جماعت، زن کردن را حرام می‌دانند و می‌گویند: ما بر زنده کردن مردگان و میرانیدن زندگان قادریم و بغیر از این لافهای بسیار زنند، و ایشان نیز دیوانگان را دوست دارند و مزخرفات این فرقه نیز بسیار است. کوتاه کردیم تا به ملالت نکشد.

[۱۰- مشارکت با انبیا در وحی!]

فرقه پنجم: مشارکیّه‌اند.[۱]

که خود را «افضلیّه» نیز گویند و اهل دین ایشان را «مشرکیّه» خوانند و ایشان دعوی مشارکت با انبیا کنند و گویند: ما در مرتبه پیغمبران شریکیم، لیکن خدای تعالی ما را عزیز داشته و ما را مأمور به دعوت نساخته؛ اگر خواهیم خلق را دعوت و هدایت کنیم و اگر نخواهیم نکنیم. و ما را بر پیغمبران فضیلتی دیگر هست و آن این است که ملك واسطه است میان پیغمبران و خدا؛ و میان ما و خدا واسطه نیست!؟[۲] پس از این جهت نیز ما از پیغمبران

متعینه؛ و نام محمّد و علیّ و حسن و حسین تا حضرت قائم و أسماء ممیزه ایشان ما دون آن مقام است. در آنجا ولایت است و بس. و حقیقت و کُنه ولایت دارای معنی واحد بالصِّرافه می‌باشد.» (روح مجرد، ص۵۷۲.)

در نور مجرد می‌گوید: «ولایت آقای حداد، عین ولایت أئمه طاهرین است و هیچ فرقی نمی‌کند!» (نور مجرد ج۱ ص۲۵۱)

و باز می‌گوید: «تسلط من بر نفوس مثل تسلط أمیرالمؤمنین ﷺ است، و از خیر و شرّ نفوس مطلع و آگاهم... من در خودم صفات امیرالمؤمنین ﷺ را می‌بینم» نور مجرد، ج۱ ص۳۲۹، چاپ اول.

۱. گیلانی این فرقه را نیز از أولیائیه نامیده و می‌گوید: .:«و أمّا الأولیائیة: فإنّهم یقولون: إذا وصل العبد إلی مرتبة الأولیاء سقطت عنه تکالیف الشّرع. و یقولون: الولی أفضل من النّبی؛ لأنّ علم النّبی بواسطة جبرائیل ﷺ، و علم الولی بغیر واسطة جبرائیل ﷺ، و هذا التّأویل خطأ، و هم هلکوا بذلك الاعتقاد، و هذا کفر» سر الأسرار و مظهر الأنوار، ص۵۷.

۲. چنانچه گذشت ابن عربی فقط نبوت تشریع را پایان یافته میداند، و لذا خودش را مبعوث از طرف خداوند به خلق می‌داند و بارها در فصوص و فتوحات دستوراتی را که از خداوند با واسطه یا بی‌واسطه گرفته است بیان می‌کند. در ابتدای فصوص می‌گوید: «فإنی رأیت رسول الله ﷺ فی مُبشِّرة أُرِیتُها فی العشر الآخِر من محرم سنة سبع و عشرونَ و

افضلیم، و طایفه ولائیّه نیز این دعوی کنند و این کفر را گویند.

و این فرقه مشارکیّه مانند طایفه ولائیّه‌اند و دعوای اماته احیاء و احیای اموات کنند، لیکن بی‌خان‌ومان بودن را در ولایت، شرط ندانند و آنها دعوای شرکت با خدا کنندو اینها دعوی شرکت با انبیا و این گروه نیز زندیقان و ملحدانند؛ لعنهم الله.

فرقه ششم: شمراخیه‌اند.[1]

و مذهب این طایفه این است که چون صحبت، قائم شود و حال در دلها راه یابد، امر و نهی و سایر امور شرعیّه باطل شود و شنیدن سازها و ارتکاب ملاهی و مناهی از اکل لقمه‌های حرام و غیر آن، جمله حلال گردد و گویند: زنان و کودکان ما و دیگران چون گل و ریحانند که بوی آن بر خاص و عام مباح است.

بدان که اصل این طایفه از خوارج بودند و «شمراخیه» نام طایفه‌ای است از خوارج و این گروه از آن طایفه بوده‌اند و از این است که ایشان را به این نام می‌خوانند.[2]

ستمائة بمحروسة دمشق، و بیده ﷺ کتاب، فقال لی: هذا «کتاب فصوص الحکم» خذه و اخرج به إلی الناس ینتفعون به، فقلت: السمع و الطاعة لله و لرسوله و أولی الأمر منا کما أُمِرْنا. فحقَّقْتُ الأمنیة و أخلصت النیة و جردت القصد و الهمة إلی إبراز هذا الکتاب کما حدَّه لی رسول الله ﷺ من غیر زیادة و لا نقصان» (فصوص الحکم؛ ج۱؛ ص۴۷)

در فتوحات می‌گوید: «والله سبحانه قد أمرنی علی لسان نبیه ﷺ بالنصیحة لله و لرسوله و لأئمة المسلمین و عامتهم خطاباً عاماً ثم خاطبنی علی الخصوص من غیر واسطة غیر مرة بمکة و بدمشق فقال لی أنصح عبادی فی مبشرة أریتها فتعین علی الأمر أکثر مما تعین علی غیری فالله یجعل ذلك لی من الله عنایة و تشریفاً لا ابتلاء و تمحیصاً»(الفتوحات المکیة، ج۱ ص۶۵۸)؛ و همچنین می‌گوید: «(وصیة)أوصیت بها فی مبشرة أریتها سمعتها من کلام الله تعالی بلا واسطة فی البقعة المبارکة التی کلم الله فیها موسی ﷺ من بلة علی قدر الکف کلاماً لا یکیف و لا یشبه کلام مخلوق عین الکلام هو عین الفهم من السامع...» الفتوحات المکیة، ج۴ ص۴۸۵.

۱. نسفی در مورد فرقه شمراخیه می‌نویسد: «و هو قوم یقولون اذا ...(این جا در نسخه خطی بیاض است) یرفع الأمر و النهی عنهم و بسماع الدفّ و الطبل و المزمار راغب و یقولون :إنّ النساء کالریاحین و تشمیم الریاحین مباح، وهذا قوم عبدالله الشمراخیة و هم یسیرون فی العالم فی کسوة أهل الصلاح و یفسدون فی العالم و هذا القوم مباح الدم» بیان مذهب التصوف (مخطوط). گیلانی نیز می‌گوید: «فإنّهم یقولون: الصّحبة قدیمة، و بها یسقط الأمر و النّهی، و یحلّون الدّف و الطّنبور و باقی المناهی شرعا، و ابنتهم حلال من جهة النّساء. و هم کفّار، و دمهم مباح.» سر الأسرار و مظهر الأنوار، ص۵۷.

۲. آن ها پیرو عبدالله بن شمراخ بودند؛ شمراخیه بخود حبیبیه لقب داده‌اند و پندارند که: اگر محبت به صحت

این طایفه اگر چه به صورت اهل صلاح در عالم می‌گردند امّا مفسدانند و مدام در کمین‌اند که شخصی را فاسد عقیده گردانند و همیشه منتظرند که شخصی را به دام آورده، از راه ببرند، لیکن در پیش همه کس اظهار اعتقاد خود نکنند و هرگاه ببینند که سفیهی فریب ایشان خورده و بغایت معتقد ایشان شده، اندك اندك از عقاید باطله خود در کارش کنند تا سخن را به نفی وجود حضرت واجب الوجود - تعالی شأنه - رسانند و او را مانند خویش ملحد سازند و بر او منّت‌ها گذارند و گویند: تو را ارشاد نموده‌ایم و عارف و محقق گردانیده‌ایم و هادی و راهنمای تو شده‌ایم! و اگر نتوانند اظهار اعتقاد خود کردن در برابر مریدان گمراه، نماز نادرستی کنند و بسیار باشد که از برای فریب دادن احمقان و رفع مظنّه مردمان به مکه روند و خاطرنشان ابلهان کنند که اعتقاد به نماز و روزه و سایر احکام شرعیه داریم؛

و این فرقه هر جا نشینند از خود معجزه‌ها نقل کنند و بیشتر این گروه خرقه‌ها و پشمینه‌ها پوشند و از فرقه‌هائی که به اتفاق، در باطن ملحد باشند و تصوف را پناه و گریزگاه عقیده فاسده خود سازند، یکی این فرقه‌اند. و ایشان بغایت فریبنده و گمراه‌کننده باشند و قتل ایشان واجب باشد.

پیوندد امر و نهی برداشته شود زیرا اهل محبت می‌توانند نماز و روزه را ترك کرده و در ارتکاب معاصی حتی خفتن با زنان بدون نکاح آزاد باشند. در «دبستان المذاهب» آمده که گویند: زنان همچون ریاحینند یعنی بوی ریحان بی‌ملك مباح است، پس هر زنی بی‌نکاح مباح است و روی زنان بیگانه دیدن بی‌نکاح مباح است. فرهنگ فرق اسلامی، ص۲٦۳.

[۱۱- مخالفت با نهی از منکر]

فرقه هفتم: مباحیه‌اند.[۱]

ایشان مانند واصلیّه، گویند همه چیز بر عارف، مباح و حلال است و امر معروف و نهی منکر در مذهب ایشان باطل است.[۲]

و بردن و خوردن مال مردم به دزدی و هر وجه دیگر که باشد حلال دانند و جمیع فروج را بر خود مباح می‌دانند حتی وطی مادر و خواهر و پسر و دختر خود. و گویند: شك و یقین هر دو حجاب راه است. این طایفه نیز به اتفاق ملحدانند که خود را صوفی نام کنند و در پناه تصوف گریزند و ایشان نیز بدترین خلق‌اند و مستوجب طرد و طعن و لعن و سزاوار قتل. قتلهم الله تعالی.

۱.تبصرة العوام، ص۱۳۲، فرقه ششم؛ نفحات الأنس، ص۱۳. به این فرقه «إباحیة» نیزگفته شده است؛ نسفی می‌گوید: «الإباحیة: و هم قوم یقولون نحن لانقدر علی امتناع نفوسنا من المعاصی و لیس بینهم أمر بمعروف و نهی منکر و یقولون أموال المسلمین و فروجهم حلال؛ و یقولون قول لا کفر و الإیذاء حجاب فی الطریق و أمر معروف و نهی منکر عندهم ایذاء و هذا القوم أشرّ خلق الله علی وجه الأرض» بیان مذهب التصوف (مخطوط). گیلانی می‌نویسد: «و أمّا الإباحیة: فیترکون الأمر بالمعروف، و یحلّون الحرام، و یبیحون النّساء» سر الأسرار و مظهر الأنوار، ص۵۸.

۲. بایزید در این باره می گوید: «در ولایتی باشید که آنجا امر معروف و نهی از منکر نباشد. که این هر دو در ولایت خلق است. در حضرت وحدت نه امر معروف باشد و نه نهی منکر» تذکره الأولیاء، ج ۱ ص۱٦۸.

نویسنده روح مجرد نیز از سید هاشم حداد چنین نقل می کند: «می‌فرمودند: **نجاست را به غیر بزن ! چرا به خودت میزنی؟!** در هر موقعی که می‌بینی در اصلاح امری از امور اعمّ از امور خانوادگی و داخلی و یا امور اجتماعی و خارجی، امر دائر است میان آنکه آلودگی و فساد بر نفست وارد شود یا بر غیر، آن آلودگی را برای نفس خودت مپسند که دیگر قابل جبران نیست! اگر در جائی دیدی امر به معروف و نهی از منکری را که می‌نمائی مستلزم عصبانیت و پریشان شدن افکار و درهم ریختن صفای ذهن توست، و این ضررش برای تو بیشتر است از ضرری که به وی در اثر إتیان آن جرم و جنایت وارد می‌شود؛ دست از این کار بردار و پیرامون آن مگرد! این ضرر وارد در حکم نجاستی است که بر نفس تو وارد می‌شود؛ چرا آنرا برخود می‌پسندی؟! بگذار ضرر بر دیگری بخورد و وی نجس شود! و خلاصه امر، طهارت نفس انسان بر هر چیز مقدّم است، و انسان حقّ ندارد به جهت رعایت مصالح خارجیه خودش را آلوده نماید. زیرا تطهیر و تزکیه نفس در فعل و حال، مورد طلب و سوال و مواخذه می‌باشد» روح مجرد، ص ٦۳۵.

فرقه هشتم: ملامتیه‌اند.[۱]

ایشان به علانیه مرتکب معاصی و مناهی شوند و در آن مبالغه تمام نمایند و اگر خمر نیابند، آب انار و مانند آن در شیشه کنند و در برابر مردم خورند تا مردمان را به مذمت خود اندازند. اگر چه جمیع طوایف صوفیه به جبر قایلند و می‌گویند خیر و شر هر دو به تقدیر خداست، امّا این طایفه در آن مبالغه بیشتر دارند و گویند ارباب معاصی را بر اصحاب طاعات و عبادات، شرف و مزیتی است؛ از این جهت که مردمان ایشان را به سبب ارتکاب عصیان ملامت می‌کنند و این درجه‌ای است بغایت بلند که دست هیچ کس از عابدان به آن نرسد و این گروه نزد جمیع طوایف صوفیه عزیزند.

بعضی از متعصّبان مانند جامی[۲] و غیره در مقام توجیه و اصلاح افعال ایشان در آمده‌اند؛ شیعه باید که فریب نخورد و التفات به قول متعصّبان ننماید.

[۱۲- رقص و سماع]

فرقه نهم: حالیه‌اند.[۳]

گویند: دست زدن و رقص کردن و نعره زدن اختیاری نیست و این کذب محض است و اگر اختیاری نباشد هم، از جانب شیطان است. و این جماعت رقص و سماع را «حال» نام کرده‌اند. و می‌گویند چون ما بی‌هوش شویم، خدا به نزد ما آید و سر ما را در کنار گیرد و با ما راز

---

۱. نسفی می‌گوید: «المتجاهلة: و هم قوم فی لباس الفاسقین و یقولون مرادنا دفع الریاء و هذا ضلال محض» بیان مذهب التصوف(مخطوط). گیلانی می نویسد: «و أمّا المتجاهلة: فیلبسون لباس الفسّاق علی ظهورهم، و یدّعون فی بواطنهم، و هلکوا به» سر الأسرار و مظهر الأنوار، ص۵۸.

۲. نفحات الانس، ص۱٤.

۳. نسفی می‌گوید: «الحالیة و هم قوم یقولون السماع والرقص مباح و هم فی السماع مدهوشون کما لایکون الحرکة فی وجودهم و هذا الطریق خلاف سنة رسول الله ﷺ و کل أمر علی خلاف السنة یکون بدعة و ضلالة». بیان مذهب التصوف. مخطوط. گیلانی نیز گفته است:«و أمّا الحالیة: فإنّهم یقولون: الرّقص و ضرب الید حلال، و یقولون للشّیخ حالة لا یعبر عنها الشّرع، و هذه بدعة لیست فی سنّة رسول الله ﷺ.» سر الأسرار ص۵۷.

گوید و ما با او راز گوئیم و دست در گردن ما کند و ما دست در گردن او کنیم!؟ این عین کفر و ضلالت است؛

دیگر گویند رقص کردن و نعره زدن و شادی و طرب نمودن ما به واسطه تجلّی حق است در ما؛ و صفات خدا حالی است که در وقت سماع و حال بر ما ظاهرشود و در ما پدید آید و در حالت سماع صفات خدا را در ما، می‌توان یافت؛ و این قوم را اعتقاد آن است که از روی شهوت روی پسران و شاهدان دیدن و بوسیدن بلکه زنا و لواطه کردن ثواب است و این بی‌دینان روی پسران و شاهدان را مصحف نام می کنند و فضایح و قبایح این طایفه نیز بسیار است و نقل همه آن باعث ملال.

فرقه دهم: حوریه اند.[۱]

ایشان گویند که در محل سماع و بی‌هوشی، حوریان بهشتی به ما نازل می‌شوند و ما در آن وقت با ایشان نزدیکی می‌کنیم و ایشان با ما هم زبانی می‌کنند و از غیب، ما را خبر می‌دهند و بغیر از این نیز در آن حالت از ایشان به ما فیضها می‌رسد و این گروه با آنکه منکر شرع و دین‌اند، بعد از ساختگی و اظهار بی‌هوشی غسل می‌کنند تا سفیهان را فریب دهند و این جماعت نیز دروغگوی و فاسد عقیده و ملعونند.

[۱۳- انحصار معرفة الله به وحدت وجود]

فرقه یازدهم: واقفیّه و وقوفیّه‌اند.[۲]

این فرقه از آن وجه بر خود دو نام نهاده‌اند که چنانچه اظهار می‌کنند اعتقاد ایشان آن

---

۱. گیلانی می‌گوید: «و أمّا الحوریة: فإنّهم کالحالیة، لکن یدّعون وطء الحور فی حالاتهم، فإذا أفاقوا اغتسلوا فکذبوا فهلکوا به» سرّ الأسرار و مظهر الأنوار، ص۵۷.

۲. نسفی و گیلانی این فرقه را به نحو دیگری توضیح داده‌اند و می‌گویند: «الواقفیة و هم یقولون إنّ العبد عاجز عن معرفة الله تعالی و هی علی الحقیقة محال..» استشهاد نسفی به این عبارت خواجه عبدالله انصاری است که می‌گوید: ترا که داند؟ که ترا تو دانی! ترا نداند کس، ترا تو دانی و بس؛ بیان مذهب التصوف(مخطوط)؛ سر الأسرار و و مظهر الأنوار، ص۵۷.

است که هیچ کس را بر اسرار معرفت جز ایشان وقوف حاصل نشده و خدا را بغیر ایشان، کسی نشناخته و غیر ایشان، کسی بر سرّ وحدت واقف نشده.[۱]

۱. صوفیه تنها وحدت وجود را توحید حقیقی پنداشته و بی‌پرده مخالفان وحدت وجود را مشرک می‌دانند. یکی از معاصرین می‌گوید: «لهذا غیر از خداوند حمدی و حامدی و محمودی در بین وجود ندارد. خداوند موجود می‌باشد و بس. حمدش خود اوست، حامد خود اوست، محمود خود اوست... مثال یك گل بر سر یك شاخ گل بر فراز یك گلبن فقط از باب نمونه و تمثیل بود؛ و گرنه هر بلبلی که بر روی گل می‌نشیند و نغمه‌سرائی می‌نماید و شب را تا به صبح به حمد و ستایش و تمجید و تحسین از گل به پایان می‌رساند... نیز اسمی بیش نیست، بلبلی و گلی و ندای فراق و یا شادی وصلی و شعری و آهنگی و نغمه‌ای در میان نیست إلّا الحَقَّ تَعالَى و تقدَّس. و آن کس یعنی آدمی عاقلِ ذی شعور یا ملائکه یا جنّیانی که از این بلبل و نغمه تعریف و تحمید می‌نمایند و پاسدار این واقعیت می‌باشند، در حقیقت نیز اسمائی بیشتر نیستند که بر روی حقّ و جمال مطلق حقّ پوشیده شده، و آن را عنوان بخشیده، و اسم و حَدّ و رسم برای ذات و صفت و فعل مقدّسش بوجود آورده است. انسان و جنّ و فرشته، اسماء حقّ می‌باشند نه حقّ. اسم را بردار که تو بر روی آن نهاده‌ای، غیر از حقّ چیزی در میانه نیست!... باز هم بر انکارمان بیفزائیم؟! معنی وجود حقّ تعالی در موجودات چیست؟! یعنی این گل و سنبل، این بلبل و این طوطی، این کبوتر و این مرغابی، این بوته و این درخت، این نَجْم و این گیاه و شجر، این آب و این آبشار، این ابر و این باد و این باران، این سبزه و این چمن، این مَرْغ و این دشت بی‌پایان، این آدمی و این زاد و ولد، این خورشید و این آفتاب، این آسمان و این ستارگان درخشان و و و ... آن‌قدر که دلت می‌خواهد از قبیل این‌گونه این‌ها بر سر هم کن که تا در صور، نفخ بدمد؛ **همه این‌ها یك خدا بیش نیست، یکی است، وَحْدَهُ لا إلَهَ إلّا هُو**... این عناوین و اسامی، پرده‌هائی بر روی حقیقت مقدّس او هستند. **پرده را کنار بزن و خدا را ببین، اوست حقیقت گل! اوست حقیقت بلبل! اوست واقعیت انسان و فرشته! اوست اصل و اعتبار جنّ و سائر موجوداتِ سرشته شده! بنابراین تا این حجاب استقلال‌نگری باقی است شرك بر او باقی است. گرچه اکثریت مردم جهان اسلام آورده و ایمان به خدا داشته باشند، تا این پرده باقی است بدون شكّ و تردید، بدون تعارف و گزاف سرائی همه مشرك هستند**» الله شناسی، ج۳ ص۳۰۹.

نکته دیگری که قابل توجه است تعریفی است که نسفی و گیلانی نقل کرده‌اند، آن ها می‌گویند: طبق نظر وقوفیه تنها خدا می تواند خدا را بشناسد! این جمله دارای دو احتمال است، یکی آنکه اصلا ذات خدا قابل شناخت نیست و احتمال دوم این است که تنها افرادی که در ذات خداوند فانی و مندک شوند خدا را شناخته‌اند، چرا که در این صورت خدا خود را می‌شناسد!!

سید محمدحسین طهرانی نیز به همین امر معتقد است و می‌گوید: «کسانی که می‌گویند: انسان نمی‌تواند به خدا معرفت پیدا نماید، نمی‌تواند خدا را دیدار کند، قادر نمی‌باشد به آن مقام منیع و آن ذِروه رفیع راه یابد؛ این گفتار تا هنگامی صحیح است که از او هستی و وجودی باقی مانده است. این وجود، مخلوق است؛ مخلوق دارای تعین است

اما دانایان رموز حقیقت و معرفت، یعنی متابعان شریعت حضرت رسالت ﷺ و راه روان طریقت شاه ولایت که واقفان دقایق حقائق‌اند، ایشان را «توقفیّه» نام کرده‌اند چون دانسته‌اند که این فرقه توقّف نموده‌اند در عمل کردن به احکام شرعیه و کسب کردن علوم دینیّه.

دیگر به سبب آنکه این جماعت می‌گویند که دلیل عقلی و نقلی موجب توقف سالك است در اولین منزل؛ زیرا که خدای را به دلیل، نتوان دید و به دلیل، به او نتوان رسید؛ و چون این چنین باشد، وی را به دلیل نتوان شناخت، پس اگر کسی خواهد خدا را ببیند و بشناسد و بر اسرار معرفت او وقوف یابد، باید از کسب علوم دینیّه روی بتابد و در خدمت پیر کامل بشتابد و سعی نماید تا هر چه خواهد او را حاصل شود.

[۱٤- اطاعت محض از شیخ و قطب]

فرقه دوازدهم: تسلیمیه‌اند.

ایشان گویند تا کسی به مقام تسلیم نرسد به مرتبه عالیه عرفان نخواهد رسید و او را عارف

و نمی‌تواند بر خالق که لا تعین و غیر متناهی می‌باشد راه بیابد. انسان قادر نیست خدا را با تفکّر و اندیشه بشناسد و ادراك نماید. اندیشه محدود است و خداوند لا حدّ. هر چه با تفکّر و قدرت عقلیه بخواهد خدا را در بر گیرد امکان‌پذیر نمی‌باشد، زیرا صورت تفکّریه او صورت تخیلیه‌ای است که ساخته و پرداخته و ویراسته فکر وی می‌باشد. و آن مخلوق ذهن اوست؛ این کجا و خدا کجا؟ بنابراین، اخباری که دلالت دارد بر آنکه انسان نمی‌تواند خدا را بشناسد، ناظر بدین معنی هستند. و اخباری که می‌گویند: انسان می‌تواند به شرف لقای خدا برسد و معرفت به وی پیدا نماید، دلالت ندارند که وصول و لقاء با فکر و اندیشه بدست می‌آید؛ بلکه با وجدان قلب و احساس دل. یعنی: از سطح فکر عبور کن، از عقل هم بگذر، از نفس هم تجاوز نما، از قلب هم بیا بالاتر و برس به جائی که یك ذرّه از وجود و هستی در خود نبینی، محو شوی! آنجا دیگر فکری، و عقلی، و نفسی، و روحی، و وجودی وجود ندارد. آنجا ادراك و شعوری صورت نمی‌بندد. **در آنجا هیچ موجودی نیست. آنجا خداست فقطّ، و خدا خود را می‌شناسد.** در آن وقت، در صورتی انسان می‌تواند خدا را بشناسد که انسان دیگر انسان نباشد، انسان وجود خود را در برابر ذات خدا ادراك ننماید. اگر یك ذرّه ابراز وجود باشد آنجا نور پروردگار نمی‌باشد» (الله شناسی؛ ج۱؛ ص۹٦)؛ و در جای دیگر می‌گوید: «چون سالك بدین منزل وارد شود اسم و رسم خود را گم کرده و دیگر خود را نخواهد شناخت و کسی دیگر را نخواهد شناخت و جز خدا نخواهد شناخت، بلکه **خدا خود را می‌شناسد و بس**» لب اللباب، ص۱۵۳.

نتوان گفت؛ و گویند: تسلیم، عبارت از آن است که هر چه پیر گوید[۱] و طلبد، مرید اجابت کند.

۱. سهروردی می‌گوید: «چون آتش درد در اندرون طالب صادق افروخته شود، باید که به حسن ظنّ و عقیدتی تمام شیخ را طلب کند. تا راه نماید به صراط مستقیم، و چون شیخ کامل بیافت، باید که منقاد فرمان و تصرّفات شیخ شود. و نفس خود بدو تسلیم کند. و نشان تسلیمی آن باشد که کلّی امور و جملگی کارها به شیخ تفویض کند. و حکم شیخ، حکم خدا و رسول خدا داند، و بیعت با شیخ همان بیعت داند که اصحاب با رسول ﷺ کردند» ترجمه عوارف المعارف، ص۴۰.

در روح مجرد نیز بارها از لزوم سرسپردگی و اطاعت محض از استاد کامل سخن گفته است؛ در جایی می‌گوید: «و به طهران مراجعت و باب مراوده و مکاتبه و ملاقاتهای متناوب تقریباً دو تا سه ماه یك مرتبه، و اطاعت تامّ و تمام از دستورات آیة الله انصاری برقرار بود» روح مجرد، ص۳۹؛

این فرقه از صوفیه، برای مراد خود ولایت قائل‌اند و او را معصوم می دانند و فعل او را حجت شرعی می‌بینند. مراجعه کنید به: روح مجرد، ص۱۹٦.

نویسنده روح مجرد می‌گوید: «حقیر در ایامی که از نجف أشرف برای زیارت و ملاقات حضرت آیة الله حاج شیخ محمّد جواد أنصاری همدانی تغمّده اللهُ برضوانه به همدان آمده بودم، روزی که تنها با خود به سوی محلّ نماز ظهر ایشان در مسجد موسوم به مسجد پیغمبر میرفتم، به سبزه میدان که رسیدم **این فکر به نظرم آمد که: من چقدر ایشان را قبول دارم؟ دیدم در حدود یك پیامبر إلهی!** من واقعا به کمال و شرف و توحید و فضائل اخلاقی و معنوی ایشان در حدود ایمان به یك پیغمبر، ایمان و یقین دارم. زیرا اگر الآن حضرت یوسف و یا شعیب و یا حضرت موسی و عیسی ﷺ زنده شوند و بیایند و امر و نهیی داشته باشند، من حقیقةً بقدر اطاعت و انقیاد و ایمان به حقّانیت آن انبیاء به این راد مرد بزرگ و إلهی ایمان و ایقان دارم» روح مجرد، ص٦٨٣.

در نور مجرد می‌نویسد: «مؤمن و محب واقعی بعد از ملاحظه ادله‌ای که بر حجیت و عصمت قول و فعل امام دلالت دارد و بعد از علم به اینکه انسان کامل، آئینه تمام نمای حضرت حق و محل ظهور و تجلی اسماء و صفات حسنای پروردگار است، **در برابر قول و فعل معصوم یا ولی خدا، اگر چه موافق با ظواهر شرع نباشد هیچ اضطراب و تزلزلی به خود راه نمی‌دهد!** اگر او را به سخت‌ترین کارها امر نمودند و فرمودند که خود را از بلندی به پایین بینداز یا زندگیت را با دست خود آتش بزن یا هر امر دیگری که به ظاهر مستلزم هلاک انسان است، بدون درنگ و تأمل و از روی طوع و رغبت باید انجام دهد تا طعم شیرین و حقیقی ایمان را ذوق کند» نور مجرد، ص۵۵٤.

و باز می‌گوید: «سرّ لزوم پیروی و اطاعت مطلق از أولیای الهی و کاملین از موالیان اهل بیت ﷺ این است که این اولیاء گر چه دارای مقام عصمت مطلقه از ابتدای حیات تا پایان آن نیستند، **ولی از آنجا که بعد از وصول به مقام فناء فعلشان عین فعل خداست جز حق از ایشان سر نمی‌زند**» نور مجرد، ص۵۵٦.

در کتاب أسرار ملکوت می‌گوید: «شرط اساسی در مسأله تربیت و تهذیب انقیاد کامل در برابر استاد است... در سفری

علامت تسلیم آن است که چون پیر خواهد که با مرید وطی کند مرید گردن رضا و تسلیم باید بنهد تا پیر حاجت خود را حاصل کند و بر خلاف رضای پیر عمل ننماید.[۱]

و اول چیزی که این طایفه به مرید حواله کنند زنجیر یا رسنی باشد که در گردنش اندازند و آن را «رشته تسلیم» نام کنند و نزد طایفه «واصلیّه» و «قلندریّه» نیز این طریق مسلوك است و به اعتقاد ایشان این مرتبه‌ای است بغایت بلند.[۲]

باید دانست که «قلندریّه» چند گروه شده اند، و جمیع بوده‌اند از اصناف صوفیّه و بیشتر ایشان ملحد بوده‌اند و همچنان در این زمان نیز در میان ایشان ملحد بسیار است و اکثر سفیهان این طور کسان را درویش می‌پندارند. امید که حضرت الله تعالی همه را دانائی و بینائی کرامت فرماید بحق النبی و آله المعصومین ﷺ.

که خدمت ایشان از حجّ بیت الله الحرام به عتبات عالیات تشرّف پیدا نمودیم، روزی در منزل حضرت حدّاد در حضور ما رو به ایشان کردند و اظهار داشتند: **اگر در این لیوان پر از خون باشد و شما به من امر کنید که آنرا تناول کنم بلا تأمّل انجام خواهم داد**» أسرار ملکوت، ج۲ ص۴۲.

۱. تبصرة العوام، ص۱۳۰.

۲. سهروردی در بیان تفاوت قلندریه و ملامتیه می‌گوید: «و الفرق بین الملامتی و القلندری، الملامتی یعمل فی کتم العبادات، و القلندری یعمل فی تخریب العادات ... و القلندری لا یتقید بهیئة، و لا یبالی بما یعرف من حاله و ما لا یعرف» عوارف المعارف، ج۱ ص۸۹.

[۱۵- انحصار کسب معرفت به تلقین پیر و حرمت تحصیل علوم دینی]

فرقه سیزدهم: تلقینیّه‌اند.[۱]

و ایشان را «نظریّه» نیز گویند. ایشان گویند که نگاه کردن به کتب علوم حرام است مگر کتابی که در علم تصوف باشد و در پیش پیر کامل خوانده شود؛ و گویند: معرفت جز به تلقین پیر، حاصل نشود،[۲] و خواندن علوم دینیه را مطلق حرام دانند؛[۳]

---

۱. در تبصرة العوام می نویسد: «این فرقت گویند اعتبار بنظر و استدلال نباشد و ممارست علوم و درس و نظر در کتب علم کردن حرام بود و معرفت حقّ بمجاهده و تلقین شیخ حاصل شود، و گویند ایمان نه مخلوقست از بهر آنکه فعل خداست و افعال خدای تعالی نه مخلوقست، و گویند سعادت اخروی بمجاهده و ریاضت حاصل توان کرد و اعتبار بعلوم نباشد، و گویند انبیا و اولیا کمال بمجاهده و ریاضت و زهد حاصل کرده‌اند و این قول صریحست بر آنکه نبوّت کسبی بود و این قومی باشند که تقشّف نمایند و خرقه دهند و مریدان را بخلوت نشانند و ایشان را از علوم دین هیچ بهره نبود و از فرایض وضو و نماز و غسل بعضی حاصل کنند و زرق و تدلیس نمایند و علما و اهل بیت را دشمن دارند» تبصرة العوام، فرقه پنجم، ص۱۳۲.

۲. در «روح مجرد» می‌نویسد: «بدون استاد و مراقبه و ذکر و فکر و ریاضتهای مشروعه، سلوک جز پنداری بیش نیست» (روح مجرد، ص۵۷)؛ و در «رساله سیر و سلوک» می گوید: «خطراتی را که مصنّف ﷺ ذکر نموده است از مهمترین خطرات سلوك است که بدون اشراف و تربیت استاد کامل و عالم عامل راه رفته دست بردن به این اذکار و مشابه آن ممنوع است. گویند علّت انحراف حسین بن منصور حلّاج در اذاعه و اشاعه مطالب ممنوعه و اسرار الهیه، فقدان تعلّم و شاگردی او در دست استاد ماهر و کامل و راهبر راهرو و به مقصد رسیده بوده است» (رساله سیر و سلوك، ص۱۸۵)؛ و در جای دیگری نیز انجام اعمال استحبابی و ریاضات بدون اذن استاد را سبب ایجاد انحراف و فساد می‌داند. روح مجرد، ص۵٦۷.

۳. در شرح حال ابو سعید نوشته‌اند: «و درین وقت که شیخ ما، قدس الله روحه العزیز، کتابها دفن می‌کرد و آن دوکان برآورده بود و کتب در آنجا نهاده و خاك بر زور آن کتابها می‌کرد، پدر شیخ بابو بلخیر را خبر دادند که بیا بو سعید هرچه از کتب تا این غایت نبشته بود و حاصل کرده و تعلیقه‌ها و هرچه آموخته است، همه، در زیر زمین می‌کند و آب بر آن می‌راند. پدر شیخ بیامد و گفت: «ای پسر! آخر این چیست که تو می‌کنی؟» شیخ گفت: «یاد داری آن روزگار که ما در دوکان تو آمدیم و سؤال کردیم که درین خریطه‌ها چیست و درین انبانها چه درکرده‌ای؟» تو گفتی: «تومدان بلخی؟» گفت: «دارم» شیخ گفت: «این تومدان میهنگی است» و در آن حال که کتابها را خاك فرامی‌داد، شیخ روی فرا کتابها کرد و گفت: «نعم الدلیل انت و الاشتغال بالدّلیل بعد الوصول محال» و در میان سخن بعد از آن به مدتی بر زفان

گویند: هر چه علما در هفتاد سال و بیشتر به تعلیم و مطالعه کتب حاصل کنند، به یك ساعت به تلقین و ارشاد پیر حاصل شود!

و گویند: هرچه مردان راه و سالکان طریق متوصل به درگاه اله یافته‌اند، به نظر و ارشاد پیر کامل یافته‌اند، نه به خواندن و تعلیم گرفتن از علمای ظاهر!

خود را از علمای باطن می‌شمارند و گویند: آنچه اهل شریعت به آن مشغولند علم رسمی و ظاهری است[1] و ایشان از علم باطن بی‌بهره‌اند و علم در حقیقت علم باطن است و هر کس از علوم باطنی بهره یافت نزد ایشان کامل و عارف و محقق است. و اگرچه جمیع طوایف صوفیه این هرزه می‌گویند و دعوای علم باطن می‌کنند، اما این طایفه و باطنیّه صوفیّه در آن مبالغه بیشتر دارند و این معنی را از «باطنیه» اسماعیلیّه کسب کرده‌اند.[2]

مبارك شیخ ما رفته است که «رأس هذا الامر کسر المحابر و خرق الدّفاتر و نسیان العلوم» أسرار التوحید فی مقامات أبی سعید، ص۵۱. برای اطلاع بیشتر از مخالفت های صوفیه با علم و دانش، مراجعه کنید به کتاب: جلوه حق، ص۱۰۱-۱۲۹.

[1]. این استعمال در کلمات برخی از معاصرین نیز مشاهده می شود، به عنوان نمونه مراجعه کنید به: روح مجرد، ص ۳۳٤؛ ممد الهمم در شرح فصوص الحکم، ص ۱۱۵، ۲۰۱، ۲۹۸، ٤٤۹، ۵٦۱.

[2]. در «تبصرة العوام» می نویسد: «فرقت هجدهم: اسماعیلیان، و ایشان را باطنیه خوانند و قرامطه و خرّمیه و سبعیه و بابکیه و محمّره، امّا باطنیه از بهر آن خوانند که گویند که هر چیزی از قرآن و احادیث رسول را باطنی و ظاهری هست، ظاهر بمنزلت پوست و باطن بمنزلت مغز، چون پوست بادام و مغزش، و این آیت را دلیل سازند: لَهُ بابٌ باطِنُهُ فِیهِ الرَّحْمَةُ وَ ظاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذابُ، ... و گویند: معرفت خدای تعالی بقول معلّمی صادق حاصل شود، و گویند: عیسی، پسر یوسف نجّار بود و آنچه در قرآن می‌گوید که عیسی را پدر نبود، یعنی پدر تعلیمی نداشت که علم ازو فرا گرفته باشد و او علم از نقیبان آموخته بود که در زمان وی بودند، نه از معلّم صادق، و آنچه گفتند که عیسی مرده زنده می‌کرد یعنی دلهای مرده را بعلم زنده می‌کرد و خلق را براه راست می‌خواند، و بامثال این، ابطال جمله شرایع کنند. و گویند: هیچ از تکالیف ظاهر بر خلق واجب نیست و نماز عبارت بود از طاعت آنکه او را مولانا خوانند، و زکاة عبارت بود از آنکه هر چه از مؤنت تو و عیال تو زیادت باشد بدو رسانی از بهر دعوتخانه. و گویند: عبارت از بانگ نماز و قامت آن باشد که خلق را بطاعت مقتدای ایشان خوانی و روزه عبارت بود از آنچه او کند خاموش باشی و عیب از مولانا بر ایشان نطلبی و هر چه او کند از جمله فواحش و زندقه، حقّ‌شناسی و در هیچ حال منکر او نباشی و چنان مطیع باشی که اگر فرماید خود را هلاك کن در حال، خود را هلاك کنی بی‌توقّف، و گویند: حجّ عبارت بود از قصد نزد امام ایشان هر که را قدرت بود لازم باشد که بخدمت وی رود و او را بیند. و همه محرّمات را حلال دارند و گویند: محرّمات عبارت بود از قومی که ایشان را دشمن می‌باید داشتن و ازیشان بیزار شدن و بریشان لعنت کردن، و گویند

و ایـن طایفـه گوینـد: کـه ایمـان مخلـوق نیسـت و گوینـد: مرتبـه ولایـت کسـبی اسـت و بـه ریاضت حاصل شود؛[۱] و اکثر ایشان نبوت را نیز کسبی دانند.

[۱٦- چله نشینی و ترک حیوانی]

این جماعت مانند بیشتر طوایف صوفیه، مریدان را کلاه و خرقه دهند؛ و ایشان را چهل روز در خلـوت نشانند و از خـوردن حیـوانی منـع کننـد[۲] و آن خلـوت نشسـتن را چلّـه نـام کننـد و ایـن دشـمنان دیـن ایـن امـر را در برابـر اعتکـاف وضـع کـرده‌انـد؛ خـرّب الله بنیـانهم و دفـع شـرّهـم و طغیانهم.

فرقه چهاردهم: کاملیّه‌اند.[۳]

که متابعان شریعت غرّای محمدی ﷺ و پیروان ملّت بیضای احمدی، ایشان را «کاهلیّه» خوانند.

این گروه در غایت جهل دعوای کمال کنند! حقا که کمال جهل این است!

این طایفه گویند که پیر کامل می‌باید، طلب کرد[٤] و چون کسی بیابد می‌باید که دست از

فرایض عبارت بود از قومی که موالات ایشان واجب بود...» تبصرة العوام فی معرفة مقالات الأنام، ص ۱۸۱.

۱. شواهد این مطلب در ص۲۰۵ (در ذیل عنوان : رسیدن به مقام ولایت) گذشت.

۲. رساله سیر و سلوک(تحفه الملوك فی السیر و السلوك)، ص٢١٦؛ برخی از معاصرین تاثیر ترک حیوانی و ذکر و ورد و ریاضات دیگر را مشروط به اذن استاد و مرشد کامل می داند. روح مجرد ص: ٤٢٩.

۳. نسفی ایـن گروه را متکاسله نامیده و می‌نویسد: «المتکاسلة: و هـم قـوم یترکون الکسب و یتوجهون علی أبـواب الخلائق بالکدیة و یرضون عن حیاتهم بعبادة البدن و یأکلون أموال الزکاة» بیان مـذهب التصوف(مخطوط)؛ گیلانی نیـز می‌گوید: «و أمّا مـذهب المتکاسلة: فیترکون الکسب و یسألون مـن الأبـواب و یدّعون تـرك الـدّنیا، و هلکـوا بـه» سرالأسرار و مظهر الأنوار، ص۵۸.

٤. در «روح مجرد» می نویسد: «کلام حدّاد: پیروی از خصوص استاد کامل، از ضروریات مسائل طریق است. نفوس بشر هم در تکامل خود نیاز به تربیت استاد دارد که باید آنها را ازحالت استعداد محض به فعلیت برساند. خوف و سرور، قبض و بسط، وعده و وعید، و اشتغال به اعمالی که موجب رفع حجابهاست، حتماً برای آنها باید تحقّق پیدا کند تا به مرحله توحید کامل برسند؛ و این فقط با تدبیر و تصرّف، و تعلیم و تربیت استاد کامل در مدّت دراز امکان پذیر است، و گرنه آن نفوس همینطور به حالت اوّلیه خود و یا به تبدّلات و تغیرات بی رویه و اصول، باقی می‌مانند تا مرگ آنها را دریابد... پس حصول کمال برای انسان بدون إفناء فی الله (فدا کردن در خدا) امکان ندارد. و این امر به دست خود انسان امکان ندارد. و امّا رجوع به هر استادی گرچه کامل نباشد و حاوی و دارای توحید محض از منهاج

دامنش کوتاه نکند و به کنایه خاطرنشان سفیهان کنند که خود پیر کامل‌اند.

[۱۷- ترک کسب معاش]

این فرقه ترك کسب وجه معاش را واجب دانند، و از غایت کاهلی به خرقه‌ای و لقمه‌ای که فریفته‌شدگان بجهت ایشان برند، سازند و به لذّات نفسانی که بعضی از آن خوانندگی کردن و خوانندگی شنیدن و رقص کردن است مشغول شوند. ایشان نیز مفسدان و گمراه‌کنندگانند؛ زیرا که طلب علم و کسب وجه معاش را حرام گویند و مردمان را فاسد عقیده گردانند و گویند اینها همه حجاب راه است. و مریدان را و هر کس را که اندك رغبتی به ایشان کنند از کار دنیا و آخرت بازدارند و ایشان را مانند خود کاهل کنند، وبال جان مردمان سازند.

این فرقه نیز مانند اکثر طوایف صوفیه خوانندگی و رقص را عبادت نام کنند و با پسران و دختران مردمان عشق ورزند و کار ایشان جز هرزه گفتن و هرزه گشتن و تن پروردن و لهو و لعب نباشد؛ و اگر نماز نادرستی کنند از برای آن کنند که احمقان گمان صلاح به ایشان برند و به ایشان چیزی دهند و کلمه «لا اله الا الله» را وسیله و واسطه فریب دادن مردمان گردانند و زراقانه سخن گویند و استجلاب قلوب عوام کالأنعام به آن سخنان نمایند و شکم‌پرستان را در پی خود اندازند و از مردمان به ابرام یا به فریبندگی گیرند و به خورد آن شکم‌پرستان دهند، و بعضی از ایشان باشند که به خانه‌های مردمان روند و آن شکم‌پرستان را با خود برند و تا شکم ایشان پر نشود از آن خانه بیرون نروند و اگر ایشان را نبرند خود البته طواف خانه‌ها کنند خصوصاً خانه‌های ظالمان.

بعضی از این فرقه باشند که در بازارها و در گوشه دکان اهل بازار نشینند و بازاریان را از کسب و کار و خرید و فروخت بدارند و خبث و غیبت علما و مردم دیندار کنند و آن بیچارگان نادان را به وسوسه از راه ببرند و ایشان را با علمای دیندار دشمن سازند و جمعی از کاهلان و

خاتم النّبیین و خاتم الوصیین نباشد، آن هم غلط است. زیرا نهایت درجه تربیت و تکمیل استاد آنست که سالك را مثل خودش تربیت نماید. و استادی که خودش واجد آن مقام نیست، چگونه امکان دارد که شاگرد را در آن مقام و منزلت به قربانگاه بسپارد!؟» روح مجرد، ص٦٢٩.

بی‌دینان بجهت آنکه آن فریبندگان آش‌ها و حلواها خورند، در رواج دادن بازار فریبندگی آن خسیسان کوشند و به هر جا رسند، تعریف ایشان کنند و بازار آن گمراهان را گرم سازند و معجزه‌ها بر ایشان بندند و آن را کرامات نام کنند.

بسیار باشند از عوام کالأنعام که از بس فریب ایشان خورده باشند، با وجود آنکه خود فایده‌ها از مأکول و ملبوس و نقد و جنس به ایشان می‌رسانند، از روی تعصّب باطل، معجزه‌ها از ایشان نقل کنند و پر باشد که از غایت خدا ناشناسی و بی‌دیانتی سوگندها در آن ضمن خورند که ما خود این طور کرامتی از فلان پیر دیدیم.

و این طایفه کاملیه با آنکه خود را تارك دنیا گویند، بیشتر از همه کس طالب دنیا باشند و پیشه ایشان مکر و خدعه، و شیوه ایشان تزویر و حیله باشد و حرکات مختلف کنند و گاه نعره زنند چنانچه مردمان بر خود بلرزند و گاه آواز را پست و ضعیف سازند و اگر قرآن خوانند، مقیّد به صحت دادن آن نباشند و اگر قرآن را صحت دهند و درست خوانند، آن هم از برای فریب دادن مردمان باشد و شیعه باید که از صحبت و ملاقات ایشان اجتناب نماید، به سالوس‌های ایشان فریب نخورد.

فرقه پانزدهم: الهامیّه‌اند.[۱]

این طایفه نیز از آموختن علم روی گردان شوند و اعتقاد از معاد و حشر و نشر برداشته باشند و عمر را به آموختن شعر و بذله خوانی و ترنمات و نغمات ومطربی و غنا و سرود صرف کنند، و شعرهائی که معنی‌های ملحدانه از آن بیرون آید، بیشتر یاد گیرند.

---

۱. نسفی می‌گوید: «الإلهامیة: و هم قوم من الفرق الذین هم معرضون عن قرائة القرآن و تعلم العلم، تقنعون بمتابعة کتب الحکماء و المبتدعین و یقولون إنّ القرآن حجاب الطریق، و أبیات الحکماء و أشعارهم قرآن الطریق و هذا کفر محض» بیان مذهب التصوف(مخطوط)؛ گیلانی نیز می‌نویسد: «فیترکون العلم، و ینهون عن التّدریس، و تابعوا الحکماء. و یقولون: القرآن حجاب، و الأشعار قرآن الطّریقة، و یعتقدون بذلك القول، و یترکون القرآن، و یعلّمون الأشعار أولادهم، و یترکون الورد و هلکوا بذلك الاعتقاد، و فی نفسهم الباطل یقولون نحن أهل السّنّة و الجماعة. و لیسوا منهم» سر الأسرار و مظهر الأنوار، ص۵۸.

و گویند: هر چه جمیع اهل عالم در مدت عمر خود به خواندن و تعلیم گرفتن و مطالعه حاصل کرده و می کنند، ما در یك دم به همه آن ملهم می‌شویم!؟ ایشان نیز مدّعی و کذّاب و لعین و ملحد و مرتاب و بی‌دینند و حلال و حرام نزد ایشان یکسان است و به ضرورت و مصلحت نام اسلام بر خود گذاشته اند؛ شیعه باید که از ایشان دوری نماید و ایشان را مسلمان نشمارد.

فرقه شانزدهم: نوریّه‌اند.[1]

اگر چه صاحب کتاب «بیان الأدیان» می‌گوید: «صوفیه در اصل اعتقاد دو فرقه‌اند، یکی نوریّه و دیگری حلولیّه»[2] اما بسیار کس از علمای شیعه و سنی گفته‌اند که یکی از آن دو فرقه حلولیّه و دوم اتحادیه‌اند. چنانکه گذشت نوریه از فروع و شعب ایشان است.

به هر حال، ایشان گویند: دو حجاب است یکی نوری و دوم ناری و گویند: حجاب نوری مشغولیت به اکتساب صفات حمیده چون شوق و توکّل و تسلیم و مراقبه و انس و وجد و سماع و حال، و حجاب ناری مشغولیت به افعال شیطانی چون فسق و فجور و حرص و شهوت و امثال آن. و گویند: مرد باید که در رضا و تسلیم و مراقبه و وجد و توکل کوشد، اگر چه این نیز حجاب است، اما آخر، درین پرده دوست دیده شود، و حال آنکه معنی رضا و تسلیم و مراقبه و توکل را نیافته‌اند و نفهمیده‌اند و گویند که نه امید به رحمت خدا باید داشت و نه بیم از عذاب و عقاب او. و دیگر گویند: هر چه در عالم واقع می‌شود نتیجه نار و نور است و این بعینه مذهب «دیصانیّه» است از مجوس که به نور و نار قایلند.

فرقه هفدهم: باطنیه‌اند.

که ایشان دعوای علم باطن کنند مانند «تلقینیه»، و دیوانگان را صاحب باطن می‌دانند و ایشان را مجذوب نام کنند و بغایت دوست دارند مانند «حبیبیّه» و «ولائیه»؛ و گویند هر چیزی از عبادات، معنی دارد و آن را نداند الّا اهل باطن؛ و بیشتر مقالات ایشان مانند مقالات و عقاید

---

۱. تبصرة العوام، ص۱۳۰؛ فرقه سوم.

۲. بیان الأدیان، ص٤٤؛ بیان الأدیان (مخطوط)، باب هفتم در مذهب صوفیه، ص۱۲۱.

«باطنیه» از اسماعیلیه است و فرق در میان این است که ایشان پیشوای خود را امام نام کنند و اینها مقتدای خود را شیخ و پیر گویند. و باطنیّه از اسماعیلیّه، ابی بکر و عمر و عثمان را دشمن دارند و این جماعت ایشان را دوست دارند و مزخرفات این طایفه نیز بسیار است و ذکر آن همه، موجب ملال و طول مقال می‌گردد.

[۱۸- ترویج قصه‌های دروغ]

فرقه هیجدهم: جوریه‌اند.

ایشان اگر توانند، البسه الوان از ابریشم محض و زرینه و زربفت درپوشند و مجالس از ساز و خمر و شاهدان و امردان آراسته دارند و استماع نقش و صوت دف و نی و سایر سازها نمایند و قصه‌های دروغ گوش کنند خصوصاً قصه‌های گبران که آن را شاهنامه نام کرده‌اند.[۱]

ندانسته‌اند که در بعضی از کتب معتبره امامیه مسطور و مروی است از حضرت امام محمدتقی ﷺ که آن حضرت از حضرت پیغمبر ﷺ روایت نموده که آن حضرت فرمود:

«ذکر علی بن أبی طالب ﷺ عبادة و من علامات المنافق أن یتنفر عن ذکره و یختار

---

۱. درگذشته قصه خوانی میان صوفیه رواج بسیاری داشته است و غرض آنها از این قصه‌ها و کرامات دروغین سرگرم ساختن مردم از کرامات و معجزات و شجاعت‌های اهل بیت ﷺ بوده است، در ابتدای این رساله به دروغهای صوفیه در مورد ابو مسلم خراسانی اشاره شد. علامه عبد الجلیل رازی قزوینی می‌نویسد: «... مغازی‌ها خوانند که آن را اصلی نباشد، این هم به ظاهر بغض علی مرتضی ﷺ است و اولاد او و چنان است که متعصّبان بنی امیه و مروانیان، بعد از قتل حسین بن علی ﷺ با فضیلت و منقبت علی ﷺ طاقت نمی‌داشتند؛ جماعتی خارجیان را از بقیة السّیف علی ﷺ و گروهی بی‌دینان را بهم جمع کردند تا مغازیها به دروغ و حکایات بی‌اصل، وضع کردند در رستم و سهراب و اسفندیار و کاووس و زال و غیر ایشان، و خوانندگان این ترّهات را در اسواق بلاد ممکّن کردند تا می‌خوانند که ردّ باشد بر شجاعت و فضل امیرالمؤمنین ﷺ و هنوز این بدعت باقی است که باتفاق امت محمد مصطفی ﷺ مدح گبرکان خواندن، بدعت و ضلالت است...» (کتاب «النّقض» ص٦٧) به همین جهت بزرگان شیعه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین در کتبی که با عنوان رد بر صوفیه نگاشته‌اند بخشی از کتاب را به انکار بر قصه خوانی اختصاص داده‌اند، نمونه‌ای از آن در مطاعن المجرمیه تألیف محقق کرکی، أنیس المؤمنین حموی و کتب میرلوحی سبزواری مشاهده می‌شود. أنیس المؤمنین، ص١٤١.

استماع القصص الکاذبة و أساطیر المجوس علی استماع فضائله ثم قرأ «وَ إِذا ذُكِرَ اللهُ وَحْدَهُ اشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ [و إذا ذکر الذین من دونه إذا هم یستبشرون» فسئل صلوات الله علیه عن تفسیرها قال: أما تدرون أنّ رسول الله ﷺ کان یقول: اذکروا علي بن أبي طالب في مجالسکم، فانّ ذکره ذکري و ذکري ذکر الله؛ فالّذین اشمأزّت قلوبهم عن ذکره و استبشروا عن ذکر غیره اولئك الّذین لا یؤمنون بالآخرة][1] و لهم عذاب مهین»

یعنی: یاد کردن علی ابن أبي طالب ؑ عبادت است و از علامات منافق است که می‌رمد و تنفر می‌نماید از یاد کردن او و اختیار می‌کند شنیدن قصه‌های دروغ و افسانه‌های مجوس را بر شنیدن فضایل آن حضرت؛ بعد از آن، امام ؑ خواند این آیه وافی هدایه را که «وَ إِذا ذُكِرَ اللهُ»[2] تا به آخر آیه. پس پرسیدند از آن حضرت ؑ از تفسیر این آیه. آن حضرت فرمود که آیا نمی‌دانید که پیغمبر خدا می‌فرماید که یاد کنید علی بن ابی طالب ؑ را در مجلس‌های خود، پس به درستی که یاد کردن علی بن ابی طالب یاد کردن من است و یاد کردن غیر او آن کسانی‌اند که ایمان ندارند به آخرت و ایشان را است عذابی خوارکننده.[3]

ابن بابویه در کتاب «اعتقادات» چنین آورده است:

«سئل الصادق ؑ عن القصّاص أیحلّ الإستماع لهم؟ فقال: لا و قال: من أصغی إلی

---

۱. در نسخه های چاپی و چند نسخه خطی که در اختیار ما بود، متن روایت شریفه به صورت ناقص نقل شده است ولی با این حال، ترجمه حدیث به صورت کامل ذکر شده و در صفحه ۲۳۷ نیز محقق اردبیلی به ذیل این حدیث ارجاع داده است، نکته دیگر این که در نسخه چاپی جمله «و لهم عذاب مهین» که در نسخه های خطی موجود است را از آخر حدیث - شاید به گمان عدم ارتباط با حدیث و آیه شریفه - حذف کرده است، با توجه به این نکته ها معلوم می شود که بخشی از آخر حدیث از متن کتاب حذف شده است، خوش بختانه علامه مجلسی در «عین الحیات» تمام متن حدیث و ترجمه آن را بدون هیچ تصرفی از «حدیقة الشیعه» نقل نموده، به همین جهت متن حدیث را از آن کتاب نقل کرده و به متن افزودیم. مراجعه کنید به: عین الحیات، ج ۲ ص ۳۹۸.

۲. سوره زمر، آیه ٤٥.

۳. عین الحیات، ج۲ ص۳۹۸. باب صدق و کذب در گفتار.

ناطق فقد عبده فإن كان الناطق عن الله فقد عبد الله و إن كان الناطق عن إبليس فقد عبد إبليس»[۱]

یعنی پرسیدند از حضرت صادق جعفربن محمد ﷺ از قصه‌خوانان که آیا گوش داشتن به ایشان حلال است؟ آن حضرت فرمود که نه - یعنی حلال نیست - و فرمود که هر کس گوش بدارد به ناطقی پس به تحقیق که او را پرستیده؛ پس اگر ناطقی باشد که از خدا سخن گوید - یعنی راست و حق گوید - آن گوش‌کننده، خدا را پرستیده و اگر ناطقی باشد که از ابلیس سخن گوید - یعنی سخنان باطل و دروغ گوید - آن گوش‌کننده، ابلیس را پرستیده.

و محمد بن یعقوب کلینی ﷺ در کتاب مستطاب کافی مثل این حدیث، حدیثی از ابی جعفر ﷺ روایت کرده.[۲]

چون درین روزگار اکثر حکّام شرع از فرقه جوریه‌اند و به دلیل آیه **«وَ مَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ»**[۳] و حدیث **«و إيّاكم و الرّشوة! فإنّها محض الكفر و لا يشمّ صاحب الرّشوة ريح الجنّة»**[٤] کافراند و ملعون.

اما چون می‌دانند که خمر و شاهدان و سازها در مجلس خود حاضر کردن، رسوائی از حد گذرانیدن است، به ناچار دست از آن برداشته‌اند، لیکن از خوانندگان و قصه‌خوانان و شاهنامه‌گویان دست نمی‌دارند، از آن جهت که همه کس نمی‌دانند که استماع خوانندگی و قصه و شاهنامه، فسق است.[٥]

با آنکه اکثر طایفه «جوریه» از خوانندگان و قصه خوانان و شاهنامه گویان اند و همه سازها

۱. الاعتقادات (شیخ صدوق)، ص۱۰۹؛ عیون اخبار الرضا ﷺ، ج۱ ص۳۰٤.

۲. عن أبی جعفر ﷺ قال: من أصغى إلى ناطق فقد عبده فإن كان الناطق يؤدّى عن الله عز و جل فقد عبد الله و إن كان الناطق يؤدّى عن الشيطان فقد عبد الشيطان» الكافی، ج۱۲ ص ۷۹۲.

۳. سوره مائده، آیه ٤٤.

٤. بحارالأنوار، ج۱۰۱، ص۲۷٤.

٥. علامه مجلسی در عین الحیات می‌نویسد: «بلکه قصه‌های راستی که لغو و باطل باشد مانند شاه نامه و غیر آن از قصه‌های مجوس و کفار، بعضی از علماء گفته‌اند حرام است» عین الحیات، ج۲ ص۳۹۸.

در مجلس خود حاضر کرده رسوائی را از حد گذرانیده اند لیکن بیشتر از باقی طوایف صوفیه در ریا کوشند، و دعوای برائت از ریا کنند و گویند: ما عارفیم و هر چه کنیم و گوئیم پسندیده باشد،[۱] و آنچه از فسق و فجور و جور و ستم می‌کنیم از جهت دفع ریا می‌کنیم.

و اکثر ایشان خود را از طایفه «ملامتیّه» شمارند و ملامتیّه با کمال نامقیّدی که دارند از این طایفه عار می‌دارند و می‌گویند: ما بر خود ظلم می‌کنیم نه بر غیر و ایشان بر خود و بر غیر ظلم می‌کنند. اگر چه اکثر ملامتیه به خانه‌های این گروه تردّد می‌کنند و چشم بر آش ایشان دارند. و این جماعت اگر دست یابند به قهر و ظلم و تعدّی مال مردمان را بستانند، بلکه خانه‌های ایشان را به آب رسانند و رحم مطلق در دل ایشان نباشد و بجز خوردن حرام و افعال ناشایست کاری نکنند.

اگر بعضی از ایشان بعضی از نیکوئی‌ها کنند البته «لله» نباشد؛ و هر یك از ایشان متوسّل به جاهلی بلکه متمسّك به ملحدی شوند که پشمینه پوشیده باشند یا گوشه‌ای گرفته باشند، بجهت تن‌آسائی و فراغت و فریب دادن آن جماعت یا مرید نادانی شوند که خرقه‌ای که بار خری باشد پوشیده باشد و لافهای گزاف زند و زراقانه سخنان در کار ایشان کنند.

و این ابلهان ندانسته‌اند که گوشه‌گیری ایشان، چنانکه در حدیث واقع است، از برای صید کردن بی‌عقلان و احمقان است و از غایت سفاهت، این جماعت آن فریبندگان را درویش پندارند. و بسیار باشد که از سادات و علما و صلحا و اتقیا و مردم پریشان که در واقع، درویش ایشانند، به ستم گیرند و به آن ملحدان دهند و ایشان را صاحب کشف و کرامات و مستجاب الدّعوة دانند و پر باشد که خود نیز اینطور دعواها کنند و این گروه در بردن مال مردم و حرام خوردن به نوعی حریص باشند که اگر نتوانند به ستم و عنف و رشوه و بهانه جریمه از مسلمانان و غیر ایشان بغیر حق بگیرند، به دزدی و خیانت، مال ایشان را ببرند، و اگر به آن نیز قادر نباشند به قرض گیرند و پس ندهند و صرف خویش و آن گروه نادرویش کنند و به

---

۱. سه سطر اخیر از نسخه «ب» نقل شد و اکثر آن در چاپ انصاریان نیامده است.

سبب آنکه آن مال حرام را صرف ایشان کنند عذاب و عقاب خویش را مضاعف گردانند.

معلوم است که این جماعت اعتقاد به ثواب و عقاب خدا و روز جزا ندارند که اگر معتقد می‌بودند، راضی به ظلم و جور نمی‌شدند. و اکثر اتراک[1] را این صفت باشد و الحقّ آن پیران و این مریدان گمراه خر، مناسبت تمام به یکدیگر دارند و آن پیران فریبنده مکّار را اینطور مریدان رشوه خوار ستمکار، در کار است و ظاهر این است که این طایفه جوریّه، فاسد عقیده‌اند و یافته‌اند که آن فریبندگان ملحد، از دین بیزارند و بنابراین، میل تمام به ایشان دارند.

و دلیل به آنکه طایفه «جوریّه» اعتقاد به خدا ندارند، آن است که سادات و علما نزد ایشان خوارند و آن ملحدان و فریبندگان نزد ایشان بغایت صاحب اعتبار.

بلی، اگر عالمی یا سیّدی از روی گمراهی دم از تصوف زند یا بنابر مصلحت روزگار و مکر و خدعه خود را صوفی نام کرده، ریشخند ایشان کند، او را عزیز دارند.

و این فرقه به چیزی چند از «ملامتیّه» متمیّز و متفرّع شده‌اند. یکی آنکه «ملامتیه» اظهار اجتناب از بردن مال مردم کنند و این گروه از دزدی کردن و رشوه و ربا خوردن و به ظلم و ستم از مردمان گرفتن پروا ندارند و اگر توانند بهانه‌ها بر خلق گیرند و خانه‌ها خراب کنند و «ملامتیه» هر چه کنند از ناشایست گویند که ما این کار بجهت آن می‌کنیم که مردمان ما را ملامت کنند، و این جماعت گویند این فعلها از برای دفع ریا می‌کنیم و ملامتیه مرید و معتقد ملحدی دیگر، نشوند.

اکثر «جوریّه» به جاهلی که پشمینه پوشیده باشد یا ملحدی که دعوای کشف و کرامات کند و لافها زند و سخنان پا در هوا گوید متوسل شوند؛ و «ملامتیه» چون «واصلیّه» ترک نماز و روزه و سایر فرایض کنند و گاه باشد که بعضی از ایشان به ذکر جلی از روی ریاکاری و دغلی مشغول شوند و از عبادات به همان اکتفا نمایند و «جوریّه» بسیار باشد که به بسیار مفروضات و مستحبات عمل کنند، بلکه به نماز جماعت حاضر شوند و با آنکه مانند پیران گمراه خود

---

۱. منظور غزلباشهای ترک صوفی مسلک هستند که در حکومت صفویه به ترویج درویش‌گری پرداختند و تا زمان شاه عباس قدرت و نفوذ بسیاری داشتند، و شاه عباس با آن ها به مقابله پرداخت و قدرت را از آن ها سلب کرد.

معتقد به شرع و دین نباشند از روی ریا کاری به انواع عبادات پردازند که به این وسیله شاید خود را نیکنام سازند.

[۱۹- عشق مجازی!]

فرقه نوزدهم: عشاقیّه‌اند.[۱]

هریك از این جماعت خود را عاشق گویند و دوستی خدا را عشق نام کنند و ندانند که «عشق» نام مرضی است از امراض دماغی.

گویند: مشغول شدن بغیر خدا بازماندن است از معرفت خدا و با این حال و به این دعوی، با پسران و دختران مردم عشق می‌ورزند و می‌گویند: «**المجاز قنطرة الحقیقة**»؛ یعنی مجاز پل حقیقت است. و مراد ایشان ازین عبارت آن است که عشق مجازی پل عشق حقیقی است. و اکثر از غایت بی‌دیانتی و خدا ناترسی افترا بر پیغمبر خدا زنند و گویند این حدیث است و پیغمبر چنین فرموده است؛ نعوذ بالله من ذلك.

و اکثر این فرقه در عشق ورزیدن با امردان و زنان مردمان، مبالغه عظیم نمایند و خود را به تکلیف بر آن دارند[۲] و گویند: این عشق مجازی است و عشق مجازی موصل است به عشق حقیقی که دوستی خدا است.[۳]

---

۱. تبصرة العوام، فرقه دوم، ص۱۲۸. نسفی و گیلانی نام این فرقه را «حلویة» ذکر کرده‌اند و می‌گویند: «فأمّا مذهب الحلویة: فإنّهم یقولون: إنّ النّظر إلی الوجه الجمیل من النّساء و الأمرد حلال، و فیه صفة الحقّ، فیرقصون و یدّعون التّقبیل و المعانقة، و هذا کفر محض»، سر الأسرار و مظهر الأنوار، ص۵۷.

۲. برای اطلاع از حکایات عشقبازی اکثر مشایخ صوفیه مراجعه کنید به: «تحفة الأخیار» تألیف ملاطاهرقمی﵀. ص۲۵۷؛ خیراتیه ج۲ ص۱۳۹.

۳. ملا صدرا در مدح عشق به زیبارویان می‌گوید: «و لعمری إنّ هذا العشق ترک النفس فارغة عن جمیع الهموم الدنیاویة إلا هم واحد و هو الاشتیاق إلی رؤیة جمال إنسانی فیه کثیر من آثار جمال الله و جلاله و لأجل ذلک هذا العشق الإنسانی للشخص الإنسانی إذا لم یکن مبدأه إفراط الشهوة الحیوانیة ... معدود من جملة الفضائل و هو یرقّق القلب و یذّکی الذهن و ینبه النفس علی إدراک الأمور الشریفة و لأجل ذلک أمر المشایخ مریدیهم فی الإبتداء بالعشق و قیل: العشق العفیف أوفی سبب فی تلطیف النفس و تنویر القلب...» (الأسفار ج۷ ص۱۷۳)؛

و این گروه با پیغمبران بغایت دشمن باشند و گویند: انبیا و رسل، خلق را به تکالیف از خدا بازداشته‌اند! و گویند: مرد باید که التفات به قول پیغمبران و اوصیای ایشان نکند که بزرگترین سدی که درین راه هست، پیغمبران و اوصیای ایشانند؛ و به این حال، اظهار دوستی ابی بکر و عمر و عثمان کنند و از برای اینکه سنّیان را از خود راضی دارند، آن ملاعین را مدح گویند و اگر به شیعه رسند از برای فریب ایشان اظهار دوستی ائمه معصومین ﷺ کنند و عداوت پیغمبران و اوصیای ایشان را نزد همه کس ظاهر نکنند و مزخرفاتی که این زندیقان می‌گویند بسیار است، ترك نقل آن می‌کنیم تا موجب ملال نشود.

[۲۰- صلح کلّ]

فرقه بیستم: جمهوریه‌اند.

این فرقه، مذاهب و عقائد اکثر طوایف صوفیه را بر هم می‌زنند و می‌گویند که هیچ چیز را رد نباید کرد و بد نباید گفت، بلکه همه را دوست باید داشت؛ زیرا که در هر کس و در هر چیز جزئی از اجزای الهی هست و گویند: کفر و اسلام و ابراهیم و نمرود و موسی و فرعون و محمد ﷺ و ابوجهل و علی و ابن ملجم و حسین و یزید و عاصی و مطیع و ظالم و مظلوم و ملحد و موحّد همه خوبند و تمام را نیك می‌دانند.[۱]

یکی از معاصرین می‌گوید: «چقدر این اشعار نغز و آبدار است؛ اصولا عشق مجازی قنطره عشق حقیقی است؛ و تشبیهات و استعارات و کنایات و عباراتی که در عشق مجازی یا در مظاهر و مجالی از محبوب حقیقی بکار می‌رود؛ چقدر می‌تواند نشانگر و روشنگر همان عشق حقیقی باشد؛» (مهر تابان؛ ص۱۷۰) و می‌نویسد: «چقدر عالی و زیبا و لطیف و دقیق که حاوی یك دنیا کتاب معرفت است، این واقعیت را قیس بن ملوّح عامری، راجع به لَیلی عامِریه که معشوقه او بوده است، در کتاب خود به نام کتاب «لیلی و مجنون» است آورده است: ... و از این جا به دست می‌آید که تمام رموز و لطافت عشق حقیقی إلهی، در عشق مجازی موجود است، و این آئینه‌ای است برای آن، فلهذا بعضی به کلّی انکار عشق مجازی را نموده‌اند و گفته‌اند: حقیقت عشق به ذات أقدس أحدی تعلّق دارد. عشق حقیقی است مجازی مگیر- این دُم شیر است به بازی مگیر» توحید علمی و عینی، ص۲۳۲.

۱. حلاج می‌گوید: «عقد الخلائق فی الإله عقائدا و أنا اعتقدت جمیع ما عقدوه» دیوان الحلاج، ص۱۷۷.
ابن عربی نیز همین شعر را در فصوص و فتوحات آورده است. فصوص الحکم، ج۲ ص۵.

و چون نصاری، سگ و خوك و سایر چیزهائی که در شریعت نجس است، پاك دانند و هیچ کس را بر هیچ کس نامحرم ندانند و در جبر و تشبیه و تجسم و صورت و رؤیت و وحدت وجود مبالغه تمام دارند.

[جمع شدن تمام بدعت‌ها در جمهوریه!]

پیشتر مذکور شد که اصل مذاهب صوفیه دو مذهب بود و باقی، فروع آن دو مذهب است و ظاهر آن است که بیشتر فروع آن دو مذهب منقرض شده و اکثر صوفیه که امروز هستند جمهوریّه‌اند، و ایشان از هر فرقه‌ای از فرق صوفیه چیزی کسب کرده‌اند و عقاید و مذاهب و قبایح ایشان را درهم آمیخته‌اند و همه را از برای خود یك مذهب ساخته‌اند.

ایشان نیز دوستی خدا را عشق نام کرده‌اند و دعوای علم باطن نموده‌اند و علوم دینیه را علم ظاهر گفته‌اند و مذمت کرده‌اند.

در فتوحات می‌گوید: «فالعارف الکامل یعرفه فی کل صورة یتجلی بها و فی کل صورة ینزل فیها و غیر العارف لا یعرفه إلا فی صورة معتقده و ینکره إذا تجلی له فی غیرها کما لم یزل یربط نفسه علی اعتقاده فیه و ینکر اعتقاد غیره» الفتوحات المکیة، ج۳ ص۱۳۲.

و نیز می‌گوید: «والعارف المکمّل من رأی کل معبود مجلی للحق یعبد فیه «و لذلك سمّوه کلهم إلهاً مع اسمه الخاص بحجر أو شجر أو حیوان أو إنسان أو کوکب أو ملك. هذا اسم الشخصیة فیه. و الألوهیة مرتبة تخیل العابد له أنها مرتبة معبوده، و هی علی الحقیقة مجلی الحق لبصر هذا العابد المعتکف علی هذا المعبود فی هذا المجلی المختص» فصوص الحکم، ج۱ ص۱۹۵.

و همچنین می‌گوید: «فإیاك أن تتقید بعقد مخصوص و تکفر بما سواه فیفوتك خیر کثیر بل یفوتك العلم بالأمر علی ما هو علیه. فکن فی نفسك هیولی لصورالمعتقدات کلها فإن الله تعالی أوسع و أعظم من أن یحصره عقد دون عقد فإنه یقول «فَأَینَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ» و ما ذکر أیناً من أین. و ذکر أن ثَمّ وجه الله، و وجه الشیء حقیقته» ترجمه: پس مبادا به عقیده مخصوصی مقید شوی و به ما سوای آن کفر بورزی و روگردان باشی که خیر کثیری از تو فوت می‌شود. بلکه علم به واقع از دست تو می‌رود. پس همچون هیولا قابل همه صور معتقدات باش. زیرا خداوند تبارك و تعالی وسیع‌تر و عظیم‌تر از این است که عقیده‌ای او را محصور کند. چنانکه خود فرمود: فَأَینَما تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ (بقره: ۱۱۵) و جایی را از جایی جدا نکرد و وجه الله را یاد آور شد و وجه شیء حقیقت اوست» فصوص الحکم، ج۱ ص۱۱۳؛ ممد الهمم، ص۲۸۰.

و چون به وحدت وجود قایلند با فرعون و نمرود و ابن ملجم مردود و غیر ایشان از سایر ظلمه و اشرار منافقین و کفّار، محبت دارند و آن را دوستی خدا می‌شمارند و اگر در بعضی از اوقات بعضی از بدان را مذمت کنند، مصلحتی در آن می‌بینند و در آن هنگام بنابر مصلحتی بر خلاف اعتقاد خود کار می‌کنند تا سفیهان را به گمان اندازند.

و ایشان نیز با پسران و دختران و زنان مردمان عشق ورزند و گویند: ما با ایشان عشق نورزیده‌ایم، بلکه با خدا عشق بازی کرده‌ایم!! زیرا که ما بر هر چه بنگریم خدای را در آن می‌بینیم. گاه گویند که عشق با دختران و پسران مردمان ورزیدن عشق مجازی است و این عشق مجازی به عشق حقیقی می‌کشاند و ما را به مطلوب اصلی می‌رساند.

این طایفه نیز در چلّه نشینند و دیوانگان را دوست دارند و ایشان را از اکابر اولیاء الله شمارند و غنا و سرود و دف و نی و سایر سازها را حلال دانند و بسیار باشد که در مجلس ذکر، دف و نی حاضر کنند و طایفه «ملامتیه» را بزرگ مرتبه دانند و کوشش بسیار در اصلاح افعال و اقوال زشت ایشان نمایند.

و دعوای کشف و کرامات کنند و بر یکدیگر معجزات بندند و مردمان را گمراه سازند و اکثر این فرقه، کلاهها و لباسهای نامتعارف وضع کرده‌اند و مریدان را به آن مزیّن ساخته‌اند.

و بعضی از ایشان گویند قبول داریم که غنا حرام است، اما از خوانندگی‌ها هر چه به ضرب در نیاید، غنا نیست هر چند که با ترجیع باشد؛ و فضایح و قبایح این طایفه بی‌حدّ و بی‌پایان است و ذکر زیاده از این باعث ملال خاطر دوستان.

فرقه بیست و یکم: زراقیّه‌اند.

که ایشان را «خداعیّه» نیز گویند. این جماعت فرقه‌ای باشند خسیس و دون که از برای پر کردن شکم و تحصیل دنیا در فریب دادن خلق خدا درآیند و اکثر ایشان وضعهای شیّادانه و فریبنده سازند و جمعی از ایشان وضعهای ملحدانه اختیار کنند و کلاههای نمد که پیران گمراه ایشان اختراع کرده‌اند بر سر نهند، بی‌شال و دستار، و بعضی شال عسلی یا دستاری بر دور آن پیچند و سر آن کلاه را از آن میان بیرون آورند، چنانکه زیّ اکثر سنیان و ملحدان است و بعضی بیشتر لباس را عسلی کنند، چنانکه زیّ مجوس است و بعضی که به سبب غرور در میان

مردمان، خود آن طور کلاهها و جامه‌ها نپوشند مریدان را به پوشیدن آن امر کنند و کلاه خرقه به ایشان دهند.

و اکثر این فرقه، طالب رقص و سماع باشند و بیشتر ایشان نیز مانند جمهوریه، عقاید و مذاهب اکثر طوایف صوفیه را در هم آمیخته، از برای خود یك مذهب سازند و پیران گمراه خود را در میان مردمان، رواج و شهرت دهند و جهّال را دوست ایشان گردانند و ضد و منکر سادات و علما باشند و همه را دشمن دارند به تخصیص کسی را از ایشان که در بیان حال صوفیه مداهنه ننمایند.

اگر شخصی را به قدری علم باشد که آن را از برای تحصیل وجه معاش حاصل کرده باشد، نه از برای رضای خدا، خود را از ایشان شمارد و یا تقلید استاد و معلم کند و نداند که ایشان غلط کرده‌اند و بنابراین پیران گمراه این طایفه را مدح گوید، او را دوست دارند و به هر جا که رسند تعریف او کنند و در آن مبالغه عظیم نمایند و چنانکه او بازار آن بی‌دینان گرم می‌کند، ایشان نیز بازار آن دوست دنیا یا آن غافل از دین بی‌خبر را گرم سازند.

[مذمت عالمان طالب دنیا و متمایل به تصوف]

و مکرّر دیدم که مردی از علوم دینیه بلکه از سوادخوانی مطلق بی‌بهره بود و به مجرد آنکه شعر «گلشن راز» را معنی می‌گفت، این گروه او را اعلم و افضل علما می‌گفتند، و پر باشد که کسی را قدر علمی باشد اما به سبب آنکه طالب دنیا باشد و بیند که این طایفه بسیار شده‌اند و بسیار کس را از عوام کالأنعام فریب داده‌اند، او نیز خود را صوفی نام کند که شاید این طایفه او را در میان عوام شهرت دهند و جماعتی را که فریب داده‌اند، دوست او گردانند و یا خواهد که جماعتی را از عوام که میلی به علما ندارند به این روش فریب داده، ایشان را نیز مرید و معتقد خود سازند.

و اگر چه در تعریف علما اخبار و احادیث بسیار است و لیکن در مذمت علما هم اخبار و احادیث بسیار است. از آن جمله، در کتاب مستطاب کلینی مسطور است که حضرت ابی

عبدالله جعفربن محمد الصادق ﷺ فرموده که:

«أوحی الله تعالی إلی داود لاتجعل بینی و بینك عالماً مفتوناً بالدّنیا فیصدّك عن طریق محبّتی فإنّ أولئك قطّاع طریق عبادی المریدین، إنّ أدنی ما أنا صانع بهم أن أنزع حلاوة مناجاتی من قلوبهم»[1]

یعنی وحی فرستاد خدای تعالی به داود ﷺ که مگردان واسطه من و خود، عالمی را که او شیفته باشد به دنیا که باز می‌دارد ترا از طریق دوستی من، پس به درستی که آن عالمان راه‌زنندگان بندگان منند که اراده من دارند و خواهندگان منند؛ به درستی که ادنای آن چیزی که به ایشان می‌کنم و کمترین جزائی که ایشان را می‌دهم آن است که شیرینی مناجات خود را از دلهای ایشان بر می‌دارم!

دیگر به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین ﷺ مروی است که آن حضرت فرمود که:

«وقود النار یوم القیامة کلّ غنی بخل بماله علی الفقراء و کلّ عالم باع الدین بالدّنیا»[2]

یعنی هیزم آتش دوزخ در روز قیامت هر مالدار و توانگری است که بخل ورزیده باشد و مال خدا را از مال خود به فقراء نرسانیده باشد و هر عالم و دانشمندی است که دین به دنیا فروخته باشد.

[روایت هفتم در ذم صوفیه]

دیگر حدیثی است که سیّد ما، سیّد مرتضی ابن الداعی الحسنی الرازی ﷺ روایت می‌کند به سند معتبر خود از شیخ مفید - رضوان الله علیه - و او روایت می‌کند از احمد بن محمد بن الحسن بن احمد بن الولید و او از پدرش محمد بن الحسن و او از سعد بن عبد الله و او از محمد بن عبد الجبار و او از حضرت امام حسن عسکری ﷺ که آن حضرت، مخاطب ساخت ابوهاشم جعفری را و فرمود:

---

۱. الکافی، ج۱، ص۱۱٤.

۲. غرر الحکم و درر الکلم، ص۷۳۰.

«یا أباهاشم، سیأتی زمان علی الناس وجوههم ضاحکة مستبشرة و قلوبهم مظلمة منکدرة، السّنة فیهم البدعة و البدعة فیهم سنّة، المؤمن بینهم محقّر و الفاسق بینهم مؤقّر، أمراؤهم جاهلون جائرون و علمائهم فی أبواب الظلمة سائرون، أغنیائهم یسرقون زاد الفقراء و أصاغرهم یتقدّمون علی الکبراء و کلّ جاهل عندهم خبیر و کلّ محیل عندهم فقیر، لایمیّزون بین المخلص و المرتاب و لایعرفون الضأن من الذئاب؛ علماؤهم شرار خلق الله علی وجه الأرض، لأنّهم یمیلون إلی الفلسفة و التصوّف. و أیم الله! أنّهم من أهل العدول و التحرّف، یبالغون فی حبّ مخالفینا و یضلّون شیعتنا و موالینا؛ فإن نالوا منصباً لم یشبعوا عن الرشاء و إن خذلوا عبدوا الله علی الریاء؛ ألا إنّهم قطّاع طریق المؤمنین و الدعاة إلی نحلة الملحدین؛ فمن أدرکهم فلیحذرهم و لیصن دینه و إیمانه. ثم قال: یا أباهاشم! هذا ماحدّثنی أبی عن آبائه عن جعفر بن محمد ﷺ و هو من أسرارنا فاکتمه إلا عن أهله»[۱]

یعنی ای ابوهاشم، زود باشد که زمانی بیاید به مردمان که رویهای ایشان خندان و شکفته باشد و دلهای ایشان سیاه و تیره باشد، سنت در میان ایشان بدعت باشد و بدعت در میان ایشان سنت باشد، مؤمن در میان ایشان خوار و بی‌مقدار باشد و فاسق در میان ایشان عزیز و صاحب اعتبار باشد، امیران ایشان نادان و ستمکار باشند و علمای ایشان بر درهای ظالمان سیر کنندگان باشند، توانگران ایشان بدزدند توشه فقیران و درویشان را و خردان ایشان تقدم نمایند بر بزرگان، هر نادانی نزد ایشان مرد آگاه باشد و هر بدسگال و حیلت‌گری نزد ایشان درویش باشد، تمیز نکنند اهل آن زمان، میان مرد پاك اعتقاد پاك دین و میان شكّاك فاسد عقیده بد نهاد، و نشناسند میش را از گرگان خونخوار - یعنی درویش را از سباع ضارّ مردم آزار - علمای ایشان بدترین خلق خدا باشند بر روی زمین؛ زیرا که ایشان میل کنند به فلسفه و تصوف، و به خدا قسم که ایشان از اهل برگشتن از حق و میل کردن به باطل باشند، و مبالغه

۱. الإثنی عشریة، ص۳۳؛ إثبات الهداة، ج٤ ص۲۰٤؛ الهدایا لشیعة أئمة الهدی، ج۱ ص۱۰۰؛ البراهین القاطعة، ج۲ ص۳٤٦؛ مستدرك الوسائل، ج۱۱ ص۳۸۰.

نمایند در دوستی مخالفان ما و گمراه کنند شیعیان و دوستان ما را؛ پس اگر منصبی یابند از رشوه‌ها سیر نشوند و اگر فروگذاشته شوند - یعنی اگر منصبی به ایشان نرسد - به ریا، خدا را عبادت کنند؛ بدان و آگاه باش که ایشان راهزنان مؤمنان باشند و دعوت کنندگان به کیش ملحدان؛ پس هرکس دریابد ایشان را می‌باید که حذر کند از ایشان و نگاه دارد و صیانت نماید دین و ایمان خود را؛ بعد از آن، امام ﷺ فرمود که ای ابوهاشم! این آن چیزی است که حدیث کرده از برای من، پدر من از آبائش، از جعفر بن محمد ﷺ و این از سرّهای ماست پس پنهان دار آن را مگر از اهلش.

و اخبار در این باب بسیار است؛ مجملاً هرگاه هر که از علما که طریق تصوّف پیش می‌گیرد یا غافل است از این اخبار و تقلید دیگران کرده و گول سنیان خورده، یا او را غرضی از اغراض دنیوی منظور است.

القصّه؛ بعضی از طایفه «زراقیه» باشند که اظهار رغبت گردانیدن از دنیا کنند و به این طریق جمعی از ابلهان را فریب دهند، اما عاقل فریب ایشان را نمی‌خورد، و مرد خردمند می‌داند که جهت حب دنیا و مطالب دنیا، اگر همه دوستی ریاست باشد، تنها بر ایشان غالب خواهد بود و می‌خواهند که جمعی معتقد ایشان باشند و ایشان را پیر و پیشوای خود دانند و عاقل البته از این معنی غافل نمی‌شود که با دوستان خدا این دکان‌داری‌ها و خودفروشیها نمی‌باشد و ایشان گروهی‌اند که مردمان پی به حال ایشان نمی‌برند.

پس لازم است بر پیروان احمد و آل او - علیهم صلوات الله الملک المتعال - که هرکس را ببینند که دعوای تصوف می‌کند، خواه عالم باشد و خواه جاهل، به او رغبت نکنند و معتقد او نباشند، و بدانند که طریق سنیان و دشمنان اهل بیت پیغمبر خدا است که او پیش گرفته. و اگر آن کس که میل به تصوف کرده طور و طریقه «زراقیه» پیش گیرد انکار او بر هر مؤمنی واجب باشد.

و اگر ظاهر گردد که به حلول یا اتحاد یا وحدت وجود قائل است، مؤمن باید بداند که از دایره اسلام بیرون است؛ و حال آنکه صوفی نمی‌باشد که به یکی از اینها و به جبر قائل نباشد،

مگر آنکه از روی نادانی و حماقت و مکر و خدعه بر در تصوف زده باشد، چنانکه گذشت.

و بدان که آن کس که با دعوی علم، دعوی تصوف می‌نماید، اگر در واقع ربطی به علم و علما دارد، و اگر جاهلی است که نادانان او را از علما می‌پندارند، ضرر او بیشتر است در دین و فساد او اشدّ و اعظم است در حال و کار سایر مؤمنین و اخبار و احادیث بسیار در طعن آن طور کسی وارد و واقع است از ائمه معصومین ﷺ و ظاهر است که مردمان به سبب او بیشتر از راه می‌روند و به واسطه او اکثر از راه حق گمراه می‌شوند، خصوصاً هرگاه گمان صلاح و تقوی به او برند، نمی‌دانم در روز جزا حال بعضی از جاهلان پیش خود برپا[1] و شیخان خود رأی هرزه‌درا، چگونه خواهد بود! و جواب حضرت حق تعالی را چه خواهند گفت؟!

[۲۱- اشتغال به غنا و موسیقی]

دیگر بدان که اکثر طایفه زراقیه مانند بیشتر طوایف صوفیه که قبل ازین مذکور گشت، دعوای کشف و کرامات کنند و لافها زنند و به آن، احمقان را فریب دهند و بذله‌گوئی و بذله خوانی و ترنّمات و نغمات مطرب و سرود را دوست دارند و آن فعل مذموم را پیشه خود سازند و حلقه زنند و کلمات «لا اله الا الله» با تقطیعات و نغمات گویند و شعرها در آن میان خوانند، چنانکه بیتی و یا مصرعی را با اوزان و تقطیعات موسیقیه خوانند و این کلمه را به آن وزن و تقطیع ترتیب دهند؛

و شبهه نیست که «غنا» مدّ صوت است که مشتمل باشد بر ترجیع مطرب، اگر چه با تقطیع نباشد و حال آنکه این جماعت تقطیعات موسیقی را نیز با آن جمع می‌کنند. و به اتفاق علمای شیعه، غنا حرام است و فاعل و سامع آن عاصی و فاسق و مردود الشّهادة است و هر که اندك شعوری دارد می‌داند که به این روش ذکر کردن بر خلاف شرع اطهر پیغمبر است و روش اهل بدعت و ضلالت است.

---

۱. خودسر و خود رای.

[حرمت حضور درمجلس صوفیه]

بعضی از نادانان[۱] گمان کرده‌اند که «**بادروا إلی ریاض الجنّة**»[۲] که در حدیث واقع است، ترغیب به حضور در مجالس این فاسقان است. و ندانسته‌اند که حضرت الله تعالی فرموده که «**اُدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعاً وَ خُفْيَةً**»[۳] یعنی بخوانید پروردگار خود را به زاری و پنهانی.

پس چون تواند بود که پیغمبر خدا مردمان را ترغیب نماید به مبادرت نمودن به مجلس فاسقانی که با فریاد زدن و عربده کردن غنا و سرود به کار برند، بلکه دست بر هم زنند و رقص کنند و به چرخ درآیند و خود را بی‌هوش وانمایند و هر که در آن طور مجلسی حاضر شود، فاسق و مردود الشّهادة خواهد بود؛ چه جای آنکه خود به فعلهای ایشان قیام و اقدام نماید و حال آنکه شیعه و سنی نقل کرده‌اند که به این نحو ذکر کردن از بدعتهائي است که در اواخر زمان بنی امیه و اوایل بنی عباس شایع شد اگر چه منشأ شیوع آن معاویه بود؛[٤] پس معلوم شد که حدیث مذکور به این معنی که بعضی از نادانان و جمعی از فاسقان می‌گویند نیست و ذکر به معنی نماز و به معنی قرآن آمده، و در کلام ملك علّام «ذکر» اشاره به پیغمبرﷺ و اهل بیت او است آنجا که فرموده که «**فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لاتَعْلَمُونَ**»[٥] و در احادیث نیز واقع است به

---

۱. بستان السیاحة، ص۳۹۷؛ ریاض السیاحة، ج۱ ص ۳٦٦.

۲. « و قال نبی الله ﷺ بادروا إلی ریاض الجنة، قالوا یا رسول الله و ما ریاض الجنة؟ قال: حلق الذکر» معانی الأخبار، ص۳۲۱؛ من لایحضره الفقیه، ج٤ ص٤۰۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۱۱ ص۲۱٦.

۳. سوره اعراف، آیه ٥٥.

٤. ملا طاهر قمی در «تحفة الأخیار» از کتاب «الهادی الی النجاة» ابن حمزه طوسی نقل می کند: «معاویه به مرض حبس البول مبتلا شد، و از بسیاری درد چرخ می زده و بی شعور می افتاده، و جماعتی از بنی امیه از برای اظهار محبت معاویه مثل او می چرخیده اند و الله الله می گفته اند و بر زمین می افتاده اند و طلب شفا از برای معاویه می کرده اند و چون درد معاویه ساکن می شده، مشغول به غنا و خوانندگی و نوازندگی و دست زدن و رقصیدن می شده اند، و در آخر های زمان بنی امیه، ابوهاشم کوفی در هنگام ذکر، مباشر این اعمال می شد تا آن که مشهور شد» تحفة الأخیار، ص ۳۰۰.

٥. سوره نحل، آیه ٤۳؛ سوره انبیاء، آیه ۷.

نحوی که گذشت[1] که پیغمبر خدا فرموده که «**ذکر علی بن أبی طالب ﷺ ذکری و ذکری ذکر الله**» و ذکر را معنی‌های دیگر هم هست.

این ضعیف، معنی حدیث «**بادروا إلی ریاض الجنة**» را مستوفی در کتاب «نصّ جلی فی امامة مولانا علی ﷺ»[2] به تقریبی بیان کرده، هر که خواهد که بداند، بدان کتاب رجوع نماید.[3]

اما این گروه که حلقه می‌زنند و کلمه «لا اله الا الله» را که از قرآن است با اشعار و ابیات جمع می‌کنند و با ترنّمات و نغمات و تقطیعات و اوزان موسیقیه آن را ادا می‌نمایند باز چندین فرقه‌اند، اکثر ایشان جماعتی‌اند که به واسطه کاهلی در کسب وجه معاش و شکم‌پرستی و فریب دادن مردم نادان، این طریقه نامرضیه و این روش مذمومه مخترعه را پیش می‌گیرند تا کار نکنند و مردم سفیه نادان، نقد و جنس خوردنی و پوشیدنی و غیر آن بجهت ایشان برند.

[اغراض مختلف صوفیان]

جمعی از ایشان هستند که امیدوارند که به این تقریب، مانند حلاج کافر و امثال ایشان

---

۱. مراجعه کنید به: ص ۲۲۳.

۲. از این کتاب مقدس اردبیلی اطلاعی در دست نیست.

۳. مجلسی اول در «روضة المتقین» می‌نویسد: ««قال حلق الذکر» أی المجامع التی یطلب فیها العلوم الدینیة فإن الحلق التی وصلت إلینا من طرق الأصحاب إلی النبی و الأئمة ﷺ هی هذه (أو) المجامع التی یوعظ فیها کما روی عنهم ﷺ أنهم کانوا یعظون، و أما التی اشتهرت من الاجتماع للذکر الجلی فلم یصل إلینا عنهم ﷺ. و هذه بطرق العامة أشبه کما رواه الکلینی فی القوی، عن أمیرالمؤمنین ﷺ قال: من ذکر الله فی السرّ فقد ذکر الله کثیراً، إن المنافقین کانوا یذکرون الله علانیةً و لا یذکرونه فی السرّ فقال عزوجل: یراؤُنَ النَّاسَ وَ لا یذْکُرُونَ اللهَ إِلَّا قَلِیلًا. و فی الحسن کالصحیح، عن زرارة، عن أحدهما ﷺ قال: لا یکتب الملك إلا ما سمع، و قال الله عزوجل: وَ اذْکُرْ رَبَّكَ فِی نَفْسِكَ تَضَرُّعاً وَ خِیفَةً، فلا یعلم ثواب ذلك الذکر فی نفس الرجل غیر الله عزوجل لعظمته. و فی الصحیح، عن إبراهیم بن أبی البلاد عمن ذکره عن أبی عبدالله ﷺ قال: قال الله عزوجل: من ذکرنی سراً ذکرته علانیةً...» (روضة المتقین، ج۱۳ص۱۹۶) علامه محمدباقر مجلسی نیز می‌گوید: «إیضاح: حلق الذکر المجالس التی یذکر الله فیها علی قانون الشرع و یذکر فیها علوم أهل البیت ﷺ و فضائلهم و مجالس الوعظ التی یذکر فیها وعده و وعیده لا المجالس المبتدعة المخترعة التی یعصی الله فیها فإنها مجالس الغفلة لا حلق الذکر» بحار الأنوار، ج۱ ص۲۰۲.

نامی در عالم بگذارند و تا زنده باشند احمقان ایشان را بنده باشند و چون بمیرند، سفیهان قبر ایشان را بت خود سازند؛ چون می‌بینند که با آنکه مدتها از قتل و فوت آن دشمنان خدا گذشته، هنوز جمعی از فریبندگان و متعصبان و بعضی از مستضعفان و بی‌خردان اگر راه به گور ایشان برند، به زیارت کردن ایشان اکتفا نمی‌نمایند، بلکه چنانکه بت‌پرستان در پیش بتان سجده می‌کنند، ایشان در پیش آن قبرها سجده می‌کنند و هر جا که می‌نشینند، ایشان را مدح می‌گویند و تعریف نموده می ستایند، بلکه برایشان از قبیل معجزات چیزها می‌بندند، اگر چه این امر خصوصیّت به «زراقیه» ندارد، بلکه اکثر طوایف صوفیه را این رسم و عادت بوده و ملحدان خود، در تعریف کردن و شهرت دادن این جماعت مبالغه عظیم دارند و فی الحقیقه رأس و رئیس ملاحده ایشانند.

و جماعتی از «زراقیه» از برای گرمی بازار خود ایشان را از اکابر اولیاء الله می شمارند و بی عقلان را به آن وسیله به دام می آرند.[۱]

و جماعتی از «زراقیه» برای آنکه خوانندگی کردن و مطربی نمودن دوست دارند، روی به جمع ان فاسقان می‌آورند و خود را داخل آن طایفه می‌سازند.

گروهی به واسطه آنکه از استماع غنا و سرود و شنیدن نغمه‌سرائیهای آن قوم مردود، محظوظ اند و نفس ایشان مایل عصیان است، پیروی نفس و هوی کرده، در آن مجالس که این دکّان داران نابکار و خودفروشان مکّار می باشند، حاضر می‌شوند و در سلك ایشان منتظم می‌گردند.

و بعضی از برای بازی کردن و برجستن و چرخ زدن و در هم غلطیدن به این فرقه متّصل می‌شوند.

و برخی به هوای پسران خوش روی و امردان خوش گفتگوی، به ایشان متوسل می‌گردند و لاف مریدی ایشان می‌زنند.

---

[۱]. این سطر در چاپ انصاریان نیامده است.

و بعضی از برای آشی که در امکنه گمان برند، یا از برای آنکه آن جماعت به جائی برای آش خوردن روند، ایشان را با خود ببرند، خود را طفیلی و فدوی آن فاسقان می‌سازند.

جمعی باشند که اکثر این مطالب ایشان را منظور باشد، بلکه این امور سبب تصوف و باعث زرق و شید و عدول و تحرّف ایشان گردد.

و قلیلی هستند که از غایت نادانی، مردم ایشان را خوب تصور می‌کنند و روش و طور ایشان را طور و طریق دوستان خدا می‌پندارند و از روی بی‌عقلی، هوادار و مرید ایشان شده، باعث گرمی بازار آن فریبندگان می‌گردند.

و جمعی هستند که هوس آن دارند که بعد از طی مرحله باطله مریدی، به وادی گمراهی «پیری» برسند و از غایت حماقت نمی‌دانند که اگر در اوان جوانی در این آرزو بلکه در زمان طفولیت در این تمنا بمیرند به آن «پیری» نرسند، از برای ایشان بهتر است و نمی‌دانند که پیری و مریدی مطلق، از اختراعهای طایفه مبتدعه و سنّیان است.

[حیله ها و بدعت ها]

مجملاً اکثر این فرقه «زراقیّه» مانند طایفه «کاهلیّه» هرزه گشتن و هرزه گفتن و با پسران و دختران مردمان عشق ورزیدن، پیشه خود سازند، اما «کاهلیه» طلب وجه معاش و طلب علم را حرام می‌دانند و این فرقه چنین نمی‌دانند و بسیار باشد که بعضی از ایشان از برای فریب دادن مردمان، به طلب علم و خواندن قرآن مشغول شوند، بلکه از جهت آنکه مردم را بیشتر فریب دهند، دست بر پیشه‌ای زنند که وجه معاش از آن حاصل کنند، و اکثر این فرقه «زراقیه» مانند «تلقینیه» و اکثر طوایف صوفیه کلام و خرقه به مریدان رسانند و ایشان را در چلّه نشانند و امر به ترک حیوانی نمایند و دعوای علم باطن کنند.

بعضی از ایشان باشند که گوشه گیرند و به آن روش، انعامِ آدمی صورتِ آدم نام را صید کنند و جمعی از ایشان به خانه‌های مردمان ضعیف عقل روند و ایشان را وسوسه کنند و بعضی بر دکانهای جمعی از بازاریان که از قواعد دین بی‌خبر باشند روند و در پیش ایشان نشینند و به

گفتگوهائی که دانند و توانند ایشان را فریب دهند، و گروهی از ایشان اگر چه مجلس‌ها نسازند و هنگامه ها[1] گرم نکنند امّا سالوسی‌ها در پیش گیرند و خوابها در تعریف خود سازند و سخنان پا در هوا گویند؛ چنانکه سفیهان گمان برند که مگر از وحی تکلم می‌کنند و از غیب خبر می‌دهند! و معجزات از خود واگویند و دعواها کنند، مانند آنکه فلان را زدیم و فلان را شفا دادیم و فلان را به منصب رسانیدیم و فلان را غنی گردانیدیم و مردم سفیه و احمق را به این طریق به دام آرند و گرفتار مکر خود گردانند.

فرقه‌ای از ایشان از غایت مکّاری و دنیا دوستی با هر طایفه‌ای، خود را از آن طایفه وانمایند و با شیعه، شیعه و با صوفی، صوفی باشند و با هر گروهی به مذاق و مشرب ایشان سخن گویند، اما آنچه با شیعه گویند چون به همکیشان خود رسند، بر خلاف آنچه به شیعه گفته‌اند، گویند، مانند جمعی از منافقان که جناب الهی در شأن ایشان فرموده که:

«وَ إِذا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قالُوا آمَنَّا وَ إِذا خَلَوْا إِلى شَياطِينِهِمْ قالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّما نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ»[2]

و مجموع این گروه زراقیه در نهایت محبت دنیا و دوستی آش و حلوا خود را به مردمان نادان، قانع و تارك دنیا وانمایند. و باید دانست که این جماعت زراقیه این همه دکان‌داری و خودفروشی و فریبندگی بجهت همین وضع کرده‌اند که ابلهان را به دام آرند و احمقان را مرید و مطیع خود سازند و جمعی که خیر از شر و سفال از گوهر نشناخته‌اند، یعنی نیك و بد از هم فرق نکرده‌اند، این فرقه را درویش نام می‌کنند و کسانی که فریب این جماعت می‌خورند هر چند که به اعتقاد خود عاقل و دانا باشند، البته بی‌عقلان و جاهل‌اند!

[گمراهی و فریبکاری صوفیان]

بدان که صوفیه قاطبة از مخالفان اهل بیت‌اند، مگر قلیلی از این فرقه که در زمان

---

۱. جمعیت مردم، معرکه.

۲. سوره بقره، آیه ۱٤.

استیلای مخالفین از روی تقیه نام این طایفه بر خود می‌گذاشته‌اند و ایشان را علامتی بوده که به آن از غیر متمیز بوده‌اند و شیعیان در هر زمان ایشان را به تشیع می‌شناخته‌اند.

پس شیعه باید که فریب جمعی نخورد که دعوای علم و دانش می‌کنند و بی‌ضرورت تقیه، میل به تصوف کرده‌اند که باعث تصوف ایشان در غیر زمان تقیه، یا جهل است و حماقت یا مکر و خدعت یا گمراهی و ضلالت؛ چنانکه در چندین حدیث واقع است و آن احادیث را در چندین کتاب معتبر از کتب علمای شیعه دیده‌ام و به چندین سند از آن مشایخ خود شنیده و به تقریب در کتاب «نصّ جلی فی امامة مولانا علی ﷺ»[1] ثبت نموده و یکی از آن احادیث در آخر این باب مذکور خواهد شد، إن شاء الله تعالی.

مجملاً در میان طوایف صوفیه نمی‌توان یافت کسی را که خوش اعتقاد و دیندار و در باطن صالح و پرهیزکار باشد، مگر کسی که از روی جهل و نادانی به این راه افتاده باشد. و اکثر به ظاهر نیز فاسق‌اند و فاجر، بلکه زندیق و کافر.

هرکس را که دیدم که با دعوای دین، میل به تصوّف کرده بودند، اگر به فریبندگی یا به وسیله‌ای دیگر، مرادش از دنیا حاصل نمی‌شد، در طلب منصب و جاه متوسل شده به اهل مناصب، سعی بلیغ می‌نمودند، و اگر دستی می‌یافت، دود از دودمانها بر می‌آورد و از خوردن رشوه و مال یتیم و غایب، سیری نمی‌یافت و خود را از آن طایفه «جوریّه» که مذکور شد می‌ساخت و به قلیلی که از ظالمی می‌گرفت آزار و نقصان بسیار به مظلومان می‌رسانید و راههای گوناگون از برای حرام‌خواری خود پیدا می‌کرد، مانند حق الثبت و حق الختم و غیر آن و خانه‌ها خراب می‌کرد. و به آن طور فعلها، بسیاری از عوام را فاسد عقیده کرده، به وادی الحاد می‌انداخت، به سبب آنکه چون عوام ازین معنی که دنیا فریبنده است یا این مرد صوفی

---

۱. چنانچه گذشت این کتاب مفقود گردیده و به احتمال قوی، نقل روایات مذمت صوفیه در این کتاب، دلیل از بین رفتن آن بوده است، بعد از این نیز مؤلف تصریح می کند که در این کتاب ادله کفر صوفیه را به صورت مشروح بیان ساخته است، و از آن جا که صوفیه سعی فراوانی بر امحاء و از بین بردن کتب مخالف خود داشته‌اند، بسیاری از کتاب هایی که در مذمت صوفیه نگاشته شده، باقی نمانده است.

است و بیشتر فریب شیطان خورده و فاسد عقیده شده است، غافل بودند، می‌گفتند که این مرد که از علماست، اینها می‌کند! پس البته می‌داند که قیامتی نخواهد بود! و زبان طعن مخالفان دین را نیز از گبر و ترسا و یهود و غیرهم بر اسلام و اسلامیان دراز می‌کرد. و پیشتر مذکور شد که احادیث در مذمت آن طور عالمان بسیار است.

بالجمله؛ با آنکه در میان صوفیه به تخصیص در میان طایفه «زرّاقیه» کسی که کینه‌ور و حقود و مکار و حسود و مفتری و مفتن و ناراست و خائن و شریر و بی‌حیاء و منافق و دغا نباشد، کم بهم می‌رسد، از روی سالوسی‌ها عوام کالأنعام را به نوعی به دام آورده، مسخّر خود می‌سازند که به هر راه که ایشان را دانند، سر از فرمان نگردانند؛

و به خدا سوگند که صوفی مقید به شریعت از «زرّاقیه» و غیر زراقیّه در مدّت عمر ندیدم مگر به نادر کسی که از غایت نادانی به این طریق میل کرده بود چنانکه مکرر گذشت و باقی، گرگان در لباس گوسفندان پنهان اند و اکثر، ملحد و بد اعتقاد و غارتگر ایمان و روباهان فریبنده و غولان گمراه‌کننده، و بیشتر ایشان در شرارت به مرتبه‌ای بودند که با آنکه دعوی می‌نمودند که ما منکر هیچ کس و هیچ نیستیم و اگر کسی انکار یکی از مخالفین مانند حلاج یا مجهولین مانند نسّاخ می‌نمود که ایشان او را پیر و پیشوای خود می‌دانستند و از غایت گمراهی او را بزرگ مرتبه می‌پنداشتند، یا همین قدر می‌گفت که حلاج یا نسّاخ یا بسطامی یا رومی را دوست نمی‌دارم، در کشتن او سعی بلیغ می‌نمودند و تا قتل با او همراه بودند.

[مراد از تصوّف، انحراف در عقیده است]

به همه حال، شیعه باید که فریب بعضی از فریبندگان را نخورد که فرایض و سنن و آداب و ارکان شرعیه را تصوف نام کرده‌اند که آن هیچ دخل به تصوف ندارد و باید به یقین بداند که تصوف عبارت از اصطلاحات و اعتقادات طایفه‌ای است که شیعیان ایشان را «حلّاجیّه» گفته‌اند و به دیگر نامها، ایشان را خوانده‌اند؛ چنانکه در اوایل این باب گذشت و نامهای ایشان، نامهای مذهب ایشان است؛ چنانکه بعضی دیگر از فرق هالکه، اشاعره و برخی را

معتزله نام کرده‌اند، لیکن «حلّاجیه» را نام بسیار است؛ چنانکه مذکور گشت و چنانکه قدمای علمای ما در کتب و مقالات ذکر هر یك از اشاعره و معتزله را در بابی جداگانه کرده‌اند، و ذکر صوفیه را هم در بابی علی‌حده نموده‌اند و در بابهای دیگر هم به تقریب ایشان را طعن زده‌اند؛

چنانکه سید مرتضی رازی ﷺ با آنکه بعد از شیخ الطائفه بوده و در شمار متأخرین است در کتاب «تبصرة العوام» دو باب درباره ایشان نوشته[۱] و مع ذلك در بعضی دیگر از بابهای آن کتاب، اشاره به بدی و بد اعتقادی ایشان نموده.

بعضی از علمای ما بخصوص در ردّ ایشان کتابها تصنیف کرده‌اند؛ مثل شیخ مفید که از افاخم و اعاظم علمای شیعه است، در ردّ ایشان کتابی تصنیف و آن را موسوم به کتاب «الردّ علی الحلّاج»[۲] گردانیده.

[شیعه، نامی غیر از تشیع نمی پسندد]

تعجب دارم که جماعتی با دعوای تشیع، نام خود صوفی می‌کنند، چرا نام خود جبری و اشعری یا مرجئی و خارجی نمی‌کنند؟ و به دیگر نامهای طوایف نواصب خود را موسوم نمی‌گردانند؟ و به هیچ وجه ظاهر نیست که چرا از همه نامهای مخالفین ائمه معصومین ﷺ و اسم‌های ملاحده و زندیقین، این نام را خوش کرده‌اند؟ آیا از این نام که بر خود می‌گذارند حاصلی دارند بغیر از آنکه بازار فریبندگان و ملحدان را گرم می‌گردانند؟ و اگر در واقع شیعه‌اند از آن نمی‌ترسند که آنان که خبری از دین دارند گمان فریبندگی و بد اعتقادی به ایشان برند یا به حماقت و سفاهت، ایشان را نسبت دهند؟

باید دانست که چنانچه مشرك عبارت از کسی است که آتش یا بت یا غیر آن را پرستد، صوفی عبارت از کسی است که به حلول و اتحاد یا وحدت وجود که غلو است در اتحاد، قائل باشد و این هر سه در مذهب شیعه، کفر است.

---

۱. تبصرة العوام، باب شانزدهم و هفدهم، ص۱۲۲-۱۴۱.

۲. رجال النجاشی، ص۴۰۱ .

[شیعیان، فریب توجیه متعصبان را نخورند!]

پس شیعه باید که فریب جمعی از احمقان و متعصبان نخورد که در مقام توجیه و تأویل این عقاید فاسده در آمده‌اند؛ چنانکه گذشت.

بدان که بسیار هستند که مطلقاً اعتقاد به وجود حضرت حقّ- جلّ شأنه- ندارند و تصوف را گریزگاه خود ساخته‌اند و علامت ایشان آن است که با سادات و علمای دیندار، عداوت دارند و بسیار باشد که با ایشان بی‌محابا اظهار دشمنی کنند، مگر با عالمی یا سیّدی دشمن نباشند که از برای دنیا یا از روی نادانیها یا به سبب غوایت و اغواء، طریق حلاجیّه پیش گرفته باشد؛ چنانکه گذشت.

دیگر شیعه باید به اینکه فلان شیخ و یا فلان ملا از متأخرین چنین نوشته یا چنین گفته، گول نخورد و بداند که ایشان فریب سنّیان و گول یکدیگر را خورده‌اند و از این معنی غافل نشود که غلط بر همه کس رواست غیر از ائمه معصومین ﷺ.

و پیشتر گذشت که یك تن نمی‌توان یافت از قدمای علمای شیعه که اشاره به خوبی این طایفه کرده باشد و به حقیّت ایشان قایل شده باشد و بسیار کس از ایشان کتابها در مذمت این فرقه نوشته‌اند و اخبار و احادیث بسیار در طعن این طایفه نقل کرده‌اند.

پس متمسك شدن به آنکه صاحب «اشارات»[۱] یا شارح آن و امثال ایشان چنین گفته‌اند یا آملی[۲] و اشباه او چنین نوشته‌اند یا چنگ در زدن به اخبار ضعیفه و متشابهه و روایات ملفّقه[۳] و موضوعه،[٤] یا قرآن و حدیث را مانند ملحدان به مدّعا و رأی خود تفسیر و تأویل کردن،[۱] خود را

---

۱. ابن سینا.

۲. سید حیدر آملی.

۳. روایات دروغین و جعلی.

٤. همانگونه که درمتن آمده صوفیان برای اثبات سخنان خود به سه دسته از روایات تمسک می کنند:

۱- روایات ضعیفه ۲- روایات متشابهه ۳- روایات مجعوله؛ به عنوان نمونه به ذکر دو مورد از این روایات اکتفاء می کنیم:

سید حیدر آملی از امیر المؤمنین ﷺ روایت می کند: «الشریعة نهر و الحقیقیة بحر. فالفقهاء حول النهر یطوفون، و

و دیگران را گول زدن و بر ضلالت و اضلال افزودن است.

[دیگر فرقه های صوفیه]

دیگر بدان که این چند گروه که شمردیم و ذکر اندکی از عقاید ایشان کردیم و فرقه‌های دیگر که نام نبردیم، مانند «نوربخشیه» و «نقشبندیه» و «برزخیه» و یا «باخرزیه»[۲] و غیر ایشان، همه به ظاهر سنی اند و فاجر و اکثر در باطن، بد اعتقاد و کافر؛ اگر مسلم داریم که سنّی مسلمان است و الا خواهیم گفت که همه به ظاهر و باطن کافرند، مگر قلیلی از «جمهوریه» که قبل از این بوده‌اند که بعضی از نادانان شیعه، ایشان را شیعه پنداشته‌اند و بعضی از گفتگوهای ایشان را محمول بر تقیه تصور کرده‌اند و ندانسته‌اند که غلط کرده‌اند و فرقه‌ای از «جوریّه» و جمعی از «زرّاقیه» که در زمان ما بهم رسیده‌اند که خود را شیعه نام کرده و می‌کنند، عوام شیعه را گمراه کرده، به وادی تصوف افکنده و می‌افکنند.

[ترویج الحاد و بی دینی از طریق تصوف]

هر عاقل منصف که اندك تأملی نماید از گفتار «جمهوریّه» و کردار «جوریّه» و «زراقیه»، معلومش می‌شود که ایشان اعتقاد به شرع و دین ندارند و ظاهراً «جوریه» چون «زراقیه» را بلکه سایر صوفیه را مانند خود بد اعتقاد یافته‌اند، این است که با ایشان میل تمام دارند و

الحکماء فی البحر علی الدر یغوصون، و العارفون علی سفن النجاة یسیرون» المقدمات من کتاب نص النصوص، ص۷٦؛ جامع الأسرار و منبع الأنوار، ص ۳۵۸؛

ابن ابی جمهور احسائی روایت می کند: «و روی عنه و قد سئل عن معنی التصوّف و التصوّف مشتقّ من الصوف و هو ثلاثة أحرف: ص، و، ف. فالصاد صبر و صدق و صفاء، و الواو ودّ و وِرد و وفاء، و الفاء فقر و فرد و فناء» عوالی اللئالی العزیزیة، ج٤ ص۱۰۵.

۱. برای اطلاع از این تأویلات، مراجعه کنید به: «آیات العقائد»، تالیف آیت الله سید جعفر سیدان دام ظله.

۲. این کلمه در نسخه چاپی نیامده است و در نسخه های خطی موجود است، ظاهراً مراد، فرقه کبرویه باخرزیه است که منسوب به شیخ سیف الدین باخرزی می باشد.

چون گریزگاهی ملحدان را بهتر از تصوف نیست، این است که اکثر ملحدان خود را صوفی نام می‌کرده‌اند و می‌کنند.

و غافل نباید بود و باید دانست که ملحدان هرگاه خواهند موحّدی را مانند خود فاسد عقیده گردانند در اغلب اوقات با او اول از راه تصوف پیش می‌آیند و خود را به او صوفی می‌نمایند و بسیار باشد که بعضی از غایت نامقیّدی خود را صوفی نام کنند تا هر چه خواهند از فسق و فجور می‌کرده باشند و سفیهان ایشان را از ملامتیه صوفیه شمارند، و اکثر علما و شعرای صوفیه خود، طایفه «زراقیه» را طعن زده‌اند، و با آنکه بیشتر سنیان، اعتقاد تمام به صوفیه دارند و گفتار کفر شعارِ ایشان را توجیه و تأویل می‌کنند، طایفه «زراقیه» را اکثر ایشان طعن زده‌اند.

و دانستی که علمای شیعه که در قدیم بوده‌اند، صوفیه را مطلق منکر بوده‌اند و چون منکر نباشند که امامان ایشان، صوفیه را مذمت کرده‌اند؟! بلی، منکر نبوده‌اند کسی را از ایشان که می‌دانسته‌اند که از روی تقیه، این نام بر خود گذاشته‌اند و با آنکه بعضی از طوایف سنی بوده‌اند مانند قدمای علمای شیعه، بغایت انکار صوفیه می‌نموده‌اند و ایشان را ملحد شمرده‌اند. بعضی از شیعیان در میان ایشان، از روی تقیه، خود را صوفی نام می‌کرده‌اند، بر در تصوف می‌زده‌اند، چون می‌دیده‌اند که هر که در میان ایشان زنا و لواطه می‌کند متعرض او نمی‌شوند و اگر کسی زنی را متعه کند، او را می کشند! و می‌دانسته اند که ملحدان از سنّیان ایمن می‌باشند و شیعه را به هیچ وجه امان نمی‌دهند.

[صوفیان یا کافراند و یا فاسق]

دیگر، شیعه باید به یقین بداند که قلیلی از طوایف صوفیه که نزد اهل حق فاسق‌اند و فاجر، کسانی‌اند که بر عقیده‌های صوفیه نیستند، امّا از برای دنیا و فریب دادن خلق خدا یا از روی جهل و نادانی، خود را صوفی نام می‌کنند و طریقه «زرّاقیه» یا طایفه‌ای دیگر از طوایف صوفیه را پیش می‌گیرند و باقی، زندیق‌اند و کافر و همگی شیاطین انس و راهزنان راهروان دینند و مخرّبان قواعد شریعت حضرت سید المرسلین و بنابر مصلحت اظهار اسلام کرده‌اند و

می‌کنند، و ابوهاشم کوفی که واضع مذاهب ایشان است، ملحد و دهری بود و غرضش از وضع این مذهب، بر هم زدن شریعت پیغمبر بود، چنانکه مذکور گشت.

و بدان که دلائل عقلیه و نقلیّه بر کفر صوفیه بسیار است و بعضی از آن در کتاب «نصّ جلی» به تقریب مذکور شده، اگر کسی خواهد که بداند به آن کتاب، رجوع نماید. و درین باب اگر سخن به اطناب کشید و بعضی از کلمات تکرار یافته، باید که دوستان امیرالمؤمنین ﷺ عذر این کمترین را بپذیرند و بدانند که باعث این اطناب و اکثار، احادیث بسیار است که از پیغمبر خدا و امامان ما ﷺ وارد شده و در آن مبالغه عظیم نموده‌اند که پیروان ایشان درین طور باب ها کوتاهی ننمایند.

[روایتی در ذم اهل بدعت]

از آن جمله، حدیثی است که سید مرتضی در کتاب «فصول» و ابن حمزه در کتاب «الهادی الی النجاة» و کتاب «ایجاز المطالب» به سند خود از شیخ مفید ﷺ و شیخ مفید به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق ﷺ روایت نموده، و علی بن الحسین[1] ﷺ در کتاب قرب الإسنادش از حضرت امام حسن عسکری ﷺ نقل نموده که آن حضرت روایت نموده که آن حضرت از امام جعفر صادق ﷺ روایت فرموده که امام جعفر ﷺ گفت: پیغمبر ﷺ فرمود که:[2]

«إذا رأیتم أهل البدع و الرّیب بعدی فأظهروا البراءة منهم و أكثروا من سبّهم و القول فیهم و الوقیعة و باهتوهم كیلا یطمعوا فی الفساد فی الإسلام و یحذرهم الناس و لا یتعلّمون من بدعتهم یكتب الله لكم بذلك الحسنات و یرفع لكم به الدرجات فی الآخرة»

حال آنکه ما ذکر عقاید و مذاهب و قبایح و فضایح ایشان را درین کتاب، مختصر کردیم. اگر کسی خواهد که به تفصیل، بر بعضی دیگر از احادیثی که در مذمت ایشان واقع است، مطلع گردد به کتاب «الفصول» و کتاب «الهادی الی النجاة» رجوع کند.

---

۱. ابن بابویه، والد صدوق.

۲. از ابتدای «علی بن الحسین» تا این جا از نسخه چاپی افتاده است.

[صوفیان و احادیث مذمت]

دیگر آنکه هرگاه جماعتی از آنها که دعوی علم و دانش کنند، از این طور اخبار و احادیث، بی‌خبر باشند و بعضی از ایشان، کتمان امثال این احادیث را تقیه نام کنند و جماعتی، فریب دنیا و گول نفس و هوی خورده، به پنهان داشتن اینطور اخبار و احادیث هم اکتفا نکنند، بلکه به اغوای شیطان، خود، طریق مخالفان پیش گیرند، البته جماعتی را شبهه روی می‌دهد و نزد دیگران، رفته رفته، شبهه به کثرت، حجت می‌گردد و مرتبه مرتبه، دین از دست می‌رود.

باید دانست که این حدیث که گذشت، در کتاب مستطاب کلینی نیز در باب مجالست اهل معاصی به سند صحیح مسطور است.[۱]

[مجالست عوام با صوفیان]

اگر چه اکثر اهل روزگار از غایت بی‌خبری از دین، یا به واسطه بی‌اعتقادی به شریعت حضرت سید المرسلین ﷺ یا به علت مماثلت و جنسیت، با اهل عصیان و بدعت مجالست و مصاحبت می‌نمایند و ایشان را «درویش» نام می‌کنند و به مرتبه‌ای در این باب مبالغه دارند که جاهلانی را که بغیر از خوانندگی کردن و خوانندگی شنیدن، به دیگر فسق‌ها مثل لواطه و غیر آن مشهورند، در مجالس مقدّم بر خود، بلکه مقدّم بر اهل دین می‌نشانند و به دیدن و زیارت کردن ایشان می‌روند؛ به اینکه این فاسقان نام خود صوفی کرده‌اند قناعت کرده، هیچ تحقیق نمی‌نمایند که این جماعت از زیور معرفت الله و شناختن پیغمبر و ائمه معصومین علیهم‌السلام عاری‌اند! به همه حال، از اصطلاحات و اعتقادات صوفیه خبری دارند و قواعد مذهب باطل خود را می‌دانند یا نه؟ بلی، کلاه و خرقه و وضع شیّادانه، خرهای زمانه را کافی است و از برای فریب دادن ایشان، احتیاج به معرفت و استعدادی نیست.

پس اگر کسی بهم رسد که اندك چیزی از علوم دینیه خوانده باشد و بر بعضی از اصطلاحات صوفیه هم وقوف یافته باشد، خرهای زمانه را آن چنانکه باید پالان خواهد کرد، و

---

۱. الکافی، ج۲ ص۳۷۵.

داد مدّعا در این دنیا که بهشت اوست، خواهد داد.

اتفاقاً حدیثی که مشعر به این معنی است که به گرسنگی که می‌خورند، پالان می‌کنند خران را، درباره این گروه وارد است.

[روایت هشتم در ذم صوفیه]

آن حدیث این است که ابن حمزه و سید مرتضی رازی از شیخ مفید - علیه الرحمة - به واسطه‌ای نقل کرده‌اند که او به سند خود نقل نموده از محمد بن الحسین بن أبی الخطاب که از خواص اصحاب چند امام معصوم است که او گفت:

«کنت مع الهادی علی بن محمد علیه السلام فی مسجد النبی صلی الله علیه و آله فأتاه جماعة من أصحابه، منهم أبوهاشم الجعفری و کان رجلاً بلیغاً و کانت له منزلة عظیمة عنده علیه السلام ثم دخل المسجد جماعة من الصوفیة و جلسوا فی جانبه مستدیراً و أخذوا بالتهلیل؛ فقال علیه السلام: لاتلفتوا بهؤلاء الخدّاعین، فإنّهم خلفاء الشیاطین و مخرّبوا قواعد الدین، یتزهّدون لراحة الأجسام و یتهجّدون لصید الأنعام، یتجوّعون عمراً حتی یدبّخوا للإیکاف حمراً، لا یهللّون إلا لغرور الناس و لا یقللّون الغذاء إلا لملاء العساس و اختلاس قلب الدفناس، یتکلّمون الناس بإملائهم فی الحبّ و یطرحونهم بإذلالهم فی الجُبّ، أورادهم الرقص و التصدیة و أذکارهم الترنّم و التغنیة؛ فلایتبعهم إلا السفهاء و لا یعتقدهم إلا الحمقاء؛[1] فمن ذهب إلی زیارة أحد منهم حیاً أو میتاً فکأنّما ذهب إلی زیارة الشیطان و عبادة الأوثان و من أعان أحداً منهم فکأنما أعان یزید و معاویة و أبا سفیان.

فقال رجل من أصحابه: و إن کان معترفاً بحقوقکم؟ قال فنظر إلیه علیه السلام شبه المغضب و قال: دع ذا عنك، من اعترف بحقوقنا لم یذهب فی عقوقنا، أما تدری أنّهم أخسّ طوایف الصوفیة، و الصوفیة کلّهم من مخالفینا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا و إن هم إلا نصاری و مجوس هذه الأمة، اولئک الذین یجهدون فی إطفاء نور الله والله یتم نوره ولو کره

[1]. در نسخه های «الف» و «ب»: حمقی.

الکافرون[1]»[2]

یعنی با حضرت امام علی النقی ﷺ بودم و آن حضرت نشسته بود در مسجد پیغمبر ﷺ در مدینه، پس جماعتی از اصحاب آن حضرت در آمدند و یکی از ایشان ابوهاشم جعفری بود و او مردی بود فصیح و بلیغ و او را نزد آن حضرت، منزلتی عظیم بود، بعد از آن داخل مسجد شدند جماعتی از صوفیه و در یك جانب حلقه زده، نشستند و به «لا اله الا الله» گفتن مشغول شدند؛ پس امام ﷺ به اصحاب خود خطاب نموده، فرمود که التفات نکنید به این فریبندگان که ایشان خلیفه های شیاطین‌اند و خراب کنندگان قواعد دین‌اند، اظهار زهد می‌کنند از برای آسایش دادن جسمها، و شب بیداری می‌کشند بجهت شکار کردن چهار پایان - یعنی مسخّر کردن آنهائی که مانند چهارپایانند؛ چنانکه حق تعالی می‌فرماید«إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»[3]- گرسنگی می‌خورند عمری که تا رام کنند از برای پالان کردن، خری چند را، و لا اله الا الله نمی‌گویند مگر از برای فریب دادن مردمان، کم نمی‌خورند مگر از برای پر کردن کاسه های بزرگ و ربودن دل مرد احمق، سخن می‌گویند با مردمان به املاء خود در دوستی خدا و می‌اندازند ایشان را به نرم و پنهان رفتن خود در چاه بلا، اوراد ایشان رقص کردن و دست زدن است، و اذکار ایشان، سرائیدن و غنا کردن است، پیروی نمی‌کنند ایشان را مگر سفیهان، و اعتقاد نمی‌دارند به ایشان مگر بی‌خردان و احمقان؛ پس هرکس برود به زیارت یکی از ایشان در حالتی که زنده باشد - یعنی به دیدن یکی از ایشان برود - یا به زیارت یکی از ایشان برود در حالتی که مرده باشد - یعنی بر سر قبر یکی از ایشان به دعا کردن برود - حکم آن دارد که به زیارت شیطان و عبادت بتان رفته است، و هرکس که یاری نماید و مدد کند یکی از ایشان را،

---

۱. در نسخه چاپی انصاریان چنین آمده است «لایریدون لِيطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» ولی عبارتی که در متن آوردیم مطابق با نسخه های خطی است. مراجعه کنید به: ص۴۰۳ از نسخه شماره ۷٤٦٧۹ و ص١٥٤ از نسخه شماره ثبت٦٢٠٦٧ و ص١٦٦ از شماره ٦٤٤٥٣ کتابخانه ملی مجلس.

۲. الهدایا لشیعة أئمة الهدی، ج۱ ص۱۰٦؛ الاثنی عشریة، ص۲۸، البراهین القاطعة، ج۲، ص۳٤۷.

۳. سوره صف، آیه ۸ .

حکم آن دارد که یزید و معاویه و ابو سفیان را یاری کرده و مدد نموده.

پس مردی از اصحاب آن حضرت گفت: که اگر چه آن کس معترف به حقوق شما باشد - یعنی به امامت شما اگر چه اعتراف داشته باشد -؟ پس آن حضرت مانند کسی که غضبناك باشد، بر او نگریست و فرمود: این گفتار را بگذار! آن کس که معترف به حقوق ما باشد، به راه نافرمانی و مخالفت ما نمی‌رود، آیا نمی‌دانید که این طایفه خسیس‌ترین[۱] طایفه‌های صوفیه‌اند و صوفیه همه از مخالفان مایند، و راه و روش ایشان غیر راه و روش ماست، و نیستند ایشان مگر نصاری و مجوس این امت!

بعد از آن، آن حضرت آیه يُرِيدُونَ[۲] لِيُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِأَفْواهِهِمْ[۳] را تا به آخر تلاوت فرمود، و ترجمه‌اش این است که کوشش می‌نمایند در فرونشانیدن نور خدا و حضرت الله تعالی تمام می‌کند نور خود را و اگر چه مکروه می‌دارند ناگرویدگان.

[زیارت قبور صوفیان]

طرفه این است که سنّیان قبرهای صوفیان را زیارت می‌کنند چنانکه صاحب «کشف الغمّه» در اوایل کتابش می‌گوید[٤] و در اوایل جزو اول این مختصر ذکر کرده شد، بلکه آن قبرها را بت خود ساخته، مانند بت‌پرستان در پیش آن سجده می‌کنند، چنانکه گذشت.

ابن حمزه - علیه الرحمة - در کتاب «إیجاز المطالب فی إبراز المذاهب» و در کتاب «الهادی الی النجاة من جمیع المهلکات» هر دو می‌گوید که در شهر ری حاضر بودم که شیخ ابو الفتوح

---

۱. پست‌ترین.

۲. در متن حدیث «أولئک الذین یجهدون فی إطفاء نور الله» آمده است که مضمون آیه قرآن است. پوشیده نماند که استعمال مضمون آیات در روایات فراوان است، به عنوان نمونه چند مورد از به کار رفتن مضمون این آیه در روایات را ذکر می‌کنیم: جَدُّوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ اللهِ؛ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَهَدُوا عَلَى إِطْفَاءِ نُورِ اللهِ؛ جهد الناس علی إطفاء نور الله فأبی اللهُ إِلَّاأَنْ يتِمَّ نُورَه؛ حَاوَلَ الْقَوْمُ إِطْفَاءَ نُورِ الله؛ وَ هَبُّوا فِي إِطْفَاءِ نُورِ اللهِ وَ اللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ.

۳. سوره صف، آیه ۸.

٤. کشف الغمه، ج۱ ص۵ و ٦.

رازی صاحب تفسیر به رحمت حضرت حق تعالی پیوست و به موجب وصیتش در جوار مرقد امام زاده واجب التعظیم امام زاده عبدالعظیم الحسنی - رحمة الله علیه - مدفون گشت؛ پس به نیت حج متوجه مکه معظمه شدم و در وقت برگشتن، گذارم به اصفهان و محلت چنبلان و بعضی دیگر از محلات آن شهر افتاد، دیدم که آن قدر از مردم آن دیار به زیارت شیخ ابوالفتوح عجلی شافعی اصفهانی و حافظ ابو نعیم که پدر استاد اوست و شیخ یوسف بنا که جدّ شیخ ابو نعیم است و شیخ علی ابن سهل و امثال ایشان که سنی و از مشایخ صوفیه بوده‌اند، می‌رفتند که شیعه شهر ری و نواحیش، هزار یك آن، به زیارت امام زاده عبد العظیم نمی‌رفتند.

مؤلف این کتاب، محتاج به رحمت حضرت ربّ الأرباب «احمد اردبیلی» گوید: مرا گذار به اصفهان افتاد[1] دیدم که مردم آن بلده، شیخ ابو الفتوح عجلی شافعی اصفهانی را شیخ ابو الفتوح رازی نام کرده بودند و به این بهانه به عادت پدران خویش، قبر آن سنی صوفی را زیارت می‌کردند، و اگر چه از مردم آن دیار امثال این کردار دور نیست؛ زیرا که ایشان پنجاه ماه زیاده از دیگران، نسبت به حضرت شاه ولایت، ناشایست و ناسزا گفته‌اند و درین زمان که مذهب شیعه قدری قوت گرفته، ایشان همچنان مانند پدران، چندان محبتی به شاه مردان ندارند.

باید دانست که چون سالهای بسیار، ظلمه و اشرار در بلاد اسلام استیلای تمام داشتند، مقابر اکثر اولاد و احفاد ائمه معصومین و اکابر اصحاب و احباب ایشان مستور و پنهان ماند و قبور بسیاری از علمای سنی و گوشه‌نشینان ایشان ظاهر بود و چون مذهب حق امامیه در بلاد ایران اندك قوتی یافت بعضی بی‌خبران از عذاب گور و مصاحبت مار و مور، به طمع توجّه مردمان نادان، از نزدیك و دور و اخذ هدایا و نذور، برخی را از آن قبور که در این حدود بودند به مزار امامزاده ها مشهور ساختند یا به دانشمندی شیعی منسوب گردانیدند؛[2] و ما بسیار کس را از

۱. به تصریح افندی در «ریاض العلماء» و برخی دیگر، مقدس اردبیلی مدّتی در ایران و شیراز مشغول تحصیل بوده است و لذا گذر کردن ایشان از اصفهان هیچ بعدی ندارد. ریاض العلماء، ج۱ ص ۵۷.

۲. در نسخه چاپی انصاریان از «و نذر برخی را از آن قبور» تا اینجا افتاده است.

دیوانگان و مردمان فاسد عقیده، دیدیم که عوام کالأنعام معتقد ایشان بودند و بعد از مرگ ایشان گور ایشان را زیارتگاه ساختند، بلکه قبر ایشان را احترام زیاده از احترام و اکرام مرقد پیغمبر و امام می‌نمودند!!

مجملاً، بغیر از آنچه مذکور شد احادیث در نهی از دیدن و زیارت کردن و اعانت و یاری نمودن صوفی و همنشینی با ایشان کردن بسیار است.

[روایت نهم در ذم صوفیه]

یکی دیگر از جمله احادیثی که سیّد مذکور و ابن حمزه و جمعی غیر ایشان از ثقات علمای شیعه از شیخ مفید - علیه الرحمة - نقل کرده‌اند و به اسانید صحیحه به این فقیر رسیده و سبب اطناب این کمترین، درین باب شده، آن است که حضرت امام رضا﵇ فرمود که:

«لایقول بالتصوّف أحد إلا لخدعة أو ضلالة أو حماقة و أما من سمّی نفسه صوفیاً للتقیة فلا إثم علیه»[1]

به سند دیگر این حدیث منقول است از آن حضرت با زیادتی و آن زیادتی این است که:

«و علامته أن یکتفی بالتسمیة و لایقول بشیء من عقائدهم الباطلة»[2]

یعنی قایل نمی‌شود به تصوف احدی مگر از روی مکر و خدعه یا گمراهی و ضلالت یا جهل و حماقت و اما کسی که خود را صوفی نام کند از روی تقیه، پس نیست بر او گناهی، و در بعضی از روایات است که علامت و نشان آن کس، آن است که اکتفا نماید به نام گذاشتن بر خود و قایل نشود به چیزی از عقاید باطله صوفیه.

پس شیعه باید که از جمیع طوایف صوفیه بیزار باشد و به سخنان زراقانه و سالوسی‌های ایشان فریب نخورد تا در ورطه ضلالت و گمراهی نیفتد.

و اگر چه مقالات و عقاید زشت و افعال ناشایست صوفیه بی‌شمار است و اخبار و احادیث در

---

۱. الاثنی عشریة، ص۳۰، الهدایا لشیعة أئمة الهدی ج۱، ص۱۰۸؛ البراهین القاطعة، ج۲ ص۳۴۸.

۲. الاثنی عشریة، ص۳۱، الهدایا لشیعة أئمة الهدی ج۱، ص۱۰۸، البراهین القاطعة، ج۲ ص۳۴۸.

مذمت ایشان بسیار است، لیکن چون این مختصر را بیش از این گنجایش نبود، به همین چند کلمه اقتصار نمود.

کتابنامه

قرآن کریم

۱- ابن عربی سنی متعصب. عاملی، سید جعفر مرتضی. بیروت:المرکز الاسلامی للدراسات. چاپ دوم: ۱٤۳۰ق.

۲- إثبات الهداة بالنصوص و المعجزات. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن (م۱۱۰٤ق). بیروت: مؤسسة الاعلمی. چاپ اول: ۱٤۲۵ق.

۳- اثنا عشریه. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن (م۱۱۰٤ق). قم: المطبعة العلمیة .

٤- إجازات الحدیث. بحر العلوم، محمدمهدی (م ۱۲۱۲ ق) قم : مؤسسة الرافد للمطبوعات. چاپ اول: ۱٤۳۱ق.

۵- الاجازة الکبیرة. جزائری، عبدالله بن نورالدین (م۱۱۷۳ق). تحقیق: محمد سماحی حائری. کتابخانه آیت الله مرعشی.

٦- أجود التقریرات. نائینی، محمد حسین(ت۱۳۵۵ ق). مقرر: سید ابوالقاسم خوئی. قم: مطبعه العرفان. چاپ اول: ۱۳۵۲ ش.

۷- الإحتجاج علی أهل اللجاج. طبرسی، ابو منصور احمد بن علی (م۵۵۸ق). تحقیق: سید محمد

باقر موسوی خراسان. مشهد: نشر مرتضی. چاپ اول: ۱٤۰۳ق.

۸- الأربعین في أصول الدین. فخر الدین رازی(م ٦۰٦ ق). قاهره: مکتبة الکلیات الأزهریة. چاپ اول: ۱۹۸٦ م.

۹- إرشاد الطالبین إلی نهج المسترشدین. سیوری حلی، مقداد بن عبدالله (م ۸۲٦ق). قم: مکتبة آیة الله المرعشی العامة. ۱٤۰٥ق.

۱۰- أسرار التوحید في بیان حالات الشیخ أبي سعید أبي الخیر و مقاماته. محمد بن منور(م قرن ٦). سن پطرز بورگ: الیاس میرزا بوراغانسکی. چاپ اول: ۱۸۹۹ م.

۱۱- اسرار ملکوت. حسینی طهرانی، محمد حسین (م۱۳۷٤ش). قم: مکتب وحی. چاپ اول: ۱٤۲٥ق.

۱۲- آشنایی با علوم اسلامی (عرفان). مطهری، مرتضی(م۱۳٥۸ش). انتشارات صدرا. چاپ دوازدهم: ۱۳۷۲ش.

۱۳- اصول دین. مقدس اربیلی، احمد بن محمد(م۹۹۳ق). قم : بوستان کتاب. ۱۳۸۷ش.

۱٤- اعتقادات الامامیة. ابن بابویه، محمد بن علی (م۳۸۱ق). قم: کنگره شیخ مفید. چاپ دوم: ۱٤۱٤ق.

۱٥- إعلام الدین فی صفات المؤمنین. دیلمی، حسن بن محمد(م۸٤۱ق). قم: موسسه آل البیت علهم السلام. چاپ اول: ۱٤۰۸ق.

۱٦- أعیان الشیعة. امین، محسن (م۱۳۷۱ق). بیروت: دارالتعارف للمطبوعات. ۱٤۰٦ق.

۱۷- إکلیل المنهج. خراسانی کرباسی، محمدجعفر (م ۱۱۷٥). قم: دار الحدیث.

۱۸- إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائب عجّل الله تعالی فرجه الشریف. حائری یزدی، علی (م۱۳۳۳ق). بیروت: اعلمی. ۱٤۲۲ق.

۱۹- الله شناسی. حسینی طهرانی، محمدحسین (م۱۳۷٤ش). مشهد: علامه طباطبائی. چاپ سوم: ۱٤۲۳ق.

۲۰- الأمالی. طوسی، محمد بن حسن (م٤٦٠ق). قم: دارالثقافة . چاپ اول: ١٤١٤ق.

۲۱- أمل الآمل. حر عاملی، محمد بن حسن (م١١٠٤ق). نجف اشرف: مکتبة الأندلس – بغداد. ۱۳۸۵ق.

۲۲- أنساب النواصب. الخادم الاسترآبادی، علی بن داود (م١٠٧٦ق)

۲۳- الأنوار النعمانية في معرفة النشأة الإنسانية. جزائری، نعمة الله (م١١١٢ق). بیروت: مؤسسة الاعلمی.

۲٤- إيضاح المكنون في الذيل على كشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون. بغدادی، اسماعیل پاشا.(م١٣٩٩ق). بیروت: داراحیاء التراث العربی.

۲۵- البدء و التاريخ. المقدسی، مطهر بن طاهر (م ۵۰۷ ق) مکتبة الثقافة الدينية.

۲٦- بحار الأنوارالجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار. مجلسی، محمد باقر (م١١١٠ق). بیروت : دار إحياء التراث العربي. چاپ دوم: ١٤٠٣ق.

۲۷- البرهان فی تفسیر القرآن. بحرانی، هاشم بن سلیمان(م١١٠٧ق). قم: موسسه بعثه. چاپ اول: ۱۳۷٤ش.

۲۸- بستان السیاحة. شیروانی، زین العابدین(م ١٢٥٣ق). تهران: چاپخانه احمدي. چاپ اول: ۱۳۱۵ ش.

۲۹- بهجـة الآمـال فـي شـرح زبـدة المقـال فـي علـم الرجـال. علیاری تبریـزی، علـی بـن عبدالله(م١٣٢٧ق). تهران: بنیاد فرهنگ اسلامی کوشانپور. چاپ دوم: ١٤١٢ ق.

۳۰- بیان الادیان. ابوالمعالی، محمد بن نعمة الله. تهران: نشر روزنه. ۱۳۷٦ش.

۳۱- تاریخ عالم آرای عباسی. بیگ ترکمان، اسکندر(م١٠٤٣ق). تهران: نشر امیرکبیر. چاپ سوم: ۱۳۸۲ش.

۳۲- تاريخ مختصر الدول. ابن العبری، غریغوریوس(م٦٨٥ق). تحقیق: تحقیق انطون صالحانی الیسوعی. بیروت: دار الشرق، چاپ سوم: ۱۹۹۲م.

۳۳- تأویل الآیات الظاهرة في فضائل العترة الطاهرة. استرآبادی، علی(م۹٤۰ق). قم: موسسةالنشرالاسلامی. چاپ اول: ۱٤۰۹ق.

۳٤- تبصرة العوام و معرفة مقالات الأنام. حسنی رازی، سید مرتضی (قرن ٦). تصحیح عباس اقبال آشتیانی. تهران: انتشارات اساطیر. چاپ دوم: ۱۳٦٤ ش.

۳۵- تجارب الامم. رازی، ابوعلی مسکویه(م٤۲۱ق). تهران: سروش. چاپ دوم: ۱۳۷۹ش.

۳٦- تحفة الأخیار و کشف الأسرار. قمی، محمدطاهر(م۱۰۹۸ق).با تصحیح و تعلیق داود الهامی. قم: مدرسة الامام أمیر المؤمنین علیه السلام. چاپ اول: ۱۳٦۹ش.

۳۷- تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهداء علیه السلام. قاضی طباطبائی، محمدعلی. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سازمان چاپ و انتشارات. ۱۳۸۵.

۳۸- ترجمه عوارف المعارف. سهروردی، شهاب الدین ابو حفص(م ٦۲۳ ق). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ دوم: ۱۳۷۵ش.

۳۹- تذکرة الاولیاء. عطار نیشابوری، (م٦۲۷ق). تحقیق: رینولد آلین نیکلسون. لیدن: مطبعه لیدن. چاپ اول: ۱۹۰۵ م.

٤۰- تصحیح اعتقادات الامامیة. شیخ مفید، محمد بن محمد(م٤۱۳ق). قم:کنگره شیخ مفید. چاپ دوم: ۱٤۱٤ق.

٤۱- تفسیر اثنی عشری. شاه عبدالعظیمی، حسین بن احمد (قرن ۱٤). تهران: انتشارات میقات. چاپ اول: ۱۳٦۳ش.

٤۲- تفسیر التستری. ابومحمد تستری، سهل بن عبدالله (م ۲۸۳ ق). بیروت: دارالکتب العلمیة. چاپ اول: ۱٤۲۳ق.

٤۳- تفسیر صافی. فیض کاشانی، محمد محسن(م۱۰۹۱ق). تهران: مکتبة الصدر. چاپ دوم: ۱٤۱۵ق.

٤٤- التفسير المنسوب إلى الإمام الحسن العسكري علیه السلام. قم: مدرسه امام مهدی علیه السلام

.چاپ اول: ١٤٠٩ق .

٤٥- تفسیر نور علی نور. شعرانی ابو الحسن. قم: دار الحدیث. چاپ اول: ١٣٨٤ش.

٤٦- تکملة امل الآمال. صدر، حسن(م١٣٥٤ق). قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

٤٧- تنبیه الغافلین و ایقاظ الراقدین. بهبهانی، محمود بن محمدعلی. قم: انتشارات انصاریان. چاپ اول: ١٤١٣ق.

٤٨- تنقیح المقال فی علم الرجال. مامقانی، عبدالله بن محمد(م١٣٥١ق). قم: موسسة آل البیت(علیهم السلام) لإحیاء التراث. چاپ اول: ١٤٣١ ق.

٤٩- توحید علمی و عینی. حسینی طهرانی، محمد حسین(م١٤١٦ق). مشهد: نشر علامه طباطبائی.چاپ هشتم: ١٤٢٨ق.

٥٠- التوضیح الأنور بالحجج الواردة لدفع شبه الأعور. رازی حبلرودی، خضر (قرن ٩ق). تحقیق: سید مهدی رجائی. قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی. چاپ اول: ١٤٢٤ ق.

٥١- توضیح المراد. حسینی طهرانی، هاشم. تهران: انتشارات مفید. چاپ سوم: ١٣٦٥ ش.

٥٢- جامع الأخبار. شعیری، محمد بن محمد(قرن٦). نجف: مکتبه حیدریه. چاپ اول.

٥٣- جامع أحادیث الشیعة. بروجردی، حسین(م١٣٨٠ق). تهران: فرهنگ سبز.چاپ اول: ١٣٨٦ش.

٥٤- جامع الأحکام. صافی گلپایگانی، لطف الله. قم: انتشارات حضرت معصومه علیها السلام. چاپ چهارم: ١٤١٧ق.

٥٥- جامع الأسرار و منبع الأنوار. آملی،حیدر(قرن ٨ ق). تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی. چاپ اول: ١٣٦٨ش.

٥٦- جامع الرواة و إزاحة الشبهات عن الطرق و الإسناد. اردبیلی، محمد بن علی(م١١٠١ق). بیروت: دارالأضواء. چاپ اول: ١٤٠٣ق.

٥٧- جدلیة الفلسفة و الدین. کاشانی، حسن.قم: دلیل ما. چاپ اول: ١٤٣٤ق.

۵۸- جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع. ابن طاوس، علی بن موسی(م٦٦٤ق). قم: دارالرضی. چاپ اول: ۱۳۳۰ق.

۵۹- جلوه حق. مکارم شیرازی، ناصر. با مقدمه: داود الهامی. قم: نسل جوان. چاپ چهارم: ۱۳۸۷.

٦٠- جنگ های خطی. حسینی طهرانی، محمد حسین(م١٤١٦ق)

٦١- الحاشیه علی الهیات شرح الجدید للتجرید. اردبیلی، احمد (م ۹۹۳ ق) تحقیق: احمد عابدی. قم: بوستان کتاب. چاپ سوم: ١٤٣٠ ق.

٦٢- حاشية علی درر الفوائد. آشتیانی، محمود(م١٤٠١ ق) قم: مولف. چاپ اول.

٦٣- الحاشية علی قوانين الأصول. طارمی، جواد(م١٣٢٥ ق) تهران: ابراهیم باسمچي. چاپ: اول١٣٠٦ ق.

٦٤- حبیب السیر فی اخبار افراد البشر. غیاث الدین، محمد بن همام(م٩٤٢ق).

٦٥- حدائق السیاحة. شیروانی، زین العابدین. به تصحیح هبه الله جذبي. تهران: ١٣٤٨ش.

٦٦- حدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهره. بحرانی، یوسف بن احمد(م١١٨٦ق) قم: جامعة المدرسین. چاپ اول: ١٤٠٥ق.

٦٧- حدیقة الشیعه. مقدس اردبیلی، احمد(م ۹۹۳ ق). تصحیح: صادق حسن زاده. قم: انتشارات انصاریان. چاپ سوم: ١٣٨٣ش.

٦٨- حق اليقين في معرفة أصول الدين. شبر، سید عبد الله(م١٢٢٠ ق). قم: أنوار الهدی. چاپ دوم:١٤٢٤ ق.

٦٩- الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة .شیرازی. محمد بن ابراهیم(م١٠٥٠ق) بیروت: دار احیاء التراث. چاپ سوم: ١٩٨١ق.

٧٠- ختم الاولیاء. ترمذی (قرن ۳ ق). بیروت: مهد الآداب الشرقیة. چاپ دوم:١٤٢٢ ق.

٧١- الخرائج و الجرائح. راوندی، سعید بن هبة الله(م٥٧٣ق). قم: موسسه امام مهدی علیه السلام. چاپ اول: ١٤٠٩ق.

٧٢- خصوص النعم فی شرح فصوص الحکم . مهائمی، علی بن احمد(م٨٣٥ق). بیروت : دارالکتب العلمیه.

٧٣- خیراتیه در ابطال طریقه صوفیه . بهبهانی، محمد علی بن محمد باقر(م١٢١٦ق). قم: موسسه العلامة بهبهانی. چاپ اول: ١٤١٢ق.

٧٤- دارالسلام. عراقی میثمی، محمود (م ١٣٠٨ق).قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران. چاپ دوم: ١٣٨٥.

٧٥- الدر النظیم فی مناقب الائمة اللهامیم. شامی، یوسف بن حاتم(قرن٧). قم: جامعة المدرسین. چاپ اول: ١٤٢٠ق.

٧٦- الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور. سیوطی، عبدالحمن بن ابی بکر(م٩١١ق).قم: کتابخانه آیت الله مرعشی. چاپ اول: ١٤٠٤ق.

٧٧- الدرر النجفیة من الملتقطات الیوسفیه. بحرانی، یوسف بن احمد (م١١٨٦ق). بیروت: دار المصطفی لإحیاء التراث. چاپ اول: ١٤٢٣ ق.

٧٨- الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه. عاملی، محمد بن مکی(م٧٨٦ق).قم: جامعه مدرسین. چاپ دوم: ١٤١٧ق.

٧٩- دفاعیات (ترجمه شکوی الغریب). همدانی، عین القضاة(م ٥٢٥ ق). مترجم: قاسم انصاری. تهران:انتشارات منوچهری. چاپ دوم: ١٣٨٥ش.

٨٠- دیدگاه محیی الدین درباره خلفا. حسینی، علی رضا. قم: دلیل ما.چاپ دوم:١٣٨٩ش.

٨١- الذریعة الی تصانیف الشیعه. طهرانی، آقا بزرگ.قم: اسماعیلیان و کتابخانه اسلامیه تهران. ١٤٠٨ق.

٨٢- ذوالفقار. نقوی هندی،دلدار علی. چاپ سنگی.

٨٣- رجال النجاشی. نجاشی، احمد بن علی(م٤٥٠ق).قم: جامعة المدرسین. چاپ ششم: ١٣٦٥ش.

۸٤- رسائل دهدار. فانی شیرازی دهدار، محمد بن محمود(م ۱۰۱٦ ق). تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب. چاپ اول: ۱۳۷۵ ش.

۸۵- رسائل قیصری. قیصری، داود (م ۷۵۱ ق).مصحح: سید جلال الدین آشتیانی. تهران: موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.چاپ دوم:۱۳۸۱ ش.

۸٦- رسالة السوال و الجواب. رشتی، محمد باقر. مخطوط. کتابخانه مجلس.

۸۷- رسالة سیر و سلوک. منسوب به سید بحرالعلوم. (تحفه الملوك فی السیر و السلوك). با مقدمه و شرح سید محمدحسین حسینی طهرانی. مشهد: نشر علامه طباطبائی.چاپ هشتم: ۱٤۲۸ق.

۸۸- الرسالة القشیریة. قشیری، ابوالقاسم عبد الکریم(م ٤٦۵ ق).قم: انتشارات بیدار. چاپ اول:۱۳۷٤ش.

۸۹- روح مجرد. حسینی طهرانی، محمدحسین(م۱٤۱٦ق).مشهد: علامه طباطبائی. چاپ هشتم: ۱٤۲۵ق.

۹۰- روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن. رازی، ابوالفتوح حسین بن علی(م۵۵٦ ق). با مقدمه و حواشی و تصحیح ابوالحسن شعرانی.

۹۱- روضات الجنات. خوانساری، محمد باقر(م۱۳۱۳ق).تهران: مکتبه حیدریه. ۱۳۹۰ق.

۹۲- روضة العارفین و نزهة الراغبین. بحرانی، هاشم بن سلیمان(م ۱۱۰۷).بیروت: دارالمتقین. چاپ اول: ۲۰۱۱ م.

۹۳- روضة المتقین في شرح من لا یحضره الفقیه. مجلسی، محمدتقی(م۱۰۷۰ق). قم: موسسه کوشانپور. چاپ دوم: ۱٤۰٦ق .

۹٤- ریاض السیاحه. شیروانی، زین العابدین(م ۱۲۵۳ ق). تهران: انتشارات سعدی. چاپ اول: ۱۳٦۱ ش.

۹۵- ریاض العلماء و حیاض الفضلاء. افندی.عبدالله. تحقیق: احمد حسینی. کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی.

۹۶- ریاض العلماء و حیاض الفضلاء. افندی اصفهانی، میرزا عبدالله. مترجم: محمدباقر ساعدی. مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی. چاپ دوم: ۱۳۸۹.

۹۷- ریحانة الأدب. مدرس خیابانی، محمد علی(م۱۳۷۳ق). تهران:انتشارات خیام. چاپ چهارم: ۱۳۷٤ش.

۹۸- زبدة البیان فی احکام القرآن. اردبیلی،احمد بن محمد(م۹۹۳ق). تهران: مکتبه الجعفریه. چاپ اول.

۹۹- زبدة الحقائق .نسفی، عزیز الدین(م٦۸٦ق). تهران: انتشارات طهوری. چاپ دوم:۱۳۸۱ش.

۱۰۰- زهر الربیع. جزائری، نعمة الله بن عبدالله(م۱۱۱۲ق). بیروت: الموسسة العالمیة للتجلید. چاپ اول: ۱٤۲۱ق.

۱۰۱- سر الاسرار و مظهر الانوارفی ما یحتاج الیه الابرار. گیلانی، عبدالقادر.(م ٥٦۱ ق). بیروت: دار الکتب العلمیة. چاپ دوم: ۱٤۲۸ ق.

۱۰۲- سفینة البحار و مدینة الحکم و الآثار. محدث قمی،عباس(م۱۳٥۹ق). مشهد: مجمع البحوث الاسلامیة. چاپ اول: ۱٤۱۸ق.

۱۰۳- السلطان المفرج عن اهل الایمان فی من رأی صاحب الزمان. نیلی نجفی، علی بن عبدالکریم(م۸۰۳ق). قم: دلیل ما. چاپ اول: ۱٤۲٦ق.

۱۰٤- سلوة الشیعة و قوة الشریعة. سبزواری اصفهانی، میرلوحی(م۱۰۸۱ ق). مخطوط .کتابخانه مجلس.

۱۰٥- سنة الهدایة لهدایة السنة. بهبهانی، محمد علی بن محمد باقر(م۱۲۱٦ق). قم: موسسه علامه بهبهانی. چاپ اول: ۱٤۱٦ق.

۱۰٦- السهام المارقة من أغراض الزنادقه. عاملی، علی بن محمد بن الحسن بن زین الدین (م۱۱۰٤ق). مخطوط. کتابخانه مجلس.

۱۰۷- شرح فصوص الحکم. پارسا، محمد(م۸۲۲ق). تهران: نشر دانشگاهی. چاپ اول: ۱۳٦٦ش.

١٠٨- شرح فصوص الحکم. بالی زاده حنفی، مصطفی(م ١٠٦٩ ق).بیروت: نشر الکتب العلمیه. چاپ اول: ١٤٢٢ق.

١٠٩- شرح گلشن راز. سبزواری، محمدابراهیم(م ١٣٥٨ ه ق). تهران: نشر علم. چاپ اول: ١٣٨٦ ش.

١١٠- شرح مثنوی. سبزواری، ملاهادی(م ١٢٨٩ ق). تهران: وزارت ارشاد. چاپ اول: ١٣٧٤ ش.

١١١- شرح نهج البلاغة. ابن ابی الحدید عبدالحمید بن هبةالله(م٦٥٦ق). قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی. چاپ اول: ١٣٠٤ق.

١١٢- الصراط المستقیم إلی مستحقي التقدیم. عاملی نباطی، علی بن یونس(م٨٧٧ق). نجف: مکتبه حیدریه. چاپ اول: ١٣٨٤ق.

١١٣- طبقات أعلام الشیعة. طهرانی، آقا بزرگ(م١٣٨٩ق). بیروت: دار احیاء التراث العربی. چاپ اول: ١٤٣٠ق.

١١٤- الطرائف. حسنی، سید بن طاووس (م٦٦٤ ق). قم: خیام. چاپ اول:١٤٠٠ ق.

١١٥- طرائف المقال فی معرفة طبقات الرجال. جابلقی بروجردی، علی(م١٣١٣ق).تحقیق: سید مهدی رجائی. قم: مکتبة آیة الله مرعشي نجفي. چاپ اول: ١٤١٠ ق.

١١٦- طرائق الحقائق. شیرازی، محمد معصوم(م١١٤٩ق). تصحیح: محمد جعفر محجوب سنایی. تهران.

١١٧- طواسین (دیوان الحلاج). حلاج،حسین بن منصور(م ٣٠٩ ق). بیروت: دار الکتب العلمیة. چاپ دوم: ٢٠٠٢ م.

١١٨- عبقات الانوار فی مناقب الائمة الاطهار. میر حامد حسین(م١٣٠٦ق). اصفهان: کتابخانه امیر المؤمنین. چاپ دوم: ١٣٦٦ش.

١١٩- العبقری الحسان فی احوال مولانا صاحب الزمان. نهاوندی .علی اکبر(م١٣٦٦ق).

١٢٠- عرفان اسلامی. مدرسی، محمد تقی. قم: دانشوران معاصر. چاپ اول: ١٤٢٦ق.

١٢١- علل الشرائع. ابن بابویه. محمد بن علی (م٣٨١ق)قم : نشر داوری. چاپ اول١٣٨٥ش.

١٢٢- علی بن موسی الرضا و الفلسفة الالهیة. جوادی آملی، عبدالله. قم: دار الإسراء. چاپ دوم: ١٤٢٢ق.

١٢٣- عمدة المقال فی کفر اهل الضلال. کرکی عاملی، حسن(قرن ١٠ق) تحقیق: سید مهدی رجائی. قم - بیروت: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی - مطبوعات دار الاندلس. چاپ اول: ١٤٣٠ق.

١٢٤- عوارف المعارف. سهروردی، عمر بن محمد(م ٦٢٣ ق). قاهره: مکتبة الثقافة الدینیة. چاپ اول: ١٤٢٧ ق.

١٢٥- عوالي اللئالي العزيزية فی الأحادیث الدینیة. أحسائی، ابن ابی جمهور(زنده در٩٠١ق). قم: دار سید الشهداء للنشر. چاپ اول: ١٤٠٥ق.

١٢٦- عین الحیاة. مجلسی، محمد باقر (م ١١١٠ ق). تحقیق: سید مهدی رجائی. قم: دار الاعتصام. چاپ اول: ١٣٧٦ش.

١٢٧- عیون الأخبار الرضا علیه السلام. ابن بابویه، محمد بن علی (م٣٨١ق). تهران: نشر جهان. چاپ اول: ١٣٧٨ق.

١٢٨- الغدیرفی الکتاب و السنة و الادب. امینی، عبدالحسین(م١٣٤٩ش). قم: مرکز الغدیرللدراسات الاسلامیه. چاپ اول: ١٤١٦ق.

١٢٩- غرر الحکم و دررالکلم. آمدی. عبدالواحد بن محمد (م٥٥٠ق). قم: دارالکتب الاسلامیه. چاپ دوم: ١٤١٠ق.

١٣٠- الغیبة للحجه. طوسی. محمد بن حسن(م٤٦٠ق). قم: دارالمعارف الاسلامیه. چاپ اول: ١٤١١ق.

١٣١- فرائد الفوائد فی الرجال. حسینی سبزواری، جعفر بن محمد(قرن١٢). قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی. چاپ اول: ١٤٣١.

١٣٢- الفتوحات المکیه. ابن عربی، محمد بن علی(م ٦٣٨ ق). بیروت: دارالصادر. چاپ دوم:

١٤٠٥ق.

١٣٣- الفرج بعد الشدة. تنوخی، محسن بن علی(م ٣٨٤ ق). بیروت: دار صادر.

١٣٤- فرهنگ فرق اسلامی. مشکور، محمد جواد. مشهد: آستان قدس رضوی. چاپ دوم: ١٣٧٢ش.

١٣٥- فصوص الحکم. ابن عربی، محمد بن علی(م ٦٣٨ ق). قاهره: دار إحیاء الکتب العربیة. چاپ: اول: ١٩٤٦ م.

١٣٦- فضائح الصوفیة. بهبهانی، محمود بن محمد علی(م١٢٥٩ق). قم: انصاریان. چاپ اول: ١٤١٣ق.

١٣٧- فقه الشیعه. خوئی، ابوالقاسم(م ١٤١٣ق). تقریر سید محمدمهدی موسوی خلخالی. مؤسسة الآفاق. چاپ سوم: ١٤١٩.

١٣٨- فهرس التراث. حسینی جلالی.محمد حسین. قم: انتشارات دلیل ما. چاپ سوم: ١٤٢٢ق.

١٣٩- فهرست کتب الشیعة و أصولهم و أسماء المصنّفین و أصحاب الأصول. طوسی، محمد بن الحسن(م٤٦٠ق). قم: مکتبة المحقق الطباطبائی. چاپ اول: ١٤٢٠ق.

١٤٠- فوائد الأصول. نائینی، محمد حسین(م١٣٥٥ق). قم: نشر اسلامی. چاپ هشتم: ١٤٢٤ق.

١٤١- الفوائد الرجالیة. بحرالعلوم، محمد مهدی (م١٢١٢ق). تهران: مکتبة الصادق(علیه السلام). چاپ اول: ١٣٦٣ ش.

١٤٢- فوائد رضویه شرح حال علمای جعفریه. قمی، عباس(م١٣١٩ش). قم: دفتر نشر نوید اسلام. چاپ دوم: ١٣٨٧ش.

١٤٣- فیض الاله فی ترجمة القاضی نور الله. حسینی ارموی، جلال الدین. همراه با الصوارم المهرقه فی نقد الصواعق المحرقة. تهران: دار مشعر.چاپ اول: ١٤٢٧ق.

١٤٤- قصص العلماء. تنکابنی، محمد بن سلیمان(م١٣٠٢ق).تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.چاپ دوم: ١٣٨٦.

١٤٥- الکافی. کلینی، .محمد بن یعقوب(م٣٢٩ق). قم:دار الحدیث. چاپ اول: ١٤٢٩ق.

۱٤٦- الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل. زمخشری، محمود(م ٥۳۸ ق). بیروت: دارالکتاب العربی. چاپ سوم: ۱٤۰۷ق.

۱٤۷-کشف الأسرار و مکاشفات الأنوار. بقلی شیرازی، روزبهان(م ٦۰٦ ق). تهران: سخن. ۱۳۹۳ش.

۱٤۸-کشف الإشتباه در کجروی اصحاب خانقاه. محلاتی، ذبیح الله(م۱٤۰٥ق). نسیم ظهور. ۱۳۹۰ش.

۱٤۹-کشف الحجب و الأستار عن أحوال الکتب و الأسفار. نیشابوری کنتوری، اعجازحسین (م۱۲۸٦ق). قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی. چاپ اول: ۱٤۰۹ق.

۱٥۰- کشف الظنون. کاتب چلبی(حاجی خلیفه)، مصطفی بن عبدالله. بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۱٥۱- کشف الغمة فی معرفة الائمة. اربلی، علی بن عیسی(م٦۹۲ق). تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی(در سه جلد). بیروت: دار الکتاب الاسلامی. سال: ۱٤۰۱ق.

۱٥۲-کشف المحجوب. هجویری، علی(م٤٦٥ق). تهران: طهوری. چاپ چهارم: ۱۳۷٥ش.

۱٥۳-الکشکول. بحرانی، یوسف(م ۱۱۸٦ق). مکتبه حیدریه. چاپ اول: ۱٤۲۸ق.

۱٥٤- الکشکول. حارثی عاملی، محمد بم حسین بن عبدالصمد(م۱۰۳۰ق). قم: مکتبه حیدریه. چاپ اول: ۱٤۲۷ق.

۱٥٥- کفایة المهتدی فی معرفة المهدی(اربعین میرلوحی). سبزواری اصفهانی. میرلوحی بن محمد(م ۱۰۸۱ق). قم: دار النفسیر.چاپ اول: ۱۳۸٤ش.

۱٥٦-کنز العرفان فی فقه القرآن. سیوری، مقداد بن عبدالله(م۸۲٦ق).قم: انتشارات مرتضوی. چاپ اول: ۱٤۲٥ق.

۱٥۷-کنز الفوائد. هزارجریبی، محمد کاظم بن محمد(م۱۲۳٦ق).مخطوط.

۱٥۸-الکنی و الألقاب. قمی، عباس(م۱۳٥۹ق). تهران: مکتبة الصدر. چاپ پنجم: ۱۳٦۸ش.

۱٥۹-گلشن راز. شبستری، محمود.(م۷۲۰ ق).کرمان: انتشارات خدمات فرهنگی کرمان. چاپ اول:

١٣٨٢ش.

١٦٠- گوهر مراد. فیاض لاهیجی(م١٠٧٢ ق). تهران: نشر سایه. چاپ اول:١٣٨٣ ش.

١٦١- لؤلؤة البحرین. بحرانی، یوسف(م١١٨٦ق). المنامة: مکتبة الفخراوی. چاپ اول: ١٤٢٩.

١٦٢-لب اللباب در سیر و سلوک اولوالاباب. حسینی طهرانی، محمد حسین(م١٤١٦ق). مشهد: نشر علامه طباطبائی. چاپ سیزدهم: ١٤٢٦ق.

١٦٣-لسان الغیب. عطار نیشابوری، فرید الدین(م ٦٢٧ ق). مصحح: حسین حیدر خانی مشتاقعلی. تهران: انتشارات سنائی. چاپ اول: ١٣٧٦ش.

١٦٤- مثنوی معنوی. بلخی رومی، محمد(م٦٧٢ق). تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی. چاپ اول: ١٣٧٣ش.

١٦٥- مجالس المومنین. شوشتری، نورالله(م ١٠١٩ق).مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی. چاپ اول: ١٣٩٣ش.

١٦٦- مجمع الفائدة و البرهان فی شرح ارشاد الاذهان. اردبیلی، احمد بن محمد(م٩٣٣ق). قم: نشر اسلامی.چاپ اول ١٤٠٣ق.

١٦٧-مجموعة رسائل در شرح احادیث کافی. قم: دارالحدیث. چاپ اول: ١٣٨٧ش.

١٦٨-مجموعه محمد مقیم سبزواری. مخطوط. کتابخانه مجلس.

١٦٩- مجموعة ورام. ورام بن ابی الفراس(م٦٠٥ق). مشهد: بنیاد بژوهشهای اسلامی. چاپ اول: ١٣٦٩ش.

١٧٠- محاضرات فی المواریث. موسوی خویی، سید ابوالقاسم(م ١٤١٣ق). مقرر: محمدعلي خرسان. قم: مؤسسة السبطین(علیهما السلام) العالمیة. چاپ اول: ١٤٢٤ ه ق.

١٧١- محبوب القلوب. اشکوری دیلمی لاهیجی، محمد بن علی(قرن١١ ق). تهران: میراث مکتوب.

١٧٢-مدارک الأحکام فی شرح عبادات شرائع الإسلام. عاملی، محمد بن علی(م١٠٠٩ق). بیروت: موسسه آل البیت علیهم السلام. چاپ اول: ١٤١١ق.

۱۷۳- مذاهب مجعولة. اردکانی، محمد علی(زنده در۱۲۳۹)مخطوط.

۱۷٤- مرآة الحق. کبودر آهنگی، محمد جعفر(م۱۲۳۸ق). تهران: نشر حقیقت. ۱۳۸۳ش.

۱۷۵- مرآة الکتب. تبریزی، علی بن موسی(م۱۲۹۰ق). محقق: علی صدرائی خوئی. قم: مکتبه آیه الله العظمی مرعشی نجفی. ۱٤۳۳ق.

۱۷٦- مستدرک سفینة البحار. نمازی شاهرودی، علی(م۱٤۰۵ق). قم: نشر اسلامی. چاپ اول: ۱٤۱۸ق.

۱۷۷- مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. نوری، حسین بن محمدتقی(م۱۳۲۰ق).قم: موسسه آل البیت علیهم السلام. چاپ اول: ۱٤۰۸ق.

۱۷۸- المسترشد فی إمامة علی بن أبی طالب. طبری، محمد بن جریر(م۳۲٦ق). قم: کوشانپور. چاپ اول: ۱٤۱۵ق.

۱۷۹- مستند الشیعة فی أحکام الشریعة. نراقی، احمد بن مهدی(م۱۲٤۵ق). قم: موسسه آل البیت علیهم السلام. چاپ اول: ۱٤۱۵ق.

۱۸۰- المسلسلات فی الاجازات. مرعشی نجفی، شهاب الدین(م۱٤۱۱ق).قم: کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی. چاپ اول:۱٤۱٦ق.

۱۸۱- مشاهیر مدفون در حرم. گروه تراجم و انساب. مشهد: بنیاد پژوهش های آستان قدس رضوی.چاپ دوم:۱۳۸٦.

۱۸۲- مظهر العجائب و مظهر الاسرار. عطار نیشابوری، فرید الدین(م٦۲۷ق). تهران: [بی نا].سال چاپ: ۱۳۲۳ ش.

۱۸۳- معارج الفهم. علامه حلی، حسن بن یوسف(م۷۲٦ق) مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه. چاپ اول: ۱۳۸۸ش.

۱۸٤- معارف دین. صافی گلپایگانی، لطف الله. قم: دفتر نشر آثار حضرت آیت الله صافی گلپایگانی. چاپ هشتم: ۱۳۸۵.

۱۸۵- معالم العلماء. ابن شهرآشوب، محمد بن علی(م۵۸۸ق). نجف: منشورات المطبعة الحیدریة.

۱۸٦- معانی الخبار. ابن بابویه، محمد بن علی(م۳۸۱ق). قم: جامعة المدرسین. چاپ اول: ١٤٠٣ق.

۱۸۷- معجم الرجال الحدیث. موسوی خوئی، ابوالقاسم(م١٤١٣ق). قم: نشر الثقافیة الاسلامیة. چاپ پنجم: ۱۳۷۲ش.

۱۸۸- معجم المولفین. کحاله، عمر رضا(م١٤٠٨ق). بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۱۸۹- مقاتل الطالبیین. اصفهانی، ابوالفرج علی بن الحسین(ت٣٥٦ق). بیروت: دارالمعرفة.

۱۹۰- مقامات السالکین. دارابی، محمد(زنده در ۱۱۳۰ ق). قم: نشر مرصاد. چاپ اول: ١٤١٨ق.

۱۹۱- مقامع الفضل. بهبهانی، محمد علی بن محمد باقر(م١٢١٦ق). قم: موسسه علامه بهبهانی. چاپ اول: ١٤٢١ق.

۱۹۲- المقدمات من کتاب نص الفصوص. آملی، حیدر بن علی(م٧٦٦ق). تهران: قسمت ایرانشناسي انستیتو ایران و فرانسه پژوهشهاي علمي در ایران. چاپ اول: ۱۳۵۲ ش.

۱۹۳- مقدمة ابن خلدون .عبدالرحمن بن خلدون(م۸۰۸ق). تهران: انتشارات علمی فرهنگی. چاپ هشتم: ۱۳۷۵ش.

١٩٤- مکارم الاخلاق. طبرسی.حسن بن فضل(قرن ٦). قم: الشریف الرضی. چاپ چهارم١٤١٢ق.

۱۹۵- مکیال المکارم فی فوائد الدعاء للقائم. اصفهانی، محمد تقی(م ۱۳۰۸ق). قم: نشر کامکار.

١٩٦- الملل و النحل. شهرستانی، محمد بن عبدالکریم(م ٥٤٨ ق). تحقیق: محمد بن فتح الله بدران. قم: منشورات شریف رضی.

۱۹۷- ممد الهمم در شرح فصوص الحکم. حسن زاده آملی، حسن. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد. چاپ اول: ۱۳۷۸ش.

۱۹۸- مناقب آل ابی طالب. ابن شهرآشوب، محمد بن علی(م۵۸۸ق). قم: نشر علامه. چاپ اول: ۱۳۷۹ق.

۱۹۹- منتهی المقال فی أحوال الرجال. مازندرانی حائری، محمد بن اسماعیل(م۱۲۱٦ق).قم: مؤسسة آل البیت علیهم السلام لاحیاء التراث. چاپ اول: ١٤١٦ق.

۲۰۰- منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة. خوئی،حبیب الله(م١٣٢٤ق).تهران: مکتبة الاسلامیة. چاپ چهارم: ١٤٠٠ق.

۲۰۱- منهج المقال في تحقیق أحوال الرجال. استرآبادی، محمد بن علی(م ۱۰۲۸ ق) همراه با تعلیقات: وحید بهبهانی، محمد باقر(م۱۲۰۵ق). قم: موسسة آل البیت(علیهم السلام) لإحیاء التراث. چاپ اول: ١٤٢٢ ق.

۲۰۲- مهدی موعود. مجلسی، محمد باقر. ترجمه علی دوانی. تهران: دارالکتب الاسلامیة. ١٣٦٨ش.

۲۰۳- مهر تابان. حسینی طهرانی، محمد حسین(م١٤١٦ق). مشهد: نشر علامه طباطبائی. چاپ پنجم: ١٤٢٣ق.

۲۰٤- موسوعة طبقات الفقهاء. سبحانی،جعفر. قم : موسسه امام صادق علیه السلام. ١٤١٨ ق.

۲۰۵- میراث اسلامی ایران. به کوشش رسول جعفریان، رسول. قم: کتابخانه ایت الله مرعشی نجفی. چاپ اول: ١٣٧٦ش.

۲۰٦- میراث حدیث شیعه. مهریزی، مهدی. قم: دار الحدیث. چاپ اول: ۱۳۸۰ ش.

۲۰۷- میراث فقهی غناء و موسیقی. به کوشش رضا مختاری و محمدرضا نعمتی.قم: مؤسسه بوستان کتاب. چاپ اول: ۱۳۸۷ش.

۲۰۸-النجم الثاقب فی احوال الحجة الغائب. نوری، حسین(م١٣٢٠ق). قم: انوارالهدی. چاپ اول: ١٤١٥ق.

۲۰۹- نشریه حوزة. صاحب امتیاز: دفتر تبلیغات اسلامي حوزه علمیه قم.

۲۱۰- نصیحة الکرام و فضیحة اللئام. عصام، محمد بن نظام الدین.(قرن ۱۱ ق) مخطوط.

۲۱۱- نفحات الأزهار فی خلاصة عبقات الأنوار. حسینی میلانی، علی. قم: نشر مهر. چاپ اول: ١٤١٤ق.

۲۱۲- نفحات الأنس. جامی، عبد الرحمن(م ۸۹۸ق). مصحح: ولیام ناسولیس-مولوی غلام عیسی-مولوی عبد الحمید. کلکته: مطبعه لیسی. سال چاپ: ۱۸۵۸م.

۲۱۳- نقد الرجال. حسینی تفرشی، مصطفی بن الحسین(م ۱۰٤٤ق). قم: موسسه آل البیت علیهم السلام. چاپ اول: ۱۱۳۷۷ش.

۲۱٤- النقض. قزوینی رازی، عبدالجلیل(م ٥٨٥ ق). تحقیق: میر جلال الدین محدث ارموی. تهران: انتشارات انجمن آثار ملی. ۱۳۵۸ ش.

۲۱۵- نهایة الأفکار. عراقی، ضیاءالدین(م ۱۳٦۱ق). تقریرات محمد تقی بروجردی نجفی. قم: دفتر انتشارات اسلامي. چاپ سوم: ۱٤۱۷ ق.

۲۱٦- نهج الحق و کشف الصدق. علامه حلی، حسن بن یوسف(م۷۲٦ق). بیروت: دارالکتب اللبنانی. چاپ اول: ۱۹۸۲م.

۲۱۷- نوادر الأخبار فی ما یتعلق باصول الدین. فیض کاشانی، محمد محسن(م۱۰۹۱ق). تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی. چاپ اول: ۱۳۷۱ش.

۲۱۸- نور مجرد. حسینی طهرانی، محمد صادق. مشهد: انتشارات علامه طباطبایی. چاپ اول: ۱٤۳۳.

۲۱۹- الهدایا لشیعة ائمة الهدی. مجذوب تبریزی، محمد(م۱۰۹۳ق). قم: دارالحدیث. چاپ اول: ۱٤۲۹ق.

۲۲۰- هدایة الضالین و تقویة المومنین. جدید الاسلام، علی قلی. مخطوط.

۲۲۱- هدیة العارفین. الپاشا بغدادی، اسماعیل بن محمد(م۱۳۹۹ق). بیروت: دار احیاء التراث العربی.

۲۲۲- هزار و یک کلمه. حسن زاده آملی، حسن. قم: دفتر تبلیغات اسلامی. چاپ دوم: ۱۳۸۱ش.

۲۲۳- الوافی بالوفیات. صفدی، (م۷٦٤ق). بیروت: دار إحیاء التراث. چاپ: ۱٤۲۰ق.